

هکوشا برنای

فرهنگ مهرآستی

حمید اکبرپور



نشر آوای بوف

هکوشا بر نای

فرهنگ مهر استی

نویسنده: حمید اکبر پور



آوای بوف | AVAYE BUF

نشر آوای بوف ۱۴۰۳

© AVAYE BUF - 2024

هکوشا بر نای

فرهنگ مہرستی

نویسنده: حمید اکبر پور

مدیر تولید: قاسم قرہ داغی



انتشارات : آوای بوف

Publish: Avaye Buf

ISBN: 978-87-94295-76-5

©2024 Avaye Buf

avaye.buf@gmail.com - www.avayebuf.com

سرشناسه	:	هکوشا برنای - فرهنگ مهراستی
عنوان و نام پدیدآور	:	هکوشا برنای - فرهنگ مهراستی / نویسنده: حمید اکبرپور / مدیر تولید: فاسم قره داغی ؛
مشخصات نشر	:	دانمارک: نشر آوای بوف ، 2024.
مشخصات ظاهری	:	۲۳۶ ص.؛ ۲۱×۵/۱۴ س.م.
شابک	:	نشر اینترنتی:
موضوع	:	سیاسی / متن فارسی
رده بندی کنگره	:	
شماره کتابشناسی جهانی:	:	
شابک:	:	۹۷۸۸۷۹۴۲۹۵۷۶۵
ISBN:	:	978-87-94295-76-5

کلیه‌ی حقوق محفوظ است. بازنشر به هر شکل، با ذکر منبع بلامانع است.

جهت هماهنگی برای استفاده به هر شکل و نحو (تکثیر، انتشار و ترجمه و هرگونه استفاده‌ی دیگر) لطفاً به ایمیل زیر پیام ارسال کنید:

AVAYE.BUF@gmail.com

www.AVAYEBUF.COM لینک دسترسی آنلاین به کتاب:

هکوشا برنای

فرهنگ مهرآستی

نویسنده: حمید اکبرپور

سر آغاز ۲۵۶۰

پایان ۲۵۷۶

تا ویرایش ۲۵۸۲

فرهنگ مهرآستی

از نگاه خیام

نیکی و بدی که در نهاد بشر است، شادی و غمی که در قضا و قدر است
با چرخ مکن حواله که اندر ره عقل چرخ از تو هزار بار بیچاره تر است

خالق طرز فکر انسانها، رهبران فکری اجتماع.

آنچه میتواند راهنمایان بشری را در مسیر انسانیت قرار دهد دیدن مواضع و دیدگاههای گوناگون است بر اساس خیر خواهی عمومی و واگذاری انتخاب مسیر آگاهانه به رهروان در آزادی و آنچه باعث افول انسانیت میشود دنباله روی رهروان است از راهنماییانی که بر موج گرایشات غالب سوار میشوند تا آنها را به بن بست بکشانند و بتوانند و به هوای دل خود به هر سمتی بتازند و این داستان تکرار سرنوشت به دلخواه رهبران فکری اجتماع همچنان تاریخساز است.

نقش راهنمایان در تاریخ بشریت آنقدر اهمیت داشته که گاهی یک نفر برای هزارها سال منشا اثر خیر بوده یا بالعکس.

و اما در روزگار پیش رو طوفانی بزرگ در حال درنوردیدن دنیاست. طوفانی که مقام و منصب راهنمایان کهن و کهنه گرا را از ارزش و منزلت خواهد انداخت و ملت هایی که وضعیت جدید را دریابند زنجیر از لنگرهای کهن انداخته کشتی را به دست ناخدای بلند نظر و دریای آزاد میسپارند.

برگی از تاریخ:

آدمی طی چند صد هزار سال همزیستی، زمانی که به قدرت بیان میرسد با تبادل اطلاعات به ابزاری قدرتمند دست میابد که او را در همه جا یاری میکند و در پرتو زبان توانسته نیازهای خود را زودتر برآورد. هر کجا زبان قدرتمندتری یافتند از فرهنگ و هنر بهتری نیز برخوردار شده خصوصا زمانی که توانسته برای تبادل اطلاعات، نگارش و خط را اختراع کند.

به بیان دیگر؛ به وسیله زبان، تار و پودهایی از روابط بین انسانها و خانواده ها و اجتماعات کوچک ساخته شده و بتدریج با رنگهایی از مقررات اجتماعی به قدرت جمعی دست یافته و با هنرهای آوایی بر صیقل آن نواخته، اقوام و ملت هایی با فرهنگهای گوناگون در زمین گسترش یافتند و در تمام این تحولات، زبان و قدرت بیان و ابزار انتقال اطلاعات و احساسات نقش اصلی در سطح موفقیت آنها داشته است.

انسان موجودیست که بنا به ضرورت در تعامل با دیگر اعضا جامعه میتواند آرامش و امنیت را تجربه کند و در همکاری و همفکری زمینه های فرهنگسازی فراهم آورد و حدّ توانایی در ساخت فرهنگ، مسیر پیشرفت را تائین میکند.

(سرنوشت اجتماع در نیروی جمعی نهفته است. نیرویی که با پیوندها و ارتباطات زبانی و رفتاری شکل میگیرد و نوع آموزش و مسیر فرهنگسازی در ایجاد یا تخریب این نیرو نقش اساسی دارد. هیچ پیشرفت انسانی مستقل از اجتماع معنا ندارد و یادگیری علوم و فنون قبل از هر چیزی نیازمند زبان است و سطح پیشرفت و تحولات فردی و جمعی با سطح و قدرت زبان و بیان در اجتماع رابطه مستقیم دارد و از این نظر شاید بهتر قابل درک باشد که چرا برخی ملتها دارای پیشینه فرهنگی درخشان و برخی هنوز مانند نیاکان قدیم خود بدون تاثیر در فرهنگ و علم و صنعت هستند.

اما درد من!

(کدام ملتی است که افتخارات دنیای پیشین در پیشرفت بشری را نصیب خود کرده و بعد دچار انحراف شده و جایگاه خود را از دست داده است و چرا؟ انتظار پیشرفت در اقتصاد، امنیت و خوشبختی زمانی که روابط اجتماعی سالم و پویا در میان نباشد و ارتباطات مردمی دچار تنزل یا در شرف فروپاشیست توقعی بیهوده است چون افراد در محدوده های چهار دیواری ذهن خود تنها میمانند و خاصیت اجتماعی بودن را از دست میدهند. آیا رهبران فکری ما با مردم چکار کردند؟ اینجا سرزمینی است که معلم به اندیشه ها شکل میدهد و معلم هم قبلا دانش آموز همین سیستم آموزشی بوده است. جایی که آزادی اندیشه ممنوع گردید).

در ایران ما روابط اجتماعی تحت تاثیر رهبران، گاهی به سمت تحکیم و بسیار مواقع به سمت و سوی تخریب کشانده شده و اکنون این تخریب میرود تا به بن بست دیگر بینجامد. عامل اصلی این معطل، انحطاط آموزش است که سابقه ای بسیار طولانی دارد و طی این مدت کمتر خبری از اصلاح فرهنگ روی مدارهای قدرت اجتماعی به نفع تمام مردم بوده است چراکه مسیرهای انتخاب در دست رهبرانی قرار داشته که از قدرت اجتماع به نفع اهداف و پیروان خود استفاده میکردند.

اختلاف طبقاتی، اختلاف سطح فکر، ثروت ناعادلانه و تفاوت های فاحش در برخورداری از امکانات زندگی و ثروتهای عمومی، نشان از زوال فرهنگیست و ریشه این زوال از نقصانهای روابط است. اگر سطح روابط اجتماعی را در یک جدول طرح کنیم مسیر چند هزار ساله تا اوج شکوفایی و همبستگی در دوران کورش طی میکند و با نشیب و ادامه روی خط به ساسانیان میرسد و اینجا است که مسیر آینده به رای رهبران مذهبی گره میخورد و حدود و نفوذ این رهبران نزد افکار عمومی به تدریج سایه بر قدرت پادشاه انداخته و در قرن چهارم حکومت ساسانی موبدان موبد از قدرت مادی فوق العاده بی نیز برخوردار است و جایگاه رهبری در واقع بدست اوست بنابراین ادامه مسیر به سمت نزول در جدول روابط اجتماعی به جایی میرسد که تخت پادشاهی بازیچه ی قدرت موبدان و سپه سالاران میشود.

از آن پس روابطی تصنعی شکل میگیرد توسط بیگانگان برای غلبه و تسلط و غارت که بر جامعه ایرانی تحمیل گردیده و یکی از مهمترین ابزار موفقیت بیگانگان بطور معمول، انحراف فرهنگ با سواستفاده از باورهای نادرست بوده است. انسانهایی که در اثر آموزه های اشتباه به رفتار و افکار خود بینانه مبتلا میشوند و اهمیت با هم بودن را از دست داده سپس ارتباط اجتماعی را فقط در کسب موفقیت خود میدانند! و اما در دو قرن اخیر که پای استعمارگران بصورت جدی و مداوم به سرزمین ما باز شده، با برنامه هایی تنظیم شده توانسته اند با تسلط بر رهبران فکری جامعه سیستم آموزش و پرورش را در مسیری قرار دهند که حاصل آن، فرهنگ پریشانی زیر نام علم و سواد آموزی بوده است که در این راه که نهایت هدفشان غارت سرزمینهاست موفق بوده اند.

در این جستار؛

از جمله میخوانید: جایگاه انسان در عالم تنوع _ جایگاه انسان از نگاه تاریخی و دینی در برابر یافته های جدید علمی _ از دست رفتن ارزشهای اجتماعی و تنزل قدرت جمعی _ آموزه های ضد فرهنگ و شناسه های جعلی در مقدم بازیابی هویت ملی _ روابط اجتماعی و اهمیت آن در ساخت جامعه _ ریشه یابی خود بینی در اجتماع و اهمیت فرهنگ همگرایی با توجه به پیروزی و شکستها و فراز و فرودها در تاریخ _ نیاکان باستان تا اوج قدرت اجتماعی _ گوشه هایی از وقایعی کتمان شده در تاریخ _ سیستم آموزش فعلی در تعارض با جایگاه فرهنگ سازی و عواقب آن - فرهنگ آزادگی در مقابل بردگیهای ذهنی و جسمی در آستانه گذر از دنیای سنتی به عصر دیجیتال و موضوعات دیگر که سرجمع مباحث به هدف تغیر ذهنیتها از محکوم بودن اجتماع انسانی برای مدیریت شدن زیر نظر حکومت تحت هر عنوانی بسمت سیستم مدیریت آزادگان طبیعت گرا.

آنچه در واقع جریان دارد همانا مدیریت جامعه بدست خود مردم است در حالی که با ایجاد سققی بین مردم و مدیران توانسته اند تحت عنوان حکومت به اشکال گوناگون از انسانها بردگی بکشند و این مشکل را چنان بدیهی نشان دهند که کمتر کسی به اهمیت و توان مدیریت اجتماع خود در آزادی مطمئن باشد.

سیستمی که بر مبنای آزادی، طبیعت و تکنولوژی مطرح میشود تغیر نگاه از دیوانسالاری حکومتی به سوی مدیریت مردم محور در پرتو آموزش فرهنگ آزادگی در اذهان نا امید و درمانده از ایده ها و آرمانهای رایج است همانطور که در گذشته برای رهایی از حکومت نیازمند جدال و تغیر حکومت نبود بلکه نیاز به فرهنگسازی بود که غفلت از آن موجب درماندگی در وقت تصمیم و قهقرا در تمام زمینه ها شد.

مقدمه:

نتایج تحقیقات و تجربیات آنهایی که از زاویه دیدی دیگر بدنبال علت درد و رنجهای اجتماع هستند و از واقعیتهای نا گفته میگویند تا معماران اجتماع را بفکر وادارند که با یافته های ناهمگن و بیگانه با باورهای مردم چکار کردند که رشته های پیوند اجتماعی اینچنین از هم گسسته میشود و با طبیعت چه رفتاری پیش گرفتند که به ناسازگاری با انسان خواهد رسید!

در دامنه گفتار، فرهنگ سالم اجتماعی و رفتار همسو با طبیعت را در مقابل افکار و رفتار داعیانه و خودخواهانه مدعیان علم قرار داده و قضاوت را به اندیشه های آزاد میسپارد.

از نظر دقت و توجه به موضوعات، نویسنده واقعیتهای فرهنگی جامعه را نه بر اساس گفته های معمول و آموزه های مکتبی و دانشگاهی، بلکه بر پایه مشاهدات و مطالعه رفتار مردمان روزگار خویش و ردیابی در تاریخ گذشته بیان میدارد تا توجه به تکرار اشتباهات را برانگیزد و ریشه ضعفهای اجتماعی را با نگاه به سوابق گذشته مسجل نماید. این نوع نگاه به تکرار بعضی اشتباهات بزرگ در تاریخ میتواند افکار خواننده را به عمق واقعیتهای ناگفته تاریخ در برابر انبوه تاریخنگاریهای دستوری و بیمایه حساس کند.

و اما طرح سیستم فرهنگی بنام مدیریت ملی آزادگان، یک ایده منطبق با شرایط روز جامعه و با توجه به امکانات رسانه ای و توسعه اینترنت در آینده است که اگر به اجرا گذاشته شود بر خلاف ایده های دیگر میتواند اجتماع از هم گسیخته ما را با تمام گرفتاریهایش به هم پیوند بزند و قدرت اجتماعی را بازسازی کند. رادمان.

اجتماعات اولیه در زاگرس با نگاهی فراتر از تاریخ مکتوب:

در مهاجرت از آفریقا به آسیا تعدادی از اجداد مردمان امروزی طی جابجایی نقطه به نقطه طی سالیان بسیار به زاگرس رسیدند در پناهگاههای طبیعی جای گرفتند و با زندگی در کوهپایه ها تکثیر و گسترده شدند و در این رشد و تکثیر که با تکامل زبان همراه است بر مبنای شرایط محیطی، پایه های فرهنگی گذارده میشود که راه خود را بسمت فرهنگ روشنی می پیماید.

پس از سالها زندگی و ازدیاد نسل، آنهایی که جسارت بیشتری داشتند به دشتها و کنار رودخانه رفتند و به شهر نشینی روی آوردند و تمدنهای کهن ساختند اما تغییر آب و هوا و گرمایش زمین باعث خشکیدن رودها و دریاچه های مرکزی شد و بسیاری از مردمان مجبور به کوچ اجباری شده و بسمت

استپها و علفزارهای شمال راندند و طی سالها مهاجرت آنهایی که در صحرای دورتر پیش رفتند از شرایط جسمی قویتر و خوی جنگجویی بیشتر برخوردار شدند و بازمانده ها دوباره به کوپایه ها و غارها پناه بردند. شاید علت رشد و تکثیر بیشتر در مناطق شمالی همان سلامت جسمی است که از کوچ نشینی بدست می آید و پس از هزارها سال زندگی در دشتهای دوران سرمای هوا فرا میرسد و اینبار کوچ بسمت جنوب آغاز میشود اما تعداد مهاجران شمالی آنقدر هست که در دامنه ی انتشار، شعاع آن دوباره به زاگرس میرسد و در کوپایه ها و کنار چشمه سارها و رودخانه ها ساکن شده و اجتماعات ممتازتری شکل میگیرد. این مهاجرت سی هزار ساله موج رفته را باز گردانده و بومی های ماندگار در مقایسه با مهاجران ضعیف تر بودند.

زاگرس مسکن نوادگان مهاجرین شد و آهنگ زندگی شور دیگری یافت. مردمی که با همراهی و همکاری توانسته بودند بر مشکلات بسیار در سرزمینهای سرد فایق آیند آب و هوا و کوههای زاگرس را به چشم منزلت نگریستند. در جاهای مساعد جمعیت فزونی یافت و همراه با تعامل و داد و ستد و گسترش روابط، شهر نشینی دوران باستان رایج شد با فرهنگی که طی هزاره های قبل از تاریخ مسیر شکوفایی را طی میکرد.

در اثر کشفیات بجا مانده در ظاهر گذشته غالباً تاریخ را در قامت چند سلسله پادشاهی میشناسم در حالی که فرهنگها و تمدنهای قبل از هخامنشیان و ایلمانیان و مادها که در فلات ایران هزاران سال زیسته اند و در دهه های اخیر سر از خاک ویران خویش بیرون آورده و با معرفی خود به دنیا توانست تاریخ را بطور کلی دگرگون سازند اما به این کشفیات و علم دیرینه شناسی در میهنمان بها داده نمیشود بالطبع هنوز فکر میکنیم که تاریخ از زمان هخامنشیان شروع میشود و آن مردم یکباره توانسته اند به آزادی و کشورداری و علم دموکراسی بر سند در حالی که آن انقلاب بزرگ بشری در قامت هخامنشیان احتیاج به شالوده و زیر بنای قوی و بنیه ای دیرینه داشته است.

برای رسیدن به واقعیتهایی که در کتابها نیامده محتاج علم و تکنولوژی دیرینه شناسی و زیست شناسی نوین هستیم تا رد پای انسانهای پیش از تاریخ را در ایران زمین خصوصاً زاگرس بیابیم که فرهنگ ایران هخامنشی هم مدیون آنهاست که در این مبحث، دانشمندان با ابزار جدید توانسته اند بسیار بما بیاموزند. پس از تغییرات اقلیمی که باعث خشکیدن آبها در مرکز فلات گردید تغییرات بسیاری نیز در آبادیهای اطراف دریاچه ها رخ داد و امروز در حاشیه کویر شهرهایی داریم که در گذشته دریا را در کنار خود داشته و همچنین شهرهایی مدفون زیر خاک با آثار تمدنی بسیار کهن که به تازگی سر از خاک بیرون آورده مانند تمدن آراتا و یا شهر سوخته و سیلک کاشان که چندین دهه پیش کشف شده.

نکته حائز اهمیت برای تمدنهای نجد ایران فرهنگ آزادگیست. فرهنگ آزادگی و شرایط زندگی در فلات ایران، آب و هوای چالش برانگیز و تلاش برای سازگاری و آباد کردن و زیستن. اینجا سرزمینی است حد متعادل صحرا و جنگل. اینجا ایرانست و فرهنگ اجتماعی بر پایه ای از مهر و همزیستی لازم برای مسالمت و بهره مندی از طبیعت. نقطه ثقلی میان ملتها و رنگها و چهره های متفاوت.

فرهنگی که با گسترش و رسیدن به دوران خط و نگارش و کتیبه از آن با نام فرهنگ ایرانشهری یاد میشود متأسفانه در برخورد با اقوام مهاجم مقدونی و رومی و بیابانگردهای سامی و مغول و ترک و تاتار و مسلمانان و غیره در صدها جنگ و جدال با این راهزنان و غارتگران دچار فرسایش میگردد ضمن آنکه دورنمای زندگی در همین سه هزار سال تاریخ مکتوب نیز از سوء اثر تاریخنگاری آسیب فراوان دیده است و قدرمسلّم، کتابهای تاریخ در جهت منافع اشغالگران نوشته شده و جز مباحثات وقایع و زمان وقوع، بقیه نگارشها معمولاً از صحت و امانت از راست گفتاری به سمت و سود منافع حاکمان نوشته شده است.

سوابق دوران فرسایش فرهنگ آزادگی در ایران را در برابر دوران استقلال و سازندگی چنین میابیم؛

ایران یکقرن در اشغال مقدونیها و بیش از چهار قرن در جامعه طبقاتی ساسانی زیر سلطه ی موبدان و پس از اسلام مستقیم یا غیر مستقیم زیر سلطه ی عربهای ساکن در بخشی از قلمرو ایران که با تحریف تاریخ و نقشه های جعلی جدا از خاک ایران نشان داده میشود، سپس به صورت ملوک الطوائفی دست بدست شده در همه حال کفه ی ترازو در تاریخنگاری به منفعت سیاسی حاکمان سنگینی نمیکرده است چنان که امروزه نیز چنین هست اگرچه گاهی موقتاً یا مشاعراً در دست حاکمین ایرانی مانند یعقوب و دیلمی و آل بویه نفسی کشیده، بر اثر باورهای تقدیر گرایانه و مذهبی و نبودن اتحاد ملی دچار ضعف و تفرقه شده تا دچار بلای مغول گردیده.

پس از مغولها تا عهد نادر نیز همه جا جنگ و جدال بر سر قدرت است و خبری از فرهنگسازی نیست و نادر شاه فرصتی جز جدال بر سر قلمروی ایران نیافت و پس از او تا امروز خبری از فرهنگسازی نبوده جز دوران پهلوی که آن هم با تنبیه دانش آموزان، تیغی بر گلوی فرهنگ از دوران پیشین بر جای مانده بود همچنان بود تا فوران شاهرگ و مدهوشی تا امروز.

تنها چیزی که میتوانست نام ایران را زنده نگهدارد غنای مکتوب منجیان فرهنگ ایرانی است که بر قلم بزرگانی چون فردوسی و جامی و نظامی و رازی و خیام جاری گردیده و بدست قهرمانانی چون یعقوب و بابک و آل زیار و دیلم احیاءاتی شده و گوشه چشم امیران و وزیران ایرانی و اندیشمندانی از دوران قاجار تا امروز. باری اگر چه مهاجمان پنجه بسیار بر چهره ی او کشیدند بدین صورت ریشه های آن از مرگ در امان ماند تا بار دیگر فرصتی فراهم آید و وارد دوران شکوفایی جدیدی گردد.

همجواری با فرهنگ مدیترانه ای:

در سواحل شرق مدیترانه فرهنگ سامی از خصوصیات خاص برخوردار بود که در آن بجای آزادی، مقررات بندگی نمایش بیشتری دارد. خبرها حاکی از حکمرانی پیامبران بر مردم است و آئین خدا بندگی! مردمانی که بنا به فرمان پیامبران بایست بندگی کنند تا در دنیای دیگر بتوانند به نیازهایی که از آن محروم بودند پاسخ گفته شود. آئین و مقررات بندگی که به هر روی در ایران هم گسترده و جاری و ماندگار شد تا امروز که سایه آن بر سر فرزندان این سرزمین سنگینی میکند.

و در سواحل غرب و جزایر مدیترانه، یونانی ها با فرهنگی نسبتاً متمایز زندگی میکردند که خود شیفتگی و جنگجویی و غارتگری از مشخصه های بارز آنها بود.

باری زمانی که اقوام آریایی از سواحل پارس تا حاشیه دریای کاسپین دست بدست هم دادند و با فرهنگ آزادی به قدرت اجتماعی فوق العاده رسیدند کشور یکپارچه ایران تاسیس شد. کشوری که در آن همه آزاد بودند. خبرها به مدیترانه رسید و همه بندگان مشتاق رهایی شدند و دست یاری دراز کرده سرنوشت خود را به کورش و نمایندگان پارس و ماد سپردند. کورش با برخورداری از فرهنگ اصیل آزادی برای اداره ی کشور اولین دموکراسی در تاریخ را بنا نهاد اما آن دموکراسی بعد از پسرش کمبوجیه فروپاشید و دوران حکمرانی داریوش آغاز شد.

داریوش سیستم دموکراسی کورش را تغییر داد و پایتخت را جابجا کرد و پادشاهی مقتدری با تسلط کامل بر ملتهای تحت فرمان پایه ریزی نمود هر چند فرهنگ آزادی بقوت خود باقی ماند اما حکومتها به هر روی با خود عوارضی می آورند که منجر به مشکلاتی میشود. شکست از اسکندر نتیجه ای از اقتدارگرایی پادشاهان و تکیه کامل به ارتش بود که در جای دیگر توضیح داده شود ضمن آنکه حضور یکصد ساله یونانی ها در ایران اثرات خوب و عوارضی بر فرهنگ ایرانی بر جای نهاد و ماندگار شد.

سپس دوران فدرال اشکانی شروع میشود. پادشاهان اشکانی شاه شاهان محسوب شده اما هر منطقه برای خود حاکم یا پادشاهی نسبتاً مستقل داشته که به حکومت مرکزی مالیات و سرباز میداده و در دفاع از میهن بفرمان شاه بزرگ بودند. حاکم محلی میتواند بر مردمان خدایی کند هرچند در خطه ای از ایلام و پارس تا سیستان فرهنگ آزادی مانع بندگی و سلطه پذیری بوده است اما با گذر زمان آموزه های خدا بندگی از معابد به همه جا گسترش میابد.

در دوران اشکانی خصوصاً قرن آخر، با تکاپوی موبدان برای باز کردن جای بیشتر و بدست آوردن قدرت همراه است زیرا در سرزمینهای سامی، بندگی مردم به رهبران دینی برای موبدان انگیزه و

الگویی در جهت زیاده خواهی و تاثیر بیشتر بر مردمان ایجاد میکرد بنابراین وقت کافی داشتند تا پایه گذار دینی زیر نام و نشان زردشت باشند.

زردشت برای بسیاری از محققان عنوان پیامبر و برای اندکی از حقیقت جویان بعنوان خردمند و یا نماینده ای از فرهنگ اصیل ایرانی محسوب میشود.

با آغاز دوران ساسانی امکان مفصلی برای موبدان مهیا میشود. بیش از چهار قرن حکمیت موبد و حاکمیت پادشاه و تبدیل و تفسیر فرهنگ ایرانی به دین زردشتی که خود ماجرای تاسفبار دارد تا وارد دوران اسلام شود، صیقل فرهنگ اجتماعی ایرانی در بخشهای بسیار از میان رفت و روزگار دستخوش تعصبات مومنان گردید اما بخشهایی مانند خراسان و سیستان و آذربایگان تا حدی از تغییر فرهنگ در امان ماند. مردمانی که فرهنگ و زبانشان دائماً مورد هجوم و سرزمینشان مورد حمله حاکمان جدید قرار میگرفت و توسط معدودی از ایرانیان آزاده از آن پاسداری میشد.

قهرمانانی از بلوچستان و کردستان و خراسان قیام کردند تا ایران را نجات دهند ولی سیل جمعیت دجله و ثروتی که در دستگاه حاکمین جدید گرد آمده بود قدرت وحشتناکی به بندگان خلفا برای کشتار آزادگان داده بود با اینحال یعقوب لیث و یارانش موفق شدند چند استان از وجود مسلمانها پاکسازی کنند ولی قدرت اجتماعی ایران در اثر فواصل طبقاتی دوران ساسانی تضعیف و خائنین بسیار در دستگاه دیوانی شهرها جمع شده بود. این عارضه خائن پروری که در دستگاه استبداد رواج دارد از دوران ساسانی همراه با استبداد مذهبی در تمام شهرهای ایران توسعه یافت که تا امروز برقرار است.

زمانی که فرصت طلبان در وضعیت ضعف قدرت اجتماعی بتوانند با تکیه به احکام شریعت و زیر نام خدا با تفاسیر و تعبیر به رای و منفعت خویش به ثروت و قدرت برسند آنگاه رقابت در چاپلوسی و خیانت راه می افتد و این طاعون اخلاقی هیچ مرزی نمیشناسد و آلودگان به این میکرب از احیای فرهنگ آزادی جلودگری کرده تا بتوانند با گروگان گرفتن اندیشه ها و جاهل نگه داشتن مردم به ثروتهای بیشتر دست یابند.

و اما امروز که وارد دنیای اطلاعات و روشننگری از طریق رسانه ها و اینترنت شده ایم و جامعه در حال بیداری است به کشمکش و تعارضی آشکار می انجامد.

حال با آنچه از کتابهایی تحت عنوان تاریخ خوانده ایم چه کسی باور میکند که با شکست ساسانیان در حقیقت سران حکومت در سرزمین ایران عوض شدند و دستگاه دیوانی ساسانی با رویکردی مذهبی تر از گذشته بکار خود ادامه داد اما آنچه واقعیت را عوض کرد و تاریخ را غیر واقع نگاشت همانا تعصب حاکمین عرب تبار بود که مانند اکثر حاکمان دیگر سعی کردند گذشته را قلم بگیرند و خود را بزرگ جلوه دهند همانطور که آثار و نوشته های اشکانیان دچار تعصب مومنان پس از خود گردید.

اعرابی که در قطعه‌یی از خاک ایران بسختی میزیستند و توسط شبکه‌ای از روحانیون یهودی و بخشی از موبدان زیاده‌خواه با مکتب برده‌ساز و ایدئولوژی بنده‌پروری و در معیت و مشاورت اینان به حکومت رسیدند و تمام ایران را تحت سلطه خود در آوردند اما صد‌ها تئورسین و تاریخ‌نگار و مفسر ایرانی سعی داشته‌اند از آن، چهره‌ای مهربان بسازند که از خارج ایران به خاک ایران حمله کرده و باعث نجات مردم از جهنم پس از مرگ شده‌اند و عده‌ای دیگر که سعی دارند نشان دهند که اقوامی خارج از ایران به خاک ایران حمله کرده و آنرا اشغال و ویران کردند.

و اما واقعیت چیست: ایران از زمان داریوش بزرگ دارای نقشه سرزمینی است که نام اقوامش و قلمروی تحت فرمان در کتابها و کتیبه‌ها ذکر شده و این نقشه تا زمان حمله مغول تغییر چندانی نکرده اما در متون اولیه دوران اسلامی برای گم کردن نام و نشان ایران و کسانی که مسبب سقوط حکومت ساسانی بودند با داستانها و روایتهای جعلی و قضاوتهای یکطرفه روبرو هستیم که مبنای تاریخ ایران قرار گرفته است و با توجه به همان روایتهای جعلی اتفاق فکر استعمارگران غربی نقشه‌های جدیدتری برای خاورمیانه پی‌ریزی کردند و سوابق عربستانی جدا از ایران را تا قبل از تاریخ عقب‌راندند.

حجم ضربه‌هایی که در طول تاریخ به فرهنگ ایرانی وارد آمده می‌توانست هر ملت و کشور و فرهنگی را برای همیشه از صحنه روزگار محو کند و بی‌بنیه استواری که ریشه در هزاران سال فرهنگ و هنر دارد همیشه می‌تواند آموزه‌های ضد ایرانی مهاجمان را در خود هضم کند.

فرهنگی که بیش از هجده قرن از دشمن داخلی و خارجی در رنج و عذاب است. (شبکه‌ای که با توسل به چهره‌های ضد و نقیض می‌تواند افرادی را به دام اندازد و مستعد خیانت به مردم و منافع ملی کند)

میلیونها انسان با تعصب و بدون ترحم بر سر باورهای جنگ و دعوا داشته‌اند که نتیجه‌ای جز ویرانی ندارد اما انسان متعصب روی باورهای بندگی نمی‌تواند فکر خود را در منافع ملی بکار گیرد چون آموزشی غیر از حفظ باورهای خود ندیده و سعادت خود را در گروهی نگهداری از باورهایش میداند و این باورها از طرف کسانی تزریق می‌شود که مزروق را ابزار قدرت و ثروت خود قرار داده و از نادانی‌ها سود می‌برد.

قرنهاست که ایران در تب ناآگاهی و بندگی فرو رفته است. اکنون که باورهای مذهبی در مقدم علم نوین سپر انداخته بسیاری از ملتها دانستند که این همه بحث و جدال و خونریزی جز بیگانگی با واقعیت‌های فرهنگی و انسانی نتیجه‌ای ندارد و امید است باران آگاهی بر تمام زمین ببارد و ایران هم از این قاعده استثنا نماند.

هیچ بلایی جان و مال و ناموس انسانها را به اندازه‌ی ادیان نگرفته، باورهایی که به اساس آن کمترین شک نمی‌کردند و برای گسترش آن، سرزمینها را از وجود انسانها تهی کردند و پرچمهایی که در قتلگاه هزاران انسان فراز می‌گردد تا قاتلان به خدای خویش اثبات بندگی کنند! تیمور با کشتن

بیست میلیون انسان، بدنبال برقراری اسلام راستین بود. بهر حال هر سرداری برای رسیدن به قدرت و ثروت و خلافت یا تاج پادشاهی، بهانه ای برای گسترش دین واقعی یا رسیدن به قلمروی گذشته دست به فجایع گوناگون زدند.

هزارها جنگ و جدال خونین با زیر نام جهاد دین و تعیر مذهب و تقدس خون پادشاهی شعله بر بیشه جهان و ایران زده اما در چند قرن اخیر با گسترش آگاهی در اروپا، ادیان مذاهب رنگ باخته و در خاورمیانه اگر چه پافشاری بر ماندگاری ادامه دارد بدون شک قرن آینده قرین محو بسیاری ادیان و مذاهب خواهد بود.

شانس زندگی در ایران امروز؛ ما در زمانه ای پا به عرصه زمان گذاشته ایم که مرزی بین گذشته های پر از باورها و عقاید و اوهام است در تحولی شگرف بسمت رهایی و فرار از سنگینی باورهای کهن اما یادی کنیم از خیام و رازی که در محدوده ی هزار سال پیش جهان بینی را به مردمان خویش عرضه کردند که میتوانست مردمان را از ده ها فرقه مذهبی نجات دهد و به همگرایی انسانی برساند ولی درک مومنان عاجز از فهم و پذیرش بود.

اکنون علم بیولوژی در عصر حاضر چنان بر طبل حقیقت میکوبد که خواب از چشم فیلسوفان و نویسندگان شهیر مذهبی ربوده، برخی خاموشی گزیده و و برخی در پیشگاه مردم به عذر نشسته و برخی بخاطر منافع هنوز بدنبال رشته های شبه علم در باورهای دینی هستند تا با یافته های دانشمندان در کوچکترین شباهت پیوند زنند و مردم را در بند نگهدارند.

اما وظیفه اندیشمندان در این رستاخیز بیداری بسیار سنگین است تا فرهنگی انسانی شکل بگیرد، رها شدگان را در حیرت و سردرگمی به حال خود نگذارند که دیده ایم بعضا عقاید کهن را چون وانهاد حساب از گردن خویش برداشته و بی اخلاقی پیشه کرده اند.

رهایی از مکتب برده داری زمانی ارز شمند است که فرهنگ انسانی جایگزین گردد. فرهنگسازی بر اساس شرایط امروز بایست بسیار سنجیده باشد.

علم بیولوژی و دیرینه شناسی بر اساس حق حیات مشترک بین تمام جانداران از جمله انسان، پرده از واقعیتهایی برمیدارد که میتواند افکار مومنان خودشیفته را زیر و رو کند. ایرانیان باستان قبل از آلوده شدن به مذاهب با نگاه واقعیت گرا به پدیده های طبیعت، رفتار میکردند همانطور که قبایل بومی در جاهایی که از دنیای صنعتی دور بوده اند با طبیعت همسوتر مانده اند.

در شعاع تاریخ دو جبهه مخالف نمودار است؛ کسانی که در تحکیم روابط اجتماع موثر بوده اند و کسانی از تضعیف روابط سود میبرند. در این میان دو گروه میتوانند بیشتر موثر باشند. ۱- رهبران مذهبی با سلطه بر افکار عمومی ۲- اندیشمندان با جهان بینی خردمندانه.

تفاوت دانشمندان با رهبران دینی در چیست؟ ابتدا به این وارونگی افکار نگاه کنید که رهبران مذهبی را در زمره عالمان و اندیشمندان می‌شناسند و برعکس، دانشمندان را بی اهمیت بدانند و اگر حرکتی در جهت منافع ملی کردند، توسط رهبران دینی ملحد و کافر و ضد دین خوانده شود و با افترا و تهمت و فریب از ارتباط آنها با مردم جلوگیری کنند و در هر حال افکار عمومی را تحت تعلیمات و تبلیغات به سویی می‌برند که حتی جایگاه رهبر خردمند اجتماع که توان نجات دادن جامعه از انحرافات گوناگون دارد را با رهبر مذهب که درست در نقطه مقابل ایستاده اشتباه بگیرند! با اینحال ببینید چه انحرافی واقع میشود که گذشته از عوام حتی مهتران قوم هم نتوانند از خود سوال کنند که آیا رهبران مذهبی میتوانند برای مردم مفید باشند یا دانشمندان؟! آیا دانشمندان بهتر میتوانند سعادت دنیوی مردم را پایه ریزی کنند یا روحانیون و آیا مردمی که از سعادت دنیوی برخوردارند با اخلاق ترند یا جوامعی که دچار فقر و فلاکتند و آیا در فقر فرهنگی و اقتصادی میتوان به اعتقادات دینی عمل کرد یا در آسایش و آزادی که از ثمرات علم و دانش است؟ و فاجعه اینست که اصلا شناختی روی دانشمندان نداشته و یا ارتباطی با آنها در میان نباشد!!

از جوامع قدیم بگذریم که وابستگیهای عمیق به رهبران مذهبی داشته اند! در عصر حاضر، در قرن اتم و ارتباطات این معطل فکری باعث انحراف از مسیر توسعه و اقتصاد بسمت مدینه الحجاز شد و این چه سری بود که در میان مهتران اقوام ایرانی، دانشگاهیان رد پای قوی داشتند؟ اینرا طی بحثهای بعد بررسی میکنیم. اما مسلما در جوامعی که تحت تاثیر رهبران مذهبی هستند معمولا شاخصه های عدالت و آزادی در جای خود عمل نمیکند و در جوامعی که دانشمندان را به رهبری افکار عمومی انتخاب میکنند علاوه بر اقتصاد از عدالت اجتماعی بهتری برخوردارند.

نشر آگاهی رسالتی سنگین است بدوش فرزندان خیام و فردوسی و رازی، تا رسیدن به فرهنگ زیبای انسانی.

جامعه چیست ، شهروند واقعی کیست و ملت چگونه شکل میگیرد؟:

جامعه تعریفی دارد، شهروند واقعی مسئولیتهایی و ملت از مردمانی شکل میگیرد که معنای ملیت را بدانند. اگر شرایط لازم در بین نباشد جامعه از اصالت خود خارج میشود، شهر صدایی را نمیشنود، شهروند در میان انبوه مردمان تنهاست و در مقابل جامعه یا احساس مسئولیت نمیکند یا توان انجام مسئولیت ندارد.

تنها با گفتن ملت و تعریف از مردم شریف و تمجید از جامعه، ملت ساخته نمیشود. ملت پویا و متمدن با تعریف و تمجید شکل نگرفته بلکه با تار و پودهای روابط است که این فرش اجتماعی بافته میگردد.

در مقابل ملی گرایی، بسیاری را باور آنست که باید مرزها برداشته شود و تمام مردم دنیا در تمام زمین آزادانه در هر جایی که بخواهند زندگی کنند اما تا زمانی که چنین آرزوهایی محقق نشده ملی گرایی تنها راه آزادی در هر محدوده ای از زمین است و نباید بخاطر آرزوهای دور و دراز دیگران سرنوشت و امنیت ملتی را به مخاطره انداخت.

چه عواملی تار و پودهای پیوند و ارتباطهای اجتماعی را قیچی میکند؟

ایجاد شرایط لازم برای معنا دار شدن جامعه با ترمیم آن تار و پودها و رسیدن به فرهنگ زیبای مسئولیت پذیری و انسجام ملت چگونه ممکن است؟!

اجتماعی که در آن دائم صحبت از اقلیت و اکثریت در شعاع دین، خودی و غیر خودی در شعاع حکومت، مسلمان و غیر مسلمان در شعاع متعصبان، سهمیه و امتیاز و پارتی در شعاع دانشگاه، رشوه و زیرمیزی در شعاع ادارات میشود و در دیاری که نوع لباس و پوشش و طرز فکر و نوع دین را مقیاس سنجش حقوق قرار میدهند فرهنگش نابود است و فرهنگیانیش بی فرهنگ.

زمانی که قدرت اجتماعی تضعیف شده و آگاهی از واقعیتهای تاریخ نداریم و در دام تاریخیهای دروغین اسیر کج فهمی و اوهام شده باشیم احتمال تکرار اشتباهات گذشته امری عادی میشود همانطور که متفکران پیشین دائما بدنبال قهرمان سازی از ژنی مقدس و بدست آوردن چوپانی دیگر برای سپردن سرنوشت مردم بدو بودند چرا که تاریخ را حاکمان مقدس و دیکتاتورها نوشته اند و روزنه فراری در مقابل دید بندگان نگذارند.

نهمصد سال پیش خیام میکوشد مردم را از این خطر آگاه کند تا در دام وعده های پس از مرگ، آزادی خود را نبازند، فردوسی میکوشد که قدرت اجتماع و خودباوری را به مردم یادآوری کند و با زبانی سخن میگوید که فرهنگ و زبان پارسی را نیز بازسازی کند و تاثیر بهتری داشته باشد. زکریای رازی دست روی نکات منحرف کننده مذهبی میگذارد و تمام دم و دستگاه برده ساز دینی را به باد انتقاد میگیرد اما کشتی فرهنگ در دجله به گل نشسته و بندگان سنگ اوهام بارش میکنند!!

اجتماع متحد=جامعه جماعت متفرق=پیشانی و ضعف

اجتماعی که از اعتماد برخوردار است ارکان ملیت و قدرت را داراست و در مقابل،، مردمانی که روابط اجتماعی سیام ندارند جماعتی خودخواه هستند که از اعتماد و قدرت جمعی محرومند.

هر جماعتی نمیتواند خصوصیات (جامعه) داشته باشد و اگر جماعت از خصوصیات جامعه برخوردار شود دارای قدرت اتحاد جمعی میگردد که میتواند بموقع از آن استفاده کند.

زمانی که در یک محدوده جغرافیا مردمان از تاریخ و فرهنگ و روابط و شرایط لازم برخوردار شدند اجتماعی میشوند و جامعه را میسازند و از سازش جامعه ملت بوجود می آید.

اجتماعی که توانسته باشد روابط خود را حفظ کند گرفتار مشکلات مزمن نمیشود و اگر شد، آگاهانه میکوشد تا نتیجه برسد ولی جماعتی که از تار و پودهای روابط محروم گردیده، در اسارت و بی عدالتی فرو میرود و ممکن است بصورت پراکنده شورش کند اما اگر موفق هم شود احتمال تکرار اشتباه در آن بسیار است و این از خصوصیات جماعت متفرقه است.

جامعه برای بهبود اوضاع خویش، به قدرت خود ایمان دارد و از آن برای تغییر استفاده میکند اما جماعت متفرق همیشه وضعش بد است و بیایلی که به هم اعتماد ندارد نمیتواند از قدرت جمعی استفاده کند.

تفاوت جماعت متفرق با جامعه بسیار است. (در میان جماعت نا همراه هر فرد احساس تنهایی میکند! و نمیتواند به دیگران اعتماد کند و ممکن است به قدرتها وابسته و سرسپرده بیگانه شود) این پراتنز را در نظر داشته باشیم تا ایل پرورش خائن در یک سرزمین را زیر ذره بین ببریم.

چگونه میتوان با تغییر نگاه، افکار سلطه پذیر را به سمت مسئولیت پذیری و مهرآستی برد تا جامعه ساخته شود؟

قدرت جامعه چنان است که هیچ مانعی در مقابلش دوام نمی آورد اما جماعت نا متحد در مقابل هر مانعی احتمال شکست خوردن دارد. در بین جماعتی که اعتمادشان فروپاشیده، تعداد جمعیت تائین کننده نیست. (آنچه تائین کننده سرنوشت است نوع و سطح روابط بین جمعیت است)

این یک معادله است (همانطور که در جماعت متفوق، تعداد افراد تائین کننده نیست بالعکس در معادله قدرت جمعی بین افراد جامعه ی با فرهنگ؛ هر چه تعداد بیشتر شود قدرت بصورت تصاعدی بالا میرود)

اگر با کلتی زنبور آشنایی داشته باشید موضوع مدیریت طبیعت گرا را بهتر درک میکنید. یک کلتی زنبور در مواقعی که کنار هم جمع هستند از قدرت هوشی و تصمیم گیری فوق العاده بی برخوردارند همچنین برای دفاع از مجموعه در مقابل موجودات دیگر بسیار با قدرت عمل میکنند. اگر یک کندو دارای ۱۰ عدد شانه باشد و یک شانه از آن برداشته شود تضعیف قدرت آنها بلافاصله قابل درک است پس همه با هم بودن تائین کننده سرعت و قدرت تصمیم گیری آنهاست. آنها در کنار هم برای هر تصمیم سرنوشت سازی مانند یک تن واحد عمل میکنند و هیچ زنبوری از وظیفه خود غافل نمیشود. زنبوری نیست که بدون علت درجا بزند یا از زیر کار فرار کند یا مثل ما انسانها از غفلت دیگران سواستفاده کند!

حال به انسان نگاه کنید خصوصا آنهایی که نام اشرف مخلوقات بر خود میگذارند!! چه کارها که بر علیه جامعه و سرزمین و آب و خاک خویش نکردند و نمیکند چه بخش بسیار بزرگی که بر اثر آموزش غلط خیال میکنند در حال خدمت هستند ولی نتیجه عملشان برعکس است چه بخش بسیار کوچکی که واقعا میدانند دارند به مردم و کشور خویش خیانت میکنند ولی در چنین کشوری با چنان سیستم آموزشی دور از انتظار نیست و در ادامه این جستار به ریشه های پیدایش انحراف فرهنگ از زاویه های متفاوت مینگریم شاید کمکی به فرزندان بکند که در جستجوی راهکار رهایی از وضع رو به وخامت موجود برمی آیند.

چه باید کرد زمانی که جمعیت پراکنده و بدون روابط لازم و قدرت جمعی است؟

طرح پیشنهادی با توجه به مجموعه معضلات و گرفتاریهایی که رو به ازدیاد است: ترمیم روابط اجتماعی از دست رفته با تاسیس مدار قدرت اجتماعی که تمام نیروی اقتصادی و نظامی و دقّاتی را در احاطه و اختیار خود قرار میدهد. این طرح به هدف دستیابی به خرد جمعی است و در پرتو خرد جمعی، استفاده ابزار تکنولوژیک برای رسیدن به هوش جمعی، یعنی شکوه پرواز بسوی کرانه های دانش و فرهنگ انسانی.

طرحی که اگر سیستم سرمایه داری جهانی مانع آن نبود اکنون در کشورهای صنعتی برقرار میبود و در آینده اگر بلایی از آسمان بر زمین نیاید تمام انسانها برای اداره اجتماع وارد آن میشوند.

آموزش و پرورش در مسیر انحراف و جایگاه واقعی انسان در زمین و در میان دیگر موجودات:

آیا انسان اشرف مخلوقات؟!

انسان نشسته بر انتظار بهشت،

آدمی زمانی سودای بهشت در جای دیگر کرد که زمین بهشت بود، این عادت آدمیزاد است که قدر داشته های خود نداند. وقتی از بهشت خود غافل شد چنان محو افکار خویش گردید که باور کرد بهشت جای دیگرست، و با این باور ذهنی درگذشتگان خود را در خواب دید.

خواب دید رفتگان خود را در بهشتی سرسبز و همچنان بر این باور افزود و بعنوان سند غیر قابل انکار بدفاع از آن پرداخت تا جایی که انسانیت را قربانی باورهایش کرد و بسیار هموعان را قربانی توهّمات خویش نمود تا رضایت ارباب بهشت را جلب کند. او همواره بدنبال خوشبختی بود و چنین مینداشت و می آموخت که هر چه هست در دنیایی دیگرست پس با تعصب، امید را به دنیای بعد از مرگ گره زد و همچنان در همین راه بماند.

انسان برای چند صباح مهمان زمین است اما بر اثر ناآگاهی خود را صاحبخانه میپندارد و بخاطر توهّمات القایی سقف خانه را بر سر خود خراب میکند. برای پائین آوردن او از پشت بام توهّمات بایست آموزه های مذهبی را در مدارس و دانشگاه با علم و فرهنگ و دانش جایگزین کرد. تائین مبانی فرهنگ سازی به جای آموزه های مذهبی که با روکش علم و ادب وارد ذهن بچه ها میگردد و

از این آموزه ها جماعتی برمیخیزد که بخود حق میدهد هرگونه دلش خواست برای هر موردی قضاوت کند و از منابع زمین بعنوان اشرف مخلوقات استفاده کند و ثوابی هم برای خود در نظر بگیرد!

قرنهاست که انسان در دام خودخواهی و تعلیمات اشتباه و خطرناک، خود را اشرف مخلوقات میداند و موجودات دیگر را وحشی یا بی ارزش یا در حد فایده ای به شخص خود مفید میداند منجمله پرندگانی که بخاطر صدایش اسیر خود کرده است. این فکر که انسان اشرف مخلوقاتست، چون پرده ای ضخیم جلوی دیدن واقعتهای عالم هستی گرفته و باورمندان را به قفس ذهنی خویش پابند کرده.

این باورمندهای مذهبی زمانی خطرناک میشوند که با مدرک دکترای معارف و الهیات و عرفان و غیره بعنوان استاد یا معلم در سر کلاسهای درس حاضر میشوند و دانش آموز را به درجه اشرف مخلوقات رهنمون میشوند و نتیجه این میشود که دانش آموز، خود را تافته جدا بافته در دنیا میداند.

کشاورزی که بجای توجه به قنات، یک چاه عمیق میزند و هرچه آب در عمق زمین است برداشت میکند از همین تفکر اشرف مخلوقاتی برخوردار است چون در مقابل اشرف مخلوقات، خدا وظیفه ها دارد. آنها که تفنگ بنسبت پرندگان را شکار میکنند، در مقابل اشرف مخلوقات، پرند و چرنده اهمیتی ندارد جز اینکه وعده ای کباب به این بنده های خدا بدهد!

سازمان آموزش و پرورش ایران اگر چه به هدف تعلیم علم و ترویج فرهنگ بنا گردیده اما بر خلاف رسالتش، بیشتر از آنکه در راستای علم تلاش کند در آموزش مذهب کوشیده و نتیجه آن پس از یک قرن می بینید! سقوط و قهقرا به اعماق تاریخ.

(شوکران تحصیل) از مدارس یاد کنیم؛ از زمانی که دبستان بودیم و هنوز انقلاب نشده بود و بعد مدرسه راهنمایی که در دوران اسلامی بود تا دبیرستان. سواد از خواندن و نوشتن فارسی بدست می آمد اما افتخار در تعلیمات دینی و قران بود. همسن و سالهای من هرچه یادشان رفته، اصول دین در کلاسهای ابتدایی حتما یادشان است! (اصول دین چندتا؛ ۵تا! اول توحید دوم...../ یا، امام اول علی امام دوم حسن امام.....) وقتی انقلاب شد معلمها یکباره رنگ عوض کردند چون منتظر مرحمت اسلام بودند همه ریش گذاشتند و تیپ پشیمی زدند.

قبلا دینشان در موازات سواد آموزی بود و یکباره دینشان در راس سواد آموزی قرار گرفت. اختراعات جدید از احادیث و روایتها شروع شد و هر روز با موضوع جدیدی گویی از فضا خبر تازه رسیده بود تعریف از سهولت اسلام، فواید تقیه، احکام به ظاهر زیبا و نجات دهنده بشریت! حفظ اسلام به هر شکل ممکن، زیر آب و لایی کشیدن در شرعياتی که اسلام را زنده نگه میدارد. دروغ گفتن واجب برای اسلام!.. فهمیدیم که آن معلمها همان گوسفندهای گرگ پرستی بودند که دینشان مهمتر از دانش بود و تیزی دندان گرگ افتخارشان.

این حکایت سیستم آموزش ایران است که ریشه در صدها سال تعلیم اطاعت دارد. معلمهایی که زیر دست معلمهای دوران قبل تر به چوب و فلک بسته شده بودند و عغده و زورگویی و تنبیه و کتکاری و ایراد گرفتن از دانش آموز در ذهنشان اسباب آموزش بود و کمتر معلمی دیده میشد که با تشویق و محبت کار کند. ایجاد شورش و انقلاب از همان عغده هایی که از چوب و فلک ریشه میگرفت در چنین سیستمی بدیهی است. شورش و چاپلوسی در سیستمهای عامل فشار.

زبان چاپلوسی، معمول دبیران دربار که با قوت به حیات خود ادامه داده تا امروز که در برابر میز روئسا کاربرد دارد. کسانی که از بالا زور می‌شنوند و به زیر دستان زور می‌گویند. همانطور که عده ای بنده زاده در اطراف حاکم جمع می‌شوند و با زبان تملق و ریا جای خود را نزد او باز میکنند و دنیایی غیر واقع و مطلوب نشانش میدهند تا جاییکه بیگانه ترین فرد نسبت به امور، شخص حاکم است.

نکته غم انگیز اینجاست که هر چه بر عمر حاکمین افزوده شود از تعداد راستگویان بیباک در راس امور کاسته شده و به تعداد خواجهگان چاپلوس افزوده میشود که البته با ظرفیت و شخصیت حاکم نسبت مستقیم دارد.

این معطلات رفتاری و فرهنگی را جز با آموزش و پرورش مستقل و دور از تعصبات مذهبی نمیتوان بر طرف نمود.

چرا باید دستگاه قضاوت حداقل در شعار مستقل باشد اما دستگاه آموزش زیر نظر حاکم؟

اگر دستگاه آموزش مستقل بود حتما مسیر فرهنگسازی را طی میکرد و انسان تحویل اجتماع میداد و سرانجام دستگاه قضاوت و دیگر نهادها هم بدست انسانهای با فرهنگ به مسیر درست میرفت.

در کشوری که سیستم آموزش بر مبنای نظر حاکمان کار کند انسان آزاده پا نمیگیرد.

تلاش برای استقلال دستگاه قضاوت در کشوری که آموزش بندگی میدهند نتیجه ندارد بلکه فساد از شالوده ی آن بالا میرود.

به کتابهای مدارس نگاه کنید در تمام دوران، تعلیمات دینی از کتابهای مهم و اساسی بوده و کتابهای دیگر همه توسط همان بندگان قدرت کنترل میشده و اگر مطالبی در کتابهای درسی نتوانستند بیاورند در مجله ها بخورد ملت داده اند. تا زمانی که بجای عکس دانشمندا در ابتدای کتابها عکس حاکمان قرار دارد از استقلال و آزادی خبری نیست.

آنچه در رفتار مردم این دوران میبینید شک نکنید همان آموزشی است که قبلا در کتابها و رفتار معلمین دیده اند. در کدام کتاب رفتار مناسب با حیوانات اهلی تعلیم داده شد؟ در مورد اهمیت آبها، اهمیت پرندگان، اهمیت حشرات، اهمیت طبیعت با تمام داشته هایش، چرخ دنده ی محیط زیست که با تمام موجوداتش تکمیل است و انسان که از نظر اهمیت میتواند فقط یک دنده مانند دیگر موجودات باشد و هیچ برتری ندارد بلکه خیلی هم مضّر رفتار کرده، در کدام کتاب درسی از ارزش نمادها و کتیبه ها و بناها و پلها و سازه های قدیمی و نگهداری آثار باستانی برای حفظ آبروی ملی و درآمدی که میتواند از صنعت گردشگری نصیب مردم شود حرفی زده شد؟

صنعت گردشگری چند ساله است؟ معلمان قدیم در این مورد چقدر با سواد بودند؟ مطمئنا بسیار ناآگاه تر از معلمین این دوره بودند در حدی که یک جوان تحصیل نکرده امروزی خیلی آگاهتر از

معلمین گذشته است چون در معرض آگاهی رسانی اینترنتی قرار گرفته و بسیاری از باورهای غیر علمی در ذهنش فروکش کرده.

اگر چه وزارت علوم بایست فرهنگ آزادی را رهبری کند اما وزارتی که وابسته به قدرت باشد مفلوک است، معلمش گرفتار و حاصلش بی مسئولیتی و بی تفاوتی.

اهمیت فرهنگ: شاید صدها بار واژه ی ارزشهای فرهنگی را شنیده باشید! معلمها از ارزشهای فرهنگی سخن میگفتند و در جلسات از ارزشهای فرهنگی صحبتها میشد، اما منظورشان از این ارزشها چه بود؟ برای نسلهای پیشین توسعه مذهب و رعایت احکام دین و طهارت و دانستن شرعیات و در کل همان موعظات و شرعیات را مهمتر از علم میدانستند و بدون شک معلمهای مدارس کار طلبه ها میکردند.

چرا عده ای جلوی حق طلبی مردم ایستادگی میکنند؟! اگر مردم ما از آموزش و پرورش سالم برخوردار بودند ارزشهای فرهنگی را میشناختند، در مقابل هم نمی ایستادند بلکه همه در کنار هم میبودند و متأسفانه از این تقابل ضعف و شکست عارض میشود.

همه ما در گذشته مذهبی بودیم چون جامعه ما مذهبی بود. همه ما سعادت را در عبادت میجستیم و ذکر و صلوات. امروزه خیلیها ادعای فهم و کمال از طریق ضدیت با دین و مقدسات میکنند ولی تأسف اینجا ست که خیلیها نه در گذشته از روی علم مذهبی بودند نه حالا از روی علم بی مذهب شده اند. اگر آموزش در کشور ما بر اساس علم بود با هر بادی بسویی روان نمیشدیم.

فرهنگ یک دستاورد ثابت نیست. فرهنگ تحت تاثیر شرایط متفاوت تغییر میکند. فرهنگ کاملاً تحت تاثیر آموزش است و اهمیت فرهنگ، آموزش روابط اجتماعی برای ارتقاء همکاری و بزرگترین دشمن فرهنگ، سرد شدن روابط و تفرقه است.

با توجه به امکانات دنیای مدرن چه مدت زمان برای بازدارندگی فرهنگ از انحراف لازم است؟

آنچه کودک با نگاه کردن به گفتار و رفتار والدین و طریق برخوردها و روابط بزرگترها می آموزد در شکل گیری شخصیت او بسیار موثر است. آنچه کودک در دبستان می آموزد فوق العاده در شکل گیری فرهنگ او موثر است. فرهنگ اجتماع بصورت مقطعی ساخته نمیشود. مجموعه یی از باورها و عقاید و آموزه های مردم که ریشه در گذشته دارد دست به دست هم میدهد و فرهنگ خاصی پدید می آید. فرهنگ امروز اجتماع ما، درآمدی از آموزشهای رایج در نیم قرن گذشته است و آنچه کودکان امروز میآموزند فرهنگ دوران جوانی آنها را شکل میدهد بنابراین با یک دوره آموزش صحیح همگانی در ده سال میتوان بسیاری از گرفتاریهای فرهنگی از میان برداشت و راه را برای سعود به فرهنگ انسانی باز کرد.

در جامعه امروز ما بخاطر دو قطبی بودن انتظار پیشرفت فرهنگی نمی‌رود و در چنین حالتی تمام امکانات و ارزش‌ها دستخوش عوارض ضدیت حکومت و مردم می‌گردد.

مهمترین معمار شخصیت انسانها، در وهله اول مادران هستند. مادر با سطح دانش و بینش خود فرهنگ اجتماع آینده را پی ریزی میکند. چقدر راستگویی مادر در رفتار کودک اثر گذار است. مادر آموزگار است که میتواند سرنوشت اجتماع آینده را رقم بزند زیرا اولین خشتهای شخصیت کودک را او میگذارد.

اگر دخترها از آموزش و پرورش سالم برخوردار باشند و ارزش راستگویی را بدانند زمانی که مادر میشوند در هیچ شرایطی به کودک دروغ نمیگویند پس شالوده‌ی اعتماد را در اجتماع پی مینهند. کودک از ابتدا دروغ را نمیشناسد و هر حرفی را راست میداند. باید بارها دروغ بشنود خصوصاً از قهرمان زندگیش تا ذهن او تغییر کند و چون ذهن کودک از اعتماد تهی گردد دیگر راستی را باور نمیکند و آینده‌ای ناسازگار با اجتماع خواهد داشت.

سطح اراده و اطمینان و اعتبار و اخلاق و رفتار آدمها با یکدیگر تا حد زیادی به آموزش و سطح دانش پدر و مادرها و نوع رفتارشان با کودکی بستگی دارد و پس از آن نوع تعلیم و تربیت در مدرسه.

دختران امروز مدیران فرهنگ آینده هستند پس آموزشی که می‌بینند تأثیر کننده‌ی پیشرفت یا ذلت جامعه هست. در هر اجتماعی سیستم آموزش و پرورش متولی فرهنگ است ولی کدام آموزش و پرورش؟ این سازمانی که سعی بر القاء اندیشه‌های اطاعت پذیری دارد نمیتواند در مسیر انسانیت قدمی بردارد چرا که همزمان نمیشود در دو مسیری که با هم منافات دارد حرکت کرد. یا بندگی است و اطاعت بی چون چرا یا آزادی اندیشه.

انسانیت بدون آزادی معنا ندارد و حکومت از بالا با آزادی قرابت ندارد بنابراین سازمان آموزش در ایران همان دستگاه بنده پروری است تحت نام علم و ادب. اهمیت آموزش و تعلیم و تربیت کودکان آزاده و راستگو مساوی است با پیشرفت، سعادت، و خوشبختی جامعه.

سوال: گذشتگان ما، در چندین هزار سال پیش این موضوع را درک کردند که با روابط خوب موفق تر میشوند ولی مردم امروز ما چندان اهمیتی به نگهداری و بهتر شدن روابط نمیدهند چرا؟ در این باره اندیشه کنید، من دلیلهای خود را می‌آورم.

مردمان ایران باستان پس از چند هزار سال که در دامنه‌های زاگرس به حیات نخستین ادامه دادند با ایجاد روابط همراه شدند و در کناره رودخانه‌ها و چشمه‌ها شهرنشینی را آغاز کردند و پس از طی چند هزار سال به اتحاد میان قومی دست زدند و کشور ایران را تاسیس کردند و چون معنای اتحاد را

درک میکردند با ارتباط به موفقیت‌های خوب رسیده یاد گرفتند که هرچه تعدادشان بیشتر و اتحادشان بهتر باشد موفق‌ترند اما در سده‌های بعد در اثر یکسری تغییرات مدیریتی در مقابل تهاجمات و نفوذ بیگانه شکست خوردند سپس به افول فرهنگ مبتلا شدند از استحکام تار و پودهای روابط کاسته شد.

امروز هم عواملی باعث تضعیف اتحاد و اعتماد و تار و پودهای روابط و پیوند میان مردمان هست که شبیه عوامل گذشته است و نه تنها در این باره چاره‌اندیشی نمیشود بلکه در دام سیاست‌های جدید سرمایه‌داری و سرمایه‌رَبایان افتاده هر چه میگذرد از هم دورتر میشوند و در این نا بسامانی فرهنگی، محیط زیست هم از خط مطلوب خارج میشود. انسانی که عمده‌ی جایگاه‌های موجودات مفید را اشغال کرده و منابع طبیعت را بدون هیچ محدودیت و آینده‌نگری به نفع خود مصادره میکند در تضاد با اکوسیستم زمین و چرخه حیات قرار دارد.

شما چه فکر میکنید؟! اگر فرهنگ همسویی با چرخه حیات در زمین جاری بود، لازم به بهشت دیگری بود؟! به دورترها بنگرید.

به ما آموخته‌اند که انسان اشرف مخلوقات است و تحت کنترل نیرویی ماورایی قرار دارد با سرنوشتی مشخص! یعنی ما موجودی بدون اراده هستیم و دیگری برای ما تائین میکند که چگونه زندگی کنیم. این نوع تفکر که ریشه در مکاتب بنده‌سازی دارد در ذهن و روح ما ایرانیها رخنه کرده و اگرچه مصیبت‌های بسیاری در طول قرن‌ها از این طرز تفکر دیده ایم معذرت‌ناپذیر نیستیم چرا که اینگونه آموزش داده میشویم و شخصیت درونی ما از کودکی بر اساس آموزشی ساخته شده که سعی بر کنترل و تسلط بر جامعه دارد.

در راستای مکتب‌پرستی اشرف مخلوقات پا میگیرد که خود را برتر و صاحب تمام عالم میدانند! هر گونه استفاده از منابع و از جانوران و آب‌ها را حق خود میدانند در حالی که حقیقتاً هیچ تفاوتی میان موجودات کره زمین نیست و انسان اگر بهتر از دیگر موجودات میبود باید با دانش و توانایی که بدست آورده حداقل چهره زمین را تخریب نمیکرد و بهشت نقد را به وعده‌های نسبی نمیداد تا خود بهرمند از حیات بهتری باشد ولی عملکرد کاملاً وارونه انسان نشان از نادانی و ناتوانی او از درک جایگاه خود در زمین دارد.

فرهنگ خود محوری زیر مجموعه این تفکر اشرف مخلوقاتی در دایره‌ای از باید و نبایدهای غیر علمی ساخته میشود. اگر چه از نگاه رایج، به آن دین و مذهب میگویند اما زمانی که این تفکر وارد مکتب‌خانه و بعدها وارد کتابهای مدارس و دانشگاه‌ها و سیاست و حکومت شد یعنی فرهنگ این سرزمین توسط مزدوران اجنبی و متوهمان فریب خورده با مذهب عجین گردیده و به بیراهه می‌رود.

اگر به طریقت آموزش در قرن‌های پیشین و سر جمع فعالیت جامعه فرهنگی زمان پهلوی و تا امروز دهه ۹۰ نگاه کنید گرایش مذهبی در آن بیش از گرایش فرهنگی میبینید بنابراین صرف داشتن سواد و مدرک از دانشگاه‌هایی اسباب دانش و اندیشه فراهم نشده و اعتباری بر آموزگاری که آموزگارانش هم گرفتار زنجیرهای خودخواهی و اشرف مخلوقاتی‌اند نیست.

شاید آیندگان از گرفتاریهای امروز ما در نوع افکار و رفتارمان تعجب کنند چون زمانه ای نیست که دسترسی به اطلاعات محدود باشد و نکته شگفت آور، اقشاری در کار آموزش هستند که نام فرهنگی بر خود نهاده اند اما چنان گرفتار مذهب هستند که آزادی را به بی بند و باری تشبیه میکنند.

نوع رفتار و روابط انسانها و سطح همکاری و همفکری در یک اجتماع، نوع رفتار با حیوانات، نوع رفتار با جنگل و بیابان و کوه و صحرا، فرهنگ آنها را تشکیل میدهد که در اثر آموزش صحیح، آراسته میشود و در اثر آموزه های مخرب، تخریب و خود خواهی پدید آید چنانکه دین و مذهب را هم وسیله کار خود قرار دهند.

امروز عوارض آن تفکرات کهنه ی مذهبی دامن میهن ما را گرفته و رها نمیکند مگر چراغی در ذهنها روشن شود و برای تغییر و اصلاح، به قدرت جمعی خود ایمان آوریم اما دستیابی به قدرت جمعی نیاز به فرهنگسازی و بهبود روابط است.

برای رهایی از عواقب وحشتناک تفکر اشرف مخلوقاتی، بسیار مهم است که عیب و ایرادها را با ریشه یابی هر انحراف فکری با دلایل و عوامل بازتولید بشناسیم تا رهایی از آن با علم به یقین حاصل گردد. باید چشم را باز کنیم و نتایج عملکرد انسان در زمین را با عملکرد دیگر موجودات مقایسه کنیم و با شجاعت قضاوت کنیم که آیا ما اشرف مخلوقاتیم؟

فرهنگ مهرآستی، راهنمای دستیابی به ارتباط سازنده اجتماعی و خرد جمعی و سپس توانایی دستیابی به (هوش جمعی) است. پیشرفت فرهنگ در گروی آموزش صحیح است. برای رهایی از مسیر اشتباه، تعصب را بایست کنار گذاشت. مردم عادی در مقابل اصلاح ساختار فرهنگ مقاومت نمیکنند اما بسیاری از مسئولین و مدیران و معلمان در دهه های اخیر مدرک گرفته اند تا تفکر اشرف مخلوقاتی را آموزش دهند بنابراین با تعصب و زیر نام علم از رفتار خود دفاع میکنند و این باعث درجا زدن و عقبگرد فرهنگ میشود همچنان که بسیاری از دانشگاہیان و روزنامه نگارها و ژورنالیستها بخاطر ذهنیت مذهبی به نابخردی در مقابل مدرنیته ایستادند و در کارنامه آنها هیچ حرفی از فرهنگ و اصالت و هویت و محیط زیست نبوده و نتیجه کارشان، انحراف از مسیر فرهنگ بود.

۲۳

ایرانیان، با پیشینه ای بسیار کهن در تمدن و پیوندهای اجتماعی توانستند به مشکلات بزرگ فائق آیند و اما در مواقعی بر اثر القاعات اشتباه به سردی روابط مبتلا گشتند، در مقابل دشمن شکست خوردند و اکنون در بدترین وضع از هم گسیختگی روابط اجتماعی با بحرانهای وسیع روبرو هستیم طوری که در ظاهر هر تغییر اصلاحی را ناممکن مینماید. این وضع نامهربانی که در اثر فرهنگ خود محوری و رادیکالیسم مذهبی و ثروت پرستی گسترش میابد حتما شما را سخت بفکر وادار کرده که چگونه میشود ازین ورطه بلا رها شد. هر اقدام اصلاحی در سطح میهنی نیاز به همکاری ملی دارد و همکاری در سطح ملی ئ میهنی نیاز به آموزش دارد اما سیستم آموزش بجای فرهنگسازی، در مسیر قهقرای فرهنگ میازد.

چگونه میتوان جلوی نفاق و بی اعتمادی سد کرد و به مسیر اعتماد سازی دست یافت؟

مسیر پیشرفت انسان متمدن، بر مبنای آموزش و ارتقاء فرهنگ و تربیت سالم است. هر ملت یا اجتماع یا شهر برای منسجم ماندن نیاز به مقررات و اعتقاداتی دارد که مبنای آن علم و دانش و فرهنگ باشد که مهمترین آن حس وطندوستی است. وطندوستی یک شعار نیست بلکه یک نیاز علمی برای توسعه و تمدن یک کشور است. وطن دایره ای است که خانه و محله و شهر و کشور در آن قرار دارد. م مشکلی که در سالهای اخیر به شدت گسترش یافت فروپاشی اعتماد است. مردم براحثی در دام سیاستهای مخرب اقتصادی و اجتماعی نئولیبرالهای ضد ایرانی، اعتبار و اعتماد به همدیگر را کنار گذاشتند و این عارضه در سطح ملی باعث فروپاشی پیوندهای اجتماعی شد.

حال برای اینکه از این سیاه بختی خطرناک رها شویم نیازمند اعتماد سازی هستیم اما امکانات لازم فراهم نیست. اگر به اهمیت اعتماد برای رسیدن به اتحاد در راه پهبود و بازسازی پی برده باشیم ابتدا نگاه خود را به دوردستها معطوف نکنید چون شعار اتحاد زیاد میشنویم! اتحاد با شعار بدست نمی آید. اگر تو با برادر و اقوام و همسایه و همشهری ارتباط صمیمانه نداری چگونه با هموطنان خود متحد میگردی؟! پس زمینه اتحاد، تلاش برای ترمیم ارتباطهای از دست رفته با نزدیکترین مردم است. هرچند همه در دام خودخواهی و ثروتمپرستی و یکه تازی افتاده اند و واعظانی که در گذشته دم از اتحاد و برادری میزدند سالهاست که در جهت تفرقه و پراکندن مردم سیاست ورزی میکنند اما اگر بدانیم این ارتباطهای صمیمانه چه اندازه موثر در قدرت اجتماعی هست و در این اوضاع راهکاری برای آن نمانده در ادامه این جستار و در بخش سیستم مدیریت ملی، راهکاری ساده و قابل اجرا طراحی شده که قابل پذیرش برای شما هم خواهد بود.

بدیهی است اگر کودکان با آموزش فرهنگ و دانش آزادی اجتماعی بدرستی پرورش میافتند در بزرگسالی براحتی از همدیگر قهر نمیکردند. (این صحبت ممکن است ظاهرا اهمیت نداشته باشد و یا برای قطع ارتباط خود با دیگران توجیهات برحق داشته باشید اما باور کنید که آینده و موفقیت جمعی و پیروزی بر انبوه مشکلات جاری بستگی به ترمیم ارتباط با همین افراد نزدیک و دوروبری است که شاید مهم ندانیم.

هموطن تو وطن دوست. هم نوع و غیر هم نوع، با ریشه های در هم تنیده خانه ای ساخته بنام میهن که تو را در بر گرفته و تو و اطرافیان و همسایه و اقوام از آن بهره مندید و همینطور با خط و ربطهای گوناگون با هموطنان دیگر، پس برای اینکه بهتر زندگی کنی پیوندها را محکم کن، سعی بر ارتباط بهتر و بیشتر، با رستی و مهر تا و طندوستی را زنده گردانی. وطن را مانند فرزند خود دوست بدار و مهمتر اینکه هموطن تو و فرزندانش همه وطن دوست. این یک شاید نیست بلکه یک ضرورت است و یک قانون کارآمد اجتماعی و بسیار مهم و واجب است نه فقط برای آنکه تو اخلاق خوبی داشته باشی! برای اینکه زندگی کنی و عمرت به هدر نرود و مهمتر اینکه وطنت از دست نرود.

و حتی اگر باورمند به مقدسات هستیم: وطن را باید مقدس و محترم داشت و همان آئینی که برای مقدسات و خدایان جاری میکنید برای وطن بکار گرفت و در مقابل هر دشمنی و هر عامل مخربی و هر تفکر ضد طبیعتی و هر رفتار نا درست که خسارتی به حال و آینده سرزمین میزند بشدت دفاع کرد.

تمام موجودات زنده از انسان و حیوان و آب و خاک و طبیعت و هرچه در ساختمان آن بخش از سرزمین شرکت دارد جمله اعضاء وطن است و بایست با عشق و ایمان مواظب بود که مورد تعرض قرار نگیرد! این از یافته های علم مدرن است و اگر قرار بر استفاده از منابع باشد فقط بر اساس علم اصالت و دوری از هرگونه تفکر اشرافیت مخلوقات، مواظبت از سبزینگی محل مورد نظر و حفظ حق حیات موجوداتی که میلیونها سال قبل از انسان در آنجا بوده اند اقدام شود آنچه نه برای سودجویی و رقابت در ثروت اندوزی.

متأسفانه در صدهای اخیر که با پیشرفت صنعت همراه بوده است چهره میهن بسیار خراشیده شده. بکارگیری علوم و اختراعاتی که نتایج زیانبار آن بعدها مشخص شد و متخصصانی که با عجله موثر بر تخریب شدند. هزاران سال در همین طبیعت انسان زندگی کرده و اگر چه با شهرنشینی، کمابیش تعارضی با طبیعت داشته اما در دوران اخیر بجای گسترش فهم و آگاهی و همسویی با طبیعت، تعارض و ضدیت بیشتر شده!

تکیه به مدرک افراد و مهندس و دکتر بودن جهاز علم واقعی و طبیعت شناسی و وطن دوستی مهیا نمیشود. ما وطن شناسی را در رفتار بعضی پیران محلی، بیشتر از مهندسان و رئیس رونسای ادارات دیده ایم. حس وطن پرستی ضامن بقای محیط زیستی است که بلامنازع، از حیوانات تهی شد و در اختیار آتش قرار گرفت.

سازمان آموزش و پرورش میتواند مهمترین عامل ارتقاء فرهنگ همگانی باشد ولی چه آموزش و پرورش؟! ناظران و ایده پردازانی که نابودی طبیعت را رقم زدند اتفاقا مجوز از دانشگاه دارند پس مهم است که دانشگاه را در مسیر درست قرار داد. چرا در مدارس و دانشگاه ایران علم همسویی با طبیعت تدریس نمیگردد؟

وقتی متولی فرهنگ یعنی آموزش و پرورش، بیشتر از آنکه در مسیر فرهنگ‌سازی باشد، در مسیر مذهب‌سازی تلاش میکند، جایگاه رسالت خود، یعنی ساخت انسان با فرهنگ و آگاه را وانهاد و به ساخت بردگان مقدس اصرار دارد!! دلایل افول اخلاق و گسترش فساد در تمام زمینه‌ها کاملاً مشخص است. چگونه است که هزاران استاد دانشگاه در همین سیستم بدون اعتراض مشغول تدریس اند و معدودی از استادان و معلمان شرافتمندی که برای تعلیم فرهنگ انسانی تلاش کردند اخراج شده و مورد حمایت همکارانشان قرار نگرفتند.

متأسفانه بخش عمده استادان دانشگاه زحمت از دوش استعمارگرها برداشتند و بخاطر نداشتن فرهنگ میهن پرستی و مصلحت اندیشی و منافع شخصی و یا بدسوادی از رسالت خود دور شده اند. سر و افسار آموزش در قرنهای متمادی بدست روحانیون بوده و در دوران اخیر که تعدادشان از همیشه بیشتر است و نیاز به همکاری معلم و دبیر و استاد دانشگاه ندارد همه همکاری شده اند و در جهت منافع بیگانه تلاش دارند.

در یک قرن اخیر که این پایه بسیار مهم ساخت اجتماع فرهنگی به نهاد آموزش و پرورش واگذار شده چرا بجای بالندگی در علم و صنعت و پیشرفت تکنولوژی از پروتکل مکتبخانه ای قدیم رها نشده اگرچه ظاهر شیک آن نشان از علم و اندیشه ورزی دارد؟ در این مورد ذهن ما بسوی حکومت میرود ولی حرف ما طبق قاعده جهانی اینست که حکومتها زائیده ی افکار مردمان خود هستند و ما استثنای نیستیم و کسی از آسمان نیامده و سوال اینست که چرا هر کسی در هر جایی از این سرزمین پشت میز ریاست نشسته، بجای خدمت، بفکر منافع خودش هست؟

این رؤسا در مدارس همین کشور درس خوانده اند و پایه های شخصیتشان در مدارس همین کشور گذاشته شده پس چرا از فرهنگ وطن دوستی برخوردار نیستند؟ غیر از اینست که معلم و استاد دانشگاه کار طلبه ها میکنند؟!

رهبری افکار عمومی و فرهنگ با تحصیلکردگان دانشگاه است و هیات حاکمه نیز دارای مدارک دانشگاهی هست اما بی فرهنگی اینست که دانشگاه اختیار خود را به حکومت واگذار کرده و خود نیز در خدمت او قرار گرفته.

دانشگاهی که در صدارت امیرکبیر تاسیس شد فرهیختگان و تحصیلکردگانی تحویل داد که در مقابل استبداد قاجار سر بلند کرد و به انقلاب مشروطه رسید و در دهه اول این قرن با تأتین خط و مشی علمی و نوشتن قوانین و مقررات لازم موجبات قرار گرفتن حکومت در مسیر توسعه و پیشرفت فراهم کرد اگر چه رضاشاه در نیمه دوم حکومتش بعضی از این اندیشمندان را کنار زد و باعث افول حکومت خود گردید در ده سال اول حکومت پهلوی دوم آزادی قلم باعث هجوم ادیبان بسمت مذهبگرایی گردید و دانشگاهیان بجای تلاش در مسیر علم و دانش به مسیر آرمانگرایی مذهبی گرایش یافتند و استبدادی دیگر رقم خورد چرا؟.

چرا این نهاد با نیرو و امکاناتی که در اختیار داشته در ریل رسالت خود قرار نمیگیرد و بجای پرورش فرهنگ انسانی، گاهی در تعرض با علم و صنعت و گاهی بسوی بنده پروری قدم برمیدارد و خود را دست بسته تحویل حکومت داده است؟

وقتی این سوال را در مقابل دانشگاهیان قرار دهیم با یک جبهه گیری حق بجانب میفرمایند که بله، اگر بما اجازه میدادند فرهنگی میساختیم که در دنیا بینظیر باشد! این در حالی است که ما میدانیم مردم امروز حداقل تا مراحل مدرسه راهنمایی را طی کرده اند و میتوانند قضاوت کنند که این سیستم بیشتر بدنبال فرهنگ سازی است یا اطاعت پذیری؟ کتاب مدارس امروز پر است از مطالب و داستانهای دینی و انحرافی همچنانکه کتابهای دینی در مدارس دوران پهلوی میراثدار ایدئولوژی استعماری بوده است که تحصیلکردگان نمیتوانستند آنرا نادیده بگیرند بلکه سعیشان بر تودیع و توجیه آن بوده است و نکته اینجاست که معلمین و اساتید هیچ اعتراضی نداشته اند! آیا از این مکتب انتظار پیشرفت اخلاق و فرهنگ آزادگی میتوان داشت؟

چرا دانشگاهیان و اساتید در داخل ایران از اختراعات علمی و صنعتی دانشجویان حمایت نمیکند تا جایی که دست از تلاش بردارد یا محصول خود را به خارجی عرضه بدارد؟ خودخواهی در لایه های ذهنی متدبران و متدراکان از ابتدا بصورت یک ویروس از معلم به شاگرد و از استاد به دانشجو منتقل شده و جای تشویق و یاری و بزرگ منشی گرفته.

به واقع فرهنگ پریشان امروز حاصل آموزشهای گذشته است. سمت و سوی ابتذال و انحراف جامعه در این سه دهه ی حاضر نتیجه آموزش در مدارس و دانشگاه دهه ۲۰ تا ۵۰ است. تلاش بسیار در آرمانگرایی دینی و پس از آن سپردن حاصل به روحانیت و حکومت برآمده از پشت پرده استعمار.

بنظر شما اگر یک کودک از دبستان، در کنار آموزش الفبا، با فرهنگ وطن دوستی و حفظ آب و خاک و پاکیزگی و ستایش محیط زیست آشنا میشد و در راهنمایی منش آزادی را یاد میگرفت و در دبیرستان یاد میگرفت که با روابط و تعامل اجتماعی میتواند به هدف برسد و ارزشهایش در گروهی همیاری و همفکری با همکلاسیها و مردم است زمانی که وارد اجتماع میشد دست به هر کاری میزد تا فقط خودش را بالا بکشد؟

مهاجرت دانشجو را نشانی از چه مسئله میدانید؟ آیا یک جوان آموزش دیده که با فرهنگ انسانی بار آمده باشد پراحتی از کشور خود خارج میشود به امیدی که دستش بجایی برسد و هرگز برنگردد؟ اگر وطن را مثل خانه و سرمایه خود عزیز میدانستیم کسی میتوانست به جای مردم سخن گزافه گوید یا کسی میتوانست هموطنی را از میهن خویش براند.

لازم به اشاره نیست دانشجویی که بدانگاه میروید فقط برای مهاجرت از آموزش صحیح محروم است و اگر غیر از این میبود عرصه را برای نادانها خالی نمیکردند. اگر موضوعات را از چند سال قبلتر ببینیم ریشه های هر معطلی را در فرهنگ خودمان پیدا میکنیم و دنبال مقصر در کشورهای دیگر و اجانب و فضایی ها نمی گشتیم.

این آموزه های انحرافی چون از قبل هم بوده چه از طریق مکتبخانه و چه مدرسه تا برسد به دانشگاه که در پیوند با حوضه بلحاظ منزلت و رسالت در جهت مخالف با فرهنگسازی و وطنپرستی قرار دارد و حاصلش انبوه مدرک گرفته هایی هست که در حال خیانت به مردم و کشور خود هستند اما شاید عده ای برنتابند و خود یا تعدادی را مبرا از این قاعده بدانند ولی با یک نگاه کلی حداقل به صد سال گذشته، حق داریم بگوییم اصولا و سازمانها امور به رای عواملی پیش رفته که اگر خود رهبر افکار عمومی نبودند، رهبران فکری خود را که عمدتا مذهبی بوده به مردم تحمیل کردند و تصمیمات را بگردن عوام انداختند.

بسیاری بر این باورند که در گذشته تمام راه و روشها درست بوده و آنچه امروزه بر سر این ملت می آید محصول همین دوران است اما فکر نمیکنید اگر این نظر درست بود چرا سیستم آموزش و پرورش و دانشگاه در زمان پهلوی نتوانست جوانان را چنان تربیت کند که بجای خدمت به وطن، بجان وطن افتادند و تیغ بر چهره ی او کشیدند؟ جوانان چه غده ای با مدارس و معلم و دم و دستگاه اداری و اتوبوس و امکانات عمومی داشتند؟!

از شورش چوب و فلک چقدر شنیده اید؟ آن ناظم مدرسه که بچه ها را به چوب و ترکه میبست باعث تجمع غده ها و پرورش غده ای ها شد و لازم نیست بگویم که آن ناظم در کودکی بدتر از این تنبیه شده بود و چیزی از تربیت صحیح نمیدانست؟!

چرا در کتابهای مدارس و دانشگاه در مورد اهمیت روابط سالم اجتماعی و اعتماد و اعتبار و وفای به عهد و آزادی و آزاده گی و رها شدن از زنجیرهای بنده گی و خرافه و برده گی های متنوع و دفاع از حق و شجاعت نوشته نشده؟ آیا لازم است بگویم نویسندگان کتابها خود شان بندگان بیچاره و محروم از دانش کافی بوده اند؟ اگر به مجموعه سیستم آموزش توجه کنیم ریشه ناهنجاریهای فرهنگی و اقتصادی را در آن میابید.

(تا زمانی که در برگهای اول کتاب مدارس بجای عکس دانشمندان، عکس حاکمان باشد فرهنگ چوپان پرستی جریان دارد)

با یک نگاه کلی در مجموع، معلم نمیتواند دانش آموز را انسانی بداند که قرار است از خودش فهیم تر و داناتر شود! استاد دانشگاه قلبا نمیتواند پذیرا باشد که دانشجو باید از خودش داناتر شود و بچشم احترام به دانشمند آینده به او نگاه کند و تا زمانی که این قاعده طبیعی پذیرفته نشود ارتباط لازم و تبادل اندیشه میان معلم و دانش آموز بر مبنای فرهنگ ارباب و رعیتی جریان دارد و از دانشجو فردی میسازد که منتظر فرصت است تا دستش بجایی برسد که ارباب منشا به زیر دست حکم براند و در مقابل بالادستی ها اطاعت محض کند.

پس علاوه بر ظاهر فرهنگی و نام زیبای دانشگاه و دبستان و دبیرستان، حاصل و نتیجه آن همین فرهنگ بیماری است که گسترده بوده و هست و تا دانش آموز اینگونه تربیت شود هیچ اتفاق خوبی رخ نمیدهد.

این سیستم آموزش در مجموع مردمی تحویل جامعه میدهد با ذهنیتهایی که بجای خدمت به همدیگر، دائم بدنبال محکوم کردن همدیگرند و دیکتاتورهای کوچکی که از انقلابشان هم دیکتاتوریهایی بزرگ برمیخیزد.

شواهد را بنگرید: در چهره شهرها؛ بزرگترین ساختمانها مربوط به پزشکان و بیمارستان و درمانگاه و دادگاه و بانکها هست و تمامی کسانی که در این جاها مدیر و صاحب اختیار هستند دارای چند مدرک تخصصی و مهمترین دستاوردشان، نشستن بر شاهرگ سرمایه های مردم و تجمیع ثروت است و خدایشان پول و قبله شان اروپا و در این شرایط، انسانهای شرافتمند ورشکسته، کارخانه های مردمی تعطیل، مزرعه ها در حال خشک شدن، روستا رو به ویرانی و آبها و دریاچه ها در حال خشک شدن و ثروتهای ملی در حال غارت شدن است ضمن آنکه از همین مناطق نابود شده هم عده ای متخصص دارند حقوق میگیرند به این بهانه که آنرا علاج کنند! آن صحبتی که از مذهبگرایی و سرمایه داری شد را در ظاهر شهرها و روستاها ببینید.

رفتار ارباب منبشانه ادارات و ماموران دولتی با مردم گویای تلخی واقعیهایی است که در ظاهر چشم همه را بسوی حکومت خیره میکند اما باید به عمق ماجرای شکل گیری حکومتها اندیشه کرد! آیا حکومتها از آسمان آمده اند یا آن مسئول و مامور و کارمند، هموطن ماست؟ اگر کارمندان اداری بخواهند کار خود را بدرستی و با احساس وظیفه انجام دهند چه کسی میتواند مانع شود؟

یک کارمندی که امروز بدون رشوه کار نمیکند در کنار مردمی رشوه گیر شده که بارها به او پیشنهاد رشوه داده اند حال آنکه هردو طرف در یک سیستم آموزش قرار داشته اند.

آیا مردمی که نگاهشان به مامور و کارمند، نگاهی از جایگاه پائین به بالاست باعث تغییر رفتار جمعی ادارات شدند یا کارمند اداره اینگونه تربیت یافته که ارباب رجوع را بنده ای محتاج بخود میندازد؟

در این مورد هردو طرف باید مقصر باشند زیرا حکومت و مامور حکومت و مردم و مامور اداری در یک فرهنگ درس خوانده اند.

رفتار حکومتها نشانی از رفتار مردمان است ولی مردمان ما از چه کسانی بایست یاد بگیرند؟ فرهنگ و رفتار بهینه را چه کسانی باید الگو باشند؟ این الگوها که خودشان باعث انحراف جامعه میشوند!!

تحصیلکردگانی که اغلب از منافع خود نمیگذرند و حقوق خود را در هر شرایطی بر منافع ملی ترجیح میدهند. سوالی که باید از خود پرسیم اینست که آیا حکومت باعث انحراف افراد و دستگاه اداری میشود یا دستگاه اداری باعث انحراف حکومتها؟!.

توجه به این نکته مهم است: معمولا مشکلات را بگردن اشخاصی در راس حکومت انداخته و برای رفع مشکل پنداشته اند که باید آن اشخاص را بزرگوار بکشند تا کسان دیگری جایگزین شود اما این کار بارها در تاریخ انجام شده و دوباره همان گرفتاریها سربرآورده و مردم را با حکومت بعدی در مقابل هم قرار داده! پس ریشه های مشکل در جای دیگرست و پس از مطالعه رفتار گذشتگان و تحقیق از ظالم و مظلوم و نگرش به افکار و دیدگاه مردم به این نتیجه میرسد که تاریخهای این انحراف فکری که از نگاه خود ما سرچشمه میگیرد اصلاح نشود هر گونه تغییری نمیتواند بنیاد فساد انگیز را از این سرزمین برکنند یعنی اگر با تغییر سیستم آموزش پایه های فرهنگسازی را پی ریزی نکنید و تنها به تغییر حکومت و دادن سرنوشت کشور به حکومتی دیگر اکتفا شود، این فرهنگ دیرینه و نهادینه شده در ذهنیت ایرانی باعث ایجاد زمینه های انحرافی دیگری خواهد شد.

در مقایسه به لحاظ فرهنگ اجتماعی و آزادی، چرا ایرانیان باستان گویی سه هزار سال از ما جلوترند نه عقب تر

اصالت و فرهنگ انسانی که در ایران ساخته شده بود سدی در مقابل سیل ویرانگر مذهب و شبکه های برده داری بود اما این سد در دورانهایی بعد شکسته شد و نتایجی ببار آورد که تا امروز گریبانگیر است.

جایگاه انسان در زمین و تقسیم زمان و دور شدن تدریجی از طبیعت بیولوژیک: آن انرژی هایی که موجودات را در چرخه حیات، زنده و بالنده نگه میدارد! این انرژیها را در دو دسته قرار دهید نه از دیدگاه علم بلکه از دید تجربه و طبیعت. ۱، انرژی مصرفی از طریق خوراک. ۲، انرژی دریافتی از سیمراهای طبیعت؟

انرژی طبیعت همان عاملی است که حیات زمین را سامان میدهد. دریای انرژی که دنیا را در بر گرفته و با نظم جهانی بدون دنبال کردن هدفی مشخص، موجودات را در یک پروسه تکرار و تولید، تامین جان و روان میکند. آیا زمان بر این روند تکرار و تکامل حیات تاثیر دارد؟. مسئله زمان با آنچه ما انسانها درک میکنیم تفاوت دارد به این معنی که در چرخش روزگار، گذشته و آینده تکراریست از الگوهایی نسبتاً یکسان اما در ذهن ما تداعی گذشتن میکند که اگر این تکرار را با اشتراک مساعی درنیابیم آن ذهنیت گذر در اندیشه تک تک ما آرامش و خوشبختی را تبدیل به دهر کامی میکند که تحملش برای هر کسی سخت خواهد بود.

در اندیشه مهراستی، طی کردن عمر معنای واگذاری هدف زندگی به جامعه میدهد بسته به نقشی که هر کسی توانسته در ایام توانایی بازی کند و در این رخداد، پروسه دست بدست کردن بیشتر با واقعیت سازگارست تا نابودی انسان در اثر گذر زمان.

در ادبیات با دو واژه گذر زمان و چرخش روزگار بسیار برخورد داریم ولی چرخش روزگار در گذر زمان معنایی جدا میدهد از اینکه زمان را عامل بدانیم. زمان عامل نیست بلکه فرصت است تا از چرخش روزگار استفاده کنیم و همانگونه که زمین میچرخد و تکرار روز و شب میکند، موجودات در این بینهایت تکرار بتوانند تکثیر شوند و توان خود را به نوع خود منتقل و کار خود را چرخه طبیعت انجام دهند. موضوعی که برای ما وارونه جلوه داده شده تا راه سواستفاده از این کجفهمی باز بماند همانا مسئله ی جاودانگی است. هر موجودی قبل از آنکه بمیرد با تکثیر نسل خود به جاودانگی رسیده و اما انسان میتواند گامی فراتر گذاشته با عملکرد خود، با اندیشه و توسل به علم و آموزش به جاودانگی اندیشه برسد و این گام بلند بستگی به آموزه های ما دارد، تا معنای جاودانگی را در چه بدانیم؟

علم با نگاهی به تغییر عناصر در فرایندهای شیمیایی و تبدیل شدن به عنصری دیگر از جاودانگی تعریف میکند و مذهب برای جاودانگی، دنیای دیگری ترسیم کرده و از اینراه به افکار سمت و سویی مخالف با علم و اندیشه میدهد. برخی دانشمندان با انتقال دانش خود توانسته اند به جاودانگی معنا دهند همانطور که خیام با روشنگری به جاودانگی رسید.

چه میشد اگر انسانها میتوانستند دانشمندان را الگوی خود قرار دهند اما رهبران مذهب توانسته اند پیروان بیشتری جذب کنند و الگوی مردمان بسیاری شوند. الگوی شما کیست؟

در چرخش روزگار، انسان دیر آمد اما وقتی آمد افتاد و سطر ماجرا و خود را فهمید پنداشت و دیگر موجودات را نادان و وحش و بی خرد دانست و با این درک ناقص به مجموع دستاوردهای چهار میلیارد ساله زمین دستبردهایی زد. با آموزه های مذهبی به هوای جاودانگی در مکانی خارج از کره زمین دل بست و چون توان فکر کردن را از خود سلب و مقلد مذهب شد دیگر نتوانست به مضر بودن خود پی ببرد بلکه زمین، بهشت جانداران را هم از آنها گرفت و به جهنم تبدیل کرد.

انسان بدون آموزش به زندگی ابتدایی بر میگردد یعنی هیچ آموخته ی ژنتیک ندارد و اگر کودکی را در مکانی دور از اجتماع قرار دهند از تمام جانوران ناتوان تر است و بنابراین انسان به مدد آموزش و با همیاری میتواند به بقای خود ادامه دهد پس نوع آموزش بسیار مهم است تا فرهنگ انسانی ساخته شود. جهانبینی مذهبی امتحان خود را داده و متعصبان امروزی معمولاً برای منافع شخصی یا ترس و یا نا آگاهی در این خودخواهی یا فشاری میکنند و اگر رهبران مذاهب باعث اختلاف و ایجاد نفاق و گسترش بی عدالتی نمیشدند اشکالی پیش نمی آمد که عده ای هم به آئین خود باشند ولی طمع ورزی مومنانه چه کارها دست بشریت میدهد.

آنچه باعث گرایش بسمت ماوراء و تعارض بشر با حیات زمین میگردد ضمیر ناخودآگاه، حس ششم، نیروی طبیعی و فرکانسهای ارتباطی با زمین است یعنی در این مرحله انسان به دنیای ارگانیک قدمی میابد ولی استعداد ماندن ندارد. تمام موجودات با فرکانسهایی به هوش زمین وصل هستند اما انسان بر اثر انحراف و خود دانا پنداری نمیتواند در ادراک طبیعی بماند. اگر از ابتدا

هوش زمین را بجای نیروهای ماورایی قرار میدادند معمای بزرگی حل میشد و این همه انحراف و کج اندیشی در کارنامه انسان باقی نمیماند.

در باورمندی مذهبی؛ انسانها معمولا حس میکنند که جریاناتی خارج از اختیار آنها و در ارتباط با آنها برقرار است و با اعتماد به این حس از حرکت‌های لازم در قبال اندیشه خودداری میکنند. دائم در دل احساس به یک نیروی مافوق و ماورایی دارند که مترصد آنهاست و گاهی کاری انجام شده را به آن ربط میدهند یا خواب و روئیهای خود را که معمولا از فرایندهای حافظه و گاهی پیش آگهی از طریق فرکانسیوم هوش زمین است از منبع آسمان میدانند و عمری با خیال این نیرو طی میکنند، نه میدانند چیست و نه دست از آن برمیدارند. خواب و روئیهایی که اشاره ای به آینده میکند توسط باورمندان به آسمان ربط داده میشود.

بعضی از وقایع فلکی که با علم نجوم قابل پیش بینی است در کنار خواب و روئی دستاویزی ساخته برای خلق مذهب و بدست گرفتن اختیار اندیشه انسانها توسط عده ای.

بسیاری از ایدئولوژیها در راستای همین دو عامل بوجود آمده و هزاران سال است که این آسیاب با نیروی اوهام میچرخد و گاهی انسانها را آسیاب میکند و گاهی آبادیها را ویران، و بسیار رخدادها و جنگها و نابسامانیها ببار آورده و چه اندازه کتابها بر سر این باورها نوشته و با تعصب از آن جانبداری کردند که اگر آن کتابها روی هم جمع شود کوهی شود. چه اندازه رنج و عذاب و شکنجه و سوزاندن و خراب کردن تا به امروز که دفتر دیگری باز شده و دریچه ی خروج از این آسیاب بر روی بشر باز گردیده.

اکنون دو مبحث کلی در مقابل هم برای آموزش وجود دارد، یکی فرهنگ و دیگری مذهب. کودک انسان همه پاک و مستعد آموزش بدنیا می آید. یکی با آموزش فرهنگ انسانی، آزاده میشود و دیگری با آموزه های مذهبی برده میشود. آنکه که با فرهنگ انسانی پرورش یابد مقلدانه دنبال کسی راه نمی افتد، فکر میکند و چشم بسته گرفتار اوهام و برده ی شیاطین نمیشود. تعامل در روابط اجتماعی و توافق با محیط زیست و بهره مندی از امکانات، بدون لطمه زدن به موجودات و مکانها و آنها، نیاز به آموزش فرهنگ مهر و راستی دارد و در یک کلام زندگی انسانی در گروی آموزش فرهنگ از زمان کودکی است و جامعه یی که توانسته باشد فرهنگ انسانی را در خود پرورش دهد توان ادامه حیات در آزادی را دارد.

و انسان ناموزون با طبیعت. انسان باورمند، انسان ترسو و مذهبی و مردمی که حقیقت را به تقلید میفرشند و کارشان نه بر اساس فکر و تعقل که بر مبنای خطوط تائین شده است و ته داستان به سواستفاده از باورها میرسد و انسانی که گرفتار قیدهایی اختراع است حتی از آزادی تفکر کمتر سودا هر کاری که میپندارد با خطوط تعیین شده سازگار است با تمام قدرت و یا بیرحمی انجام میدهد و در رفتار این انسان خبری از هماهنگی با طبیعت نیست، خبری از همسویی با زمین و سیاست از منبع روزی نیست چون برایش خدایی در آسمان قرار دادند که دستاورده را از ماورای زمین بداند و سعادت را در رضایت او دانسته خودش را هماهنگ با خطوط تائین شده کند و این داستان وقتی خطرناکتر میشود که خطسازان هر چند وقت باری خطوط را بنا به شرایط روز و به نفع خود تغییر دهند. این انسان در برابر تمام موجودات، اشرافیت مخلوقات و تعارض با طبیعت را حفظ میکند شاید تا زمان مرگ و طبیعت زیر این بار فرسوده میشود و در بسیاری جاها شانه از زیر بار خالی کرده و کویر شده.

یک حالت تکرار و تولید و تکرار تولید در کل هستی جریان دارد از اتمها و سلولها و مدل چرخش و تولید و تکرار تا برسد به مهبانگ که نوزایی جهانی از جهان دیگر است اما چرا انسان مسیری خارج از چرخه همسویی با طبیعت را انتخاب کرده و در حال نابودی زیست بوم است.

اختراعات مذهبی با علم نجوم ارتباط داشته و این علم از گذشته بصورت یک راز از آن برای فریب مردم استفاده میشده. زمانی که خیام دقیقترین تقویم را با تکیه به علم نجوم نوشت به نیاز چه قشری از جامعه پاسخ داد؟ آزمون زندگی ماشینی وجود نداشت ولی نیاز بشر به تقویم و تنظیم زندگی با فصلها و سرما و گرما و زمان کشت و زراعت و دامپروری وجود داشت. طی هزارها سال با علم نجوم برای فریب دادن مردم استفاده میکردند و با پیش آگاهی از وقوع حرکت اجرام آسمانی و وقایع طبیعی مانند خورشید و

ماه گرفتگی، باورهای مردم را در اختیار میگرفتند و مبنای معجزه برای نشان دادن ارتباط با خدایان قرار میدادند و مردم را از واقعیت دور میداشتند.

خیام دانشمندی بود که عمر خود را صرف آگاه سازی مردم با ترفندهای مکاتب برده سازی کرد و اختراع تقویم یکی از چندین خدمات شایسته او به بشریت بود همچنان که با جهان بینی خود میتواندست ایرانیان را از اسارت نجات دهد ولی انبوه متعصبان مذهبی چنان سرگرم خرافه ها بودند که ارزش علم و دانش و دانشمندی را درک نمیکردند و به بندگی ادامه دادند و اعتنایی به خردمندان نکردند اما چگونه یکنفر اروپایی توانست به اهمیت بینش خیام پی ببرد؟ ادوارد فیلدر جرالد که خیام را شناخت و به هموطنانش معرفی کرد و بر رنسانس اروپا کمک کرد.

مسئله حیات روی کره زمین طبق یافته های بیولوژی با آهنگی چهار میلیارد ساله آغاز شده و بدون حضور انسان ادامه داده و انسان اگر توانسته بلحاظ فکری پیشرفتهایی کند قبل از هر چیزی بخاطر زبان است.

تکنولوژی نتیجه ای از قدرت زبان است و تفاوت انسان با حیوانات در همین قدرت یادگیری و انتقال دانش است که با زبان قدرتمندتری انجام میدهد. درک مسئله ی تکرار و انتقال علم و دانش میتواند شادی و آرامش را به بشریت عرضه کند اگر بپذیریم که ملتهای گذشته تکرار ملتهای قبل از خود و ملتهای آینده تکرار ملتهای امروز هستند که با تکرار نسل و انتقال دانش توانسته اند ادامه حیات دهند و در علم پیشرفت کنند. واژه نسل ذهن را به اشتباه میندازد. وقتی صحبت از نسل میشود در ذهن اینگونه تداعی میشود که بخشی از انسانها مدتی زندگی کردند و رفتند سپس بخش دیگری آمد اما واقعیت اینست که هیچ قطعی در میان نیست. در اینزمان که ما زنگی میکنیم انسان یکروزه و صدساله در کنار هم زندگی میکنند چه جدایی در بین است؟ انسانها تکرار و توالی هم هستند همچنانکه علم و دانش در مدارهایی بهم پیوسته دست بدست میشود و در این توالی واقعیتهایی نهفته است که اگر باورهای خرافی روی آن نمیشد دست آرامش به ترس تبدیل نمیکردید و زیست بوم طبیعت که بازیچه حرص و رفتار داعیانه و مخرب انسان شده بحال خود گذاشته میشد.

از منظر علم و دانش تمام انسانها از یک رگ و ریشه و خانواده هستند و هر گونه رفتار خوب اثرش برای همه است و هر رفتار بدی نیز اثری اجتماعی دارد منتها در فواصل و امواجی متفاوت.

.....

از دیدگاه مهراسی هیچ انسانی مسئول کارهای نیاکان نیست بلکه انسان امروزی مسئول گذشته های خود نیست اما انسان امروز مسئول آیندگان است. اگر به یک باغ نگاه کنید پس از چند سال شاید فکر کنیم هیچ چیز تغییر نکرده در حالی که این درختان همانها نیستند که قبلا دیده ایم. همه چیز عوض شده، برگها و تک تک سلولها عوض شده و این فقط نقشی از گذشته است نه خود گذشته. بدن ما هم همینطور ست، شما ممکن از گذشته خود را ضی نباشید و احساس ترس از عاقبت یا احساس گناه کنید اما همانطور که تمام سلولهای بدن جایگزین شده افکار و ایده های شما هم عوض شده و اکنون شما آدم دیگری هستید که میتوانید از گذشته خود انتقاد کنید بنابراین کسی که امروز از کار گذشته خود انتقاد میکند دقیقا همان کسی نیست که در گذشته بوده.

مسئول اشتباه گذشته جامعه ی آنروز هست که بعضی را در شرایط انتخاب مجبور به اشتباه کرده و البته هر اشتباهی به نوعی در پشت آن اجباری بوده است و مقصود از این نگاه، ارزش و اهمیت عمر است که تنها با آموزش و فرهنگ سازی در سطح اجتماع میتواند باعث خوشبختی باشد بجای آنکه در اشتباه و پریشانی بگذرد.

از نظر دین و مذهب، چنان گرفتاریهایی در لحظه لحظه های عمر آدمی کاشته اند که باورمندان را راهی نیست جز پناه بردن به رمالان و محیلان و داعیان برای فرار از آتش انتقام در حالی که علم و دانش جواب دیگری برای راه از سانیت دارد و از سانیت راهی نیست که به عذاب وجدان و آتش انتقام منتهی گردد.

سوالمی که هر اجتماعی در آینده با آن روبرو میشود و میباید به آن پاسخ دهد؛ زمانی که علم و دانش در دنیای مدرن به حدی از واقعیتگرایی برسد که قانون و مقرراتهای رایج را لازم به بازنگری علمی بداند بخشی از باید و نبایدهای عقلانی گذشته را بی ارزش

یا خلاف انسانیت یا عدالت دانسته و به اصل طبیعت رجوع میکند. انسان در اثر بیگانگی با طبیعت در دام ادراک خود افتاده و با خود شیفتگی و خود محوری شرابی پر از درد و رنج و اشتباه و تباهی برای خود آفریده و بر آن گردن نهاده است. تعدادی از جوامع به سمت علمگرایی تغییر مسیر داده و تا حدی از رنج و تباهی دور شده اند ولی برای باورمندان افتادن در مسیر علمگرایی دشوار است.

آیا یک انسان آگاه باید بخاطر گذشته ای که در آن ناآگاه بوده و بر اثر شرایط آنزمان اشتباه کرده محکوم به مجازات است؟ آیا درست است که شخص محکوم باید تاوان گذشته ای بدهد که در آن، توده بدنی دیگری و عقل و فکر و تمام سلولهای وجودش که اکنون حاضر است در زمان حادثه حضور نداشته اند و جز حافظه ای که گذشته را بیاد می آورد تمام سلولها عوض شده؟ چنانکه میگویند در هر چهار سال تمام سلولهای بدن جایگزین شده در واقع شما همان کسی نیستید که ۴ سال پیش بوده اید.

شاید امروز در جواب این مسئله تردید نباشد که یک جوان خطاکار را در پیری هم که شده باید به مجازات برسانند ولی زمانی فرا میرسد که انگیزه و زمینه و حد دانش افراد خطاکار را بسیار مهمتر از مجازات بدانند و برای بشریت چنان ارزشی قائل باشند که زمینه ایجاد خطا را مد نظر قرار دهند و در جهت رفع آن تلاش کنند و شرایط را سامان دهند تا دیگری مرتکب خطا نشود ولی تا زمانی که قوانین حقوقی در دستگاه قضاوت سنتی نوشته میشود استعداد تغییر و تحول چندانی ندارد. در گذشته کسانی به این واقعیتها اندیشیده اند و سخنانی از آنها بجا مانده که بایست چراغ راه قضاوت میشد اما حکومتگر بدنبال مجازات است به هر دلیل ممکن. از آوردن این موضوع خواستم بگویم رفتارها و افکارها و عملکردهای بسیاری در جریان است که شاید به اشتباه بودن آن فکر نکنیم اما پراحتی به آن گردن نهاده ایم و بدون چون و چرا پذیرفته ایم.

معمولاً بخاطر پیشرفت تکنولوژی فکر میکنیم در مسائل اجتماعی و فرهنگ هم پیشرفت کرده ایم در حالی که فرهنگ امروز مردم ما به قهقرا مبتلا شده، نوع روابط و رفتار مردم ایران امروز خصوصاً مقدسین و مقدس نماها به داستان زندگی سینوچه مصری که نزدیک به چهار هزار سال پیش میزیسته شباهت عجیبی دارد کافیست نامهای مردم و خدایان و فرعونها و حاکمان و مدیران و کاهنان را با نامهای ایرانی عوض کنیم گویی داستان مربوط به جامعه ایرانی دوران قاجار است و اگر امکانات حمل و نقل و رسانه نبود با فرهنگ امروز ایرانی هم چندان ناگن نبود.

دانشمندی بزرگ پس از عمری تلاش و تفکر و اختراع و خدمت به علم بشری به این نتیجه رسید که در دریای بیکران ناشناخته ها هنوز بجایی نرسیده و میگوید پس از هفتاد و دو سال عمر به این دانش رسیدم که هیچ نمیدانم در حالی که تحصیل کردگان امروزی در توهم دانایی پراحتی از مردم جدا میشوند تا شأنشان حفظ شود. امروز معدود دانشمندانی داریم که سعی کنند دانش خود را به مردم برسانند و خیل عظیم تحصیل کردگانی داریم که خود را در راس علم میدانند اما جامعه بی که از آن بیرون شده اند را عوام و نادان میدانند و بجای اینکه دانش خود را به مردم عرضه کنند بدنبال ثابت کردن خود پیش همقطاران خود هستند و در دنیای دیگری سیر میکنند و تافته خود را جدا بافته و ممتاز از مردم عادی دانسته که انگار از نوع برترند. مگر یک دانشمند چقدر عمر میکند یا یک عامی از کجا آمده؟ این گرفتاری فرهنگی از الگوهای اشتباه است.

فقر فرهنگی اینست که بچه ای با هزینه پدر و مادر و با امکانات شهر خود درس بخواند و زمانی که به مراتبی رسید پشت سر خود نگاه نکند. فقر فرهنگی یعنی جایی مشخص برای هم صحبتی دانشمندان و مردم نباشد و انتقال دانش و روشننگری صورت نمیگیرد آنگاه میگویند چرا فرهنگ و اخلاق عمومی رو به زوال است!

یک دانشمند بایست در ارتباط با مردم باشد تا در یک مسیر خود کالیبره نشود همانطور که هر انسانی بایست بتواند با دانشمندا ارتباط برقرار کند و چون ارتباط وجود ندارد همدلی و همراهی و تبادل افکار و ارتقاء فرهنگ هم وجود ندارد.

صحبت از دم و دستگاه عریض و طویلی هست که با هزینه مردم براه افتاده و دانشجو میپذیرد سپس از جیب مردم عادی و زحمتکش هزینه تحصیل مهیا میشود، حال اگر بجایی رسید یا از کشور خارج میشود یا در خدمت حکومت و مقابل مردم بدبخت می ایستد! اگر بجایی نرسید تازه باید وارد اجتماع شود و دنبال کاری بگردد. صحبت از طبقه ای هست که سقفش بالای سر مردم

زده شده با دربی یکطرفه، هرکس سعود کرد دیگر به کف برنمیگردد و پشت سرش نگاه نمیکنند مگر برای دو شیدن مردم و اگر خیلی انسان نخیه و با استعدادی شد به خارج رفته خدمت به دیگران میکند. معمولاً نگاهها به حکومت است و مقصر را رژیم ضد مردمی میدانند در صورتی که عوامل رژیم از همین دانشگاههای مذهبی پله های صعود یافته اند.

یک معامله در میان است که همیشه بوده: دستگاه اداری نوع رفتار حکومت را تأتین میکند و مردم نوع رفتار اداری ها را به آنها القا میکنند با همان ذهنیت وارونه و دیکتاتور پروری و خدایی پشت میز نشین که باوری نهادینه در افکار است.

ژاپنی ها در مسائل محیط زیست بسیار مراقب هستند چون سیستم آموزش این کشور روی این مسائل مهم حساس است و با محرومیت از تمام منابع قسلی و معدنی که در ایران وجود دارد، سالهاست بعنوان کشوری صاحب صنایع مادر در آن جزیره زلزله خیز الگویی برای انسان مدرن و همسو با طبیعت است، چرا دانشگاههای ما هیچ الگویی از ژاپن نمیگیرند؟ آیا اینها واقعا دانشگاه هست؟

از اطرفی سرعت تعارضات با پیشرفت علوم نوین بیشتر میشود چرا که ارتباطات دیجیتال گسترش یابد چون فرهنگسازی نمیشود منجر به یک عامل مضاعف در قطعی روابط اجتماعی میگردد.

به سیستم آموزش و پرورش ایران که نگاه میکنیم نه گذشته افتخار آمیزی داشته و نه حال. اولین و مهمترین وظیفه مدرسه و دانشگاه فرهنگسازی است پس رفتار مخرب مردم با طبیعت و منابع ملی از بیراهه رفتن مدارس و دانشگاه است. آیا نباید بسیار زودتر با این مسائل آشنا میشدیم؟ پس دانشگاه برای چیست؟ اگر بی انصافی نکنیم و نگوئیم فقط برای ایدئولوژی و واپسگرایی، پس چرا مردم را عوام میخوانند در حالی که پس از صد سال اندازه یکسال اینترنت در آگاهی رسانی موثر نبوده اند. البته پای ادعا باشد میگویند تمام اینها را ما میدانستیم ولی امکانش نبود که علم خود را به جامعه عرضه کنیم! امکانش نبود وگرنه ما میدانستیم چکار باید بکنیم اما نگذاشتند!

شاید فکر کنید کسی جلوی آنها گرفته است اما باور کنید هیچ قدرتی در برابر دانشگاه نبود جز خودشان. کاسه های داغتر از آتش مدینه! اگر دانشگاهیان واقعا میدانستند چه وظیفه ای دارند که الان ۹۰ درصد مردم اگر دانشگاه نرفته باشند حداقل مدرسه رفته اند. چرا جوانانی که از ایران رفتند در کشورهای دیگر به دستاوردهای علمی خوب و جایگاههای عالی میرسند؟ شاید شنیده باشید که بسیاری از مخترعان و پیشگامان علم و صنعت در ایران با موانعی روبرو میشوند که باعث شکست و انصراف از ادامه مسر میشود! دقت کنید چه کسی آنها را بجای باری کردن دلسرد میکند؟ تمام مراحل باید از زیر دست پرورش یافتگان دانشگاه بگذرد همان کسانی که باید هدایتگر و حامی باشند خود مانع هستند و همگی از دانش آموختگان دانشگاههای کشورند. حتی اگر مدتی در خارج هم تحصیل کرده باشند آن نخوت و مانع تراشی که از ابتدایی آموخته اند در بیشتر شخصیتها وجود دارد.

اینها دردهاییست که ظاهراً همه به گردن حکومتها میاندازند اما سیستم اجرایی حکومت دست همین دانشگاهیان است. تمام امور اداری دست دانشگاه دیده ها بود که جای خود را به شاگردان جدید دادند. بگذرد از تعداد اندکی نفوذی که از زمان تاسیس نظام اسلامی در راس امور قرار گرفته اند و جا برای بی مایگان خالی کردند اما اگر بقیه دانشگاهیان کارشان درست بود دچار اینهمه عقب ماندگی در دنیا نمیشدیم. وطنفروشی و خیانت در کشور ما آنقدر رایج است که خبرهای آن دیگر تولید تعجب نمیکند در حالی که در میان ملتهای آزاد خیانت بکشور معنی ندارد.

و آنها با اتحاد میتوانند بر بسیاری از ملتها حکمرانی کنند.

الگو برداری از انگلیس برای دنیای آینده خوب نیست اما در ژاپن یک مدیر هرگز بخود اجازه شکست نمیدهد چون شکست در مسئولیت را برابر مرگ میدانند و چنین ملتی باید الگوی ما باشد.

این خیانتکاری وسیع تنها مربوط به این زمان نمیشود بلکه از دوران حکومت ساسانی شیوع پیدا کرده و در تمام دوران اسلامی رواج داشته و هیچگاه اقدام برای رفع این سوء رفتار نشده. برای رفع این بیماری بااست روی فرهنگ و آموزش دست گذاشت. هیچ نهادی بجز آموزش و پرورش مسئول مستقیم فرهنگسازی عمومی نیست در حالی که این نهاد هنوز از مسیر مذهب جدا

نگردیده و اگر سرجمع سوابق هفتاد ساله اخیر را برآورد کنیم به نتایج باور نکردنی در رفتار ضد فرهنگی بسیاری از دانشگاه رفته ها میرسیم ولی چون امکانات قلم در دست خودشان است هر تقصیر را بمردم حواله میدهد.

.....
انسان میتواند با فرهنگ و دانش و شناخت جایگاه خود در عرصه حیات، زیبایی را به طبیعت برگرداند. تمام موجودات زمین بنا به استعداد طبیعی بدنبال تحول هستند و در نقش خود قصور نمیکنند اما انسان با ازدیاد جمعیت و گرفتن عرصه زندگی از موجودات دیگر و دستکاری در طبیعت به شیوه ای مخرب باعث اختلال در چرخه حیات و انقراض بسیاری از موجودات میشود. عوارض این اشتباه بزرگ بشری که ریشه در حرص و آز و باورهای مذهبی و با عجله در بکارگیری اختراعات علمی دارد پیامدهایی خواهد داشت که تمام سیاستهای فعلی کشورها را تحت الشعاع خود قرار میدهد و جهان را بر سر راه مرگ و زندگی قرار خواهد داد. در واقع انسان نادان یا خود دانا پندار برای رهایی از این دامها شهامت تغییر رفتار خود ندارند تا جایی که با بن بست روبرو شده و اگر فرصتی باقی بماند مجبور به تغییر رفتار خواهد شد.

مسئله محیط زیست و تلاش برای برون رفت از تضاد با طبیعت و رسیدن انسان به جایگاهی که به موجودی مفید در چرخه حیات واقع شود بسیار با اهمیت تر از مسائل دیگر مانند اختراعات وسایل رفاهی است که دارد زمین را بسوی خشک شدن میبرد. محیط زیست بسیار با اهمیت تر از مسائل دیگری مانند ادیان و مذاهب است که بودجه های بسیار خرج آن میکنند. محیط زیست بسیار مهمتر از نشر ایدئولوژی است و محیط زیست بسیار با اهمیت تر از آنست که هوایش بخاطر سود جویی و منافع شرکتهای نفتی و صنعتی آلوده شود اما برای رسیدن به این درک و فهم، به فرهنگ سازی از کودکی و گنجاندن علوم لازم در سیستم آموزش دارد. با فراز این آگاهی بسیاری از آنهایی که به بهانه امرار معاش دست مخربی در طبیعت دارند از اشتباه فکری اشرف مخلوقات که جهان ما را در نا امنی فرو برده است بیرون می آیند.

آیا انسان مذهبی میتواند به درجه ای از فهم و دانش برسد که بداند نه تنها اشرف مخلوقات نیست بلکه با افکار مذهبی در چرخه حیات موجودی مضر است و با تغییر و تحول به چنان فرهنگی برسد که مفید واقع شود و محل زندگی خود را بسمت نابودی نبرد؟!

انسان میتواند در (مدار دانش و خرد در توالی و تکامل) با اصلاح ساختار فکری برای طبیعت مفید واقع گردد. مشکلی که از باورها و آموزه های ضد فرهنگ و طبایع، بر افکار انسانهایی با بینش محدود سایه گسترانیده از شبکه های برده داری تحت عناوین مقدس بوجود می آید که علاوه بر رفتارهای مخرب در محیط زیست، باعث محرومیت از فرهنگ مسالمت آمیز و روابط اجتماعی سالم و گسترش بی عدالتی و فروپاشی اخلاق میگردد و علاج این درد بدست معلم است صد البته معلمی که خودش اسیر مذهب نباشد.

زمین برای هر موجودی به اندازه کافی، انرژی، محصول، خوراک، پوشاک و ابزار دارد اما انسانها با افکار و رفتار حرص آلود این برنامه حیاتی را بر هم زده اند. یکی آنقدر دارد که عمرش به پاسبانی اموال خود بگذراند و یکی برای لقمه نانی گرفتار. اکثریت مردم دنیا نوعی باور مذهبی دارند اما مشکل ما مذهبی هست که سر لوحه اش را مالکان می نویسند یعنی خود شیفتگانی که معمولا هیچگاه سیر نمیشوند و دائم بدنبال پول بیشتر حرص میزنند!

آن آرامش درونی با هیچ چیزی حاصل نمیشود مگر اجتماع انسانی به درک واقعیت برسد که منابع زمین برای زندگی کردن است نه زندگی کردن برای جمع مال و ثروتی که نه ابتدا دارد نه انتها.

در بزرگ سالی تغییر خوی و صفات آدمی سخت و اگر همراه با تعصب باشد ناممکن میشود اما این واقعیتها را بایست از دوران کودکی بجای تحمیل آنهمه آموزشهای مندرس و اجباری در مدارس مد نظر قرار داد. (آموزش آزادی و آزادی در آموزش و شناخت طبیعت و شناخت جایگاه واقعی انسان در میان موجودات کره زمین و عدم تعرض به طبیعت، آبه، جنگلها و حیات جانوری) از جمله در سهای فوق العاده مهم است که بایست بجای در سهای بنده پروری و در سهایی که هیچگاه بدرد کسی نخورده در آموزش بکار رود تا از این فرصت زندگی استفاده بهتری شود و سرنوشت فرزندان بدست طوفان حوادث سپرده نشود.

موجودات زمین با انرژی هایی جان میگیرند و با فرکانسهایی به هوش زمین وصل میشوند و به درک و فهم ژنتیک مجهز هستند به غیر از آنچه از رفتار همدیگر می آموزند. در مورد انسان قضیه فرق کرده چون با تغییرات نامناسبی که با افتادن در دام دانش محدود خود به سبک و سیاق زندگی، خوراک و افکار و رفتار خود داده از درک هوش ژنتیک که به آن هوش طبیعی میگوییم محروم شدند.

خیام از حرص و طمع آدمی و غم خوردن برای رسیدن به ثروتی که آخرش بر باد است سخن میگوید. وقتی ثروتی انبوه در یکجا جمع میشود باید به جاهای دیگر ظلم شده باشد و اگر فرهنگ انسانی گسترده نباشد این ظلم و ستمها را به عناوین شرعی و قانونی مباح میدانند و به بنام دین و مقدسات آنرا حق و عدالت دانسته تا جایی پیش میروند که برای بالا کشیدن حق مردم ثوابی هم برای خود قائل میشوند. بنابراین هیچ دین و مذهبی بدون فرهنگ انسانی ضامن اخلاق نیک نخواهد شد همچنانکه فرهنگ و اخلاق نیک لزوما نیاز به مذهب ندارد.

نوع خوراک و افکار و رفتار و جهان بینی آدمی تاثیر قابلی در کانال دریافت انرژی طبیعی دارد و چنانچه منطبق با واقعیهایی زیست بوم جهان پیرامون و اصالت آدمی باشد باعث هماهنگی با فرکانسهای حیاتیبخش و آرامش و انرژی بیشتر خواهد شد کما اینکه در نگرانی و نا آرامی که معمولا حاصل نگاه اشتباه به واقعیهایی جهان است، به میزان قابل ملاحظه ای از میزان انرژی طبیعی بدن میکاهد و نیروی درونی از دست میرود و در مجموع مراد از بیان این موضوع توجه انسان به اصالت واقعی خویش است که با تمام دگرگونی ها میتواند با شناخت و حفظ موجودیت خود در حیات از تعارض و فلاکت رها گردد.

در فرهنگ مهرستی بهشت جاویدان همینجا ست و اگر هنوز چشمت به آسمانست و دنبال جا و مکانی دیگر میگردی! برگرد! فردوس برین همینجاست، هم اکنون در منظر نگاه تو! جاودانگی همینجاست. تو میتوانی با آزادی زندگی کنی و با دانش جاودانه شوی یا در اسارت ذهن و تن، نابود گردی. میتوانی این فرصت زندگی را بر خود و دیگران حرام کنی و هم میتوانی از این فرصت استفاده کرده زندگی کنی و زندگی ببخشی. تو قدرت داری که زمین را بهشت سازی همانگونه که آنرا به جهنم تبدیل کرده ای، همان بهشتی که انتظارش در جای دیگر داری.

چه دلیل دارد که بهشت دنیا را به پنداری وهم آلود جهنم کنند جز آنکه بتوانند بهشتی دیگر را به قیمت گزاف بفروشند؟

تو میتوانی آزاد و جاودانه شوی یا در اسارت به عدم بپیوندی. زمین جاذب انرژی های منفی است و برایش فرق ندارد که انرژی جدا شده از یک کالبد مربوط به قدرتمندترین و ثروتمندترین انسانهای متعارض با حیات است یا شخصی ضعیف و ناآگاه، در هر حال چنان سازد که گویی نه بوده است و نه خواهد بود!.

چرا خود را بدست نابودی میدهیم در حالی که با دریافت آگاهی و ایمان به واقعیهایی عالم هستی از عدم رهایی میابیم؟ برای زندگی در دنیا و رسیدن به جاودانگی یکره موجود است، آزادی و آزادیگی. اصرار بر اشتباهات گذشته جز حسرت و ندامت در پی نخواهد داشت، از ابتدا چنین بوده و همیشه همین خواهد بود. خوشبختانه در عصر حاضر علم و خردگرایی مانع از انحرافات گوناگون فکری شده با اینحال اشتباهات و القاعات خرافه آمیز هنوز میتواند گرمی بازار برای عده ای فراهم آورد.

آزادی یکی از عوامل بسیار موثر بر تمام شئون آدمیست که میتواند زندگی را معنا ببخشد. آزادی و آزادیگی راه و رسمی دارد، اصولی دارد منطبق با وجدان اجتماعی. اگر اصول آزادی را از کودکی آموزش میدادند هرگز عده ای نمیتوانستند زیر نام خدا و مقدسات، انسانها را به بردگی بکشند.

برده داران کسانی هستند که برای توجیه اعمالشان مقدسات را ابزار کار خود کرده و در موقع لازم به خدا و مقدسات خود هم رحم نمیکند، از هیچ خیانت و جنایتی رویگردان نیستند بلکه همه را بخدمت میگیرند و هرگونه لازم دیدند پیچ و تابش میدهند تا مردم باور کنند که بحکم خدا مجبور به بردگی اند و به حکم خدا باید فرمانبردار باشند. برای اینکه بتوانیم عوامل ضد بشری در مقابل آزادی را دریابیم بایست ریشه های استبداد و استعمار و برده داری را در تاریخ دنبال کنیم.

تحریف تاریخ مدیترانه:

یونان و جزایر اطراف، مهد استعمار ملت‌های دیگر و سواحل شرق مدیترانه تا بین النهرین زادگاه خدایان و بت‌ها و پیامبران و ادیان که از دیرباز به اسارت گرفتن انسان‌ها و برده داری و برده فروشی در آن سرزمین‌ها بصورت گسترده رواج داشته و زادگاه ر سوم خدابندگی است. داستان پیامبران بنی اسرائیل که بعنوان نماینده خدایان طی چند هزار سال با استفاده از فرمول‌های شنز پیامبری و علم نجوم، باورهای مردم را تحت کنترل داشته و بر آنها حکومت کردند و داستان امپراتوری یونان در مجموع از سرزمین‌های اطراف مدیترانه فرهنگ مذهبی استعماری برخاسته که جنگ و خونریزی و غارت و اسارت و بردگی در فرهنگشان بعنوان حرفه و شغل و احکام دین از بدیهیات بوده.

رسم برده داری با ورود ارتش پارس به بین النهرین و شرق مدیترانه تا حدودی محدود شد و بردگان ناراضی آزاد شدند اما فرهنگ‌ها بر هم اثر می‌گذارند. امروز از هر درس خوانده ای سوال شود اعراب را مسبب فرهنگ خدابندگی در ایران میدانند اما تحقیقات ما نشان میدهد که این فاجعه تغیر فرهنگی از قرن‌ها پیش از آن در حال ریشه دواندن خصوصا در شهرهای غربی ایران بوده ولی تاریخ را حاکمان مینویسند و فاتحان تغیرش میداده اند. اینست که تاریخ امروزی را ساس یک سری داده های اغراق آمیز یا وارونه که در حاکمیت عباسیان نوشته شده و به خورد مدارس و دانشگاه میدهند.

امروز اگر بگوئیم عربستان از زمان کورش بزرگ بخشی از ایران بوده و مکه فقیرترین شهر ایران در زمان ساسانی تحت حمایت تیسفون سالانه کمکی به آن میشده با تاریخ‌های موجود نا سازگار نیست اما واقعیت را نبایست بخاطر خود بینی عباسیان و مزدوری دبیران تاریخ‌نگار نادیده گرفت. اینکه یک وادی فقیر نشین مانند مکه بتواند بناگاهان تمام سرزمین‌های ایران را فتح کند یکی از بزرگترین دروغ‌های تاریخ است همانطور که گفته های هرودت مبنای تاریخ ایران باستان گردیده اما واقعیت اینست که هرودت در مورد ایران و مصر بسیار دروغ‌های شاخدار گفته و بخاطر نژادپرستی، یونان را خیلی متمدن نشان داده. آنقدر این دروغ‌ها بزرگ و سنگین است که اصلاح کردن آن به هزار دلیل محتاج است ولی همینقدر بگویم که عرب نیرویی آلت دست قدرت طلبان ایرانی بود که سال‌ها بدنبال براندازی خاندان ساسانی بودند و طی مدت زمانی ۳۰ ساله طرح کودتایی کردند که در روز واقعه دچار حوادثی غیر منتظره شد و ورق برگشت و قدرت بدست ساسانی افتاد که در خواب هم نمی دیدند و در تکرار تاریخ ایران از گذشته تا عصر حاضر این دین است که بارها آلت دست قدرت طلبان بوده است حتی در دوران اخیر.

کشور همان بود که بود ولی حاکمان عوض شدند و سعی کردند که برای بقای خود تاریخ گذشته را پاک کنند و نام ایران را قلم بگیرند. پایتخت ویران شد و پس از مدتی در فاصله ای نزدیک تیسفون شهری بنام کوفه بنا گردید ولی حاکمان عرب که تازه بدوران رسیده بودند مانند اکثر حاکمان بیمایه و جاه طلب برای گم کردن نام کسانی که باعث به قدرت رسیدن آنها شد از صفحه تاریخ حذف کردند، کتاب‌ها را سوزاندند و دبیران را خریدند. کشور همان بود ولی حاکم بی فرهنگ جدید چگونه میتواندست بر فرهنگی کهن حکم براند؟ چگونه میتواندست نام ایران را زیر نام عربستان قرار دهند و از آن سرزمین فقر و فلاکت مدینه بسازند؟

باید تمام آثار تمدن گذشته را ویران میکرد که کرد. بایست با دروغ و نیرنگ و ریاکاری و تحریف تاریخ و تبلیغات و پنهان کردن واقعیت‌ها و تغیر در اصالت اتفاقات از وجود خود در انتظار مردم کسی بسازد که ساخت! بایست فاصله ای ژرف میان گذشته و حال قرار میدادند که اینکار را با نسل کشی و پاک کردن حافظه تاریخ انجام دادند و امروز پس از ۱۴-۱۲-۱۳ قرن که از نوشته های ایرانیان عرب پرست و دبیران جیره خوار میگذرد حتی جرات فکر کردن به این واقعیت‌ها هم نداریم و کسی نمیتواند بپذیرد که تمام خرابکاری‌ها از ابتدا زیر سر یک عده مخالف بوده که با خیانت و نیرنگ، تمام شاهزاده های ساسانی را طی سه دهه آخر حکومت از میان برداشتند و میخواستند با حمایت خاندان و ضعف دربار و اهرم لشکر عرب برای تغیر حاکمیت از یزدگرد به رستم فرخزاد استفاده کنند اما کودتا طبق برنامه پیش نرفت و شاهمهره ی کودتا کشته شد و پایتخت بدست عرب افتاد و چرخ روزگار دور برعکس زد به سوس قهقرای فرهنگی.

بطور کلی صورت وقایع گذشته را چنان وارونه نوشته اند که قبول کردن واقعیت به حداقل یک قرن جرّ و بحث نیاز دارد. امروز اگر بگوئیم مصر مهد تمدن بشریست فرهیختگان هم تحمل نخواهند کرد ولی میتوانند تحمل کنند که ملتی مانند یونان را متمدن

بنامند و علومی را که از مشرق زمین ریشه دارد به یونان نسبت دهند چرا؟! کتابخانه های اسکندریه و ری و نیشاپور مانند دیگر شهرهای ایران در آتش سوخت تا گذشته را پنهان دارد اما یونان توانست خود را از آتشی سوزی در امان دارد.

میهن پرستی یونانیها باعث حفظ تاریخ و جلوه ی فرهنگ آنها گردید اما وطن پرستان ایران بخاطر وجود خائنان از آزادی عمل برخوردار نبوده و همیشه در نبرد و جنگ و گریز بوده اند که ذکر دلایل آن میتواند بسیار اهمیت داشته باشد.

امروز اگر بگوییم یونان در مقابل مصر حرفی برای گفتن نداشته ممکن است ایراد بگیرند و از فلسفه یونان دفاع کنند اما ریشه های فلسفه را در شرق از مصر تا هند باید جست. ایران و مصر در یک تعامل و پیوستگی تاریخی و تمدنی قرار داشتند و از دو هزار و پانصد سال پیش با پشتیبانی از همدیگر در مقابل استعمار یونان مقاومت میکردند پس وجه اشتراک فرهنگی داشتند. تاریخ نگاران یونانی و بعد عربها بصورت مصر خاک پاشیدند همانطور که تاریخنگاران بیگانه و حتی ایرانی، در هر دوره ای به چشم دوران قبل خاک پاشیدند.

حال قضاوت کنید که تاریخ معاصر را تا چه اندازه دگرگونه و غیر واقعی و متضاد نوشته اند و در کتابهای مدارس آورده اند! طوری که امروز برای مثال هرکسی در مورد دکتر مصدق نظری دارد خلاف همدیگر پس چه توقعی که در دوران قدیم، آن حاکمان خودخواه بگذارند تاریخ بر خلاف خواستشان نویسان گردد.

بله دوستان؛ تاریخ ایران را بایست از نو نوشت و از ابتدا نوشت یعنی زمانی که انسان پا به اینخاک گذاشته. در نزدیکیهای این شهر در دامنه های زاگرس تا کردستان. خانه نیاکان را بایست با علم مدرن شناخت و این میهن کهن را از آلودگی های تاریخ دور کرد.

انسانها به خاطر ضعف بدنی در مقابل دیگر حیوانات مجبور بودند بکمک هم بیایند و دور هم جمع شوند و از این جمع ها زبان گرفتند و زبان باعث یادگیری سریعتر شد و زبان رشد کرد و خط اولیه با شکل مقصود باعث جرقه در پیام رسانی شد و زمانی که خط کامل شد پایه های مخابره با وسایل طبیعی گذاشته شد. در کنار شهرهای قدیم هنوز آثار مکانهایی در نوک کوهها باقیست که جهت ارسال خبر و علامت دادن بهمدیگر استفاده میشده.

به عمر ما که رسید در همین شهر، هم دنیای قدیم را تجربه کردیم هم دنیای اینترنت و ارتباطات ماهواره ای ولی آنچه از دست داده ایم روابط واقعی و اطمینان و اعتماد از همدیگر است.

اکنون اوضاع در نا امنی فرو غلتیده. نا امنی شغل و کسب و کار. نا امنی قیمتها، ثروت ثروتمندان گران میشود و جان فقیران بی بها، رکود و کساد در زندگی عوام، فقر شرافتمندان و غنایت چاپلوسان و کاردانه ها فرار میکنند و نادانها دست بکار میشوند و هزار و یک درد روز افزون دیگر.

وقتی از تکرار تاریخ میگوئیم نه این تاریخهای مکتوب است چون تاریخهای دستوری واقعیت ندارد که تکرار شود اما میتوان گفت تکرار واقعه مانند قادسیه که حکومت را بدست قریش داد و نه تاریخنگاری دستوری که به اندازه کوه دماوند کتابهای بی ارزش چاپ کردند تا ذهن بچه ها را به کوچه های مدینه ببرند و از آنها مومنان شهوت پرست بسازند تا جماعت مشغول خویش شود.

. این یک امر معمول و رایج است در حالی که بعضی از این مردم غارت شده زیر حمله تبلیغات حاکمان خود چشم و گوش بسته از درک واقعیت عاجز و درمانده هستند. انسانی که شستشوی مغزی نشده باشد این ترفندها را بخوبی میشناسد و نیاز به سواد و دانشگاه هم ندارد آنهم دانشگاهی که عامل نادانی باشد. سیستم آموزش هدف گلوله های جهل قرار گرفته و نمیتواند بچه ها را به مسیر آگاهی آورد مگر آگاهی از طریق دیگر به مردم برسد.

با جهشی که در توسعه و گسترش تکنولوژی رسانه بوجود آمده و به لطف اینترنت، دنیای آینده فصل دیگری در تاریخ بشریت باز خواهد کرد.

نیاز امروز بچه های ایران، آموزش فرهنگ است. کلاس آموزش فرهنگ که از یکطرف مبتنی با تغییرات روز دنیا و علم و تکنولوژی نوین باشد و از طرف دیگر نگاهش به واقعیتهای تاریخ و تمدن و زیست شناسی از سطحی بالاتر از تاریخیهای جعلی و آموزه های نابخردانه رایج.

نیاز دیگر، برنامه و الگویی برای مدیریت جامعه هست که فرهنگ انسانی را سر لوحه دوایر مدیریت قرار دهد. الگویی که نتیجه آن رسیدن به طبع و منش آزادانه انسانی باشد و همچنین ارائه اصول پایه ای در مدیریت برای استحکام بنیاد آزادی.

احساس نیاز به آزادی، همیشه آدمی را واداشته که برای رسیدن به این هدف مقدس فکر کند، هیچگاه فکر نکنید که انقلابیون نیت بدی داشته اند اما شکستها و کج رویها نتیجه جهل و کج اندیشی و آموزه های متوهمانه است که در تعامل با حوضی ها گسترده بود و امروز آثار آنرا در روزنامه ها و مجلات زمان پهلوی میتوانید ببینید و ادامه و توسعه آن در سه دهه اخیر.

آزادی آنقدر ارزشمند است که یک بیسواد با وعده به آن میتواند هزاران بدسواد را بفریبد در واقع همیشه کسانی بوده اند که با وعده های شیرین دام گسترانیده و از این احساس نیاز مردم سواستفاده کنند!

دیر زمانیست که مردمان اطراف مدیریتانه بنا به آداب و رسومات فرهنگی خود و راه و رسم برده داری توانسته اند ملتهای دیگر را غارت کنند، آنگاه چه دلیلی دارد که در دنیای امروز ما نتوانیم خود را از مکاتب بردگی و اسارت آزاد کنیم؟ چرا برای رسیدن به سعادت به رسومات بیگانگان چنگ میزنیم؟! انس سامی شرق و غرب مدیریتانه راه و رسم خود را دارند، خودبینی و خودخواهی خود را دارند، کارشان غارتگری بوده و خواهد بود چه با جنگ چه با ایدئولوژی چه با نبرنگ و با وعده و سیاست و به ایندلیل که گذشتگان با فریب آنها به بندگی عادت کرده و بعضا با آن افتخار میکنند، مجوز است که فرزندانشان هم برده بمانند؟ چشم بگشا ببین چرا به ریسمان یوسیده ای آویزان میشوی که دیگران یافتند و با آن نیاکانت را به بردگی کشیدند؟ و تو با همین ریسمان در چاه سلمان به ناآرامی درونی دچار و افسرده و ناراضی هستی!، در مسیر اشتباه فرصت را از دست داده و زندگی را باخته و چیزی نمانده به عدم پیوست شوی در حالی که ایرانیان اولین کشور آزاد دنیا برقرار کردند یعنی معنی آزادی را درک میکردند چون از فرهنگ آزادی برخوردار بودند.

مرز عدم و جاودانگی زمین زیر پای شماست نه در آسمان! این انتخاب این فرصت این غنیمت عمر اکنون در دستان توست تا روزی که چشم بر بندگی و با هر قدرت و ثروت یا فقر و فلاکت تمام شوی و از هزار درجه توانایی جسمی، یک واقعیت باز میماند، یک هاله انرژی از دانش که میتواند تو را وارد هارمونی امواج مثبت جاودانه گرداند یا اثرات ناآگاهی و تعصبات و خودخواهی که بر اثر ناهمسویی با طبیعت پایان یابد و تمام. چگونه مردمان فلات ایران در زمانهای بسیار دور واقعیتهای همزیستی در طبیعت را میدانستند اما امروز فرزندان همان مردم، زمین را تخریب و در آسمان دنبال مکانی برای جبران فلاکتهایی میگردند که از باورهای اشتباه بدانها عارض شده است؟! حماقتهای مردمانی فریب خورده از فرقه سازان مذهب!

مهمترین عامل رهایی از سناها از اسارت و بردگی، آگاهیست و فرهنگ آزادی. تو میتوانی یک عمر سخن دانشمندان زیست شناس و دیرینه شناس را بشنوی و تأیید کنی اما جرات و شهامت نداشته باشی که خود را از اسارت خرافه های آدم و هوا آزاد کنی چرا که ایمانت را در مکتب برده داری جا نهاده ای. زنجیرهای اسارت را نتوانی گسست تا زمانی که ایمانت را سخ به آزادی نباشد. هیچ انسانی نمیتواند برده باشد اما بسیاری واقعا نمیدانند که به نوعی بردگی دچار هستند و انبوه عوارضی که ازین رهگذر متحمل هستند را نمیتوانند ریشه یابی کنند. عمده این سارتهای ذهنی است و در اثر اسارت ذهنی به سارتهای دیگر تن میدهند.

برای رهایی از سارتهای ذهنی نیازی به معجزه نیست نیاز به آموزش است اما ملتی که تحت سلطه استبداد، اخلاق بندگی پیدا کرده خود را با شرایط حاکم وفق میدهد و زمانی که شرایط برای آزادی فراهم گردد به پرنده ای میماند که در زمستان درب قفس

برایش باز شود، نداشتن تجربه پرواز و سرما آیا او را از پرواز و مهاجرت باز نمی‌دارد؟ آیا می‌تواند دل از قفس بکند؟ اگر او را از قفس بیرون کنند ترس از سرما و ندانستن راه و قناعت به اندک آب و دانه باعث می‌شود که دوباره به همان جای قبل برگردد.

این حکایتیست که در اثر ناامیدی از همدیگر و قطع ارتباط، ضعیف می‌شوند و از ناچاری به قفس و زندانبان عادت می‌کنند و به میل او به همدیگر خیانت می‌کنند. زورشان به قفس‌بان نمی‌رسد، درد درون را بر سر همدیگر خالی می‌کنند. اخلاق انسانی را به ثروت پرستی داده جاسوسی و چاپلوسی و ستم رایج می‌شود. عده ای فرار و عده ای کمر بخدمت زندانبان می‌بندند و قوانین ظالمانه تحت عناوین فریبنده وضع می‌کنند و مردمی که با این قوانین حکمرانی می‌شوند عموماً ظالم و بی رحم شده حقوق همدیگر را در هر فرصتی پایمال می‌کنند.

هرکسی در ایران امروزی به دنیا بیاید و با این فرهنگ بزرگ شود و انسان بماند جای تعجب است! فرهنگ را از خارج برای ما نمی‌آورند. یک مجموعه از انسانها با رفتار و گفتار خود فرهنگی برای خود ایجاد می‌کنند، خوب یا بدش بستگی به سطح فکر و دید آن جمع دارد.

وجود اینهمه دم و دستگاههای اداری و دانشگاهی در کشور برای چیست واقعا؟ اگر فکر می‌کنیم برای کنترل مردم است باید به حال خود گریست چون درست فکر می‌کنیم اما مگر ما مردم گوسفندیم که نیاز به کنترل داشته باشیم!! میدانید تمام بدبختی ما از همین تفکر است که قبول کرده ایم باید یک نیرویی ما را کنترل کند تا بر علیه همدیگر اقدام نکنیم! باید یک قدرتی بالای سرمان باشد تا حق همدیگر را نخوریم!! فکر می‌کنیم باید جامعه تحت بازرسی و کنترل مداوم باشد تا مردم به حق خود راضی باشند، گرانفروشی نشود، حقه‌کشی نشود، کم کاری و دزدی و حق فقرا خوردن و رعایت قانون و وووو آن صاحب قدرت هم دائماً بر طبل اقتدار میکوبد و ادعا می‌کند که من دارم امنیت شما را تامین می‌کنم.

از طرفی آموزش و پرورش داریم که خلاف راه و رسم انسانی و فرهنگی، رسم بندگی می‌آموزد و کودکان را طوری بار می‌آورد که به هر سطح سواد و مدرکی دست یابند کم یا زیاد ارباب و بنده هستند،

این همه دم و دستگاه آموزشی چرا بر خلاف ادعاهای بسیار نتوانست انسانها را در مسیر انسانیت و شاد زیستن قرار دهد؟

آیا دوست دارید همه در یک سطح از زندگی همراه با سلامت و شادابی باشند؟ برخلاف شعارها بسیاری از مردم در چنین محرومیت فرهنگی دست و پا می‌زنند چه ثروتمند و چه فقیر. فردی از شکست دیگران شاد می‌شود یا از حادثه‌ای برای همسایه راضی است و بجای کمک کردن دنبال دلیل تقصیر در زندگی او می‌گردد و این نهایت افول اخلاق را نشان می‌دهد.

در اجتماعی که فرهنگسازی شود، انسانها از موفقیت همدیگر شاد می‌شوند چون در هر صورت بنفع جامعه هست و فرد خود را جدا از اجتماع نمی‌بیند اما در بی فرهنگی چرخه ابتدالی بوجود می‌آید که افراد احساس بی پناهی و تنهایی می‌کنند و از موفقیت دیگران ناراحت می‌شوند. بی عدالتی مهمترین عامل است. انحراف فرهنگی که باعث می‌شود اجتماع از اتحاد بسمت پراکندگی کشیده شود و فرد خود را تنها ببیند و دیگران را بچشم رقیب یا مانع، عده ای در ثروت زیاد و عده ای به فقر زیاد مبتلا شوند و این سیاهچاله ابتذال، اخلاق و اعتماد و اعتبار مردم را به نابودی میکشد.

هیچ متجاوزی نمیتواند بر یک ملت متحد پیروز شود و لازمه اتحاد، فرهنگ مهر و راستی است.

حکایت زمانه ما با تمام استبدادهای گذشته فرق می‌کند چون که علاوه بر زیست بوم کشور حتی هویت و تاریخ و تار و پود پیوندهای اجتماعی را در خطر نابودی قرار داده است. ریشه های این انحرافات از کجاست و چگونه میتوان از بحران گذشت. مسببان این مشکلات با تمام توجیهات که برای متقاعد کردن مردم بکار میگیرند از جمله دفاع از دین و مقدسات، در نهایت یک هدف بیش ندارند و آن غارت و انتقال ثروتهای ملی به خارج از مرزها است اما مشکل مردم از کجاست که بجای اتحاد و رفع آثار بردگی، خود به عامل آنها تبدیل میشوند؟!

اگر به نتیجه دقت شود بسیاری از کارمندان و مسئولان و کارگران در حال کمک به غارت ثروت ملی هستند. آیا باورش سخت است؟! زمانی که یک کارگر بدست خود خاک معدنی در سرزمین خود برداشت میکند دیگر اجازه ندارد در مورد سرنوشت آن خاک سوال کند و اگر آن خاک دنبال شود معلوم میگردد چه اندازه خیانت میشود و آخراً به ارز یا سرمایه ای تبدیل میشود که ملت در سرنوشت آن کمترین نقش ندارد و در این غارتگری مردمان عادی و حتی متخصص و مهندس در ظاهر بعنوان کارگر ولی در حقیقت بعنوان برده مشغول و مددکار کمپانی های بزرگ جهانی اند.

در جای دیگر از افزایشی سخن رفته که عاقبت کار آنها به نفع شرکتهای بزرگ از کشورهای دیگر و به ضرر سرزمین خودمان است اما همین اقشار به کار خود افتخار هم میکنند چون فکر میکنند دارند با زحمات خود به کشور خدمت میکنند اما این فقط یک فکر زیباست و کماکان اشتباه.

در طول هزار و دویست سال گذشته، اندیشمندان جهت رهایی از بردگی فکری ایرانیها زحماتی کشیدند که به نتیجه پایداری نرسید در حالی که اندیشمندان غرب در جهت رهایی مردم اروپا به نتایج خوب رسیدند. چرا برای ما ایرانیها مسیر آزادی اینقدر سخت است و با آنکه باید از همه آزادتر باشیم در بدترین شرایط گرفتاریم چرا؟ آیا فرهنگ قهرمان سالاری که سایه بر سر مردمان انداخته تا همیشه خود را در پناه کسی بدانند و برای خود حقی در تأیید سرنوشت قائل نباشند میتواند عامل گرفتاری باشد یا ثروتهای زیر زمینی هم موثر است؟ چه چیزی باعث گرفتاری میشود؟

در هر حال برای رهایی دو تغییر عمده ضروریست. یک فرهنگسازی و دوم تغییر ساختار مدیریت. و در هر دو مورد نیاز به آموزش همگانی داریم.

حال با توجه به بحران آموزش و با موانع موجود چگونه میتوان به امکانات کافی در آموزش وسیع دست پیدا کرد؟

فرهنگ استفاده از وجود دانشمندان بجای سیاست پیشه گان هیچگاه در فرهنگ ما جایی نداشته اما بازسازی و توسعه بر اساس آخرین داده های علمی یکی از مهمترین تغییرات لازم است که نیاز به وجود دانشمندان دارد.

برای استفاده جامعه از علم و دانش و وجود دانشمندان، با ساختارها و بنیادهای فعلی و ذهنیتهای فریبده راه بجایی نمیرسد. در بخش سیستم فرهنگی مدیریت ملی آزادگان آمده و توضیح داده شده که تاسیس مدارهای اجتماعی و رویکرد علمی به دوایر مدیریت یک انقلاب ساختاری است یعنی ابتدا باید به دانش و به توانایی تغییر و ارتقاء فرهنگ برسیم که با رعایت چند رکن اساسی چه در عمل و چه در تغییر نگاه به دولت و مامور دولت و کارمند دولت و... غیره سرنوشت خود را بدست آوریم.

برای چنان تغییری بایست جایگاه دولت و عوامل آن در ذهن مردم عوض شود نه در ظاهر الفاظ بلکه در عمل!

با خود اندیشه کنید، تا چه اندازه ساختار اداری وارونه عمل میکند که مفهوم خدمت رسانی هم در عمل وارونه شده و تا بنیاد فساد انگیز سیستم اداری اصلاح نشود و مردم نتوانند کارمندان را در خدمت خود ببینند این مشکل بسیار قدیمی حل نخواهد شد. چه انسانهای بزرگ و شریفی که در این ساختار ذوب شدند و انبوه مجذوبان که در مقابل مردم قرار گرفته و کشور را دچار بحران کردند.

اگر چه داده های تاریخ، رفتار فرهنگی مردم ایران هخامنشی را بحق بهتر از امروز نشان میدهد اما نمیتوان دنیای گذشته را الگوی امروز قرار داد چرا که شرایط دنیای امروز الگوی زنده و امروزی میخواهد. در بخش روابط و پیوندهای اجتماعی با توجه به تغییرات بزرگی که در دنیای علم و تکنولوژی رخ داده الگو برداری از آموزش و پرورش کشوری مانند ژاپن میتواند بسیاری از مسائل فرهنگی ما را حل کند.

بله ما میتوانیم هویت ملی خود را با توجه به فرهنگ هخامنشیان و اشکانیان زنده نگه داریم اما توسعه فرهنگی نیاز به الگوی زنده دارد و نمیتوان با تعصب روی فرهنگ قدیم و دین ساسانی زردشت با کج اندیشی های امروز مبارزه کرد که اتفاقاً از طرف روشنفکران دینی یا دانشگاهیان مذهب زده در سیستم آموزش و پرورش کشورمان گنجانده شده بلکه نیرو و دانش لازم را میتوان در تاریخ صد هزار ساله مهاجرت و اسکان انسانها در زاگرس و دشتها و رسیدن به فرهنگ همنوایی و سازگاری با طبیعت و بالاخره تشکیل جامعه و تاسیس کشور بدست آورد و این کار مهم بدون رهبری دانشمندان صورت پذیر نمیشد.

فرهنگ ما طی دوران متوالی تاریخ صدمات گوناگون از مکاتب برده داری متحمل شده ولی مشکل بزرگی که ما ملت ایران داریم اینست که تمام بدبختی های خود را بگردن دیگران می اندازیم برای مثال: اعراب را مسبب کج اندیشی های دیروز میدانیم. انگلیس را عامل بدبختی امروز میدانیم. امریکا را عامل انقلاب. شوروی را عامل تجزیه و...اما حماقتهای خود را اصلا نمی بینیم. بجای پیدا کردن سرنخهای اشتباه در میهن خود براحتی هر شکستی را به گردن بیگانه انداخته و خود را فریب میدهیم و هیچگاه به ضعفهای خود نمیپردازیم که باعث راهیابی دشمن به کشورمان میشود.

امید هست که با رسیدن به امکانات بهتر و رسانه ها و آسان شدن پژوهش، تاریخ را بازنگری و اصلاح کنند و تاریخنگارهایی پیدا شود که با شهامت بدنبال عیب و اشتباه نیاکان خود باشد و با جرات به مقابله با انبوه داده های ضد ملی که بعنوان سند تاریخی بکار رفته بپردازند و با دلیل بگویند چرا و چگونه وقایع‌نگارهایی بعد از تسلط عرب پا بمیدان گذاشتند و زیر دستور حاکمان عرب به نوشتن تواریخی پرداختند که ایران را مغلوب عربستان نشان میدهد و پس از آن بعنوان سند پذیرفته شود.

برای احیاء فرهنگ نیاز به الگوهای موفق در آموزش و پرورش داریم که طی دوران معاصر مانند ما گرفتار جنگ و ویرانی شده اند و توانسته اند با سرعت موفق به بازسازی شوند. استعداد فرهنگسازی همیشه زنده است منتها ملتی که مانند درختی کرم در کنده آن افتاده تا این عاملها را از وجود خود بیرون نکند و راستی ها را از دروغ‌نگاریها باز نشناسد توان پاسخگویی به اذهان عمومی و بازسازی خود را ندارد. ضرباتی که بر روح و روان مردم در طی دوران طولانی حکومت‌های مستبد وارد آمده نیاز به اندیشمندان بزرگی دارد که با برگزاری کلاسهای آموزش در تلویزیون به اصلاحات رفتاری و فکری مناسبی دست بزنند همچنانکه امید به تغییر رفتار مردم با حیوانات بدون هیچ آموزشی در مدارس و تنها از طریق اینترنت در حال وقوع است.

کلاس آموزش رفتار با کودکان و خصوصا آموزش رفتار با فرزند توسط مادر اهمیت بسیار زیادی دارد. با دور نگاهی به ساخته شدن تمدنهای پیشین میتوان به این نتیجه رسید که ارتقاء زبان در دوران گذشته بیش از آنکه در دست مردها باشد توسط زنها رهبری میشده و امروز هم چنین است اما اهمیت داده نمیشود که زنها در نوآوری و قدرتمندتر شدن زبان چه اندازه موثر هستند. اینکه یاد و نام نیکی از فرهنگ و تمدن ایرانی مانده است موهون نگاه بدون تفکیک جامعه آئزمان به مقام زن و مرد است. در تاریخ ایران و مصر باستان زنان قدرتمند بسیار است و نشانه ها گویای نگاه ارجمندانه اجتماع به زنان است.

در داستانهای مصر باستان از زنهایی یاد میشود که فرمانروایی کرده اند و ملکه هایی که بر امور چیره هستند و پدر و مادرهایی که با هم در یکره تلاش میکنند. در تاریخ ایران باستان داستان زنانی آمده که گاه فرماندهی ارتشی را بر عهده داشته اند یا زنانی که وزیر بوده اند و زنانی که روی سکه های الیمایی یا اشکانی منقش است و مقام و منزلت زن در جوامع ایرانی را نشان میدهد و با این حساب به جرات میتوان گفت در جوامع متمدن آئزمان جایگاه اجتماعی زن چنان ارجمند بوده که تمدن پارس ساخته شود وگرنه هیچ تمدن انسانی نمیتواند بدون نقش بزرگ مادرها ساخته شود. حاکمیتی که با بهانه ی مختلف، دائما توی سر زنها میزند میداند باید زنها را از آزادی دور نگهدارد تا ملتی مستعد بردگی و استثمار شود و چنین جامعه یی جز عقبماندگی و خیانت دستاوردی ندارد.

برای ساختن اجتماع سالم، این نکته بسیار مهم استکه کودک آن جامعه زیر دست مادران آزاده و آگاه بزرگ شود. پایه ی شخصیت انسانها در دوران کودکی و مخصوصا بدست مادر گذاشته میشود پس نوع رفتار مادر بسیار اهمیت دارد. جماعتی که با توسل به زور و قوانین غیر منطقی، زنان را سرکوب میکند خود نیز قربانی همان جهالت بوده است!

خوشبختانه یک رگه هایی از عزتمندی زن در فرهنگ ایرانی هنوز زنده است و در بعضی مناطق دور از شهرها و تسلط مدعیان دین ریشه های فرهنگی زیباتری میتوان یافت. دلیلی که زنها در کشورهای آزاد پس از سالها استقلال هنوز دارند برای حقوق برابر خود مبارزه میکنند همان موانعی هست که در کشورهای اسلامی زن را از حقوق انسانی برابر برخوردار نمیداند یعنی ریشه این گرفتاری در اصل یکپست و ریشه در نگاه مرد سالاری دارد.

در ایران رگه هایی از فرهنگ اصیل ایرانی که با تمام فشارهای حکومتی تا حدی جریان دارد بسیار مستعد بازسازی فرهنگی است و اگر بنیاد این آموزش و پرورش بر پایه خردمندی و فرهنگسازی گذاشته شود خیلی زودتر از جوامع غربی به حد مطلوب میرسد.

اگر شرایط امروز ایران را مانند اروپای قرون وسطی و حاکمیت کلیسا بدانیم مطمئنا در ایران با یک تغییر ساختاری در حکومت بسمت مدیریت، برابری حقوق بین همه، خیلی راحت پذیرفته میشود.

هر ذره که در خاک زمینی بودست، پیش از من و تو تاج نگینی بودست، گرد از رخ نازنین به آزرَم فشان، کانهم رخ خوب نازنینی بودست.

آنچه باعث انحطاط و انحراف و اشتباه کل جامعه ی نویسنده و تاریخنگار و با سواد و معلم و مدرس شده و به بن بستهایی در مسیر آزادی و حتی عقبگرد گردیده همانا آتش زدن کتابها در زمان عمر و در حمله مغول به نیشابور و ری و قطع ارتباط تاریخی ایران قدیم و پس از آنست است و وارونه کردن حقایق و واقعیتهای و بزرگ کردن فرهنگ اسلامی و شیعه و قرار دادن روحانیون در بالاترین مرجع تصمیم گیری بوده است. حال فکر کنید برای فروپاشی یک فرهنگ چه پیش بینی هایی لازم بوده که هیچگاه بفکر یک قریشی نمیرسیده ولی یک موبد سیاس و سیاح و متفکر میتوانسته پشت این نقشه باشد که از نگاه تاریخ بدور مانده و هزاروچهارصد سال به اصل قضیه پی نبرده باشیم.

مدیریت اجتماعی بر مبنای خرد:

از آنجا که سرزمینهای بین النهرین تا یونان گرفتار مذاهبی بودند که سرفصل آن بردگی و بندگی بود تحت تاثیر فرهنگ ایرانی خواهان پیوستن شده و پس از اتحاد و قدرتمند شدن سه قوم بزرگ ماد پارس پارت، برای آزاد شدن، لشکر ایرانی را به سرزمین خود میکشاندند.

آزاد سازی مردمان از دست حکام مستبد در ظاهر امر کاری جوانمردانه است. آنها توانستند حکومتها را ساقط و مردم را در آزادی و دموکراسی شریک کنند و حتی بردگان را از دست برده داران رها سازند و دست استعمارگران را کوتاه کنند اما همین کار باعث شد که ایران از همان زمان در برابر استعمارگران قرار گیرد یعنی توطئه و تبلیغ و خرابکاری و نفوذ بر علیه ایران از آن زمان شروع شد و گرفتاریهایی که بوجود می آمد و طغیان خانواده های حکام پیشین که باعث مرگ ناگهانی پسر کورش شد و داریوش مجبور گردید برای انتظام امور و نگهداری امنیت دست به تغییر روش بزند و آزادی که حاصل دموکراسی بود و دموکراسی که حاصل اتحاد و بهم پیوستن ملتها و طغیان احساسات انسانی بود را به حکومت مطلقه تبدیل کند. شاید داریوش نوع حکمرانی پادشاهی مطلقه را در ذهن خود و در دوران فرماندهیش به ارتش با الگوبرداری از مصر مرور میکرده است.

حکومت پادشاهی که داریوش بزرگ بعد از دموکراسی کورش کبیر بنا نهاد بعد از کمبوجیه نزدیک به یکصدو نود سال دوام آورد اما یونانیها متر صد فرصتی بودند که مستعمرات قدیم خود را دوباره بدست آورند و بالاخره در زمانی که عوارض حکومت بر فرهنگ ایرانی نمایان شده بود ایران با حمله اسکندر از پای در آمد. دلیل یاد کردن از دموکراسی در دوهزار و پانصد سال پیش اینست که اگر بسمت فرهنگسازی برویم میتوان با آموزش یک نسل بر مشکلات فرهنگی امروز پیروز شد و ما میدانیم که هخامنشی ها چه اندازه روی آموزش حساس بودند و دلیل موفقیتشان همین بوده است دلیل شکستشان نیز همان نوع حکومت بود.

و اگر از عوارض حکومت میگویم، دلایلی دارد، منظور مخالفت یا جانبداری نیست بلکه گفتن واقعیتهایی است که بچشم نمی آید ولی بنیاد اجتماع را ویران میکند و ما میگوییم با دل خوش کردن به شکوه سلسله های پادشاهی و اخبار حکومت علی یا عمر بن عبدالعزیز و شکوه بغداد و شاهان صفوی الی آخر، دنبال برقراری مجدد حکومت مطلقه تحت هر عنوانی نباشد.

یکی از عوارض حکومتهای مطلقه تحت هر عنوانی، سلب مسئولیت از مردم است. حکومتها برای نگهداری مشروعیت خود مجبورند دائما از خود تعریف و تمجید کنند و مسئولیت هایی به گردن خود بیندازند که میتوانستند با مشارکت مردم مدیریت کنند اما برای خود شیرینی یا نشان دادن اقتدار و گاه برای تضعیف کردن قدرت مردم یگه تازی میکنند. زمانی که مسئولیتها از گردن مردم برداشته شد و حکومت مدعی انجام امور گردد در ذهن مردم هم تداعی میشود که حکومت مسئول تمام امور است حتی دفاع از میهن.

زمزمه کوچک کردن دولت که در چند سال گذشته باعث واگذاری ثروتهای ملی به افراد خاصی شد در اصل همان فکر برگرداندن مسئولیتها به جامعه بود اما وطنفروشان پست اجرای این امر قرار داشتند که بطور کلی محتوای موضوع را عوض کردند و شرایط را بسمتی بردند تا منابعی که در اختیار دولت است و نفع همگانی دارد به کسانی واگذار شود که هدفی جز غارتگری ندارند.

وقتی حکومتها مخصوصا در زمینه دفاع از میهن خیلی مانور میدهند، همین ادعاها باعث میشود که توده های مردم در زمان حمله دشمن یا بلای دیگر چنین پندارند که حکومت با آن همه ادعا حالا این گوی و میدان خودش میداند چکار باید بکند!! و در چنین احوالاتی هست که ایران هخامنشی با آن همه شکوه در مقابل اسکندر قرار میگيرد و تنها کسی که مسئولیت دارد ارتش است. آیا ایران میتوانست جلوی اسکندر بگیرد؟ حتما میتوانست اگر برای نشان دادن اقتدار، از مردم سلب مسئولیت نمیشد. واقعیت اینست که هیچ دشمن ابر قدرتی نمیتواند بر ملتی که احساس مسئولیت اجتماعی دارد پیروز شود. دولت ساسانی هم دچار این مرض شد و در دوران بعد هم تکرار شد.

سلب مسئولیت اجتماعی از مردم عادی، یکی از عوارض حکومتهاست که در تمام زمینه ها باعث بی اخلاقی و مجانی خواهی و زیاده خواهی و بی تفاوتی در وقت بحران میشود.

اگر ایرانیها قلبشان با هم نبود و از فرهنگ ملی بهره نداشتند در همان دوران حکومت ۸۰ ساله مقدونیها از هم میپاشیدند. نقشه های سرزمینی ایران که از یمن تا مصر و شرق مدیترانه تا گرجستان تا ازبکستان و دریاچه آرال تا مرز هندو عمان را در برمیگرد اگرچه نشان از گستره فرهنگ ایرانی دارد اما با آنهمه سیاست که در طول تاریخ بر علیه اتحاد ایرانیان بکار بردند جای شگفتی است که ایرانیان در فلات حفظ شده. حتی در دوران اسلامی که هر تکه ای از ایران بصورت ملوک الطوایفی در دست حاکمی بود رشته های پیوند میان مردم باعث یکپارچگی مجدد شد و امروز تمام مرز نشینان ایران نمیتوانند بخود اجازه دهند که شیراز یکی از شهرهای وطنشان نباشد اما روابط اجتماعی و پیوندها و قدرت جمعی که تحت تاثیر عوامل متعدد از دست رفته را بایست ریشه یابی کرد تا در سایه تجارب و اندیشه، فرهنگ و اتحاد و روابط در دایره آموزش و پرورش ساخته شود.

تاریخ چگونه نوشته شده و این داده ها چقدر ارزش و اعتبار دارد؟ در نگاهی از سطح بالاتر از تاریخ مکتوب مشخص خواهد شد ما تاریخ معتبری از دوران اشکانیان به بعد نداریم چراکه ساسانیان تاریخ اشکانی را از بین بردند و اسلام تمام تاریخها را سوزاند و تاریخی نوشت که با واقعیت فرسنگها فاصله دارد و روشنفکران ما بر اساس همین تاریخهای جعلی، کتابها نوشتند و تدریس کردند و ذهن مردم را به خرافه ها آلودند.

تاریخ از واقعیتهایی جا مانده و در مقابل به دروغهایی آلوده شده که نیاز به پالایش است. هر قومی که از شرق وارد ایران شد با تمام خسارتی که بر شهرها و مردمان زدند با فرهنگ ملتها کاری نداشتند اما اقوام غربی از یونانی و سامی دشمنی با فرهنگ ایران داشتند و تاثیرات مخربی بر فرهنگ ایرانی نهادند که هنوز باقیست برای مثال: نگاه جنسیتی که اکثرا فکر میکنیم تنها از عربستان وارد شده ریشه از یونان و دوران تسلط آنها بر ایران دارد. اگر حوضه گسترش ادیان ابراهیمی را در نظر بگیریم مشخص میشود که محل تولد این انحرافات بشری از همان سرزمینی است که امروز مدعی آزادی و تمدن هستند و نگاه جنسیتی و ابتذال فرهنگی که از مذهب اسلام وارد ایران شده، گستردگی به پهنای مذاهب سامی و اقوام غربی دارد هرچند غرب توانسته دامن خود را الاظهر از این انحراف پاک کند اتاق فکر غارت ایران، این را به ابزار برده سازی تبدیل کرده.

.....

اصلاح نگاه جنسیتی علاوه بر اینکه یک کار فرهنگی بسیار با ارزش است به همین اندازه پیچیده و سخت است چرا که باورها چنان گره خورده که نسلها میطلبند تا از این مشکل عبور کنند. اصالت آدمی این ابتذال را در خود نداشته ولی امروزه کمتر جاهایی از آسیا دور از شعاع ادیان سامی یافت میشود که آلوده به این ابتذال فرهنگی نشده باشد و ارزش انسان را به ثروت و اندامش نباخته باشد. شاید در ظاهر مقبول خاطر کسی نباشد اما واقعیت اینست که غرب هم هنوز از ریشه های انحراف رها نشده و علاوه بر ادعای رهایی از تفکیک جنسیت و تبلیغ تاریخ و فرهنگ خود، رنگ ماجرا را عوض کردند نه اصل موضوع را. در کشور ما این نگاه هوس آلود را انسانهای به اصطلاح متمدن و متدین اختراع کردند و خیل عظیم معلمان در کنار دانشگاہیان نه تنها در جهت نجات از این ابتذال فرهنگی اقدام عالمانه ای انجام ندادند بعضا خود مشوق تفکیک جنسیت هستند.

طرز فکر و نگاه مردم باعث میشود که یک دختر خود را ضعیف پندارد و ذهنا خود را زیر دست بداند. اگر توجه کنید در مجموع زنها برای بدست آوردن آزادی اجتماعی در حوضه نفوذ ادیان ابراهیمی گویی مهمترین راه برای اثبات وجود؛ به نمایش ظاهر زیبا یا حجاب آنچنانی میپردازند در حالیکه زن، اگر بخواهد خود را ثابت کند و برای حقوق برابر مبارزه کند اگر تحت تاثیر آموزه های

مغرب مذهبی سنتی یا نئوژندر غربی قرار نگرفته باشد و از آموزش سالم برخوردار شود آنقدر طبیعت استعدادهای شگفت انگیز خصوصاً در مدیریت و امانت داری و پایداری شخصیت در وجود آنها قرار داده که چون کوهی استوار میتواند از حقوق خود دفاع کند اما میبینید که بیشتر برای نشان دادن خود، ظاهر و رنگ آرایش و اندام، وسیله قرار میدهد.

شکافتن این مسئله احتیاج به بحث و تلاش بیشتر است چراکه میتواند بعضی را به اشتباه اندازد که ما با ظاهر شیک یا آرایش و یا حجاب مخالفت داریم در صورتی که انسانیت و سطح آزادی را بایست خیلی محترم تر و بالاتر ازین حرفها دانست که مثلاً کسی بخواهد با زیبایی زنانه و لختی یا حجاب برقه ای یا اندام تراشیده خود را ثابت کند. در حقیقت آزادی را به هیچ عنوان نباید با نوع پوشش و ظاهر و حجاب و قد و قواره گره زد و ارزش آنرا تا این حد پائین آورد. (هر عنوانی که آزادی را منوط به ظاهر بداند شمعہ بی گمراه کننده از انحطاط فرهنگ است و زمانی فرهنگ انسانی به اصالت میرسد که فارغ از نگاه جنسیتی و صحبت از جامعه زنان یا جامعه مردان و حجاب و بی حجابی و تفاوتهای زن و مرد نباشد و هیچ جدا سازی در فکرها نگنجد). حکومتی که اصرار بر حجاب اجباری دارد در ذات خود برده داری را رهبری میکند.

(جهان بینی خیامی در حافظه مدار جاودانگی)

دو قرن پس از گسترش اسلام و قطع ارتباط تاریخ و صنعت و علم و پیوندهای اجتماعی با گذشته، در سرزمینهای خراسان جوانه های آزادی سر زده و مردمانی که توانسته بودند اصالت خود را از همه تازی در امان دارند در میان خود دانشمندهایی پروردند که تا ابد افتخار ایران و بشریت هستند. تلاش دانشمندان ایرانی برای بیداری و رهایی مردم آغاز میشود هرچند تعصب عمومی و حاکمان سر سپرده مانع بزرگی بر سر راه آزادی بودند که هنوز هم هست اما همین تلاشها زبان پارسی و فرهنگ اصیل ایرانی را تا حد زیادی حفظ کرد.

اگر آن دانشمندان الگو و مورد توجه اجتماع قرار میگرفتند زنجیرهای اسارت از مغزها باز میشد اما افرادی بر علیه آگاهی و آزادی قد علم کردند و از نشر دانش جلوگیری کردند و نگذاشتند بدر آزادی بار دیگر در همه جا سبز شود.

رندی دیدم نشسته بر خنک زمین نه کفر و نه اسلام و نه دنیا و نه دین

نه حق نه حقیقت نه شریعت نه دین اندر دو جهان که کرا بود زهره این

بیانید واقعیتها را به دیده ی حقیقت بنگریم. اگر به جهان بینی خیام دقت کنیم بسیاری از کج اندیشی های امروزی در هزار سال پیش هم رواج داشته و اندیشمندی چون خیام را به این فکر وامیداشته که با چه زبانی مردم را از این انحرافات فکری آگاه کند. چه کسی میداند که ملیاردها انسان کجا رفتند در حالی که هیچ چیزی از زمین بیرون نمیرود و اصولاً جایی دیگر برای زندگی وجود ندارد الا اینکه در توهم و القاعات بی اساس دچار انحراف فکری و امیدواهی بسستن به دنیایی دیگر و گذشتن از نقد عمر شویم که اتفاقاً تمام نشانه ها و وعده ها حاکی از بهره وری عده ای از فروش بهشت نسبی است در مقابل همین فرصت زندگی که باید با جهاد و جنگ و خونریزی به پای آن موهومات ریخت.

آن سرمایه بزرگ زندگی هماهنگی با طبیعت و امواج عالم هستی است که با آموزه های رایج دین و دانشگاه بدست نمی آید. هر استدلال علمی را مردم آزاده براحتی درمیابند در حالی که یک انسان اسیر در زنجیرهای ذهنی خرافات که به استادی دانشگاه رسیده در چنان خودخواهی اسیر است و سعی میکند دانشجوی خود را هم برده ی باورهای خود کند. رهایی از اسارت و زنجیرهای ذهنی، زمانی به واقعیت میرسد که همراه با هماهنگی امواج هستی باشد و انسانی که خود را با طبیعت همسو گرداند چشمش به انبوه اشتباهات فکری و رفتاری باز میشود و آزاد میگردد.

محیط و مجموعه افراد و اخبار و اطلاعات گوناگون روی طرز فکر انسانها اثرگذار است و این مجموعه یی که در حال شکل دهی به سیستم آموزش و پرورش هستند برخلاف تبلیغات و ادعاهای بسیار، مانع رهایی ذهن و آزادی هستند اگرچه در دورانیهای گذشته هم به اشکال دیگری که در راس آن تنبیه کودکان دانش آموز قرار داشته موانع جدی بر آزادی و بالندگی ایجاد میکرد

است با اینحال برای هرکسی ممکن هست که با آزادی وجود را مستعد مدار جاودانگی کند و یا در اسارت ذهن با آموزه های دین و دانشگاه برده ساز به عدم پیوندد، گویی هرگز نبوده و در خیل هفت هزار سالگان خاموش شود.

نشانه یا روزه ای از مدار جاودانگی ممکن است به هر کس رسیده باشد و نسبت به حد دانش معنایی فرکانسهایی دریافت کند اما بستگی به آزادی روح و روان دارد. هرچه روان انسان در بردگی مذهب و ثروت و حسد و کینه و جدال تضعیف شود از مدار طبیعی دورتر میشود.

تربیت دوران کودکی و نوع آموزش میتواند استعداد جاودانگی را قوی یا تضعیف کند. بردگان مذهب، بندگان پول و ثروت و صفات نامطلوبی که از ضعف شخصیت برمیآید موثر از دوران اولیه زندگیست که در بزرگسالی معمولاً دچار ترس دائمی یا تناقض در رفتار و گفتار (به دروغگویی و ریاکاری) مبتلا میشوند.

این حال ویران که در اثر بندگی و بردگی نسلیها، بسیاری از هموطنان را درگیر کرده قابل درمانست اما احتیاج به آموزش و آگاهی گسترده دارد که در اینزمان اینترنت و بهتر از آن تلویزیون میتواند در مقابل این دانشگاهها و مدارس بایستد و زمانی که جوانها بی به درد و ریشه بیماری ببرند آنگاه کیست که نخواهد خود را درمان کند یا نخواهد فرزندش را از این بلاها دور گرداند.

ما به معجزه اعتقاد نداریم اما قدرت اراده و اطمینان را معجزه میدانیم خصوصاً شامل جمع که شود، هرچه تعداد افرادی که با آگاهی و اطمینان وارد یک مسیر و یک هدف میشوند بیشتر شود اراده بصورت رادیکال بالا میرود و جبهه مخالف و موانع به همین سرعت با شکست و تسلیم مواجه میشود و اگر بخواهید معجزه واقعی ببینید فقط در چنین حالتی میتوان دید و لا غیر.

مشکل بزرگی که در جامعه ما رواج دارد اینست که کلیه امکانات آموزشی و رسانه ای و انتشارات و دانشگاه و سیستم آموزش بجای اینکه در مسیر فرهنگ سازی و علم حرکت کند متأسفانه در جهت مذهب و در خدمت حکومت قرار گرفته و محصولات خود را چون سدی در مقابل فرهنگ آزاده گی قرار داده بلکه از این نهاد افراد بسیاری بیرون می آید که برای جان و مال و آزادی و کرامت انسانی مردم شده اند و با این وضع، مسیر رهایی با موانع و مشکلات بسیار مواجه میشود. تمام زحمت رهایی بدوش اندک جوانانی قرار میگیرد که آلوده به این سیستم نشده اند.

بایست این واقعیت را بپذیریم که دانش آموزان با بد آموزی در مسیرهای اشتباه قرار میگیرند و با طی کردن مسیر دانشگاه در خدمت بیگانه قرار گرفته و یا در زیر نام دین و مقدسات به بردگی و بندگی تن میدهند. آنکه دائم به تعداد فارغ التحصیلان دانشگاه مینازد از کیفیت کار آگاهی ندارد!

در زمان پهلوی سیستم آموزش اگر چه رایگان و عادلانه بود اما از جهاتی در مخالفت با انسان سازی کار میکرد مانند تنبیه دانش آموز و عغه هایی که در دل جوانان کاشتند که به خرابکاری روی آوردند. ناظم مدرسه همیشه مانند چاروادارها ترکه بدست بود. معلمین اغلب بدون چوب سر کلاس نمی آمدند و شخصاً یادم هست معلمی داشتیم دانش آموزانی را بیشتر تنبیه میکرد که پدر و مادرشان بدبخت و بیسواد بودند و بخیال دلسوزی هر روز این بچه ها را کتک میزد تا بجایی برسند.

چرا بعد از انقلاب افراد جلاد و روانی مانند قارچ سر بر آوردند و از فرصتی که پیدا شد برای انتقام از زمین و زمان در خدمت حاکم جنایتها میکردند؟ آیا عوارض چوب و ترکه هایی که روحشان را آزرده بود همان عغه هایی نبود که چون شرر بر تن مردم ریختند؟

بهر روی امروز چاره چیست؟ کودکان پاک و معصوم بدنیا می آیند و از ابتدا زیر دست والدین و سپس معلمین دچار بد آموزی میشوند و از آنها انسان ظالم و بد فرهنگ ساخته میشود. انسانهایی که در ادعا هیچ کم ندارند و ظاهراً نشان فرهنگ و هنر دارند اما در پای منفعت، نه وطن برای شان اهمیت دارد نه شخصیت و در این میان اجتماعی ساخته میشود که با همدیگر که هیچ با طبیعت هم سازگاری دارد!

روان ناسازگار و وجود متعارض! و اینجاست که باید فرق زنده و مرده را بدانیم. خیلیها در زنده بودن هم مرده اند چون برای زندگی تربیت نشده اند. شما تا زمانی که زنده هستید توان تغییر رویه دارید چون وسیله دارید و از این وسیله میتوان برای هر تغییری در روان خود و ساختن اجتماع استفاده کرد اما زمانی که مرگ قرار سد و سیله می میرد و روان به هر شکل از بدن خارج شود در دستگاه طبیعت طبق ارزش بازیافت می شود. روح متعارض چون ارزش هماهنگی ندارد خنثی می شود و اثری بر جای نمیگذارد اما اندیشه های همسو با طبیعت در طول موج فرکانس زمین به هارمونی جاودانگی میپیوندد و حتی پس از هزار سال میتواند بر اندیشه های همسو با خود تاثیرگذار باشد.

این توانایی همسویی با طبیعت فقط در زنده بودن قابلیت تغییر سرنوشت دارد. وعده های دروغین و آدرس باغ سبز ناکجا آباد، نتیجه اش خارج شدن از مسیر انسانیت است. این فرصت عمر که میتواند سرمایه زندگی در آرامش باشد یا به وعده های سبز بعد از مرگ، در جدال با انسانیت و آزادی تلف گردد.

قومی متفکرند اندر ره دین قومی بگمان فتاده در راه یقین

میترسم از آنکه آید روزی کای بیخبران راه نه آنست و نه این

اگر حس کردید در میان جمع تنها و از هیچ چیزی لذت نمیبرید نیاز به آرامش درون دارید نه به انرژی زاهای مصنوعی که لحظاتی در مدهوشی تا حدی از نوسان روان جلوگیری میکند. آرامش درونی که بسیار زیبا و باعث رضایت خاطر میگردد با سرگشتگی در این عالم و امید به عالمی دیگر بدست نمی آید.

برده گی به هر کس یا هر چیزی، از یک ارباب معمولی تا پادشاه و از امامزاده و رهبر دینی تا پیر و عارف، حجاب آزادیست و مقام انسانیت. و آزادگان بسته به وسعت دید و جهان بینی مقام انسانیت را کسب میکنند. بقول حکما مقام انسانیت در آزاده گی روح و روان از هر قید و تعلقی به مقام و ثروت و مکنت کامل میشود.

حال با توجه به سلسله روابط لازم اجتماعی و برای تامین سلامت روان و آرامش اجتماع نیاز ست همه به آگاهی و تکنیکهای لازم برسند و زمینه آزادی و رهایی از زنجیرهای روان برای همگان میسر شود. موفقیت شما در گروهی آگاهی کسانی هست که با آنها سروکار دارید و چنانچه شما بتنهایی آگاه شوید از زنجیرهای ذهن آزاد می شوید اما آرامش شما تحت تاثیر امواج منفی دیگران دچار نوسان می شود. لازم نیست به دور دستها فکر کنید، فرکانس منفی مرتبطین ناآگاه میتواند مانع شادی درونی گردد و اگر آگاهی در مسیر آزادی فراگیر شود انرژی طبیعی و شادی به دریای انرژی وصل میشود و مهر و محبت در قلبها جاری میگردد.

دریاب که از روح جدا خواهی رفت در پرده اسرار فنا خواهی رفت

می نوش ندانی از کجا آمده ای خوش باش ندانی به کجا خواهی رفت

آزادی حاصل کار یکنفر نیست و مربوط به یک دوره و یکزمان و قومی خاص نمیشود. منشور آزادی از جانب ماندانا و کورش و بردیا و آرتیمیس و یوتاب و ارشک و سورنا، بابک، رادمان، فردوسی، خیام و بیرونی و خوارزمی و رازی و مهستی و روشنفکران واقعی در دنیای کهن و...نادر و عباس میرزا و امیرکبیر و قائم مقام و وکیل الرعایا و لطفعلی خان و قهرمانان بسیار که نام آنها در تاریخ ثبت نشد تا مبارزان با استبداد دوره ی قجری و دانشمندان معاصر از پیرنیا و دهخدا و معین و احتشام السلطنه و محمود حسابی و خدادوست....تا مریم میرزا خانی و دیگر دانشمندان خوب دنیا.

از خیام جز بخشی از کارهای علمی و ادبی او بر جای نماند و همین که مانده دریایی از علم و معرفت است که میتواند رهبر فکری حقیقت جوین باشد اما هنوز مانند بسیاری دیگر از دانشمندان ایرانی برای خود ایرانیان ناشناخته اند اما یک انگلیسی بنام جرالد فیلدز توانست پی به جهان بینی خیام ببرد و هموطنان خود را با آن آشنا کند چنانکه بخشی از رهایی غرب را مدیون خیام میدانند.

ایرانیان با داشتن چنین الگوهایی چرا بدنبال مزورّان و ریاکاران میدوند؟ آیا باید اینگونه باشد؟ در طول تاریخ بارها کشور را اشغال کنند، بهترین فرزندان را گردن بزنند و منابع را غارت کنند؟ نه یکبار و دو بار، اشغال ایران و بهانه های واهی برای بریدن سرهای آزاد و غارت ایران در بدترین شکل چه در گذشته توسط بیگانگان یا بدویان و چه در اعصار اخیرا بارها اتفاق افتاده و تنها مردمی که بیشترین نقش در نگهداری این کشور داشته اند عشایری بودند که کمترین نفعی از حکومتها برده اند و شکستها حاصل شهر نشینانی است که روابط اجتماعی خود را از دست داده اند و هرگاه بخود آمده اند در اندک زمانی موفقیتهای بزرگی کسب کردند یا اراضی از دست رفته را پس گرفتند ولی؛ در اندک زمانی هم، هرج و مرج دیگری آغاز شد! چرا؟

الگوهای اشتباه افکار عمومی را به انحراف میبرد. در صفحات بعد در مورد الگوهای اجتماعی و رهبر افکار عمومی توضیحاتی داده شده و در اینجا کافی است بگوییم که بزرگترین اشتباه تاریخی و تکراری ما ایرانیان الگوهای اشتباهی است که انتخاب میکنیم و چون الگوهای اشتباه برمیگزینیم دچار فروپاشی قدرت اجتماعی میشویم. اگر ما اجتماعی بودیم و قدرت بیکران ملی خود را بدست می آوردیم هیچ ابرقدرتی نمیتوانست برای ما تائین سرنوشت کند و گذشته از اشغالگرانی که از پراکندگی این ملت استفاده کرده و با جنگ بر ما مسلط شدند در زمانی که دنیا وارد مدرنیته می شد و روشنفکران ما خواهان تغییر شدند چرا برای چندمین بار به نماد و الگوهای دینی جنگ زدند تا اسلام را زنده کنند و رهبران مذهب که همیشه ایران را طعمه میپنداشتند را بر سرنوشت مردم مسلط کردند؟!

روند بیداری و بیدار سازی در گذشته هم جاری بوده و تعدادی متوجه عوامل تباهی شده تلاش کردند مردم را بیدار کنند اما گسستگی هویت و ترس مانع بود. چگونه فریب خوردگان بیدار شوند که گوشها پر از افسانه های سامی و وعده های فریبنده و چشمها در انتظار مرگ برای نجات است! مردمی که الگوهای خود را نمیشناسند و راه و رسم همنوایی را نمیدانستند چگونه خود را در برابر مهاجمان حفاظت کنند؟! آنها نتوانستند حکیمانی مانند خیام و فردوسی و رازی را بفهمند چرا که سطح فکرشان از درک واقعیت دور بود و هنوز هم حقیقتهایی در پرده ابهام است!! و چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند و در مقابل هر بلایی ضعیف شدند. و کمتر کسی میدانست چرا. همه درد را در نوع مذهب میجستند نه مدعیان مذاهب. خلیفه دین عوض کردند خلیفه به فرقه های متعدد پیوستند و چون واقعیت را ندیدند در دام نگاه و باورهای خود به دام تعصب افتاده بدشمنی روی آوردند.

این وضع مشابه در هر عصری اتفاق افتاده و عواقب آن باعث نابودی اجتماع گردیده است برای مثال: زمانی که مغولها به ایران حمله کردند شهر عظیمی مانند نیشابور در مسیر هجوم قرار گرفت اما با وجود جمعیت بسیار و فرصت و توان مقابله، همدیگر را یاری نکردند و هرکسی بفکر نجات خود بود و حتی در صف آراییی دچار تردید بودند. شهر نیشابور دارای جمعیتی عظیم مسلمان بود و همه برده ی خالص خداوندی که با دعای رفع بلا حاجتشان را میداد و به هیچ قدرت انسانی ایمان نداشتند پس در مقابل لشکر مغول گویی هیچکس نبود. مغولها سر رسیدند و شهر را تسخیر و همه را قتل عام کردند و در خانه ها آتش افکندند. کودکانی که میتوانستند از خانه فرار کنند زیر سم اسبان له میشدند و زنها دچار تیغ و نیزه!!! تا شهر خاموش شد و صدای خروسی از آن برخاست. بارها چنین شده ولی اجتماع درد خود را علاج نکرد و قدرت خود را باز نشناخت.

علت چیست که یک جمعیت عظیم در شهر نیشابور نمیتواند به قدرت جمعی خود باور داشته باشد و در مقابل مغولها که از تمدن بی بهره بودند از پای در می آید؟ حماقت و جهل و خرافه موجب ضعف و تفرقه و بیخردی و ندانمکاری میشود و این حماقتها از کجا سرچشمه میگیرد؟ مهم است یافتن این رشته های نادانی.

در آثار بزرگان علم و ادب سخنی از الگوهای اجتماعی نیست. همینکه از جنگ و تیغ و سنان فراغتی حاصل میشد به یاد عارفان و زاهدان و دراویش و صوفیان می افتادند.

هر کسی دستی به قلم داشت یا مقام ادبی و حتی وزیر و اهل سیاست، اگر توصیه ای داشت به دنبال روی از فلان عارف یا فلان سالک زاهد یا فلان علامه دینی بود. اصولا در میان ملت ما انتخاب الگوی غیر دینی معنا نیافت و نیافت و حتی حاکمان از رهبران دینی مشروعیت ستانده تا مورد قبول درگاه خدا و خلقتش گردند!

هر کسی قلمی داشت کوشید که اثر خود را بنماید و از دیگران یاد نکرد الا حاکم وقت یا مسلمانی بی نیاز یا استاد ادبی که مرده باشد پس مردمان به کدام سو نظر کنند و به چگونه انسانهایی رجوع نمایند در وقت مشورت و تنگناهای خطر جز پارسایان دین!!

پارسایان دین چرا؟ حتی اندیشمندان عملا در ایجاد اتحاد و ارتباط میان مردمان متعصب ناکام بودند چرا که مذهب با خود بذر تفرقه می آورد و رهبرانی که از این ترفندها به سودهای دنیوی میرسند مردمان را به وعده های پس از مرگ فریب میدهند! اکنون که خلائق بسیار در مرز میان خواب و بیداری روی بسوی دانایی دارند در مرز نابودی و فروپاشی محیط زیست فرصتی بینظیر ساخته شود و به بلطف فناوری اطلاعات، سعد شرایط گردد. نسل نو رسته از بند، افسانه ها را باز شناسند و زنجیرها را بیفکنند و خواهان آزادی شود. کاروان ستارگان در کهکشان دانش پیوندی جاودانه زند. رنگین کمان بیداری زیبا پرتوی در شعای آگاهی شکل میدهد و موج آن سرزمینها را مینوردد و چشمها به بهشت حقیقت باز میشود.

اما بایست اندیشه کرد: چه کارهایی کردند که بهشت را نبینی و وعده به آسمان بردند که نفهمی. زمین را از چشمها گرفتند تا آزادی را به افسانه های سامی بست دهی!! از فرهنگ ایران هزاران سال قبل از تاریخ چه میدانیم و از عصر هخامنشی سپس دوران پهلوانی اشکانیان و سازمان یافتن موبدان و اختراع دین زردشت از فرهنگ ایرانیان و قدرت یافتن دم و دستگاه دین و جدا سازی طبقات مردم از اغنیا و اشراف و روحانیون و در ادامه دور کردن مردم از منزلت برابری نسبت به طبقات ممتاز، امری که نهایتا پادشاهان را در امواج توطئه و قدرت پرستی درباریان و موبدان از پشتوانه مردمی محروم گرداند و در کودتای سلمان و رستم که چشم طمع به مقام اول موبدی و به تاج و تخت پادشاهی داشتند در واقع ایران شکست خورد کرد و چرخ نیلوفری بر وفق مرادشان نچرخید و پایتخت بدست عرب افتاد و ایران نیز.

این که تاریخ مصر و ایران را سوزاندند برای این بود که بتوانند فرهنگ آنها را عوض کنند. آن غده ی چرکینی که در خاک ایران رشد کرد و به قلبش زد. تاریخ را چنان غیر واقع نوشته اند که امروز نمیتوان گفت عربستان هم بخشی از خاک ایران بود اما خورشید همیشه زیر ابر نیمه ماند و آنچه بر خلاف واقعیت نوشته اند مانع از پدیداری حقیقت نیست و روزی می آید که از تکه تکه های کوچک تاریخ در لابلای انبوه دروغها و گزارشها علیه فرهنگ ایران تاریخ واقعی نمایان گردد.

تاریخ ایران را نمیتوان از کتابخانه ها بیرون کشید اما میتوان از دریای دلایل و اضمادات، مروارید گرفت، به خیام و رازی توجه کن، جهان بینی خیام را با دل و جان دریاب و بار دیگر منشور آزادی کورش را بزبان امروز و منطق با شرایط جهانی تعبیر کن تا از هرگونه اسارت و بردگی رها گردی چرا که ایران همان سرزمین آزادگانست و مردم ایران فرزندان ماندانا و یعقوب لیث. الگوهای زنده و شایسته ای از میان دانشمندان امروز بیابید. ملتی که به دانشمندان بها دهد در جهان امروز موفق است.

(انقلاب واقعی بایست در ذهن ها اتفاق بیفتد یعنی هرگاه افکار مردم برای یک تغییر بارور شده باشد زمینه های انقلاب فراهم است و در مورد خاصی مثل رهایی از اسارت مذهبی زمانی معنا پیدا میکند که حلقه های پیوند به مکاتب برده داری در ذهن و روح مردمان شکسته شود و ترس از فراگیری حقیقت فرو ریخته باشد)

انقلاب فرهنگی در کنار تغییر ساختارهای اداری معنای یک انقلاب واقعی پیدا میکند یعنی تغییر دادن دیوانسالاری فاسد اداری به دستگاه خدمت رسانی.

هویت ملی چرا؟

واقعیت چنین است: اگر از هویت ملی تهی باشیم، براحتی از منافع ملی گذر میکنیم. وقتی تاریخ واقعی شهر و دیار و کشور خود را ندانیم براحتی میراث گذشتگان را بر باد میدهیم. دچار تزلزل و سستی اندیشه هستیم. در وطنداری و اتحاد با هموطنان جدیت نداریم و منافع شخصی را بر منافع همگانی ارجع میدانیم. توصیه مزورانه خائنان را که میگویند آزادی یعنی لخت شدن باور میکنیم. در حالی که بسیاری از ملت های تازه به دوران رسیده به هر ریسمان پوسیده ای آویزان میشوند، تا تاریخی برای خود بسازند ما مردم ایرانی بدست خود آثار باستانی را میفروشیم و دیگران به نفع خود از آن استفاده میکنند. شیخ نشینهای تازه تا سیس: آثار تاریخی بعد از اسلام غارت شده از سرزمین ایران را بعنوان هنر اجدادی خود در موزه ها میگذارند تا کسب درآمد

کنند و به دنیا فخر بفرو شند و مردم ایران هنوز بدنبال قطره آبی در قعر زمین میگردند تا کشاورزی کنند برای گندمی که چندین برابر ارزش جهانی آن آب و برق مصرف میشود. اینها همه نشان از حماقت و ناآگاهی دانشگاههای ما و بیداری ملت‌های دیگر دارد.

(هویت شخصی زیر چتر هویت ملی ارزش دارد و کشورهای پیشرفته به ملت‌هایی ارزش و بها میدهند که هویت ملی خود را حفظ کنند نه مانند ایران و افغانستان بدنبال فرهنگ قریش باشند).

عاشق وطن باش. وطن را دریاب. وطن یعنی خانه و آشیانه تو. مباد که اهمیت کشور از خانه شخصی ات کمتر باشد بلکه برای وطن برای سرزمین مادری شایسته است که جان در گرو بگذاریم در حالی که خانه شخصی را میتوان فروخت یا تعویض کرد اما وطن را نمیتوان فروخت مگر اینکه خون شرافت در رگ نباشد. هیچ جانوری در دنیا پیدا نمیشود که محیط زیست خود را خراب کند یا هم‌نوع خود را از حق زندگی محروم کند. تمام ملت‌های پیشرفته دنیا اولین اولویت‌شان وطنشان است در حالیکه این اولویت را از ما گرفته اند و ملی گرایی را خطری برای کشور میدانند.

البته برای مسلمانان در دیگر کشورها چنین دانشگاهی و کلاس در سهایی برگزار نمیکند و فقط ایران است که در قبال مسلمان بودن بایست کشور و آب و خاک خود را به حراج میگذاشت و گرنه در عربستان که مهد اسلام است کسی بخود اجازه نمیدهد به کشور خود چنین خیانت‌هایی کند اما در ایران افراد بسیاری با ادعای روشنفکری سعادت را با رفتار و افکار خود به سمت خیانت میبرند و چه بسیارند کسانی که بنام اسلام از هیچ وطن‌فروشی چشم نمیپوشند و قبله بچه هایشان آمریکا و اروپاست.

معنای وطن چیست؟ قبل از هر چیز وطن یعنی مجموعه انسان‌هایی که در یک منطقه تشکیل یک ملت داده اند و برای انسان با شرف در عرصه ملی فرق ندارد که هم‌نوعش فرزندش باشد یا یک هموطن در هر نقطه کشور! اگر چه برای انسان با شرف تمام مردم دنیا دارای احترام و ارزش و حق زندگیست اما شرایط دنیای امروز ایجاب میکند که بیش از هر زمانی مواظب کشورمان باشیم زیرا ایران برای استعمارگران یک طعمه است و نگهداری از این سرمایه آباء و اجدادی بدون فرزندان وطن شناس و مسئولیت پذیر و راستگو و وطن‌دوست غیر ممکن است.

محیط زیست یعنی وطن. جنگل و حیوانات و آبها و خاکها یعنی وطن. رعایت حق حیات برای حیوانات یعنی وطن‌داری. حیواناتی که از نظر قدمت در چرخه حیات مقدم بر انسان‌هاست هر چند انسان تحت تاثیر خودخواهی و تعصب مذهبی از حقوق حیوانات چشم پوشیدند و محیط زندگی را بر آنها تنگ کردند حالا فکر کنید شکارچیان چه اندازه به وطن خود خیانت میکنند یا قاطعان درخت جقدر نادانند. وطن یعنی مجموعه حیوانات و جنگلها و درختان و آب و خاکی که سبزینگی را نگه میدارد. وطن یعنی منابع کانی و فسیلی که اعتبار مالی تو را در دنیا ضمانت میکند. وطن یعنی آثار باستانی و میراث فرهنگی قدیم و جدید و تاریخ و سوابق گذشته که هویت تو را در دنیا مشخص میکند. وطن یعنی آبادی و آزادی در پرتو آگاهی.

معمولا شعار وطن‌دوستی زیاد شنیده میشود اما در همین حال شاهد تخریب محیط زیست و شکار حیوانات و آتش‌سوزی و برداشت افراطی از منابع ملی تخریب یا فروش آثار باستانی و خیانت‌های دیگر هستیم چرا که به این خرابکاریها چندان حساسیت نداریم و این موضوعات بسیار مهم را بمردم یاد نداند. توجه به محیط زیست و عدم دخالت در اکوسیستم طبیعت مهمترین بخش ارزشهای فرهنگی هر ملتی است. هر عاملی و هر کسی و به هر شکلی باعث تخریب محیط زیست گردد به وطنش خیانت کرده. وطن از محل زندگی تو شروع میشود و کوچه و شهر و بیابان و جنگل و آدمها و حتی مورچگان و پروانه ها هم جزئی از وطن است چرا که هر موجودی آسیب ببیند عوارضی به محیط زیست میرسد و با این نگاه ببین ما چقدر توانسته ایم انسان با شیم یا بر اثر اشتباه یا ناآگاهی یا آموزه های ضد بشری در ردیف انگره ها قرار داریم. وقتی میگوئیم سیستم آموزش ایران هیچ کارایی در دفاع از وطن و آزادی و آزاده پروری و رهایی از برده گی ندارد یعنی این. تمام مردمی که دانسته و ندانسته دارند به انواع روشها به اقتصاد و اجتماع و هم‌نوع خود خسارت وارد میکنند روزی در کلاسهای درس مدارس نشسته اند اما مهمترین چیزی که یاد نگرفتند همسویی با محیط زیست و نگهداری از حیات سبز بود.

(انسانیت پیست مسابقه ایست که کمتر کسی به خط پایان میرسد اما آخرین نفر هم برنده هست)

فرهنگ مهرآستی: هر کس به مسابقه انسانیت پیوست برنده است، گذشته ها گذشت. بگذارید قبل از هر چیز انسان باشیم، یک انسان ایرانی. ایران برایمان مهمترین دارایی معنوی و مادی با شد نه در الفاظ که در ایمان. آزاده با شیم و آزادی را مهمترین حق حیات بدانیم البته برای همه. بدنبال آموزش و فراگیری فرهنگ آزادگی باشیم و این فرهنگ را بصورت ریشه ای و اصولی بشناسیم و سعی کنیم فرهنگ آزادگی را به هر طریق ممکن به کودکان بیاموزیم تا نسلهای بعد از ما از زندگی انسانی بهره مند شوند. عدم دخالت در باقیمانده محیط زیست و کمک به بازسازی مناطق تخریب شده و مهار رفتارهایی که به انقراض موجودات می انجامد مهمترین پروژه هدف ما باشد، انسان باشیم و آرامش حیات را برای انواع دیگر از ساکنان زمین برهم نزنیم. کشاورز حریص و متجاوز به آب زیرزمینی نبا شیم. معادن و مخازن کانی و فسیلی ارزش و اعتبار بین المللی است در برداشت و فروش حرص نزن. بزرگترین خیانت تجاوز به حقوق دیگران آنهم با کلاه شرعی است. سپا سگزار زمین با شیم و محصول را که از زمین برداشتی از همان زمین تشکر کن.

تو پشت دیوار را نمیتوانی ببینی آنوقت میوه را از درخت میچینی و در همان حال نگاهت به قعر آسمان است که شکرگذار باشی! چه کسی در آسمان میبینی؟!

دین یعنی وجدان. مهم نیست که تاکنون چه دیدی نسبت به خود و جهان پیرامون داشته ایم اما انسانیت حکم میکند که رفتار خود را با فرهنگ انسانی همسو با طبیعت مطابقت دهیم. از تعصب و یکدندگی پرهیز کنیم و این واقعیت تاریخی و مستند را بخاطر نجات انسانیت و نجات میهن پذیرا با شیم که اکثر جنگ و کشتارها با تعصبات مذهبی صورت گرفته و آنهایی که دستور کشتار میداده اند در زمان خود مورد تائید علمای دین و دبیران بوده اند در حالی که امروز ننگ جنایت بر پيشانی فاتحان جانی و خطاکار اسلام فریاد میزند و در مورد متعصبان این دوره نیز همین اتفاق می افتد، اگرچه متدینان عصر حاضر به تائید و تئوریهای مکتب برده داری ایمان دارند اما نتیجه عملکردشان را از نگاه نسلهای آینده تماشا کنید روزی که دنیا در مورد امروز بقساوت بنشینند. پس کاری انجام بده که در آینده به برده گی ما نخندند.

تیمور و لشکر انبوهش هیچ عیبی در جنایات خود نمیدیدند و مورد تائید و تکریم دبیران و علمای اسلام بودند حالا شما آن رهبر متعصب را که بیست میلیون انسان کشت تا اسلام واقعی را زنده کند چگونه قضاوت میکنی و در مورد اندک قهرمانانی که مدافع وطن بودند و دانشمندانی که بدنبال روشن کردن ذهن آلوده و خرافه پرست مردم بودند چه قضاوت میکنی؟! اگر کارنامه تیمور را امروزه سیاه و جنایتبار میدانند هر کار دیگری هم که با نام دین در اینزمان میشود جنایت است، کافی است زمان بگذرد و واقعیتها آشکار گردد.

آبهای عمیق زیر زمینی مانند خون در بدن انسان است با خون زمین کشاورزی کردن خون وطن است. خون جوانانی که در جبهه ها از تعرض دشمن جلوگیری کردند و حالا توی کشاورز یا صنعتگر یا شکارچی یا صادراتچی با تخریب حیات زمین خون جوانان را هدر میدهی. (هر گونه برداشت محصول با آبهای عمیق که عواقب آن خشک شدن چشمه سارها و قنات و دریاچه هاست خیانت بزرگی به وطن و به خون شهیدان مدافع میهن است). دریاچه هایی که بخاطر چاهها و سدها خشک شد باعث مردن ملیاردها موجود ارز شمند گردید! آیا میتوان با چنین جنایتی توقع سعادت و بهروزی داشت؟! جلوگیری از فعالیت شرکتهایی که معادن را غارت میکنند وظیفه ملی و وطنی هر ایرانی است. اقدام در جهت آبادی وطن در حد توان، مهمترین وظیفه هر انسان باشرافتی است. آگاهی مهمترین عامل بیداری انسانهاست و آزاده گی و شجاعت مهمترین ابزار آزادی است.

غارتگران بزرگ امروز بیگانه نیستند از جایی دیگر نیامده اند. مردم همین سرزمینند اما فرهنگ و وجدان ندارند، وطن را نمیشناسند، بد آموختند و محروم از محبت و اعتماد و احترام در چرخه ی چاپلوسان به جایی رسیده دست به هر خیانتی میزنند. بقیه چکاره اند؟ متاسفانه در این بحران که مقام بدست وطن شناس است اوضاع طوری چیده میشود که همه برای امرار معاش بنوعی مجبور به خیانت شوند. زمانی که تاریخ را بر مبنای دروغ و حقه بازی و بی ارزش کردن هویت ایران نوشتند و ارزش فرهنگ و تمدن قدیم را در هاله ابهام قرار دهند و فرهنگ و پنداری در مدرسه یاد ندهند و معلم مجبور به تدریس مذهب است و روئسایش بردگان دانشگاه و

دانشگاهش در خدمت ثروتمندان و حاکمان هست اصلاً شک نکن که هر کسی خواسته و ناخواسته به یک طریقی به کشور خود خیانت میکند.

هیچ راهی نیست جز آنکه بکمک خودت بنیاد کشورت را بر باد دهند. از تاریخ و فرهنگ با افتخار وطن حرف زدن تنها کافی نیست! بیگانگان از صبح تا شب از نژاد و تبار خود میگویند و برای تجزیه ایران نژاد ترک و عرب و کرد و لر را زیر سوال میبرند اما ایران با تمام اقوامش ایرانیست و هیچ قوم ضد ایرانی نداریم اما آگاهی از گذشته و واقعیتهای ژنتیک میتواند تمام تعصبات و بدآموزیهایی که بخورد مردم دادند بدور بریزد.

نژاد یک دستاویز خطرناک است. نژاد همه یکیست اما با سواستفاده از این واژه توانسته اند چند قوم ایرانی را به خودخواهی و گسستگی بکشند و گاهی با همین دستاویز قومی را در مقابل قوم دیگر قرار دهند و از این اختلافها سواستفاده ها کنند.

چرا در دهه های گذشته به این همه حقارت گرفتار شده ایم که هویت خود را نمیشناسیم، پرچم ملی و تاریخ واقعی خود را نمیشناسیم.

تاریخ هزار و چهار صد ساله پر از مغلطه و روایت های ضد ایرانیست که هویت و اصالت ایرانی را تضعیف میکند و چون به واقعیت آشنا نیستیم از گویشها و رسومات متفاوت ما سواستفاده میکنند و آرم پرچم ملی ما را تغییر میدهند و ما نمیدانیم چه بلایی قرار است ازین تغییرات فرود آید. در باره هویت ا صیل ایرانی چیزهایی شنیده ایم اما نه آنقدر که برایمان اهمیت پیدا کند. چون با هویت ملی خود آشنا نیستیم، هریکانه ای برایمان نقشی بازی میکند که ندانیم چه هستیم و کی هستیم و کجا هستیم و چون بسیاری از بایسته های لازم را نمیدانیم فریمان میدهند و در مقابل آگاهی دیوار میکشند تا به زندان توهمات عادت کنیم. هیچ قدرتی جرات نمیکرد آرم پرچم ملی را عوض کند اگر نسلهای گذشته درس آزادی خوانده بودند و به هویت ملی آشنا بودند. پرچم یک کشور شناسنامه است آیا شما اجازه میدهید نام پدر و مادران را در شناسنامه عوض کنند؟!

بسیار سعی میکنند چهره ای غیرواقع از آنچه بوده به خورد دانش آموزان دهند و محتوای کتابهای درسی را به تدریج از ایران به سمت مدینه فاضله بردند. تلوزیون دائم از کوچه های مدینه میگوید و ویروس قریش. قرنهایست که این کشور در میان دو نیروی شر سامی و خرد ایرانی گرفتار شده و دست بدست میشود. اکنون که نیروی شر حاکم است، با صرف هزینه های بسیار سعی میکند که با آدرسهای اشتباه و گیج کننده فارس و عرب را در مقابل هم قرار دهند در حالی که ریشه شر سامی در خود ایران پرورده میشود. عربستان به کدام یک از خرافه ها و رسومات مذهبی و حتی خود مذهب ایرانیها اهمیت میدهد؟ بذر شر سامی از خاک یهود توسط سلمان به میان قریش رفته و توسط اصحاب سلمان در خاک ایران گسترده میشود حالیکه مکه و مدینه از شهرهای ایران بودند و عربستان هم بخشی از خاک ایران بود و چه اندازه تاریخ دروغ میگوید از حد خارج است اما با تمام این ظلمی که به تاریخ و تمدن ایرانی شد نشانه ها گویاست و تو با چشم باز به اقوام ایرانی که در پارسه جمع می آیند نگاه کن.

در پرسپولس تمام ملتها هماهنگ یک نماینده را بر سر دست بلند کرده اند. تمام اقوام وابسته بهم را خواهی دید با پوشش مختلف. عربها هم مانند دیگر اقوام ایرانی آمده اند و هیچکس پرچم جدایی ندارد و همه زیر درفش کاویانی در جشن مهرگان شرکت دارند اما فروهر بالاتر از همه قرار دارد و بالاتر از شاه و نمایندگان و آن نماد چیست؟ این قدیمی ترین و مهمترین و با ارزشترین نماد بشری در تمام دنیاست ولی هیچکس نتوانسته یا نخواسته آنرا بدرستی بیان دارد.

از آنجا که در ذهنهای مردمان دوران بعد از اشکانی تا هم اکنون، شاه پرستی و خداپرستی تداعی میکند اینرا نماد شاه یا خدا دانسته اند در حالی که واقعیتی بسیار زیبا و بینهایت ارجمند از نظرها پنهان مانده و روشن شدن این واقعیت میتواند افتخاری بسیار بزرگ برای ایران باشد که چگونه در چهار هزار سال پیش چنین نمادی داشته ولی ما به همان دوران هخامنشی و تاریخ مکتوب میپردازیم و این نماد را مخصوص سرای هخامنشیان میدانم.

ریشه تمام اشتباهات بزرگ در عصر حاضر از بدآموزیهایی است که بجای فرهنگ و ادب در مخیله دانش آموز جا میگیرد. مدرسه ها بجای ادب و فرهنگ، رفتاری را به دانش آموز تزریق میکنند که خودخواهی یکی از نتایج آنست. دانشگاهی که قبله خود را فرانسه یا شوروی می دید و بجای فرهنگسازی و تربیت نیروی متخصص و وطن پرست، استاد و دانشجو دنبال مدلهای غرب و شرق و ایدئولوژی های بیگانه بودند تا ایران را بسمت انقلاب کشاند ولی از کحالی فقط چشم درآوردن بلد بود. در دوران اسلام ناب فعلی هم که بجای فرهنگسازی دنبال حسین و یزید و قافله کربلا هستند آنگاه فکر میکنند این آداب و مناسک از زیر لحاف اهری بیرون میآید؟ برای تمام این الم و کتلها کتابها نوشته شده و استاداها و علامه ها بکار مشغولند تا در اذهان عمومی تزریق کنند. واقعا باید علامه باشی تا یک ملت را اینگونه در چند قرن از هویت خودش بیگانه کنی!

مشکل ما با تاریخ، تحریفها و دروغپردازیهای بسیاریست که بجای حقیقت نشسته و باعث اختلال در ارتباط واقعی، عالمانه و صادقانه با گذشته ی تاریخی گردیده چنانکه هر کسی برای خود تعریفی از وقایع دارد و برداشتی ضد و نقیض و گاه بسیار دور از واقعیت، بنابراین بی جهت نیست که تعلق به وطن را از باطن ایرانیان گرفته باشد. در ظاهر الفاظ و در ادعا دم از ایران میزنیم و خود را عاشق سینه چاک وطن میدانیم اما همینکه راهی پیدا شود و سودی چشمگیر یافت شود از شهر و دیار خود یا از میهن مهاجرت و در کشورهای دیگر سرمایه گذاری میکنیم.

پس دلیل وطن گریزی تنها به سختی شرایط نیست بلکه در وحله اول حس ناپایدار وطنداریست.

وقتی وطن را نمیشناسیم با هموطن خود هم رفتاری بیگانه صفت داریم برای مثال؛ رفتار دانشگاه رفته های قبل با فارغ التحصیل های جدید؛ وقتی دانشجو نمیتواند از مسئولین که حاصل همین دانشگاهها است حمایت و پشتیبانی بگیرد و ایده ها و اختراعات و پروژه های خود را به مرحله ای از سودآوری برساند یعنی بر خلاف ادعاها، آن مسئولین با وطن بیگانه اند.

ببینید دانشگاه چه نقشی باید داشته باشد اما چگونه در مقابل نقش خود ایستاده و کسی هم معترض نیست!! دانشگاه در اصل مظهر فرهنگ و هنر و سیاست و اقتصاد و معلم روابط اجتماع و روابط بین الملل است یعنی باید باشد.

عوام هر کاری کرده و میکند چشمش به دهان دانشگاهی است و شک در آن نیست اما اساتید همونیژه شده در شورآبه مذهب، دانشگاه را به حسینه تبدیل میکنند و خود در مقابل رفتارهای ضد و نقیض مدعیان مذهب مات میشوند، چراکه تکیه اش بجای دانشمنداها به رهبران مذهبی است. برای مثال در جنگ عراق، خمینی که با هویت و ملیت ایرانی دشمن بود باید برای جنگ با عراق از ابزار دینی استفاده میکرد و حالا ببینید دانشگاههای ما چه افرادی تربیت میکردند که آموغ بحرف یک آخوند، عراق را کافر میدانستند و امروز بحرف آخوند دیگری عراق را برادر دینی میدانند پس اگر از دانشگاه چنین سخن میرانیم دلیل دارد.

یکی از استادان فرهیخته در مباحثی که طی سالها با اساتید دانشگاه در زمینه مسئولیت فرهنگی داشته میگوید غالبا بر این نکته دست می گذاشتند که حکومت دست ما را بسته و نمیتوانیم در امور دخالت داشته باشیم در حالی که همین انتظار شان هم غلط است یعنی دانشگاه انسانی را تربیت کرده که وقتی در جایگاه قدرت قرار میگیرد خودخواهی او سبب میشود که به استادش هم اعتنا نکند. البته نیاز نیست که استاد دانشگاه مستقیم در کار دولت باشد بلکه آن دانش و فرهنگی که در دانشگاه تولید و به دانشجو یاد داده میشود اگر واقعا درست باشد یعنی دانشگاه سازنده ی دولت و فرهنگ و دانش پیشرفت و آبادانی است پس دانشگاه پایه و زیربنای تمام امور فرهنگی میتواند باشد همانطور که برعکس آن است.

در دانشگاه چه خبر است!

بیش از سه دهه است که بدنبال مقصر میگردید که چه کسی انقلاب کرد. نزدیک به ۶۵ سال که برای ماجراهای دکتر مصدق جواب قطعی نمیابند. ۹۰ سال است بر سر اصالت رضاخان ستیز دارند. با انقلاب مشروطه و نقش آخوندها در شکست آن با هم اختلافها دارند و الی آخر...

از اینطرف با توجیه دانشگاه انواع آزمایشهای اقتصادی و عقیدتی روی مردم ایران شده و اکثرا باعث رکود و شکست در هر زمینه ای بوده تا رسیده با آزمایشهای معیشتی!

هزاران مدرک معظم به دانشجویهای چفیه پوش داده شده که حالا در پستهای مهم قرار دارند و کشور را بسمت بیابان هدایت میکنند ولی هیچکس حواسش به دانشگاه نیست که چه دسته گلهایی تربیت کرده و چه متوهمانی تحویل دستگاه حاکم داده و چطور از تیرکش تهمت مصون مانده!!

اصولا دستگاه حاکم هم توسط دانشگاه حاکم شده همانطور که حکومت پهلوی را سرنگون کرد و حالا همه را بگردن عوام یا دولتهای خارجی یا روحانیون می اندازد. این حرفها از طرف طبقه باسواد رد میشود چون خودشان هم از همین دانشگاهها پا به پله شدند ولی مهم اینست که واقعیت آشکار شود.

چه کسی خودخواهی را به دانشجو آموخته؟ معلمی که بجای تشویق دنبال اشتباه میگردد تا تنبیه کند یا ذهن دانش آموز را با همین کار بسمت خودخواهی ببرد. هیچ کودکی خودخواه یا ظالم یا خائن دنیا نمی آید. ما در زمانه ای هستیم که تمام مردم در مدرسه درس خوانده اند از پیر و جوان، پس خائن و وطنفروش و خودخواه در کجا تربیت میشود؟

استاد دانشگاه بجای فرهنگسازی بدنبال تدریس کتابهایی است که شاید خودش قبول نداشته باشد اما اعتراضی هم ندارد و از این تدریس هدفش گرفتن حقوق است و دفع مسئولیت. پس دانشجو اگر در دانشگاه بجای فرهنگ انسانی و حق طلبی و شجاعت، از استاد دانشگاه تدریس برای گرفتن حقوق یاد بگیرد بدون توجه به محتویات کتاب! همانطور که در مدارس چنین است و اینکه تاکنون از این جماعت که نام فرهنگیان بر خود نهاده اند اعتراضی بر تدریس ایدئولوژی محور نشده، هیچ اعتراضی بر تبلیغ و تدریس مباحث دینی برای کودک زیر هجده سال نشده دلایل اینست که نسلهای گذشته ما هم در همین خط اشتباه بوده اند و زیربنای فکری آنها از دوران قاجار و مکتبخانه بوده و تدریس قران و چوب و فلک.

(ما ملتی هستیم که چوب بدآموزی میخوریم و فحش به دولت میدهیم) کدام دولت؟

در همین یک موضوع وقتی دقت کنید می بینید که اقوام مدیترانه ای مخترع و الگوی انحراف فکری با محوریت افکار جنسی بوده اند ولی خردمندان و تاریخنگاران و دانشگاههای غرب توانسته اند با سیاستی دقیق و دامنه دار تاریخ خود را از این اختراعات خود پالایش و طوری بنگارند که مردم را مفتخر به داشتن پیشینه ای پر افتخار هرچند غیر واقع کنند و البته استفاده ببرند اما دانشگاههای ما چه کردند؟.

تبلیغ بر علیه فرهنگ و تمدن چند هزارساله ایران و تقدیس اسلام در میان دانشگاهیان و مخالفت با احیاء تاریخ ایران دو جریان فکری کمونیستی و اسلامی را چنان در این مسیر یکسویه کرد که نتیجه اش به اسلام خمینی انجامید که خائنان به وطن را خودی و وطنپرستان را دشمن میخواند. در انقلاب ۵۷ روشنفکران دانشگاهی در درجه اول اهمیت بوده و دستگاههای جاسوسی کشورهای غربی در درجه دوم اما عربستان دخالت نداشته پس چرا دانشگاه رفته های ما موضوع مذهب اخترائی ایرانی را به عربها ربط میدهند در حالی که عربستان نه ایدئولوژی کمونیستی و نه شیعه را ساخته.

بر خلاف ادعاهای امروز، ایران در زمان شاه قبیله عربها بوده است همانطور که در طول دوران قبل از اسلام، بله یکزمانی عرب از غرب ایران بزرگ به پایتخت حمله کرد و تیسفون را گرفت ولی تاریخنگار نتوانسته واقعیت را ببیند یا بشنود. عربستان جمعی خاک ایران بود. حتی آن زمان عرب نه این قدرت را داشت نه دانش و جرات حمله به تیسفون و کسانی که چنین برنامه ای ریختند خائنانی بودند که بدنبال اجرای مقاصد خود، از قریش استفاده ابزاری کردند ولی نتوانستند تا آخر کنترل عرب را در دست داشته باشند و دو قرن بعد، تاریخ را دبیران چاکر ماب با رای و نظر عربهای تازه بدوران رسیده شروع به نوشتن کردند و چنان نوشتند که عجم را خار و عرب را سالار بنماید و چون نسلی را با کتابها از میان برده بودند انتقال دانش صورت نگرفت و نسلهای بعد نتوانستند پی به دروغهای عرب ببرند و ملت زیر بار ادعاهای دروغ و ضد ایرانی درماند که ماند.

مقصود پاک کردن چهره قریش نیست مقصود آدرسهای اشتباه است که دستگاه تبلیغات فکر استعماری منتشر میکند و روشن اندیشان ما گسترش میدهند. در هیچ کشوری چنین روشنفکرهایی ندارد که قاتل فرهنگ و تاریخ خویش باشد و این قتل را بگردن عوام ببندازند. عربستان را که هیچ دخالتی در فروپاشی پادشاهی پهلوی نداشته آنقدر دشمن انگاری کنند که مجبور به دشمنی شود.

چه باید کرد با چنین دانشگاه رفته هایی که تقصیرات خود را بگردن پدر میاندازند؟ پدر هزینه تحصیل چنین فرزندی تامین کند اما بعد از شکست آرمانهای مذهبی و کمونیستی فرزند به اصطلاح با سواد! و غرق شدن در دریای خون و تباهی، مقصر کیست؟

قلم در دست پسر است و تقصیر را بگردن پدر انداخته به این بهانه که عوام است و تاریخ نمیخواند و سواد ندارد اما با تغییری شگفت در چرخ نیلوفری سمت و سوی وابستگی به روشنفکرهای بیخرد نزد عوام قطع گردیده و نسلهای نو با خودآگاهی و هم آگاهی به سمت رهایی از تمام آثار بنده گی میرود.

در فرهنگ مهرآستی؛ نماد فروهر را در اندیشه ایرانشهری معنا میکنم تا اوج همگرایی و روابط اجتماعی، در فرهنگ اصیل ایران را ببینیم.

فروهر نماد اجتماع، اتحاد و خرد جمعی است. حلقه ی دور کمرش معنای اتحاد اجتماعی میدهد و از میان این حلقه انسانی برخاسته که نماد برخاستن یک جامعه در قالب یک انسان است و سر آن، نماد خرد اجتماعی و با دست راهی را نشان میدهد که در جهان یک راه درست است و با آن نیکی پندار و گفتار و رفتار قابل پیمایش است، راهی بسوی پیشرفت و تمدن بشری همراه با نیکبها. حالا با توجه به اندیشه های دیگر مقایسه کنید که این نماد چه واقعیتی را نشان میدهد؟ این نماد همگرایی ریشه در فرهنگ ایرانی دارد و این افتخاریست بس بزرگ که همه ما را بر آن میدارد تا با امید و اراده ای پولادین برای رسیدن به فرهنگ اصیل همگرایی تلاش کنیم و از تمام مکاتب و ایده ها و مذاهب و حکومتها جز آگاهی و عبرتها روی هیچ موضوعی جز انسانیت واقعی تعصب نداشته باشیم حال آنکه انسانیت واقعی تحت آموزه های متفاوت با تعبیر متفاوت معنا میشود طوری که در یک موضوع ممکن است بین فردی با فرد دیگر که همسایه هم هستند دیدگاه کاملا متفاوت باشد که از عوارض و اختلالات آموزش و پرورش و سیستم های آموزش فرضا مذهبی یا موازی است که در هرج و مرج فرهنگی هر کسی میخواهد راه مطلوب خود را نشان دهد.

با نگاهی گذشته زمانی که نیاکان ما در چهار هزار سال پیش بر اساس نماد فروهر، چنین احساس و نگاهی به اجتماع داشته اند آیا دور از انتظار است که فرزندان امروز ایرانشهر هم بتوانند با تکیه بر دانش و مهر و محبت ایرانی و با تکیه بر تکنولوژیهای جدید به اندیشه ی دموکراسی و آزادی پایدار و بنیادی تر از دموکراسی دوران کورش و مدرن تر از دموکراسی های موجود در دنیا برسند؟ این نه تنها یک آرزوی دست یافتنی است که یک واقعیت در ژنتیک فرهنگ ایرانیست و یک ضرورت و احتیاج است که میتواند تمام مردم ایران را به اتحاد و انسجام در جهت برقراری آزادی و مدیریت ملی امیدوار و اراده مند کند. با این وضع دور نیا شد روزی که جوان ایرانی به آزادی از هر نوع بندگی بیاندیشد و به هر روی به آن دست

یابد. (فرهنگ اصیل ایرانی یعنی آئین انسانی در پرتو نماد فروهر و فرهنگ آینده نیز از ریشه های امروز سر و شاخه میزند بنابراین بایست ریشه های خوب کاشت تا بذر خوب دست دهد)

.....

فرهنگ مهراسی و دنیای اینترنت:

دنیای پیش رو با سرعت به سمت گسترش فناوری اینترنت و علوم دیجیتال میرود و شرایط را برای زندگی متفاوت از گذشته مهیا میکند.

در دنیای پیش رو، برای امثال ما ملت های گرفتار در بند حاکمیت های مستبد آموزش و فرهنگ استفاده از اینترنت برای عموم در نظر نمیگیرند. در این شرایط عده ای از امکانات مدرن دیجیتال بهره مند میشوند و عده ای از همان دنیای قدیم بیرون نمی آیند و این یک اختلاف طبقاتی مضاعف در کسب درآمد و هم در سطح دانش پدید می آورد.

برای وارد شدن بدنای مدرن و دیجیتال و بهره مندی همگانی از مزایای آن احتیاج به فرهنگ سازی و آموزش است. مهمترین اصولی که بعنوان یک شهروند، انسان، هموطن و وطندار بایست در این زمینه رعایت شود حفظ اعتماد است. اینکه حرف و گفت خود را با حس مسئولیت پذیری در این فضا منتشر کنیم. این موقعیت را با ساده نگری و بی مسئولیتی خدشه دار نکنیم و برای استفاده و بهره مندی بهتر، با شخصیت حقیقی آماده ارتباط با هموعان خویش باشیم. ازین تکنولوژی در جهت ارتقاء فرهنگ و آگاهی و پیشرفت بینش اجتماعی استفاده کنیم. با ساده اندیشی، این امکانات فوقالعاده را تخریب نکنیم.

متأسفانه شرایط طوری پیش میرود که عده ای برای حفظ امنیت و عده ای از روی ناآگاهی و عده ای برای اغفال یا فریب دیگران با شناسه های جعلی وارد این فضاها میشوند و امکاناتی که میتواند در خدمت جامعه باشد را براحتی تخریب میکنند.

اگر در فضای مجازی همه خودشان باشند بی اعتمادی در شبکه های اجتماعی گسترش نیابد. متأسفانه این امکانات هم مانند دیگر فناوریهای نو، بدون آموزش و آگاهی و فرهنگ کاربری به کشور ما وارد میشود و تأسف انگیزتر اینکه سیستم آموزش و پرورش در ایران کماکان خواب است و با آنکه سطح فکر عامه با سرعت بسیار در حال پیشرفت است و بزودی بالاتر از سطح کتابهای مدارس و دانشگاه قرار میگیرد هیچ انگیزه ای در وجود مدیران برای بیداری و آموزش همگانی در استفاده از اینترنت پدید نیامده و از آن تا سفارتر اینکه برخلاف کشورهای توسعه یافته، حکومت برای مقابله با گسترش اینترنت آماده میشود و اینست که در هر زمینه ای ما ایرانیها متفاوت از دنیا هستیم!!

برای گسترش فرهنگ مهراسی در شخصیت ثابت قدم باش و در دنیای مجازی از اسامی مستعار و قیام شدن پشت شناسه های جعلی بشدت پرهیز کن تا اعتماد از بین نرود. کمتر گفتن با نام و نشان واقعی بهتر از زیاد گفتن با نام و نشان غیر واقعی است. شاید فکر کنید که با اسامی غیر واقعی میشود با شیطان مبارزه کرد و امنیت داشت اما همین کار بظاهر موجه، زمینه ای فراهم میکند که شاگردان شیطان با اسامی جعلی تمام اعتبار شبکه های اجتماعی را به لجن بکشند و اعتماد را بکل ضایع کنند. کم گوی و گزیده گوی چون در.....

.....

(آزادی ذهن از زنجیر باورهای خرافی و شبهه دینهای برده ساز، زمانی پایه گذاری میشود که علم و دانش در راس افکار عمومی قرار گیرد و هر نوع باور مذهبی در ذیل افکار انسانی قرار گیرد و این فرهنگ زمانی به واقعیت میرسد که آموزش در دست متخصصان واقعی علوم انسانی و اجتماعی قرار گیرد و هر کسی با آزادی اندیشه راه خود را پیدا کند) و فاجعه آنست که در بسیاری جاها افرادی با خود مدرکی از این تخصصها حمل کنند که هیچ آموزشی از واقعیت ندیده باشند.

(زمانی مردمان ایران با اتحاد و مهربانی بر بزرگترین مشکلات پیروز شدند)

(اتحاد در مکتب مهرآستی یعنی اعتماد به هموطن و خدمت به هممنوع در هر شرایطی برای رسیدن به آزادی)(آزادی حق هر موجودی است که آفریده شده و انسان یکی از آن موجودات است) (هیچ موجودی برای قفس یا زندان یا غل و زنجیر آفریده نشده) (محدود کردن آزادیهای لازم چه با بهانه های دینی و چه حکومتی به افول فرهنگ و اخلاق و انحراف از مسیر انسانیت کشیده میشود)

با مهر و راستی در مسیر اندیشه های بهی میتوان جهان را محل زندگی و شادی کرد.

تاریخ واقعی را دریابید و فریبکاریهای رایج در قامت تاریخ یا ایدئولوژی که مسیر آزادی را در بندگی و اطاعت از حاکمان القا کردند بشناسید.

درد بزرگی در قلب تو است، نگران آینده ای و هرچه میگردد بر درد افزوده میشود، با اینحال هر چه تلاش میکنی آن آرامشی که حق است بدست نمی آید. از جوانی خود شرمند ای و از روزگاری که با طبع آزاده ات سازگار نیست بیزاری. دنبال دارویی هستی که دردها را درمان کند. بهترین داروی آرامش در زندگی آزادیست؛ با مکتب مهرآستی به آزادی و مدار جاودانگی بیاندیش.

با مدار اندیشه به عمق تاریخ بروید و بدون تعصب هرکار بر علیه آزادی تو صورت گرفته بررسی کن و راه نجات از آنرا با دیده ای واقعیت گرا بیاموز. هیچ موضوعی نباید ما را از گفتن حقایق باز دارد حتی اشتباهاتی که نیاکان حداقل در طول تاریخ مکتوب کرده اند و این موضوع که مردگان در فرهنگ ما از زنده ها محترم ترند، نباید مانع دیدن و گفتن وقایع شود.

در این منشور علاوه بر ریشه یابی انحراف از مسیر آزادی به راه و رسم آزادی اشاره ها دارد و به اصول پایه ای در مدیریت آزادی که فرمولی ساده است شامل هفت اصل که اگر این هفت گام اصولی را مبنی قرار دهید سیستم اداره ی شهر با رعایت اصل آزادی و حقوق برابر در دستان شما قرار میگیرد. برای پذیرفتن این اصول هفتگانه که با جامعه شناسی و یافته های زیست شناسی جدید مطرح میشود نبایدست تحت تاثیر برخی از علوم و آموزشهای نامتجانس با واقعیتهای اخلاقی رفتاری رایج و مدعیان و مهند سین مهار طبیعت شما را از موضوع منحرف کند. با فراست و دوری از هر گونه تعصب دنبال راهکار باشید. این اصول با نام طرح مدیریت ملی آزادگان ایران منطبق با دنیای امروز و امکانات مدرن قابل پذیرش است و قابلیتهای بسیار آن دیده میشود. با فراگیری این اصول با چشم باز و اطمینان خاطر برای رسیدن به کشوری آزاد و سبز اقدام کنید.

با زبانی ساده و بدون تکلف، این موضوع که هرچه امکانات جدید در دنیا پدیدار میشود وضع مجازی و اقتصادی و اجتماعی ما رو به وخامت میرود باعث شده که با نگاه افسوس به گذشته، تکه کلامی رایج گردد که این جنس قدیمی است یعنی مرغوب تر است در حالی که ما نتوانسته ایم با صنایع پیشرفته همگام باشیم و در همین راستا امکانات دیگر مانند اینترنت را بچشم اسباب بازی مینگریم و این چقدر ما را از موهبتهای این الگوریتم جهانی محروم میدارد، به این میماند که وسیله نقلیه ای موجود است و ما در صندلیش بنشینیم و هیچ خبری از قدرت و سرعت و مصرف سوخت آن نداشته باشیم و دیگرانی هم دائما از سوار شدن در این وسیله ابراز نگرانی کنند.

برایند یهروزی دنیا با ملتهایی است که با فناوریها و علوم نوین مانوس ترند.

.....

چگونه میتوان از خرد جمعی در مدیریت اجتماع استفاده کرد؟!

نسل نو با اندیشه های نو همراه با طلوع فرهنگی ریشه دار از اصالتهای ایرانی و در برقراری سیستم مدیریت

ملی آزادگان میتواند به آنچه میخواهد برسد. با نگاهی به شرایط و تجربیات تاریخی، شکستها و پیروزیها، باورهای اشتباه، هویت ملی از

دست رفته، جایگاه خالی دانشمندان در رهبری افکار اجتماعی و حیرت و تزلزل نسلهای گذشته به طرح سیستمی پرداخته که با آگاهی به آن میتوان چشم اندازی مطمئن از آینده متصور شد و با حرکت آگاهانه به آزادی رسید.

ما میتوانیم موقعیت را به فرصت تبدیل کنیم و با استفاده از خرد جمعی، میهن را منطبق با تکنولوژی روز دنیا در مسیر مدیریت و پیشرفت قرار دهیم.

به اعتبار کارت بانکی نگاه کن. در سیستم ملی مدیریت آزادگان، با همین اعتبار، از هر جای این مرزوبوم با امکانات اینترنت و تکنولوژیهای فوق مدرن در تمام امور اجتماعی کشور با واقعیت در سرنوشت خود سهیم خواهی بود.

ابزار جدید رسانه موقعیتی بینظیر برای گذر از موانع استبداد فراهم میکند و سیستم مدیریت ملی که بر مبنای همسوئی انسان با طبیعت بنیادی زمین طراحی میشود دارای هفت رکن اساسی از مدارهای اجتماعی مسلط بر دواير دولتی و دستگاه انعکاس داده ها از نظرات کل جامعه است که با راهنمایی دانشمندان متخصص، به دایره مباشران و وزیران برای اجرا سپرده میشود.

با ایجاد چنین مدارهای اجتماعی، فرق نمیکند کجا باشید، مبنای لازم ایرانی بودن و به اصل آزادی، ایمان و آگاهی داشتن است از چادر نشین عشایر و آپارتمان نشین شهر و روستایی و بالاشهری و پائین شهری همه صاحب مشترک و بطور مساوی، ایران را در بر خواهند گرفت و هیچ برتر و کهنتری در کار نیست، اینگونه در تائین سرنوشت جمعی خود، شریک و سهیم خواهی بود و در تمام منابع و ثروت بجا مانده بطور مساوی و هم اندازه بهره مند خواهی شد.

در این سیستم با مکانیسم همگرایی اندیشه ها، قوانین و مقررات را با نظر خواهی همه، بدون فیلتر و سانسور با همین تلفن همراه و کد مخصوص به مرکز انعکاس داده ها که من نامش اکورل کوئین یا خورشید مونیرال نهادم خواهی فرستاد و برای همیشه فرمانروای مدیران منتخب خود خواهی بود.

رهبر ما، خرد جمعی ماست که در دستگاه انعکاس رای آزاد یا اکورل کوئین، امور اجتماعی و حتی امور حقوقی و سیاسی و بین المللی را میتوان به رفراندوم گذاشت و جواب خردمندان بدست آورد. این سیستم رفرمیک ملی طوری طراحی میشود که نظر شما را میخواهد و شما پس از نگارش نظر خود و ارسال به مرکز داده های الکترونیک، نظر اکثریت را بدون اشتباه خواهید دید و نظر اکثریت، فرمان ملت است به مدارهای سیستم مدیریت که بایست زیر نظر مباشران به وزیر مربوطه ارجاع شود و نتیجه را منعکس گردانند.

یکی از مدارهای سیستم مجمع خردمندان است که هر امری را با دید علمی و خرد برر سی، قبل از انجام رای گیری در مورد آن بحث و تبادل نظر کرده و آگاهی های لازم را می دهد تا مردم با اطلاع علمی از موضوعات با دید باز انتخاب کنند و نظر بدهند و البته تمام تصمیمات به اراده ملت بستگی دارد که با کد ملی به اکورلکوئین منتقل کرده و انعکاس اکثریت آراء که مبنای هر تغییر و تحولی است، به دایره ی هفتم اجرایی فرمان میدهد.

این دستگاه مدیریت نه چالپوسی میفهمد نه پارتی و پول و آشنا میشناسد و برایش من و تو ندارد بلکه تعداد آراء و سر جمع نظرات اکثریت مطرح است و نشان دادن جوابی که از خرد جمعی ملت میگیرد و مدیران متخصصی که رای قاطع را در حال به اجرا میگذارند. راهبرد ما عقل و خرد جمعی ماست که بواسطه ی رهنمایی دانشمندان به مقصود میرسد، همه درین سیستم به سهم خود صاحب نظر هستند.

برای رسیدن به چنین جایگاه علمی و فرهنگی با موانع عجیب اما زودگذر روبرو خواهید شد از جمله بهانه تراشی و سنگ اندازی بردگان ذهنی. اینگونه افراد که تمام حیثیت وجودی خود را در پیروی بدون چون و چرا از یک رهبر یا یک خدا یا یک پادشاه یا یک انسان وابسته میدانند در مقابل آزادی مقاومت میکنند همچنین افرادی که در هر شرایطی با آگاهی بدنبال جای پای برای خود هستند یا کسانی که از نابسامانیها سود میبرند و ایضا دولتهای بیگانه ای که از ضعف و بد مدیریتی کشور ما به منافع رسیده اند.

طبیعی است که بسیاری از کنشگران اجتماعی در ذهن خود برای رهایی از نابسامانی، راهکارهای متفاوت دارند و ممکن است در مقابل هر راهکاری که افکار آنها را کمرنگ کند مخالفت نشان دهند آنهم در بین اهل سواد ما که از آموزش صحیح در همفکری و تعامل محروم بوده اند و ابراز مخالفت، یکی از صفات بارزشان هست در مقابل همدلی و همفکری در هر برنامه ای.

اما بر خلاف ادعاهای بسیار که از طرف اهالی باسواد مبنی بر نادانی عوام میشود، در صورتی که موانع استبدادی در کار نباشد و رهبری افکار عمومی بجای ایدئولوگها در اختیار دانشمندان قرار گیرد با رای اکثریت در هر زمینه ای به خواسته های معقول اجتماعی میرسید زیرا اجتماع انسانی اگر آزاد باشد بر اساس خرد و منطق رو به پیشرفت دارد و نبایست افراد خطا کار تحصیل کرده را مدّ نظر قرار دهید زیرا سیستم آموزشی ما بیرون از ریل رسالت آزادی قرار دارد و گاهی افراد تحصیل نکرده را بسیار داناتر از تحصیلکردگان یافته اید و ممکن است به بر همین اساس به دانشمندان واقعی هم اعتماد نکنید ولی اگر دنبال آنان باشید همه با هم به وجود بهترین دانشمندان دنیا پی میبرید که اتفاقا ایرانی باشند هر چند برای دانشمندان واقعی فرق ندارد که علم خود را به تمام ملتها عرضه کنند.

مجمع خردمندان از دانشمندان برجسته ای تشکیل میشود که با دیدگاههای علمی و واقعی بدنبال واقعیت هستند و مدیران و وزیران را با بررسی سوابق علمی و استعداد و توانایی هایشان به مردم معرفی میکنند تا به انتخاب گذاشته شوند.

مهر پیشانی و لباده ی چالپوسی که ابزار چنگ زدن به مسندهاست در گذشته هم به اشکال دیگر رواج داشته و چنین گرفتاریهایی در روند کار استبدادها باعث تضعیف کرامت انسانی و قدرت اجتماعی شده است طوری که بسیاری از مبارزان سوادمند امروز سودای برگشت به یک پادشاهی دیگر دارند و با هزار آسمان و ریسمان دوختن میخواهند ثابت کنند که ژن ایرانی فقط با تملقگویی به پادشاه زنده میشود در حالی که کورش کبیر اولین برگذار کننده ی دموکراسی در دنیاست.

هویت اجتماعی ایرانی ها در میان انبوهی از اوهام و انحرافات تاریخنگاری پنهان مانده که یکی از عوامل آن برداشت اشتباه از این مقوله بعنوان نژاد پرستی است و چون پرونده بمدت چندین قرن بسته بوده و جز

فردوسی کمتر کسی به آن سری زده در زیر خروارها پرونده پنهان مانده بنابراین زنده کردن هویت و شناسنامه و اسناد فرهنگی و هنر و تمدن ایران بسیار اهمیت دارد اما در کنار هویت بیولوژیک که تاریخ تمدن انسان ایرانی را در یکصد هزار سال گذشته بررسی کرده به نکات مهم رسیده از جمله ادعاهای قوم و قبیله ای و نژادی که غیر علمی بودن آنها به اثبات رسیده و اینکه تمام انسانها در هر گوشه از زمین فقط با آموزش خوب پرورش میابند و بدون آموزش و یا آموزش بد، به فنا میروند.

این پایه های آموزش است که انسان را آزاده و سرفراز میکند یا بنده و خاک بر سر میسازد بنابراین فرهنگ و فرهنگسازی از بنیادی ترین اصول در اعتلای یک اجتماع بسمت پیشرفت و آزادی و سرافرازیست.

در شرایطی که با اعمال نفوذ بیگانگان خارجی و مزدوران داخلی قدرت اجتماعی و روابط لازم برای همبستگی تضعیف شده است، مردمان از هم گسیخته میتوانند جامعیت از دست رفته را با ایجاد یک فنانسیون فرهنگی بنام سیستم مدیریت ملی و برقراری ارکان هفتگانه آن بطور سیستماتیک در مراحل بازسازی روابط و مدیریت شهر و کشور خود بپردازند همانطور که در دوران تضعیف قدرت اجتماع اگر چشم انداز درستی نباشد احتمال خطرهای بسیار در هر زمینه میرود.

و اما برای رهایی از هر خطری ترسیم راه درست بسمت نجات از گرفتاریها و رهایی از حس حقارتها و کینه ها و انتقامها که طبیعتا در دوران بی قانونی بوجود آمده بسیار ضروریست!!!!

ارکان هفتگانه سیستم فرهنگساز مدیریت ملی بر حسب نگاه به طبیعت انسان و شرایط زمانه و تکنولوژی ر سانه ای ترسیم گردیده است.

همچنین با نگاهی به اندیشه های فروهری و مهراسی که اجتماعات نجد ایران پیش از تاریخ تا غروب هخامنشیان را بر این نماد و اندیشه استوار داشت و آنچه ایران را بعد هخامنشیان نگاهداشت ریشه های همان فرهنگ انسجام یافته باستانی بود تا زمانی که توسط روحانیون دستخوش تغییر و تداخل با باورهای مذهبی گردید.

در راستای احیای فرهنگ شهروندی و کرامت انسانی و در واقع برای رسیدن به درک واقعی از دموکراسی و آموزش مدیریت اجتماعی،

از بالاترین سطح مدار اجتماع به ترتیب.

۱. مدار اجتماعی مردم

۲. مدار سناتورها یا نماینده خانواده ها.

۳. مدار پیشکارهای شهر

۴. سفیر. منتخب مردم و رابط بین پیشکارها و مباحثران

۵. مجلس خردمندان؛

۶. مباحثران، ناظر بر عملکرد وزیران و جوابگوی سفیران مردم و مجلس خردمندان.

۷. وزیران که مامور اجرای اوامر ملت هستند.

در مورد هر کدام از این مدارها بصورت کامل توضیح داده شده.

در مرکز این مدارات هفتگانه آینه انعکاس اندیشه ها را داریم (مرکز انعکاس نگارش ملکزاده های ایران، اکورل کوئین) و این آینه، انعکاس نظرات اکثریت را نشان میدهد. شما میتوانید انعکاس نظر اکثریت را در رایانه خود ببینید. در این دستگاه اینترنتی شخص دخالت ندارد. آینه ای که نور اندیشه ها را منعکس میکند و همان اندیشه فروهری است و حلقه دور کمر فروهر اتحاد در قدرت اجتماعی و همگرایی اندیشه هاست. آینه انعکاس داده ها یک ابزار است که جز نمایش نظر مردم دارای اختیار دیگری نیست. این آینه نظرات مردم را منعکس میکند و تعداد اکثریت را مشخصا نشان میدهد. این نظر اکثریت بصورت فرمان به مباشران اعلام میشود و مباشران هر امری را به وزیران زیر دست خود میسپارند تا به مراحل اجرا برسد.

توضیح در مورد هر کدام از ارکان هفتگانه :

+ یادآور میشود که معیار انتخاب نامها بر مبنای اهمیت و مسئولیت افراد از فرهنگ پارسی برگزیده شده است.

اکنون جهان از شرایط سنتی بیرون رفته و وارد عصر نوینی خواهد شد که اجتناب ناپذیر است و با تمام موانعی که عاشقان تحجر و بردگان و برده داران بر سر راه تحولات مثبت میگذارند جهان به عقب برنخواهد گشت بنابراین نگاه ما باید طبق تحولات امروزی به سمت مدیریت علمی برود و با تغییر شرایط جهانی افکار و ایده ها و نگاه خود را منطبق کنیم هرچند در فصلهای پیش برایتان ثابت کردیم که حکومتها برای برده داری و بردگی طرح شده برای منفعت عده ای و بهره کشی از ملتی؛ ضمنا بایست اشتباهات ذهنی سنتی و نگاه خود را به مدیر و مسئول و هرکسی که عهده دار امری میشود عوض کنیم. دقیقا اینطور باید فکر کنید که آن سیستم ارباب و رعیتی که خلیفه با آن آشنایی تجربی دارند برعکس میشود.

نگاهها باید به مدیران عوض شود یعنی مردم و سناتورهایشان در بالادست و مدارهای مدیریتی دیگر بترتیب در زیر دست مردم قرار بگیرد تا به پائین ترین مدار یعنی وزیران میرسد. این یک نگاه انقلابی و شجاعانه اما دقیقا بر مبنای اصل آزادی است. این یک حق و حقوق بشری است که توسط حکومتهای مستبد از مردم گرفته شده و اکنون موقع آن رسیده که آن حقوق را بجای خود برگردانیم.

ما میخواهیم آزادی را بر مبنای اصالت انسان و طبیعتی که خلقت آزادی برای تمام انسانهای آگاه در نظر گرفته بنا کنیم. این تحولی هوشمندانه و بموقع است آن را دریابید و به هیچ عنوان از این حق انسانی خود نگذردید تا آیندگان بشما افتخار کنند.

در این تحول بنیادی مقام تو ای انسان ایرانی، ای مردم عادی، ای مردم کوچه و بازار و ای کسانی که تاکنون از شما بعنوان رعیت و توده و عامی و بنده یاد میشد از مقام کسانی که مدیر و مسئول در کارهای مدیریتی میشوند بالاتر است کسی که بعنوان سناتور انتخاب میکنی منتخب توست پس مقام تو بالاتر از اوست است و مقام سناتور از مقام پیشکار بالاتر است و مقام پیشکار از سفیر و سفیر از مباشر و مباشر از وزیر بالاتر است. این را ملکه ذهن خود کنید.

این نگاه از بالاترین مدار اجتماعی که شامل تمام ملت است بر خلاف گذشته جهت دهید و تا وزیران سیستم پیش روید اما از وزیر به مدیرانش و دستگاههای اجرایی تا برسد به کارمندان جزء همان نگاه سابق خواهد بود. نگاه یک وزیر از یک سمت به بالادست خود که مباشران هستند ادامه میابد تا به مردم عادی کشور برسد که فرمانروا و صاحبان و سروران کشور هستند و از سمت دیگر رو به پائین است یعنی کسانی که از او دستور میگیرند.

تغییر جایگاه طبقه دبیران در اینجا معنی میابد. آنچه در مورد این طبقه و قدرت فساد آوری و سستمگری در اثر جایگاه نابخردانه از نظر اجتماعی گفتیم را با دقت در تجربیات خود و برخوردی که با شما در ادارات شده عبرت سازید و نگذارید این غده سرطانی در جایگاه خود بماند و پس از مدت کوتاهی باعث فساد گسترده دیگری شود.

اصلاح ذهن از سلطه پذیری بسمت مسئولیت پذیری و مواظبت از کرامت انسانی نیاز به تحول و شهادت دارد و کسانی که دنبال مدلهای قدیمی هستند حداقل بنا به گفتار محمد رضا شاه عمل کنند که هر ایرانی یک شاه است منتها اگر نمیتوانید شاه شاهان را از یاد ببرید بدانید که بهترین شاهان همانا دانشمندان هستند که در کشور هیچ زمانی نگذاشته اند وارد دایره اجتماع و موثر بر امور مردم گردند زیرا قدرت استبداد را زیر نور دانش خود ذوب میکنند.

هر کسی خواهان بندگی و فرمانبرداری هست نمیتواند درک این واقعیت کند اما جوانان آزاده و سرفراز میدانند که تنها با علم و دانش میتوان از بحرانهای بزرگ کشوری و محیط زیستی و اقتصادی و عمرانی و اجتماعی عبور کرد و این علوم در اختیار دانشمندان است و باید دانشمندان را به میدان عمل آورد.

این تغییر دیدگاه عمومی نسبت به دستگاه اداری یعنی اصلاح فرهنگ از سلطه پذیری به تاثیر گذاری و این یک انقلاب فرهنگی در اذهان عمومی است که باعث میشود جل و پلاس استبداد پس از صدها سال بر باد رود. زمانی که هر فردی به این باور برسد که از کارمند جزء گرفته تا وزیر را در خدمت ملت اند حس مسئولیت پذیری و اصلاحگر در او راه می افتد.

بایست تاریخ معاصر را بدقت نگریم، خمینی هم میگفت من خادم ملت ام اما تمام مخالفتش را اعدام کرد چرا که با مردمی سلطه پذیر و بنده و برده طرف بود و هر چه بر علیه آزادی و کرامت انسانی حرف زد برایش تکبیر گفتند پس خمینی یک دیکتاتور راستگو بود ولی برده ها از سخنانش تعبیرهای زیبا برداشت میکردند.

دقت در جزئیات نگاه خیلی مهم است؛ در مسائل مدیریتی؛ زمانی که به منتخبان میرسی اینها فرمان یافتگان از مردم هستند و توسط مردم بکار گرفته میشوند و باید طبق مسئولیتی که میگیرند جوابگوی مردم باشند و طبق جوابگویی و کارایی که دارند حقوق دریافت کنند نه آنکه حقوقشان مثل کارمندان ولایت دائم و بی زوال باشد و خدمتشان میلی! این سمت و سوی نگاهها پس از مدتی تمرین و توجه معمول خواهد شد و آنزمان درمیابید که مردم در گذشته تا چه اندازه در اشتباه بوده اند و چه اندازه از دستگاه اداری به تو ظلم میشده اما جفاکش این ستمگران احمقهای حکومتی بودند که میخواستند سرور و سالاری کنند و مردم را رعیت نگاه دارند ولی نمیدانستند که دبیران، پادشاهان بزرگ را بدنام کردند چه رسد به پسر مش رضون که رهبر باشد.

برای رسیدن به فرهنگ انسانی چقدر زمان لازم است؟

میدانیم که تغییر نگاه و اصلاح افکار در بزرگسالی سخت است اما این واقعیت را هم در نظر بگیرید که تنها یک دوره ده ساله لازم است تا کودکان را با آموزش صحیح برای همیشه از سلطه پذیری نجات دهند و برای رسیدن به چنین امکانی گذر از بدآموزیهای فعلی ضروری است بنابراین از هر زمانی که آموزش و پرورش در اختیار دانشمندان قرار گیرد و آنها بتوانند معلمین آزاده را بجای معلمهای مذهبی و ضد فرهنگ قرار دهند آغاز بهترین تحول در تربیت نسل آینده است.

به توضیحات زیر کاملاً توجه فرمائید؛ برای رسیدن به یک آزادی واقعی و البته پایدار در ایران نیازمند دو تغییر بنیادین هستیم

۱- تغییر ساختار اداری ۲- انقلاب فرهنگی. در مورد انقلاب فرهنگی از ابتدای منشور توضیحاتی داده شد و در ادامه نکات لازم بیان میشود.

سیستم مدیریت ملی آزادگان برای رسیدن به فرهنگ انسانی، مدار اجتماعی مردم و مدارهای زیر دست را دقیقاً بر مبنای اصول آزادی و مهار استبداد هم در ذهن مردم و هم در روندی سیستماتیک توضیح میدهد. بمعنای دیگر یک انقلاب ساختاری سالم و موثر در ایران ابتدا نیاز به تغییر ساختار اداری دارد که قرن‌هاست بر پایه سلطه و نگاه حاکمانه بر مردم تاسیس شده و هیچکسی هم کاری بکارش ندارد و هرچه طی این همه قرن مردم تلاش کردند و تغییر و اصلاحی پیش آوردند این دستگاه اداری آن استبداد را دوباره زنده کرد و حکومت را با مردم در مقابل هم قرار داد ولی هیچوقت بدنام نشد چون یکی آن بالا نشسته بود که همه را بگردن بگیرد و برای بقای خود طرف عاملین فساد را بگیرد و از مردم بیگانه شود.

با اینحال اگر بخواهید یک تغییر اساسی و علمی در وضعیت ناهنجار و آشفته بوجود آورید که بار دیگر به دام عده ای دیگر نیفتید لازم به دقت است که نتایج مبارزات خود را بر شالوده های فساد انگیز قبل نگذارید.

به این مدارها توجه کنید! اولین و بزرگترین مدار، دایره اجتماعی مردم است که صاحب اختیار تمام ثروت و قدرت کشور است و با رای اکثریت هر اقدامی لازم بداند برای اجرا به مدارهای زیر دست واگذار کرده و هیچ قدرتی جلودار خرد جمعی یک ملت نیست همانطور که شخص پنهایی نمیتواند برای جمع تصمیم بگیرد. در این مدار هیچ بالا و پائین و فاصله و طبقه ای در نظر دهی و انتخابات و رفراندمها وجود ندارد و همه برابرند.

فساد زمانی بوجود می آید که عده ای را بر خود مسلط کنید سپس قدرت بازخواست را هم از دست بدهید.

بنابراین چه آنکه در روستاهای بلوچستان در محرومیت بسر میبرد و چه تهرانی و چه پارس آبادی و چه تایبادی و تمام آبادیهای ایران؛ همه یکی و یک اندازه و یک سهم قدرت دارند و یک سهم حق دارند و در این یک سهم چه آن که برای پادویی بعنوان نخست وزیر انتخاب میشود و چه پیرزنی در زابل که یکی از صاحبان هفتاد و پنج ملیون ایرانی است؛ همه در این دایره قدرت اجتماعی برابر و مساوی اند.

سناتور. ده خانواده تشکیل یک جمع واحد میدهند. خانواده ها یک نفر را از میان خود انتخاب میکنند که او را سناتور نامیدیم. به لحاظ اهمیت در جامعه انسانی، فرد بالاترین مقام را داراست و بنابراین نماینده اش در ردیف بالاترین مقام اما زبان گویای خانواده ها یا آن جمع واحد خواهد بود. انتخاب و عزل مدیران شهر در هر زمانی با رای و نظر سناتورها ممکن است و چون سناتور نماینده ی خانواده ها و افراد شهر هست بنابراین قدرت انتخاب واقعی در دست مردم است.

فرد بالاترین مقام است اگر در ارتباط و نگاه خود درک واقعیت کند. این واقعیت که انسان یک موجود اجتماعی است و قدرت خود را در ارتباط سالم اجتماعی بدست می آورد و هر چه این ارتباطها با کج اندیشی و دیوار گذاری محدود شود انسانها تنها و بی تاثیرتر در قدرت اجتماعی میشوند. نگاه کنید به سیر تحول در همین چند دهه اخیر؛ از سال ۵۶ که جمعیت ۳۶ میلیونی به دو برابر رسیده تا اکنون در حالی که تعدا خانه ها حداقل سه برابر شده و خانه های بزرگ به چند خانه مجزا تفکیک گردیده! این رشد انبوه خانه ها در نگاه اول نشان رشد است اما در واقعیت نشان جدایی و قطع ارتباط و نهایتا کم شدن قدرت اجتماعی است.

در هر زمانی و در هر زمینه ای که رشد ثروت یا اقتصاد صورت بگیرد و فرهنگ همراه آن رشد نکند ایجاد معطل میکند پس انسان نیازمند فرهنگسازی مداوم است که این روابط اجتماعی را از دست ندهد.

اگر ببینی که عده ای بر تو حکومت میکنند و تو نمیتوانی صدايت را بگوش آنها بر سانی دنبال دلیل در پایتخت نگرد بلکه در اطراف خودت دنبال دلیل باش. تو بعلت محدود شدن ارتباطهايت با اجتماع ضعیف شده ای و تمام مردم شهرت بهمین صورت ضعیف شده اند و یک اجتماع به هر تعدادی که باشد چون ارتباط اجتماعی خود را از دست بدهد قدرتی ندارد و صدایش شنیده نمیشود.

جهت ترمیم روابط از دست رفته و برقراری اجتماع متحد و همفکر و البته احیاء قدرت اجتماعی:

مجموع ۱۰ خانوار: این ۱۰ خانوار برای انتخاب یک نماینده با هم گفتگو می کنند. خانواده شامل بزرگ و کوچک میشود یعنی کودک ۱۰ ساله میتواند طرف مشورت باشد تا در تمرین ساخت اجتماع شرکت کند. گفتگو باعث برقراری ارتباط های بیشتر و آشنایی های از دست رفته خواهد شد. سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن در گذر قرنها باعث نابودی فرهنگ نگهداری روابط و تضعیف قدرت اجتماعی شده و اکنون بجایی رسیده ایم که تکه کلام خلیفه اینست که دست روی کلاه خود بگذار یا دست به زانوی خودت بگیر! این شعار در میان جماعت از هم بریده معقول بنظر میرسد اما در اجتماع انسانی معنایی ضد فرهنگی دارد.

فرد انتخاب شده از طرف خانواده ها زبان گویای آنها است و رابط میان مجموع خانواده و پیشکار شهر که از طرف سناتورها تعیین میشود. خانواده ها خواسته و نظر اجتماعی خود را به رای میگذارند و نظر اکثریت را به سناتور دهند. اما نکته مهمتر اینست که ده خانواده بعنوان یک جمع همفکر و همراه در این پروسه اجتماعی بسیار موفق تر و شادابتر خواهند بود.

این ده خانواده برای خود یک حزب شهروندی کوچک تشکیل می‌دهند که با قانونمند شدن و جا افتادن این فرهنگ میتواند به احزاب شهروندی دیگر در هر نقطه‌ای پیوست شود و در ادامه موفق به تشکیل احزاب در سطح میهنی شود. یک جمع دوستانه، یک جمع پویا و موفق است و دلیل اینکه عدد ۱۰ را انتخاب کردیم همان مشکلاتی است که طی سالها تفرقه افکنی میان مردم پدید آمده و خود میدانید در شرایط فعلی همین تعداد هم سخت اما ممکن است و در همین روند پیوسته شاهد همگرایی و سرعت در تشکیل اجتماعات شهروندی خواهید بود. روابط بهتر و تعداد بیشتر احساسات همون دوستی و همدردی و همفکری و اتحاد بین مردم مهمترین عامل موفقیت اجتماع و سبب شادی و سرزنده گی است.

ترمیم روابط اجتماعی با قانون گرایی. زمانی که قانون به رای مردم گذاشته شود، خود مردم پشتیبان آن میشوند یعنی قانونگرا میشوند و همینکه اعضای ۱۰ خانواده، خود را برای انتخاب یک نماینده مکلف به حضور در برابر هم و گفتگو و تبادل نظر بدانند بزودی ارتباط‌هایی که لازمه‌ی اجتماع انسانی است برقرار شده و حتی در رفع گرفتاریهای شخصی بسیار موثر می‌افتد، اعتمادهای از دست رفته با قانونگرایی ترمیم شده و با نسل نوپای عدالتخواه از گرفتاری‌ها گذر خواهید کرد. این ۱۰ خانواده با تعامل و همفکری، یک نفر را از میان خود انتخاب می‌کنند.

با تاسیس بنیاد فرهنگی مدیریت ملی و تغییر سیستم آموزش به سمت آزادگی، مادرانی تربیت میشود که شایسته مقام سناتوری باشند، زنهای شایسته و آزاده‌ای که در ترفیع فرهنگ بسیار موفق خواهند بود. سلامت اجتماع ریشه در خانواده و سلامت خانواده ریشه در آزادی و تربیت کودکان با نگاهی بر مبنای آزاده گی دارد و تاریخ ملت‌ها نشان میدهد که یک مادر چنانچه از آگاهی و سواد لازم برای تربیت کودک برخوردار باشد چه اندازه در پیشرفت فرهنگ موثر است و با وجود چنین مادرانی خطر گمراهی و ذلت رفع خواهد شد.

سناتور نماینده ۱۰ خانواده در راستای فرهنگسازی و ایجاد یک اجتماع ملی و همه‌پسته تصمیمات اعضای خود در مورد امور محلی را به کانون فرهنگی شهر زیر نظر پیشکارها میرساند و در این کانون نظر اکثریت سناتورها در هر موردی مبنای فرمان است به پیشکارها. اراده‌ی افراد در این پروسه با تاثیر زیبایی که بر بالندگی و پرورش فرهنگ و انسجام خانواده دارد در دستان سناتورها قرار داده میشود و سناتور میتواند در زمان لازم در یک مجمع با رای اکثریت؛ هر مانع و مشکلی را از سر راه بهبود وضعیت شهر و حومه بردارد و مسیر روشن پیشرفت اجتماع را انتخاب کند.

اما در مورد امور کشوری هر فرد پس از اطلاع و مشورت با اعضا گروه و خانواده‌ها و راهنمایی که از مجمع دانشمندان میرسد مستقیماً نظرش را به مرکز می‌فرستد بهمین خاطر در امور میهنی هر فرد با انسجام و ارتباط و تبادل نظر با برخورداری از طرح فرهنگسازی فروهر به آگاهی لازم میرسد و به سهم خود در انتخابات استقلال رای دارد.

ببینید مشکل اساسی ملت ما تنهایی است که از بدفرهنگی و بدفرهنگی از استبدادهاست چون استبدادها بخاطر تقویت قدرت خود در مقابل مردم دست به انهدام روابط با سیاستهای کثیف زده اند و برای برگشتن به مقام انسان و قدرت اجتماعی هیچ راهی نیست جز آنکه مردم با هم ارتباط صمیمانه برقرار و اعتماد و اعتبارهای لازم را احیا کنند.

بنظر شما این مردم میتوانند بخودی خود چنین کاری کنند؟ متأسفانه بصورت عمومی خیر، پس چه راهی دارد؟ خیلی ساده است! شما دیده اید که حکومت بخاطر نداشتن دانش کافی و وجود بی لیاقتها در امور، صدها پروژه بدون مطالعه روی مردم اجرا کرد و مردم هم همراهی کردند و با آنکه پروژه‌ها به مراتب نمیرسید اما مردم همکاری میکردند چرا؟ بخاطر و عده‌های که میدادند و در آن وعده‌ها دست روی نیازهای مردم میگذاشتند و مردم بخاطر جلوگیری از ضرر همراهی میکردند.

این مردم اگر احساس اعتماد کنند تا پای جان برای رسیدن به هدفهای بزرگ ایستادگی میکنند.

سناتوری یک شغل نیست بلکه یک افتخار است. افتخار او اینست که می تواند زبان گویای آن خانواده ها باشد. این شخص منتخب، ارجمندترین مقام در سیستم دارد با اینحال وقت او را چندان نمیگیرد که لازم به حقوق باشد. (استقلال شخصیت و آزادی و علاقه مندی به رهایی از استبداد لازمه ی صفات اخلاقی سناتور است)

[لازم بذکر است که اصلاح معنا و مفهوم خانواده در جامعه ایرانی بخودی خود نیاز به یک بازنگری جامع علمی دارد. تمام این قوانین و مقررات فعلی که از ریشه در ادیان و مذاهب دارد و در دوران اخیر چندین بند به باید و نبایدهای آن اضافه گردیده و از مجموع آن بعنوان شرعیات و عرف و قانون در دستگاه قضا بسختی پاسداری میشود یک سری ایده های بشری است که در زمان و مکانی خاص بنا به نیاز آن جوامع طرح شده و بدیهی است که در گذر زمان و پیشرفت بشریت و رفع بسیاری از موانع اعتقادی با جوامع امروزی معمولاً سازگاری نداشته و نیاز به بازنگری علمی و تغیر دارد.

برای مثال در جوامع سنتی، پدر و مادر خود را صاحبان عروس و داماد میدانند در حالی که در اثر پیشرفت فرهنگ افراد امروزی این حق مالکیت را از خود نسخ میدانند حال با توجه به فهم این تفاوتها باید اندیشید که چرا رهبران مذهب یا حکومت با قانون گذار شعی دارند همان رسومات کهن را بر مردم تحمیل کنند، احکام و قوانینی که بر امرعلاقه مندی دوفنر و پیمائی که میتواند ساده و طبیعی برگذار شود تحمیل شده(چون میدانید با افکار دینی و شرعی در پیوند ازدواج، مالکیت ارجعیت دارد بر عشق و علاقه و زن و مرد نه بعنوان دو انسان آزاد بلکه در حد مایملک به هم نگاه میکنند) مایملکی که با زنجیرهایی از جنس پول و طلا و زمین و خانه به هم قفل میشود و بر خلاف طبیعت انسانی و اخلاقی نه تنها باعث خوشبختی و شادی نیست که خود عامل بسیاری از اختلافات خانوادگی و گرفتاریها میشود و متأسفانه در دوران حاضر بر سنگینی احکام و قوانین ازدواج چنان افزودند که کمتر جوانی بتواند به این اسارت تن دهد و با همین اختراعات شرعی و عرفی به ظاهر موجه ریشه های پیوند خانواده از بیخ برآید.]

در حال حاضر هر فردی نمی تواند حرفی به گوش دولت برساند بلکه نمی تواند حرفی به گوش نماینده ی مجلس برساند مگر از چاپلوسان درگاه باشد گذشته از اینکه در ذهنیت آشفته و تقدیرگرا و منجی پرست ما واقعا چنین خواسته ای در اکثریت مردم، محلی از اعراب ندارد چرا که در فرهنگ بیمار استبدادزده مردم فکر میکنند که دولت همه کاره است و هر لنگشی را خودش درست میکند بنابراین حتی مدلهای پارلمانی و الگوهای غرب هم نمیتواند روی این طایفه خداکریمه اثر بگذارد مگر اینکه بحث آموزش پیش کشیده شود و در خلال تغییرات علمی به این چشم انداز فرهنگی هم، بدرستی پرداخته شود.

با چنین تفکراتی که هم اکنون غالب است اگر نماینده ها را به مردم قالب نکنند که میکنند، نماینده همان مسیر طبقاتی را طی کرده و از مردم جدا شده و نمیتواند دیگر با مردم بنشیند مگر برای نمایش، اینست که واقعا نمیتوانید آنگونه که شایسته انسانیت است حق موکلی خود را از نماینده ای که سر در طبقه بالا کرده طلب کنید مگر عده ای که از همان طبقه بالا هستند. در سیستم مدیریت ملی نظام طبقاتی از سیستم و از ذهن مردم برچیده میشود و این بزرگترین موفقیت در تغییر ساختار خواهد بود.

راهکار ارائه شده علاوه بر ایجاد روابط انسانی دارای مزایای بزرگ دیگری است از جمله ارتباط سریع و آسان اشخاص با سیستم. اشخاص از این طریق در بهبود اوضاع شهری و کشوری با ارائه ی راهکارها به بهترین نحو مشارکت می کنند و مهمتر اینکه افراد با استعداد منزوی نمی مانند و این بی اعتباری سواد و علم رفع می شود.

در پی عواقبی که از مدعیان ادغام حکومت و دیانت به میهن رسید با کنار زدن اساتید برجسته و آزادمنش متاسفانه منزلت علم را برزمین زدند و نام آنرا انقلاب فرهنگی نهادند!!! و سپس دانشگاه صوری و پا گرفتن استادها و معلمهای متعهد به حکومت، افراد بی علم و بی معرفت را متنعم به مدارک بدون تخصص کرد از طرفی خرید و فروش نمره و سوالهای کنکور در بازار سیاه کنار دانشگاه، اعتبار علم و سواد و مدرک را از ظایع نمود و افراد باسواد را بی ارج و منزلت کرد.

در چنین دایره ی ایدئولوژیک به جای افراد متخصص و ممتاز، به سوداگران و دلالها مجال عرض اندام در مسئولیتهای بزرگ داده میشود. برای ریشه کنی این سیستم چاپلوسی و سوداگری راهکاری بایست مطرح میشد که علم و هنر را واقعا گرمای دارد و تخصص و تجربه، مبنای عهده داری امور گردد و علم گرایی، جایگزین مدرک گرایی و مدرک فروشی شود و اصلاح این امر با شعار امکان پذیر نیست مگر اینکه زیر بنای فرهنگ و آموزش بر ریل سیستم مدیریت ملی قرار بگیرد.

حالا چرا نماینده های خانواده را سناتور بنامیم؛ هر واژه ای که نشان دهنده ی اهمیت مسئولیت نماینده خانوار باشد میتواند بکار بست اما در نظر دوستان ما اولاً واژه ی سنا ریشه آریایی دارد مانند بسیاری دیگر از واژه های یونانی و نزد افکار عمومی، واژه سناتور نشان ارجعیت مقام است.

برای رسیدن به یک جامعه آزاد بایست سیستمی طرح شود که با خواست جمعی مردم اداره شود و زمانی که یک جوان آگاه نماینده چند خانواده و دارای مقام در سیستم است با احساس وظیفه کار را دنبال میکند و این روند اصلاحی دارای نتایج عالی در آینده ای نزدیک خواهد بود.

به این مثال توجه کنید: اگر پانصد خانوار در یک روستا باشد حدود پنجاه نفر انتخاب میشود که بهترین نیروی پیش برنده به سوی مراحل برتر است و نماینده های خانوار در روستا، بنا به انتخاب عمومی یک مجمع تشکیل میدهند برای حل و فصل امور و ارتباط با مجمع پیشکاران شهر. میتوان این جمع را مجمع دهقانان نامید که براساس علم و آموزش در راستای شکوفایی و پیشرفت امور روستا برقرار میگردد.

شاید به تعداد زیاد نماینده ها ایراد گرفته شود اما در کشوری که دائما زیر ضربات استبداد سعی بر جدایی مردم از همدیگر بوده است، چه راهی دارد که بتوان مردم را به همگرایی و اتحاد رساند و نهایتا با آزادی و همفکری آشنا کرد؟ آیا با شعار و حرف زدن، مردم متحد میشوند یا باید عملا برنامه های تمرینی و رفتاری به اجرا گذاشت تا خصوصا در روستاها که هنوز هم فرهنگ رعیت و اربابی به شکلهای دیگری جاری است ذهن و روح مردم از عوارض بدآموزیهای استبداد پاک شود. فراگیری مکتب آزادی احتیاج به تمرین و انتشار فرهنگ لازم دارد. این تمرینها آنها را از حالت انجماد فکری بیرون می آورد. این مدل برای ایجاد احساس مسئولیت اجتماعی و تبادل نظر در مدیریت شهر یا روستا و ارج نهادن به سواد و علم لازم است و اینکه تعداد منتخب هر چه بیشتر باعث تعامل و ارتباط موثرتر و برای تصمیمات ملی و یا محیطی بهتر است و هزینه های آزمون و خطا را پائین می آورد.

۳-مرحله ی پایین تر در سیستم مدیریت اجتماعی نوین:

انتخاب پیشکار است.

پیشکارها مجمعی منتخب از بین سناتورها در هر شهر است که برای رسیدگی به امور شهر طبق خواست اکثریت و رابط بین سناتورها با سفیران سیستم یا نماینده شهر که در مدار پنجم قرار میگیرند.

سناتورها به ازای هر ۵۰ نفر یک نفر انتخاب می کنند به نام پیشکار. اگر این فرد را با توجه به سواد و تخصص در علوم اجتماعی انتخاب کنند می تواند نقش مهمی در پیشرفت و توسعه شهر بر اساس استعداد صنعتی یا توام با گردشگری و برقراری ارتباط مردمی بین سناتورها و سفیران دولت ملی ایفاء کند.

در یک شهر با ۱۰ هزار خانواده تقریبا ۱۰۰۰ سناتور داریم و این سناتورها از بین خود میتوانند ۲۰ نفر انتخاب کنند که این منتخبین رابط بین سناتورها و سفیران ملی هستند. این ۲۰ نفر بخاطر آنکه بتوانند بهترین خدمت به شهر خویش ارائه دهند بهترست حقوقی برای آنها بطور مساوی توسط آرای جمعی سناتورها مقرر شود.

پیشکارها در نظارت دائم بر عملکرد مدیران اداری نقش دارند و علاوه بر ایجاد ارتباط بین سناتورها و مرکز میتوانند در انتخاب یا عزل رؤسای ادارات شهر مانند انتظامات و شهردار و فرماندار و هر امور شهری با خرد جمعی سناتورها عمل کنند و وظایف و اختیاراتی که از سوی مجلس دانشمندان و متخصصان و با خرد جمعی برایشان تائین میشود همفکری و همکاری کنند. بومی سازی مدیران شهر از مهمترین مسائلی است که در حکومتها نادیده گرفته میشود چون آدمهای خود را در شهرها میکارند تا طرف حکومت باشد نه مردم شهر.

پیشکارها نمی توانند شغل دیگری داشته باشند چون پیشکار مردم هستند و در صورت کم کاری یا سوء رفتار با نظر و رأی سناتورها عزل می شوند.

زمانی که این سیستم برقرار باشد برای بهبود و آشنایی کامل مردم با وظایف و مسئولیتهای افراد در این امور اجتماعی و فرهنگی بایست در مدارس به دانش آموزان آموزش داده شود.

{لازم به ذکر است که اعداد و ارقام تعداد نفرات اگر چه با فکر و حساب، پیشنهاد شده در آینده یعنی زمانی که سیستم برقرار شد و به کم و کیف تعدد افراد نماینده واقف شدید با رأی و نظر مردم می توان حد کفایت را برگزید (افراد بیشتر، راهبرد مطمئن تر).

الان بیشتر جوانها از اینترنت استفاده میکنند و هرکسی زودتر به این فناوری دست یافته با دنیای روز آشناتر است همانطور که هر کس ماشینها و ادوات کهنه را با مدرن جایگزین کرد از نتایج بهتر بهره مند است و همینطور در تمام زمینه ها. ممکنست بنظر بر سده انتخابات سنتی دارای امنیت و اعتبار است و به اینترنت نشود اطمینان کرد، این فکر تا زمانی که از اینترنت استفاده نکرده ایم ممکن است بظاهر درست به نظر رسد ولی همانطور که شما به نقل و انتقالات پول بوسیله اینترنت اعتماد کرده و راحت پول خود را به اینترنت میسپارید پس به مزیت‌های فوق العاده آن پی برده در صورتی که تا همین چند سال پیش باور نمیکردید که بشود با فشار چند دکمه تمام کارهای بانکی را با کمترین خطا انجام داد و از آنهمه صفهای طولانی و وقت تلف شدن نجات یابید بنابراین در تعیین سرنوشت کشور و ملت و منافع ملی، خرد جمعی و عقلانیت ملی لازم است که این ابزار بکار گرفته شود.

۴. **مجلس خردمندان:** متشکل از دانشمندان برجسته و مورد تأیید مجامع معتبر علمی داخل و بین الملل، مجمع راهنمایان افکار عمومی و مسائل فنی و حقوقی و لنگر ثبات و پیکان دانش در ایران مدرن و آباد بین سه مدار بالا یعنی مردم و سناتورها و پیشکارها و مدارهای پائین دست جامعه یعنی مدار سفیران ملی و مباشران و وزیران.

چنانچه در این تغییر و تحول از طرف جامعه نیاز به داشتن پادشاهی نمادین احساس شد و در انتخابات به پادشاهی دست یافتند، پادشاه هم میتواند یکی از اعضای مجلس خردمندان باشد به این معنی که نماد رفتار و پندار و کردار نیک ایرانیان باشد آنطور که کورش کبیر بنای آن نهاد و بایست جان کلام را دریابید تا به افول دموکراسی مبتلا نشوید.

دانشمندان برجسته، آنهایی که در خط انسانمداری برای نجات بشریت از انحراف تلاش میکنند چنانچه به اتفاق تشکیل مجمع یا مجلسی دهند علاوه بر تحقق اهداف عالیه خودشان به افکار عمومی سمت و سویی بهتر و پویا تر میدهند. اکنون که در هر رشته ای از علوم و فنون، دانشوران بزرگی یافت می شوند که از وجودشان در ایران استفاده نمیشود و این دانشوران یا مهاجرت کردند یا مجبور به کار در مشاغل سطح پائین شدند تا بیسوادهای حریص به مراتب بالا برسند آیا عاقلانه نیست که از وجودشان در اصلاح امور استفاده کنند! حتی لازم بحضور فیزیکی نیست و در دنیای امروز هر دانشمندی از هر جای دنیا میتواند تخصص و راهنمایی خود را با مجمع خردمندان در میان گذارد با اینحال داشتن یک مجموعه از دانشمندان در هر زمینه لازم و بسیار ضروری است.

این مجمع میتواند بهترین رهبر و راهنمای خرد اجتماعی باشد. جای خالی رهبران فکری اجتماع را پر کند و در انتخابات بهترین راهنمایان و معلمان جامعه باشند. دانشمندان اگر در مداری بین مدار اجرایی و مدار اجتماعی مردم قرار گیرند یعنی بصورت سیستماتیک در مجمعی قرار گیرند که مردم بتوانند از اطلاعات و راهنمایی آنها استفاده کنند لنگر ثبات و پیشرفت عالمانه و علمی کشور خواهند بود.

روابط بین الملل و امور سیاسی و اقتصادی نیاز به دانش و تخصص دارد، برای بهره مندی از چنین دانشی در سطح ملی و ادامه مسیر درست، به تأسیس مجلس خردمندان اقدام کنید.

این مجلس می تواند در پیشرفت اقتصاد کشور بهترین راهکارها به دور از آزمون و خطا ارائه دهد. اگر افراد متخصص ایرانی برای رهایی ملت از بن بستیهای ایجاد شده و برای نجات کشور حاضر شوند راه رسیدن به مدیریت و اقتصاد پایدار هموار می شود.

مجلسی که مساعد برای عرض دانش خردمندان و رهبری افکار عمومی باشد افتخاری بزرگ برای ایران آینده و لنگر ثبات امنیت و سرنوشت ساز ملت در طوفان بزرگی است که جهان را در می نوردد و گاهی موثر برای زنده کردن اعتبار و اعتماد ملی چه در بین مردم و چه در بین سیستم و مردم خواهد بود همچنین اعتماد به علم و تخصص و اندیشه های خردمندان در گروی رهبریت چنین مجمعی است.

به هر روی عملکرد مجلس خردمندان در قدر و کیفیت کار پیشرفت سیستم مدیریتی آزادگان تأثیر مستقیم دارد. مجلس متخصصان و خردمندان، حکم نقشه راه دریایی برای کشتی اقیانوس پیمای دارد چون راهنمایی های آنها، علاوه بر نگاه علمی و تجربی به چگونگی پویایی جامعه، ارتقاء فرهنگ و هنر، پیشرفت صنعت و اقتصاد و مدیریت بر مبنای خرد جمعی بسیار کمک میکند و جامعه را از انبوه گرفتاریها رها میکند.

۵. مجلس نمایندگان ملی با مجلس سفیران ملی ، پیک یا رابط میان پیشکارها و مدار مباشران.

در مرحله پائین دست پیشکارهای سیستم و با بهرمندی از دانش و تخصص مجمع خردمندان، مداری بنام سفیران وجود دارد. با در نظر گرفتن تعداد جمعیت شهرها یک نفر با انتخاب مردم برای هر شهر تائین میشود که رابط بین شهر و مباشران باشد. میتوان نام دیگر انتخاب کرد یا نام سفیرانی که به کشورهای دیگر فرستاده میشود را به سفیرکبیر تغییر داد یا هر نامی که پسند دل ملت باشد. اینها را میتوان پیک نامید و این پیکها بجای نمایندگان مجلس شورای ملی کسب وظیفه میکنند. این پیکها نمیتوانند مانند نماینده های حکومت که به اشتباه نام نماینده ملت بر آنها میگذارند خود مختار، تصمیم بگیرند. هیچکس نمیتواند مانند مردمی که در یک منطقه یا شهر یا ناحیه زندگی میکنند درک درستی از احتیاجات و مشکلات داشته باشند حال آنکه هیچ کس نمیتواند بدون نیروی مردمی برای رفع آن مشکلات اقدام درستی بکند ضمن اینکه رفع مشکلات و پایه گذاری فنداسیون پیشرفت و آینده نگری از منظرهای مختلف علمی نیاز به رهبری عالمانه مجمع داشمندان دارد.

با بنیانگذاری چنین سیستم فرهنگی برای سرنوشت داخلی مردم شهرها از جای دیگر تصمیم گیری نمیشود بلکه تصمیمات مختلف برای هر شهر بعد از نگرش علمی و آگاهی رسانی، در خود شهر با رای اکثریت خانواده ها توسط سناتورها به پیشکارها برای اجرا سپرده میشود اما مسائل کشوری که با تمامیت میهنی و اتحاد ملی با ارای ملت به نتیجه میرسد و حکم همه شمول دارد، در مجلس خردمندان هر امری از نظر علمی بررسی و اطلاعات لازم به مردم میرسد و پس از تائین نظرات اکثریت، نهایی شده و به مقررات ملی تبدیل میشود.

شاید تفاوت و تفکیک مسائل شهری و محلی با مسائل میهنی برای عده ای که با تفکرات سنتی حکومتی پرورده شده اند قابل پذیرش نباشد اما واقعیتها را نمیتوانند کتمان کنند که سیستم های تمامیت خواه یا طبقاتی یا حکومتی مانند سلطنتی یا مارکسیستی یا اسلام حکومتی نهایتا به بسته شدن دست و پای ملت در برابر یک عده حاکم می انجامد و این از تجارب تاریخ و حتی زمان حاضر است و این تجربه ی دیکتاتور سازی در ایران که هر نوع حکومتی را به سمت خودخواهی میبرد در رفتار مردم ببینید و شک نکنید که حتی سواد و مدرک دانشگاهی نمیتواند از این عوارض بکاهد حتی داشتن مدرک بالاتر از عوامل خود پسندی در نهاد اخلاقی ماست بنابراین با گرفتاریهای کوچکی روبرو نیستیم که بدون تغییر ساختار آموزش و اداری، فقط با جابجا شدن یکی یا چند نفر در راس امور به نتیجه درست و پایداری رسید.

در سیستم مدیریتی آزاده گان به خاطر تقسیم مسؤلیت در دست تعداد بیشتری از متخصصان، یا نمایندگان یا سفیرانی که تحت نظر جامعه هستند، امکان اشتباه یا خیانت، عملاً رفع میشود. جامعه بی که قدرت اجتماعی را در خود بصورت فرهنگی و عملی در احزاب کوچک خانوادگی قرار دهد و بپرورد و بصورت قانونی و مداری بالا دست مسئولین خود قرار گیرد از توانایی فوق العاده در نظم و بازسازی فرهنگ و توسعه برخوردار میشود.

به سوابق حکومت‌های ایران نگاه کنید؛ نفس سیستم حکومتی اینست که قدرت در مرکز جمع شده و در اختیار یکنفر و زیر دست‌تانش قرار میگیرد. در این بنیاد علاوه بر تحمیل هزینه‌های کمرشکن س‌سازمانی، زمینه برای تئانی عده‌ای از بالا اگر بخواهند، علیه قدرت اجتماعی فرام است که در چنین فضایی کافی است که حاکم یک کم اجمق باشد یا با آن افراد همسویی کند که در اینصورت مصداق بارز شعر سعدی پیش می آید) اگر...طلب کند سیبی، برآورند غلامان درخت از بیخ) یعنی تمام راستی یا ناراستی امور بسته به شخصیت حاکم است که در هرحال از یکجایی به فساد و غارت و خیانت دامن می زند و دائما از قدرت مردم میکاهد تا قدرت خود را ثابت کند و این سیکل استبدادی هرچند با سرعت متفاوت بالاخره موجب جدایی حکومت از مردم شده و برای ادامه بقا هردو طرف سعی بر تضعیف همدیگر میکنند. حال ممکن است دو در صد استثنا در تاریخ باشد که سعی بر دادن قدرت به مردم داشته و چون مشکل از حکومت تنها نیست و از افکار مردم هم هست(مردمی که استبداد را در ذهن و روح خود دارند) حاکم را ضعیف میدانند یا پا را فراتر گذاشته خواهان یک حاکم قدرتمند میشوند و اگر مردمی آگاهتر باشند خواهان آزادی شده پس جاکم باید دموکراسی را بپذیرد و پذیرش دموکراسی یعنی پائین آمدن حاکم از قدرت و سپردن به نماینده های ملت و تاریخ نشان داده است در این سرزمین کسی جایش را بدیگری نمیدهد مگر طرف مقابل از زور و جاه طلبی بالاتری برخوردار باشد.

سیستم سیاسی فرهنگی مدیریتی آزادگان یعنی دولتی که از مشارکت مردم ساخته میشود و جدایی و فاصله بین دولت و ملت نیست. نباید خود را فریب دهیم همانطور که در راه رسیدن به آزادی نباید فریب خورد. حکومت را کنار میزنید بایست مواظب باشید حکومتگران با نقاب دموکراسی حکومتی دیگر برایتان نتراشند. دموکراسی در معنا فرقی با مدیریت ملی ندارد اما نمیشود با الگوهای بیگانه یا کوتاه نظری اهل سیاست به برقراری دموکراسی پرداخت و از احزاب و مجلس نمایندگان به شکل غرب در اینجا مطمئن بود و این خیلی مهم است. شما میتوانید پس از پایه گذاری اساس هفتگانه آزادی با رای و نظر مردم به هر تغییری دست بزنید در صورتی که مواظب این هفت پایه باشید. حتی میشود بدون هیچ خشونت‌ی همین حکومت فعلی را تغییر داد و بسمت مدیریت ملی برد اما این کار نیاز به یک همگرایی ملی است که در نسل مسن تر وجود ندارد مگر نوجوانان به جایی برسند.

به معنای دیگر، اگر بخواهیم بصورت واقعی تقسیم قدرت داشته باشیم و بار دیگر به دام حکومت گران نیفتیم باید شالوده منافع ملی را در جای خود محکم کنیم. نمی شود برای تغییر از حکومت استبدادی و ایجاد سیستم مدیریت ملی، فقط به واژه ها دل خوش کرد چون اگر شالوده بر اصل آزادی اجرا نشود با تن دادن به اسارت در اذهان استبدادزده و میل به قدرت در عده ای و با ته ریشه های دیکتاتور پرستی در نهاد فکری و فرهنگی عامه، حکومت را دوباره بازسازی میکند و فقط نامش عوض میشود.

طبیعتا نیل به رعایت حقوق دیگران و پایبندی به قوانین و ارجعیت منافع ملی نیاز به فرهنگ سازی دارد و چون موانع فرهنگی از درون جامعه سر بر می آورد جدا از موانع حکومتی، در سیستم مدیریت ملی دقیقا مبنا را بر تغییر افکار شهروندان قرار داده تا تمام راههای باز تولید اسارت را بسته نگهدارد.

البته زمانی که رسمیت دین و مذهب در راس امور برچیده شود بسیاری از عوامل بی عدالتی برچیده خواهد شد مهم جایگزینی تخصص و تجربه و علم بجای تعهدات دینی و اعتقادات مذهبی است. افراد صالح بخاطر صداقت در رفتار نمیتوانند در حکومت دینی به مراتب و مناصب مهم برسند اما در میهنی که راستی و اعتماد، چیره بر دروغ و ریا گردد استعداد‌های نیک فوران میکند در عوض کسانی که سودای خبط و خطا دارند مجال خودخواهی از دست میدهند. در چنین سیستمی، جایی برای فرصت طلبان ریا کار ندارد.

مباشران

۶- **مباشران:** بجای یک نخست وزیر یا وزیر کشور، که بایست مانند آچار فرانسه؛ روی تمام پیچها بخورد و همه را کچل کند؛ بگذارید هر وزیر زیر نظر یک مباشر به کار بپردازد. وزیر مسئول اجرای اوامر است اما مباشر با تخصص و اعتبار علمی میتواند دائم بر نحوه کار وزیر نظارت کند و به مردم گزارش دهد. این ایده بر مبنای تجربه از سالهای طولانی کار وزیران در دولتهای گذشته بدست آمده و یک نیاز است. هیچ وزیر یا مسئولی در سیستم مدیریت ملی نباید لحظه ای غافل از انجام وظیفه باشد و یا لحظه ای از او غفلت گردد. تجارب گذشته روشنی بخش راه آینده است. وزیر از مباشر و مجلس خردمندان دستور میگیرد و این مباشر که یک متخصص و مسئول و ناظر بر کار وزیر است باید جوابگوی بالا دست خود باشد.

۷- **وزیران،** هفتمین: مدار در سیستم مدیریتی، وزیرانند، دستوراتی که از مردم بر مبنای اکثریت در مرکز انعکاس یافته به مباشران میرسد و مباشر با مسئولیت خود به وزیر میسپارد و وزیر به دستگاههای زیر دست خود ابلاغ میکند. دستگاه اجرای فرمان ملت زیر دست وزیر از بالا تا پائین تا کارمند ادارات همان نگاه از بالا به پائین سابق است. تاکنون وزیر نگاهش به راس هرم قدرت حکومتی بود و از طرف دیگر به زیر دستان، حالا هرم قدرت برعکس شده و مردم جای حکومت قرار گرفته و وزیر باید از مردم دستور بگیرد و به نحو سابق به شبکه های خدمت رسانی دستور بدهد. اگر چه امور داخلی شهر ها توسط پیشکارها و با نظر اکثریت سناتورها پیش میرود اما خدمت رسانی ملی و آنچه باید برای شهرها بصورت عام تامین شود مانند خدمات کالاهای اساسی و خدمات پزشکی زیر نظر مباشر و وزیر و توسط دستگاه اداری مربوطه انجام میشود.

.....

مجلس متخصصان و دانشمندان خواسته های مردم را با نگاه علمی بررسی کرده و هر گونه آگاهی و اطلاعات فنی لازم را به عموم میرساند و زمانی که به آرای مردمی گذاشته شود بصورت فرمان قطعی و لازم الاجرا به مباشرها سپرده میشود و مباشرها به وزیر مربوطه میسپارند. بنابراین در سیستم مدیریتی آزاده گان ، وزیران سنگ زیرین آسیابند.

میگویند وزارت دادگستری مستقل است آری باید در قضاوت مستقل باشد نه از مردم. دادگستری که در اختیار حکومتها بوده است براننده نام بیدادگاه است. در سیستم مدیریت ملی ریاست تمام ادارات در دست تمام مردم است و قاضی دادگاه تا زمانی امکان نشستن بر مسند قضاوت دارد که احکامش با خرد جمعی سناتورها همخوانی داشته باشد. این نکته را در نظر داشته باشید تا بنیاد دادگستری را در آینده بر همین اساس تغیر دهید و شاخ و برگهای اضافی زده شود و قوانین و مقررات تازه بر اساس اندیشه های انسانی و حقوق مدنی توسط خرد اجتماعی نوشته شود.

نکته: هیچگاه دو انسان که یک جرم مرتکب میشوند از بار گناه برابر برخوردار نیستند چرا که هر نفر در شرایط مخصوص خودش ممکن است مرتکب خطا شود پس مهم اینست که آن شرایطی که باعث خطا شده را برای هر کسی جداگانه بررسی کنند. این چه رسمی است که یک قانون بترانند برای ۷۰ میلیون جمعیت و قاضی فقط به جرم نگاه کند و قانون! اما به تفاوت شرایط نگاهی نکنند. قانونی که سالها یا دهه ها یا هزار و چهارصد سال پیش عده ای به فراخور فکر خود نوشته اند، این که نیاز به قاضی ندارد نیاز به یک ماشین نویس دارد تازه آنهم در صورتی که قاضی آلوده به فساد نباشد.

انتظامات شهر یا شهرداری و دیگر ادارات خدماتی مسیری مردمی دارد که نصب و عزل رؤسای آن با مجمع پیشکارها و زیر نظر سناتورهاست. هم اکنون در هر شهری مسائل محیط زیستی وجود دارد مردم هم میدانند اما مه خودشان از خرابکاری دست برمیدارند نه قدرت اجتماعی دارند که آن مسائل را حل و فصل کنند و تمام برنامه های مخرب از بالا به به عمال حکومتی دیکته میشود یا خود ادارات در تخریب محیط زیست دست دارند.

و این یک الگو بود اولاً: برای رساندن مفهوم کلی از آنچه که باید برای یک تغیر بنیادی و رسیدن به آزادی، در فرهنگ عمومی جای گیرد دوماً: گوشزد کردن خطر افکار ضد فرهنگی رایج که ممکن است تحت عناوین قانون و احکام و حکومت شما را قانع یا فریب داده باشد که باعث درماندگی جامعه طی صدها سال شده سوماً: انتشار این آگاهی به افکار عمومی برای برانگیختن اراده ملی در رسیدن به یک جامعه آزاد و پویا با عزمی راسخ و اطمینان قلبی که هر تغیری ابتدا باید در ذهن مردم شکل گیرد و زمانی که آگاهی به حد نصاب برسد جامعه به آن سمت متمایل میشود حتی اگر دنیایی از موانع باشد./

الگوی جهانی آزادی ادیان که بر مبنای منشور کورش کبیر پایه گذاری شد، مربوط به زمانی است که ملتها بدون داشتن باورهای شدید دینی و اجرای مراسم نمیتوانستند سر خود را بالا بگیرند ولی در دنیای آینده دین و مذهب بطور بدیهی از راس افکار و اذهان مردم دنیا خصوصاً ایران به ذیل افکار نازل میشود و علم و انسانیت فراز میگردد. دین و اعتقادات مذهبی تا جایی محترم است که عقیده شخصی باشد بدون تبلیغ و تحمیل.

در سیستم ارائه شده عمده مسؤوليتها روی افراد تقسیم شده و این جامعه است که کشور را اداره می کند، اما بسیاری از مردم به وجود یک نماد قدرت وابستگی فکری دارند مانند نمادهای تاریخی یا پادشاهی. بعد از اسقرار ارکان هفتگانه میتوان تمام نیازها و نمادها و صورت اضداد را پس از بررسی جوانب و راهنمایی دانشمندان به رای ملی گذاشت. یک ملت آزاد بهترینها را انتخاب میکند و هر چه انتخاب کرد هیچ تناقضی با آزادی ندارد. زنده کردن نمادهای ملی و هویت ایرانی بسیار اهمیت دارد که باید در مجلس دانشمندان بررسی شود و درباره آن نظرخواهی صورت گیرد.

این فرمول از نظر فرهنگسازی میتواند بسیار کارساز و از نظر مدیریتی فراتر از دموکراسی سکولار و مطمئن تر از فدرالیسم برای ایران است یعنی سیستمی که آزادی را در بطن خود دارد و مردم نیازمند کسی نیستند که بخواهند حق آزادی را از او طلب کنند بلکه این مردم هستند که با قدرت اجتماعی برای دولت خود تائین تکلیف میکنند. طرحی که امکان تمرکز قدرت در دست یک عده را از میان برداشته و اگر کامل اجرا شود کشوری خواهیم داشت که با هوش و اراده جمعی اداره می شود. در این طرح مسئله تجزیه و ناراحتی اقوام در اثر تبعیض رفع میشود چون تجزیه طلب از بی عدالتی رنج میبرد اما سیستمی که با رای و نظر مردم از هر گوشه ایران و هر شهر و روستا اداره شود مدعی مغبونی ندارد ضمن آنکه یک قدرت اجتماعی میتواند آرزوهای خود را برآورده کند و آنگاه هر قومی برای فرار از دست این حکومت و آن حکومت دنبال راه فرار نمیگردد.

هر شهری که اختیار آن بدست مردم شهر باشد تنها چیزی که ممکن است مورد رقابت قرار گیرد پیشرفت و آبادی است نسبت به شهرهای همجوار و این میتواند برای زیبایی و تمدن و توسعه بسیار موثر باشد. .

نکته دیگر: در هر حکومتی بهر روی جبر حاکم است و عده ای در هرم قدرت قرار میگیرند و در دگردیسی، حقوق مخالفان خود را یا اقشار یا اقلیتهایی نادیده میگیرند در حالی که در سیستم مدیریت ملی، بطور کلی مسئله حاکم و اقلیت و اکثریت وجود ندارد، همه در مقابل کشور خود مسئولند و هر کسی از هر جای میهن با هر عقیده مذهبی و با هر زبان و نژادی در سرنوشت خود سهیم است و دین و مذهب و زبان و قوم و نژاد هیچ جایی در اداره کشور ندارد و باید حساب بعضی معظلات مذهبی هم کرد که در این دوران و در گذشته ها نیز چه مشکلاتی ببار آورده هر چند نسلهای آتی مذهب را در صندوق عقب ماشین گذاشته اما یک شیعه متعصب نمیتواند شهردار یک شهر سنی نشین گردد و عغه های روانی خود را پیاده کند همانطور مذاهب دیگر و هر شهری آزاد است برای خود هر طور میدانند برای خود تصمیم بگیرد که چگونه باشد.

سیستم مدیریت آزادگان ایران برگرفته از سیستم جهان طبیعی و فرکانسهای مثبت جهان هستی است که توضیح داده شده. مدل ارگانیک قدرت جمعی در کلنی های طبیعی را در نظر بگیرید و بعد به هریک از اعضا هوشی در حد انسان آگاه بدهید و پیشرفت را حدس بزنید چون هدف نهایی رسیدن به هوش جمعی است که دنیایی بسیار زیبا و بدون ستم و دور از نادانی و حرص بیجا میسازد.

در یک نگاه کلی بار دیگر طرح فرهنگی مدیریتی آزادگان را مطرح میکنیم و سلسله مراتب مسؤولیتها را مرور میکنیم: بزرگترین شعاع قدرت، همچون دایره ای که توسط جمعیت هفتاد میلیونی مردم کشور با داشتن بزرگترین نیروی کار و تلاش و تولید و ثروتهای معدنی و کانی و فسیلی که در اختیار دارد اما میخواهد امور خود را با قدرتی که دارد به دست بهترین فرزندان خود دهد و آنها را تا زمانی که در اجرای وظایف کوتاهی نکنند بکار گمارد. در اینجا نمایی کلی از ارکان سیستم.

هفت رکن اصلی و دوایر سیستم مدیریت ملی آزادگان ایران.

۱- ملت، دایره ای تشکیل میدهد که هیچ نیرویی نمیتواند خارج از این دایره و بیرون از قدرت اجتماع قرار گیرد.

۲- مدار کوچکتر در احاطه ی دایره ی بزرگ ملت، سناتورها

۳- مدار پیشکارها در شهر و مجمع دهگنان یا دهیاران در روستا زیر نظر شهر مربوطه به مجمع پیشکارها مرتبط میشود.

در مورد انتخابات کشوری هر فرد ایرانی دارای یک کد ملی و یک حق انتخاب است بنابراین فرق میان هیچ کس نیست چه یک وزیر باشد چه یک نفر از فهرج کرمان.

۴- مجمع دانشمندان و متخصصان علوم یا مجلس خردمندان که در مورد مسائل و ملزومات و خزانه و مالیات و بودجه و سیستم آموزش و پرورش ارتش و حد توانایی افرادی که کاندیدای مدیریتها میشوند اطلاعات و آگاهی و علم و اندیشه خود را به جامعه ارائه دهند و راهنما و رهبر افکار عمومی خواند بود و قوانین و مقررات کشوری و همه شمول را با توجه به علم و دانش و نیاز روز کشور معین میکنند.

البته نظر من بر این است که اگر حقوق افراد اداری و تائین کارمدها در هر شهری زیر نظر سناتورها تائین شود بسیار بهتر است تا این روش فعلی که یک کارمند چرتی و یک کارمند وظیفه شناس حقوقشان از وزارتخانه تائین شود بدون توجه به عملکرد و عاقبتش این شود که میانگین کار مفید نیمساعت گردد. اگر قرار با شد مردم کار کنند و کشور آباد و در ست شود بایست باید هرکس به اندازه ای که کار میکند حقوق دریافت کند. بهرحال هر جماعت شهر و روستایی بهتر به احوال خود آگاه هست تا کسی که تهران نشسته و رنگ آفتاب ندیده. این مسائل بسیار مهم و ضروری است و نیاز به بررسی و دقت نظر و همفکری دانشمندان دارد تا هر اشتباهی رفع شود و هر امری سر جای خود قرار بگیرد در عینحال انتخابات الکترونیسیال یک اصل اساسی برای رسیدن به جواب در ست و واقعی هست که میتوان به خرد جامعه سپرد. این کار ممکن در نگاه اول وقت مردم را بگیرد اما ارزشش را دارد که با فرهنگسازی سرنوشت ایران را بسازید ستودنی.

۵- مدار سفیران رابط میان مردم و دوایر اجرایی یا پیک که در جای مجلس نمایندگان ملی قرار دارد و میتواند وظایف نمایندگی را انجام دهد با این تفاوت که با این نام به وظیفه اصلی خود بهتر واقف میشود و یادش نمیرود که منتخبی از طرف مردم است.

۶- مدار کوچکتر، مباشران یا ناظرهای بر عملکرد وزیران. مسئولیت نظارت بر کار وزیران و جوابگویی به مردم را دارند.

۷- وزیران که مسئول اجرای اوامر مردم بر مبنای فرامین رسیده از خرد جمعی هستند.

از این هفت رکن پیشنهادی که البته نامها و تعداد در حد پیشنهاد است و با تغیر شرایط و تعداد جمعیت و سطح آگاهی و ارتقاع فرهنگ، حتما به تغیر نیاز است اما نفس کار مهم است. نگهداری از ارکان هفتگانه ضرورت دارد، آنها پاس بدارید و آزاد و پایدار باشید.

با استقرار سیستم فرهنگی مدیریت ملی، بسیاری از نهادهایی که به اسم خدمتگزاری به مردم طی دهه های گذشته تاسیس شد اما به ابزار سواستفاده از مردم و تخریب ثروتهای ملی مبدل گشت از وجود نا مبارکشان خلاص شده و تبعیض های اجتماعی از بین میروود چرا که قدرت اجتماعی در دستان مردمی است که با یک رای در سرنوشت خود مشارکت واقعی دارند.

در آینده ایران کودکانی که امروز کفش ندارند و حقشان در کشورهای بلوک انگلیس سرمایه کثیفترین خائنان میشود، با آن بچه لوا سانی که رنگ خاک ندیده برابر است. کودک اصیل بلوچ و کرد و تایبادی و خرمشهری هر کدام شاهزاده ایست مانند دیگر بچه های ایران که حق و حقوقشان از آب و خاک ایران مساویست بلکه تمام کودکان ایران بطور مساوی صاحب اختیارند از چابهار و عمان و دالاب فارس تا آبادان و خرمشهر، قصر شیرین، آواجیق، پارس آباد، دریای مازندران، درگز، سرخس، یزدان، هامون پرآب، گواتر مرزی که پهنه ایرانزمین بمساحت یک میلیون و ششصد و چهل و هشت هزار کیلو متر مربع را در جای داده و مرز میهنی مدرن را تشکیل میدهد.

پیشنهاد مهم دیگر؛ برای ایجاد اعتماد و اعتبار بین مردم، وجود یک سیستم بانکی لازم است که عدالت و امنیت مالی را برای عموم مردم تامین کند و حکم بیمه دارد مانند سازمان امور مالیاتی و بیمه ای در دولت هخامنشی. این مدل دستگاه اعتباری میتواند برای ایران امروز الگوی مناسب و ضامن احیای امنیت و اعتبار باشد. در بنیاد مدیریت ملی میتوان بر مبنای برخی از الگوهای خوب تاریخی در زمان حال استفاده کرد زیرا انسانهای دانشمند در هر زمانی وجود داشته اند که در مقایسه میتوان فهمید که گذشته تکرار حال و آینده است درست مانند چرخش روزگار.

در دوران هخامنشیان هر کس به هر اندازه مازاد درآمد یا هدیه یا سپرده به دولت میسپارد. امروز به جای هدیه مالیات میگیرند و چون حکم حکومتی پشت آن خوابیده و مردم به حکومت اعتماد ندارند تا جایی که بتوانند از پرداخت مالیات فرار میکنند.

سازمان امور مالی هخامنشی بر پایه ای از هدیه در سراسر کشور ایران بعنوان یک ناظر عمل میکرد. رؤسای محلی، مازاد درآمد و هدایای مردم را زیر نظر مامور دولت جمع آوری و ثبت میکنند. هر کس رسید هدیه ی خود را دریافت میکند. جمع دریافتها بصورت اجناس و سکه و ظروف و احشام به همراه نماینده آن مردم بمركز فرستاده و با نظم و مقررات خاصی در پایتخت طبق ارزشگزاری محلی بنام هدیه دهنده ثبت میشود. مرکز از این هدایا جهت رفاه عمومی استفاده میکند. راهها را میسازد، قنات حفر و زمین های کشاورزی را هموار میکند و دیگر اموراتی که به خدمات عمومی مربوط میشده است.

هر ساله این مراسم در فصل بهار انجام میشد یعنی زمانی که مردم زمستان را پشت سر گذاشته اند. گذران زمستان در قدیم اهمیت زیادی داشته و زمانی که بهار فرا میرسید یعنی پیروزی بر سختیها و آنچه از احتیاجات باقی میماند میتوانستند با خیال راحت ببخشند. تمام هدیه هایی که اشخاص فرستاده اند طبق ارزشی که دارد در بانک اطلاعات پایتخت بنام فرستنده ثبت میشود. شخص هدیه دهنده تا زمانی که احتیاج به کمک نداشته باشند اعتبار او محفوظ و اگر احتیاج به کمک داشت تا دو برابر آنچه طی سالهای گذشته بخشیده حق کمک گرفتن از دولت دارد. این اعتبار نه تنها برای خود شخص که برای وارث قانونی او پابرجا می ماند و از امتیازات سیستم بانکی هخامنشی اعتبار فوق العاده ای است که اشخاص سعی میکنند به اعتبار خود بیفزایند نه از آن بکاهند یعنی اعتماد متقابل بر اوضاع چنان بوده است که مردم به داشتن اعتبار مالی نزد دولت افتخار میکردند.

هم اکنون چنین مدلهایی وجود دارد مانند سازمان بیمه کشوری که در زمان پهلوی پایه گذاری شد و در حکومت فعلی به سازمان جیب بری تبدیل شده است و با کمک مجلس، بریدن جیبهای مردم را به اصطلاح قانونی میکنند. در هر صورت برای برقراری هر نوع سازمانی شالوده های آن فراهم است فقط باید شرافت و امانتداری را جایگزین نمود و با توجه به برنامه های اداری که همگی بر اینترنت سوار گردیده برای تامین اعتماد متقابل، هیچ مشکل خاصی در آینده وجود ندارد که سد راه مدیریت بیمه باشد. همیشه تامین اعتماد در یک سیستم پاک و انسانی براحثی قابل ترمیم است. این هم یک مدل پیشنهادی دیگر که ریشه در هویت ملی و تاریخ باستان و از نیاکان خردمند بجا مانده است و میتواند باعث عزت و سر بلندی برای تمام ایرانیان باشد.

بخش دوم: راز تاریخ raztarirx – فرهنگ و تاریخ

بررسی بعضی از نکات تاریخی که در احیاء هویت ملی و بیرون رفتن از بعضی اشتباهات نقش کلیدی دارد:

با برقراری سیستم فرهنگی مدیریت ملی هر نماد و اندیشه ای که نشانی از هویت ملی ایران دارد با رای و نظر همگانی برگزیده میشود و در چنین روزی کسانی که دورادور برای ملت طرح و نقشه های بندگی دارند و آنهایی که با طرح و نقشه های روسوفیلی قصد برقراری حکومت جهانی دارند و نمیتوانند از مدیای خود دست بردارند و نمیتوانند در ساختن ایران همراهی کنند شاید بفهمند که حداقل سنگ و سطرودخانه نباشند. ایران از اسارت فکری رها خواهد شد چون ایرانیان برخلاف گذشتگان به هویت ملی خود می اندیشند و این مهم را زنده خواهند کرد.

بخش راز تاریخ سعی بر توجه به مردمی است که تاریخساز بودند ولی در تاریخ نیامدند پس در تاریک و روشنی گذشته اوضاع و احوال را بررسی کرده تا پی به رازهای نهانی ببرد. ایران درگیر یک دگرگونی بزرگ است و اگر مورد هجوم بیگانگان قرار نگیرد موفق خواهد شد و آن پوست کهنه و پوسیده را از تن خواهد کند. برای روشن شدن راه آینده باید تاریخ گذشته را روشن نمود و عبرتها و بعضی الگوها را دریافت.

تا قبل از استقرار حکومت ساسانیان همه مردم از آزادی نسبی متاثر از اصالت و فرهنگ مهراستی برخوردار بودند. زمانی که مردمان سرزمینهای دیگر معنای عدالت و آزادی را نمی دانستند در ایران شهرهای امن و آباد چشم دشمن را خیره میکرد و طمع یونانی و راهزنان بیابانگرد را بر می انگیخت.

عدالت اجتماعی در فرهنگ ایران امری آشنا بود تا آنکه مغلوب قدرت طلبی و یروس ها شدند. اگر به عقب تر نگاه کنید از دوران کورش به قبل در فرهنگ مردم پارس، زن و مرد تفاوت نداشت بلکه هزاره های قبل، در مدیریتهای مهم زنها نقش کلیدی داشتند و با چرخش روزگار، مردها از قدرت بدنی خود بعنوان ابزار برتری سود جسته و مدیریتها را به دست میگیرند. پس از کابو جیای سوم، فرزند کورش اوضاع به سمتی رفت که به مرور زمان مدیریت از دست زنها گرفته و در دست مردها متمرکز شد و در پی هر جانشینی پادشاهی بخشی از اهمیت زنها فدای زیاده خواهی مردها گردید و اگر چه تا اواخر دوران هخامنشی زنها بعضا در مدیریتهای مهم نقش داشتند اما نه چندان که بتوانند خط عدالت را بنگارد (این حرف دلایلی دارد که با مطالعه تاریخ پی به ریشه انحرافات خواهید برد) و روزی که ایران مغلوب مقدونیها شد هنوز یوتاب ها میتوانستند جلوی دشمنان همگام برادران خود بجنگند اما ریاست با آریوبرزن بود.

در دوران بعد دو اتفاق دست به هم داد: ۱_ بخشی از اخلاق و رفتار نیک ایرانی تحت تاثیر فرهنگ یونانی به تحلیل رفت که ذهنیت تفاوت بین زن و مرد از آن جمله بود. ۲_ رهبری اخلاقی و افکار عمومی از دایره خردمندان در اختیار روحانیون قرار گرفت.

پس از هخامنشیان دوران هشتاد ساله حکومت مقدونیها را داریم که آن فرهنگ آزادی و پاکی ایرانی دستخوش تغییراتی شد. ایران به رهبری اشکانها آزاد شد و در این دوره حضور زنها در اداره اجتماع کم تر و کمتر گردید و در عوض حضور روحانیون بیشتر شد و در همین دوران است که به آرامی شروع به ساختن معابد و آتشکده میکنند و روحانیون خود را کم کم در طراز فکری ایرانیها جای داده و رهبری افکار عمومی را به نفع خود تغییر می دادند! نگاهشان رقیبانه به دین یهود بود. آتشکده ساختند و نیایش های ساده را آداب افزون شد و از فرهنگ ایرانی زیر نام زردشت دین سازی کردند و زردشت خردمند را پیامبر آسمانی نمودند.

در این دوران روحانیون توانستند مذهب زردشتی را با مدل و الگوهای سامی و راه و رسم بنده پروری شکل دهند و از این راه به جایگاه مهمتری بر سند چنان که در اواخر دوره اشکانی سودای پادشاهی کردند و در پنهان معابد بر علیه حکومت تبلیغ کرده و ذهن مردم را بسمت رهبریت خود گرایش دادند.

روحانیون در طول تاریخ از اشتباهات دیگران کوه ساختند و خود را بعنوان بهترین معالج و اصلاحگر امور معرفی کرده تا به محبوبیت و قدرت بیشتر دست یابند همانطور که مردم را از پادشاه اشکانی بیزار کردند.

طبیعتاً یک حکومت پانصد ساله آنقدر در تجمعات غرق میشود که از واقعتهای جامعه دور شود و این بیگانگی از امور مردم باعث شد که هر ایالت به رهبری حاکم محلی یا سرداری اعلام استقلال کرد اما اردشیر نزد موبدان مقامی والا تر بود و تمایلات را بیشتر برمی انگیزت چرا که موبد معبد آناهیتا جایگاهی خداگونه داشت و جنگاوران به رای او پیوستند و به مقابله با دیگر سرداران ایالتهای ایران شتافته و همه تسلیم اردشیر فرزند بابک شدند و اردوان اشکانی کشته شد.

اردشیر پادشاهی ساسانی را بنا نمود اما موبدان در این حکومت دارای رتبه و مقامی خاص یافتند و تکیه بر مسند وزارت و مشاوره شاهان زدند. مشروعیت گرفتن پادشاهی از موبدان در حکومت ساسانی آغاز شد و این واقعیت تلخ در دوران بعد ادامه یافت و تنها دو نفر بصورت عیان از این آیین پیروی نکردند یکی نادرشاه و دیگری رضاشاه پس از محکم شدن پایه های حکومت.

آئین خردمندان زردشت در حقیقت فرهنگ ایرانیان باستان بود که در دوران ساسانی بصورت رسمی تبدیل به دین رسمی زردشتی شد و با اختراع تعبیر و تعلیم جدید رو به توسعه گذاشت. امروزه اگر بگوئیم زردشت پیامبر نبود و آئین زردشتی یک فرهنگ است نه دین، بسیاری از مردم حتی دوستان زردشتی ما برنمیتابند و این مشکلی بزرگ در تاریخنگاری است در صورتی که نفس تفکر تقدس گرایی یک اشتباه ویرانگر و پایه انحرافات بسیار در طول تاریخ است.

در هر حال میتوان گفت حکومت با رای و نفوذ روحانیون از ساسانیان شروع میشود.

از آن پس بجای خردمندان و مشاوران دانشمند، موبدان در دربار راه یافتند و به مرور زمان قدرت موبدان بیشتر شد و بر سنگینی بار مذهب افزود و در مقطعی که وزیری دانشمند به دربار راه میافت زیر سیطره ی نفوذ موبدان از آزادی عمل محروم میشد. داستانهای از موبدانی مانند کاردیر در دستگاه حکومت ساسانی که اوج نفوذ و اقتدار را به نمایش گذاشته و دست به جنایتها زده اند بجای مانده و هم اینان سمت و سوی افکار جامعه را چنان شد که میدانید به جایی بردند که مردم را از ترس ازدها بدام دیو انداخت.

اگر به انبوه پیامبران در میان اقوام سامی نگاه کنید که دست بدست و پی در پی و گاه چند نفر با هم قوم خود را رهبری میکردند، این واقعیت داد میزند که چه اندازه دروغ و تذویر و ریا و انحراف اخلاقی رواج داشته که نیاز به چوپانی صدها پیامبر بوده است در حالی که یک انسان خردمند در بینشان پیدا نشده که مردم را از برده گی و بنده گی نجات دهد و همه اصرار بر غل و زنجیرهای محکمتر داشته اند تا به طریق ارباب و بردگی بر مردمشان حکمرانی کنند.

بنابراین آنچه باعث شده زردشت را هم پیامبر بدانند همان الگوبرداری از پیامبران یهود بوده است و این یکی از مهمترین انحرافات در فرهنگ ایران بود که بدست روحانیون رقم خورد.

در دوره ای پانصد ساله بعد از هخامنشی ها، دم و دستگاه روحانی وقت کافی داشت که در رقابت با دین یهود، پیامبر و دین آسمانی بسازد و در فرهنگ ایرانی بگنجانند و اوستا را هم به آسمان ربط دهد در حالی که پیامبری اصولاً یک فنداسیون در رشته برده داری است. همانطور که طی چند قرن اخیر پرده از راز ادیان افتاده، بسیار مهم است که آئین و فرهنگ اصیل ایران هخامنشی و ماقبل آن را از مذهب جدا بدانیم و هویت و شناسمان ملی خود را از بارهای اضافه شده در دوران بعد بازیابی کنیم.

نیاز به تغییراتی در افکار و جهان بینی ایرانی هست تا بتواند با یک نگرش خردمندانه به تاریخ، اصالت و فرهنگ اصیلی که توان پاسخگویی به جوانان آزاد اندیش امروزی را داشته باشد چون هیچ دینی نمیتواند در دنیای امروز پاسخی در مقابل علم و اندیشه های آزاد بشری داشته باشد.

متأسفانه انسانهایی وطن دوست در همین زمان جهت احیاء اصالت و هویت ایرانی مسیر را به سمت دینگرایی میبرند و عده ای متعصبانه میگویند که اگر هویت ملی کشور را میخواهی بشناسی بایستی دین زردشتی چه سرودها دارد و چه پیامبری

دارد و چه آدابی و چه و چه....در حالی که ثابت شده هیچ دینی از آسمان نیامده و همه اختراع بشری است و ما فرزندان ایران، زردشت را نامی از فرهنگ خردمندانه و جوهره ای از جهان بینی اصیل ایرانی میدانیم.

هویت و فرهنگ اصیل ایران را بایست در تکه تکه های تاریخ جست که هر از گاهی در نقطه ای از این سرزمین سر بلند میکرد اما عمر چندانی نمیکرد چون به نفع روحانیون نبود. موبدان و چه خلفا نبود.

و اما اگر واقعیتی در تاریخ بماند چراغ راه آینده است. امروز نیاز به پیشرفت و توسعه فرهنگ مدرن و رسیدن به آزادی و رهایی از استبداد و گذاشتن مانع بر سر راه استبدادی دیگر است. با عقل و منطق انسانی و با خرد جمعی در هر زمانی میتوان بهترین فرهنگ و بهترین قوانین منطبق با نیاز روز جامعه بر صفحه اجتماع آورد و به بهترین فرهنگ دست یافت اما این مهم راهکاری دارد که بتوانیم از خرد جمعی استفاده کنیم تا ملتی بتواند با آزادی اندیشه برای خود تائین مسیر کند و از زیر بار سنگین کج اندیشی هایی که از تباری یک عده روحانی و دانشگاهی مذهب زده به مردم تحمیل میشود رها گردد.

ایران در معرض طوفان حوادث قرار گرفته و احتیاج به همفکری و همیاری دارد و متفکران و روشن اندیشان، مدلی از حکومت های غربی بهر نجات ایران مفید میدانند. آیا شما هم همین فکر را دارید؟ ما چنین باوری نداریم زیرا مطمئیم هر گونه سیستم که برای ملت دیگری کار میکند دلیل نمیشود که برای ما هم کار کند چون خصوصیات هر ملتی فرق میکند و اگر ما ایرانیان استعداد دموکراسی پارلمانی داشتیم حداقل بر انقلاب مشروطه پایدار میماندیم و یا از دوران دوازده ساله اول حکومت محمدرضا شاه برای تثبیت پارلمان مشروطه استفاده میکردیم. شاید بگوئید این و آن مانع شدند اما واقعیت همین است که باید دید چرا موانع بر ملت ما پیروز میشود.

زمانی که آگاهی از هر اقدامی در حد پنج درصد از کل جامعه هست نباید انتظار پیروزی داشت. هیچ ملت آگاهی شکست نمیخورد و دلیل تمام شکست های تاریخی سلب مسئولیت کردن از مردم است به هر شکلی. پس بیایید یکبار برای همیشه طرحی پیاده کنیم که گنجایش نجات فرهنگ ایران با کمک عموم مردم داشته باشد. مردمی که خود را در تغیر و تحول سهیم ندانند نمیتوانند با جریانات همسو شوند همانطور که این حزب و گروه های فعلی که تمام غمشان ساقط کردن حکومت و آوردن حکومتی دیگر است و درکی از نقش توده های بی مسئولیت شده ندارند نمیتواند بر ایران امروز و نسل پویای رها شده از بند و اسارت سنتها تاثیر بگذارد چون مسیر دید جوانان با نسل های گذشته کاملاً متفاوت است.

نسل گذشته اسیر آن دورانی اند که یک عده برای ملتی تائین سرنوشت میکردند در حالی که بچه های امروز را جز به نگاه علم و حقیقت نمیتوان دریافت و آنچه در این تحول بزرگ و نوین موثر بوده فقط اینترنت است نه دانشگاه که خیلیها را به اشتباه انداخته و فکر میکنند بچه ها چون به دانشگاه میروند روشن شده اند. امروز یک جوان در هر بیابانی که باشد اگر گوشی همراه دستش است بیشتر از یک استاد دانشگاه شجاعت رهایی از خرافه دارد. اگر درب این دانشگاهها و حوضه ها را گل بگیرند هیچ اتفاق بدی در روشنگری نمی افتد.

اگر به ریشه های انحراف فرهنگی پرداخته میشود برای رسیدن به دردهائیکه گذشتگان دچار بودند و هنوز هم با خود یدک میکشند و خودشان که جرات رها شدن ندارند بلکه از رهایی فرزندان هم در هراسند. تمام موانع و مشکلات موجود بر سر راه آزادی از مخیله افرادی تراوش میکند که نتوانسته اند از بردگیهای دینی و حکومتی رها شوند و برای اینکه خودشان یا فرزندان شان به جهنم آخرت نرود راه بهشت نقد را سد میکنند.

رازها و رمزهای لازم برای بیرون رفتن از جهالت مذهبی و رسیدن به بهشت نقد را خیام به مردم عرضه کرد اما چگونه است که طی نهصد سال گذشته بارها همین مردم با دل و جان به توهمات و خرافه های مذهبی تن داده اند و بسرعت برق و باد پذیرای حکومت های مذهبگرا شدند و هنوز هم دل از آنهمه جهل و خطا نمیکند و در مقابل نسلی که دارد همه را زیر سوال میبرد مقاومت میکنند؟

با این همه شکستها و پراکندگی که از اواخر ساسانی شروع شد چه شد که این ملت نتوانست به اصالت فرهنگی و اتحاد یکپارچه برسد طوری که در دوران اسلامی به جز مواردی زود گذر نمونه پایداری نداریم تا به صفویها میرسیم که پس از سقوط حکومتهای عباسی توانستند حکومتی یکپارچه مذهبی دیگر برپا کنند، ببینید حکومت مذهبی! یعنی باورمندیهای دینی و مذهبی طوری در اذهان عمومی نهادینه شده بود که قیامها برای رهایی معمولاً همراه بود با بهانه های مذهبی و هیچگاه سرچشمه تفرقه که از مذاهب میجوشد دیده نشد. اگر چه تاریخ نویسندگان مسلمان بر اثر تعصب و باورمندی، نتوانسته اند حقایق بسیاری را ببینند یا از دید پنهان داشته اند اما گوشه هایی از واقعیتها که لازم برای روشن شدن عوامل ضد فرهنگ ایرانی است و دروغهایی که زیر نام تاریخ پرداخته اند را آشکار میکنیم.

نکته ای که بسیار لازم است با دقت بررسی شود نظام طبقاتی موجود است که از گذشته به اینزمان رسیده. نظام آموزشی که تحصیلکردگان را در لایه های حکومت قرار میدهد و در واقع از مردم میگیرد و به نیروی خود اضافه میکند.

این سقف طبقه اجتماعی که امروز توسط دانشگاه و حوضه ها از کف جامعه جدا میشود قبل از تاسیس دانشگاه بوسیله نام و نصب و ثروت و خدمت به حاکم از مردم جدا میشد و قبل از اسلام حکایتی دیگر دارد. طبقاتی شدن اجتماع بصورت قانون و عرف از دوران ساسانی آغاز گردیده و با تمام تحولات و پستی و بلندی هایی که طی شده در ذهن مردم همان بنای طبقاتی با رنگ و لعاب متفاوت برقرار است. همین حکومت اسلامی امروزی بنایی هست بر همان شالوده ای که دبیران دوران عباسی و اموی بنا کردند و آن نیز الگویی بود بر مبنای دیوانسالاری ساسانی.

فرد سالاری یک مدل جا افتاده در ذهن ملتها بود و با گذر از آزادی دوران کورش و برقراری حکومت داریوش، حکومت فردی در تمام سرزمینها به سرعت پذیرفته شد یعنی تنها دو سال وقت کافی بود تا داریوش نظام دموکراسی که کورش بنا نهاد را بر محور پادشاهی قرار دهد و اینکه داریوش موفق شد بزودی همه اغتشاشات را فرو نشاند تنها مربوط به توان نظامی او نمیشد بلکه مردمانی هم بودند که طعم آزادی را چشیده و دوست نداشتند بار دیگر به زیر سلطه اربابان بروند و در هر حال بهتر دیدند که به جانشین کورش و کمبوجیه تن دهند تا به حاکمان ظالم و ستمگر پیشین.

واقعیتی که در تاریخ دیده نشده و داریوش بزرگ از آن سخن رانده در کتیبه ها میگوید خدایا کشور مرا از دروغ و خشکسالی حفظ کن! تاریخنگارها بر این باورند که ایرانیان از دروغ بیزار بودند و بهمین خاطر چنین کتیبه ای نوشته شده!

سوال اینست: اگر عوارض دروغگویی تجربه نمیشد چه نیازی بود در چنان کتیبه مهمی دعای رفع دروغگویی نویسان گردد؟ پس دوران سیاه و سفید و خاکستری بسیار تکرار شده و اگر نگاه خود را به نکته ها بدوزید و بدنبال تقدیس مردگان نباشید واقعیتها تکراری را بخوبی میبینید که هنوز پایه و اساس کجروی هاست.

تاریخ را باید ابتدا با نگرش علمی بیولژیک دنبال کرد و یافته های دانشمندانی که با تکنولوژی های پیشرفته بدنبال کشف حقایق اند تا افق نگاهها به دورترها دوخته شود و در دایره اقوام و سرزمینهای خاص محدود نگردد و در واقع از کونه نظریه ها رها نشود. دانشمندان زنده و حاضر، میتوانند با علم و یافته های جدید کمک شایانی به روشننگری تاریخ کنند.

هزارها سال پیش از هخامنشیان شهرهای آباد با دولتهای محلی در نجد ایران زندگی کرده اند ولی هخامنشیان نمود بیشتری پیدا کردند که البته بخاطر اتحاد اقوام ایرانی و یکپارچه شدن و تا سیس بزرگترین دولت ملت در آنزمان و استفاده از امکانات و دانش روز و موفقیت در ثبت تاریخ بود هرچند تاریخ ایران دایماً توسط سلسله های بعد تغییر و تحریف و نابود شد.

با نگاهی به فرهنگ و تاریخ گذشته می بینید که یکبار در قدیم نظام مدیریت بر مبنای دموکراسی از نوعی متفاوت با درایت کورش و برخورداری از فرهنگ پارسی در ایران شکل گرفته و در حدود ۳۰ سال ادامه یافت و سپس بر اثر فشار خاندانهای حاکم محلی و برخی اقوام که عادت به استبداد داشتند آن دموکراسی از دست میروید و به آسانی تبدیل به حکومت فردی میشود با اینحال ایران تنها جایی است که در قدیم دموکراسی واقعی را تجربه کرده و اگر از یونان صحبت رفته آنها هیچگاه دموکراسی بمعنی آزادی برای همه نداشته اند چون ملت یونان از طبقات برده و معمولی و حاکم تشکیل می شده و طبقات بالا هیچگاه حقوق

مساوی با زیر دستان نپذیرفته اند با این حساب اگر ایرانی استعداد داشتن آزادی همگانی در دو هزار و پانصد سال پیش داشته امروز هم میتواند داشته باشد کافی است از آموزه های بندگی رها گردد. این استعداد آزادی در زیربنای اخلاق ایرانی وجود دارد وگرنه در طی سالها حکومت دینی و سرمایه داری بی بندوبار، سنگ روی سنگ بند نبود.

حکومتهای فردی در ذات خود دائما باعث سلب مسئولیت از مردم شدند. (فرق چندانی ندارد که یکنفر یا یک گروه بر یک ملت فروانرویایی کند، اشاره به کمونیستها) زمانی که نظام اجتماعی بر شالوده ای حکومتی بنا میشود و دستور از بالا مهمتر از خواسته های مردم باشد یک نوع بی مسئولیتی و بی تفاوتی در میان مردم گسترش پیدا میکند که باعث تضعیف روابط اجتماعی و ناتوانی ملت و بالاخره تضعیف خود حکومت میشود یعنی وقتی حکومت خود را عهده دار تمام امور میداند و وعده خدمات میدهد و در همه جا تأتین حدود میکند و همه جا از توانایی خود حرف میزند و از خوبیهای خود میگوید میپندارند که پس تمام مسئولیت بگردن اوست بنابراین مردم در مقابل رخدادهای اجتماعی برای خود چندان وظیفه ای قائل نمیشوند چون حکومت را مسئول هر کاری میدانند و این ذهنیت برای یک ملت بسیار خطرناک است و چون مراکز آموزش هم دست حکومتها است آن آگاهی لازم بمردم آموزش داده نمیشود و این چهل عمده در حکومتها هزار سال میماند و درمان نمیشود.

حتما بارها و بارها دیده اید که بسیاری از فعالین اجتماعی در قامت کارشناس یا جامعه شناس یا مبارز، بمردم سرکوفت میزنند که چرا در مقابل بی عدالتی بی تفاوت هستید یا چرا به فلان کار اعتراض نمیکنید؟!

انسانی که از مدرسه و دانشگاه رسم اطاعت در مقابل حاکم دیده باشد انگیزه ای برای اتحاد و مخالفت در مقابل بی نظمی یا بی عدالتی ندارد و از طرفی هیچگونه سازکاری برای اجتماع باقی نمی ماند که در رفع مشکلات مجموع شود و دردهای خود را درمان کنند!

زمانی که قدرت اجتماعی با نقشه های استعماری و استبدادی ضعیف میشود هر اتفاق بدی افتد مردم یا نادیده میگیرند یا واقعا نمیتوانند در کنار هم قرار گیرند و قدرتی تشکیل دهند بنابراین سرشان را برمیگردانند و به وضع موجود تن میدهند و تحمل میکنند تا زمانی که بی عدالتی به اوج زشتی برسد.

در چنین وضعی قدرت اجتماع ملی زیر شعاع قدرت حاکم به تحلیل میرود و قدرت حکومت بر قدرت نظامی محدود شده بالاخره به سردی میگراید. زمانی که سلمان حمله کرد جامعه ایرانی تمام امید خود را به حکومت بسته بود و حکومت به جای ملت فقط به ارتش وابسته بود آنهم ارتشی که ارشدهایش با سلمان در زد و بند باشند و همین ضعف باعث شکست تمام شهرهای ایران شد.

این فاصله بین حکومت و مردم عوارضی دارد از جمله ساختن ابزار مقابله مانند جاسوس پروری، خائن پروری، سلب اعتماد بین وابستگان حکومت و مردم بلکه بین خود وابستگان حکومت بلکه بین خود مردم!! یعنی ریشه های دزدی که امروز گرفتاریم را نبایدست به همین دوره گره زد بلکه شما میتوانید رد پای خیانت و بی اعتمادی و گسستگی اجتماعی را در بلندای تاریخ ببینید و وظیفه ما اینست که این ریشه ها را بشناسیم و اندیشه کنیم که ایرانی جدید با فرهنگی عاری از دروغ و خیانت و جاسوسی و بی اعتمادی ساخته گردد و این ساختن فرهنگ کار سختی نیست اگر آموزش و پرورش سالم و مردمی و ملی داشته باشیم.

نکته امیدوار کننده اینست که نسلیها دست بدست میشوند و این تجدید نسل گاهی میتواند دریچه ای به رهایی از آنهمه عوارض یاد شده باز کند و ناگهان از زیر بار سنگین حقارت و بدبختی که پدر مادرها به آن تن دادند بیرون آید و بهمین خاطر است که نسلهای پیرتر توان اتحاد ندارند بلکه اتحاد را به ضامن ممکن یا اینکه خلاف عقل میدانند. دقت کنید به رهبران احزاب که اتحاد را خلاف منطق میدانند در حالی که تمام بنیاد کشور در حال نابودیست آنها برای رسیدن به جایگاهی که عمری برایش فکر میکردند اند به اینخطر که میاداکسی دیگر بقدرت برسد اتحاد را فرمولى اشتباه میدانند که البته این فرمول برای دموکراسیها کار میکند نه برای ملتی که در ابتدای راه و در جدال است.

این افراد همان کسانی هستند که زمانی آرزوهای خود را به یک منجی گره زدند و در حالی که منجی خیالشان میگفت جاسوسی و دروغ‌گویی و خیانت واجب است، اگر این رزایل اخلاقی در رفتار آن منقلب‌ان کمابیش رواج نداشت که برایش تکبیر نمیگفتند پس بیایید با واقعیتها کنار بیائیم و بپذیریم که حکومتها نشانی از رفتار مردمان خود هستند و اگر جامعه دانشگاهی و فرهنگی در آنموقع فهم شعوری از آزادی و فرهنگ داشت کسی جرات نمیکرد چنین حرفهای زشت و خفت باری در جلوی چشم ملتی بزند!

و اما امروز برای جبران خسارت هرکسی بایست از خودش شروع کند بجای اینکه از دیگران ایراد بگیرد یا نصیحت کند. دیگران هم مثل تو، همه در اثر اشتباه دچار فرهنگ اشتباه شده ایم بنابراین هیچکس حق ندارد از دیگران ایراد بگیرد در حالی خودش را در آینه نمیبیند ضمن آنکه با ایراد گرفتن و مچگیری نمیتوان اصلاح رفتاری کرد.

مهمترین انقلاب، تحول در آگاهیست بنابراین از کودکان خود شروع کنید. کودکان با آموزه های مذهبی از مسیر اخلاق و فرهنگ انسانی دور میشوند و بایست متوجه باشیم که آموزه های مذهبی برای ذهن کودک بسیار زبان آور است تا زمانی که خودش به درک و دانش برسد که چه راهی انتخاب کند. کودک نیاز به آموزش فرهنگ و اخلاق نیک دارد و معلمین ما هم آموزش ندیده اند و دانشگاههای ما هیچگاه روی فرهنگ کار نکرده اند بنابراین تا زمانی که سیستم آموزش و پرورش بطور کلی تغییر جهت میدهد و به ریل رسالت خود قرار داده میشود بر عهده ی بیدار شدگان است که با رفتار درست نشان دهند که راه درست کدام است.

اگر چه درد امروز ما یک شبه بوجود نیامده ولی در یک جامعه ی آزاد با یک آگاهی و سبب در سطح کودکان میتوان در یک دوره ده ساله به فرهنگی مناسب دست یافت.

وقتی به بررسی انحرافات فرهنگی میپردازیم متوجه میشویم که بسیاری از رفتارها و گفتارهای اشتباه امروز که بعضا با تعصب از آن جانبداری میکنیم ریشه هایی در تاریخ دارد و از نسلهها به نسل بعد منتقل و بدون تفکر علمی در ذهن ما بعنوان امری بایسته پذیرفته شده. مثلا بسیاری از ما در دل آرزو داریم که کاش به دوران پادشاهان کهن برگردیم اما نمیدانیم برگشت به یکروز قبل هم تحجر است در حالی که اگر جامعه به درد خود پی ببرد و امکان مطرح شدن آن درد و امکان آموزش علاج درد وجود داشته باشد خیلی سریع بسمت بهبود و پیشرفت میرود.

البته یک اتفاقاتی رخ داده که به این تغییرات امیدوار باشیم و آن گسترش تکنولوژی رسانه است که هم آموزی را برقرار میکند وگرنه ریشه های تعصب و توهمگرایی بر اساس گفتار بسیاری از گذشتگان همیشه مانع از پذیرش واقعیتهای علمی میشده چون اکثر بزرگان عالم ادب و فرهنگ ما خودشان هم قربانی تعصبات دینی و توهمات خرافی بوده اند و اگر ایرانی دچار آخرین حکومت مذهبی نمیشد دردهای خود را اصلا باور نمیکرد و تا این دوران را تجربه نمیکرد پی به انبوه توهمات خود نمیداد و هر زمان احتمال اشتباه و خطای همگانی وجود داشت پس باید مردم ایران بار دیگر با حکومت دینی زندگی میکردند تا به یمن اینترنت پی به اصالت آن ببرند و آنقدر تحت فشار و تبعیض و بی عدالتی حاکمان دینمدار قرار بگیرند تا چشمشان به تاریخ و سوابق دین و دوران اقتدار معبد و مسجد و کلیسا باز شود و زمینه برای رنسانس ایرانی و رهایی از فردگرایی بسمت مدیریت اجتماعی فراهم آید.

در فرهنگ فردگرایی، آزادی چه معنا دارد؟ برای نسلهای پیشین آزادی معنای منفعت شخصی دارد یعنی افراد نگاه میکنند که خودشان چه سودی از فلان امر میبرند و کاری به منافع جامعه ندارند. هنوز هم جامعه ما گرفتار همین نگاه است یعنی در مجموع فرد نمیتواند منافع شخصی را بخاطر منافع ملی نادیده بگیرد و صبر کند تا منافع ملی بدادش برسد ضمن آنکه نمیتواند ثروتهای ملی را حق همه بداند و اگر دستش به منابعی رسید تا جایی که بتواند آنرا به تاراج میدهد یعنی ما ملت ایران بخاطر نبود یک سیستم آموزش و پرورش سالم در فرهنگ و هویت و ملیت و منافع ملی دچار بدآموزی های خطرناکی هستیم و بهمین خاطر هر ایرانی هر جایی که دستش باز باشد دشمنی هست برای ایران بدون رودرواسی.

این رفتارهای ناهنجار نه از بد بودن مردم است بلکه از بد آموزش دیدن است که با اندیشه ی آزادی آنقدر فاصله دارد که نمیتواند خود را شریک منافع ملی در واقعیت ببیند. این ضعف بزرگ اجتماعی از گستردگی منبر و انتشار خرافات بود یعنی بجای گسترش

آموزش فرهنگ و وطن شناسی و حفظ ثروتهای ملی، مسابقه ی فروش نفت و ساخت مسجد و نشر خرافه و تنبیه کودکان دانش آموز در جریان بوده است پس بدیهی استکه چنین مردمی معنای آزادی ملی را درک نکنند و هر کسی بدنبال آزادی برای خودش باشد همانطور که هنوز هم همین راه را طی میکنند.

این بد آموزیهای تاریخی هست که افراد نمیتوانند حکومت و ملت را در یک ظرف ببینند و همیشه حس میکنند که حکومت یک نیروی برتر و قدرتمند هست که کنترل افراد را بر عهده دارد و هر کس بتواند لحظه ای از کنترل خارج گردد زرنگی کرده! و با همین افکار رفتاری میکنند که حکایت دنبال فرصت بودن را نمایش میدهد و بالاخره حکومت همان شود که می پندارند.

و در این نظام فکری با ذهنیت (حاکم و محکوم) عده ای در طبقه حقوق بگیران، خود را مجری حکومت میپندارند و عده ای در طبقه کاسب و مشاغل آزاد خود را زیر دست حکومت دانسته و گرفتار عوارض حکومتی میشوند که از ابتدا ساخته و پرداخته ذهن خودشان است.

حال ببینید چگونه گرفتار یک طبقه وسیع از مردمانی هستیم که در جرگه حقوق بگیران، خود را بخشی از حکومت در مقابل مردم دانسته و همراه با ثروت اندوزان و چاپلو سان و درجه بگیران فله ای و مدرک بگیران تغلبی و دلالهایی با مدرک پز شکی که از وضع موجود سود میبرند و جملگی سدی عظیم در جلوی آزادی میسازند و اینها معمولاً منافع شخصی را بر هر چیزی ترجیح میدهند و آنانکه واقعا در جای مجری و مامور قانون قرار داده شده اند تمام رسالت خود را نادیده گرفته و در حد خود به نابودی قانون و سیستم و ارکان استوار کشور خود میپردازند بنابراین رفتار آزادمنشانه حتی در صورتی که بفرض این نسل بازیافت شوند امکان پذیر نیست چون تغییر رفتار در انسانهایی که در کودکی آموزش خوبی ندیده اند بسیار سخت است.

این طبقه بندی حاکم در مقابل محکوم با امکان سوا استفاده از نظام دیوان سالاری که در ذهن تاریخی ما گنجانده شده همیشه امکان دارد که کشور را به سوی پرتگاه ببرد.

پس بایست مشکلات فرهنگی را بدقت بشناسیم تا بدانیم چه میخواهیم، آزادی یعنی چه، آزادگی چه معنا دارد، فرهنگ آزادی را بشناسیم و با چشم باز مسیر را طی کنیم تا درست بههدف برسیم.

(در طول این نوشتار از طبقه دبیران سخن رفته. این طبقه دبیران، دیوانسالاری یا همان دستگاه اداری را تشکیل میدادند که در دوران ساسانی به بهانه عملکرد بهتر از عامه جدا گردید و این دستگاه به حیات خود تا کنون ادامه داده است و هرگاه از طبقه دبیران سخن بمیان میآید مربوط به دبیر و معلم مثل اینزمان نمیشود اگرچه مسیر طبقه دیوانسالار امروزی معمولاً از دانشگاه میگذرد و در حالتی کلی بر مبنای همان نظام طبقاتی ساسانی است) رعیت باید کار کند، کشاورزی و دامداری کند، صنعتگری و کارگری کند و مالیات بدهد و طبقه ممتاز بالا نشینند و این مالیاتها را بصورت حقوق به طبقه دولت بدهد. شاید هزینه عمران و آبادی پیش کشیده شود که این هزینه را خصوصاً در عصر حاضر از منابع و ثروتهای ملی بیرون می آورند آنهم بعد از کلی ریخت و پاش و گاهی نظام حقوق بگیران چنان فاسد میشود که علاوه بر مالیاتها ر شوه هم از مردم میگرد. امروز هم اگر درب منابع ملی و معادن و چاههای نفت بسته شود حکومت دقیقاً همان کاری خواهد کرد که حکومت قاجار میکرده است یعنی بستن مالیات بر درآمد غیر خودیها!

این نظام اجتماعی امروز که برای شما آشناست دقیقاً تکرار همان نظامهای گذشته است! فرقی اینست که در نظام اجتماعی ساسانی کسی نمیتوانست از طبقه رعیت به طبقه ممتاز پا بگذارد مگر اینکه کار خیلی مهمی انجام داده باشد و آنوقت باید امتحان سر سپردگی محض به طبقه حکومت و موبدان بدهد و چنانچه مورد قبول واقع می شد به طبقه بالا راه یابد و پشت سر خود نگاه نکند اما در نظامات بعدی دری یکطرفه بر روی مردم باز شد و هرکسی شرایط گذشتن از مردم را داشت میتواند به طبقه دبیران پیوندد. در چنین نظامی کسی که بتواند سر سپردگی خود را ثابت کند میتواند با استفاده از امکانات حکومتی به ثروتهای افسانه ای برسد.

داستان تاجری که به انوشیروان گفت اجازه بده فرزندم درس بخواند تا هزینه سپاهت را بشمارم بدهم و پادشاه قبول نکرد! چون اشتباه را بصورت قانون در آوردند طوری که شاه هم نتواند از آن عبور کند! و چنان مردم را تحقیر کردند که لباس و مرکب فاخر هم متعلق به طبقه ممتاز گردید. در حکومت‌های بعد درب یکطرفه بین طبقه باز شد اما طبقه همچنان سر جای خود محکم ایستاد و هر کس قدرتی در خود جمع کرد به طبقه ممتاز رفت و روبروی مردم ایستاد. با فروپاشی ساسانیان، دبیران و ملاکین و روحانیون معمولاً در جای خود ابقا شدند و هر جانی که بیشتر سر میبرد، هر کسی بیرحم‌تر، هر خائن و آدم‌فروشی که می‌توانست خود را به حکام بفروشد به طبقه بالانشین جایش دادند و خاکنشینان آزادیخواه را گردن زدند. در یک کلام تنها تغییر مهمی که صورت گرفت باز شدن همان درب یکطرفه بر روی رعیتی بود که می‌توانست شرافت خود را به حکومت بفروشد و امروز هم درب بر همان پاشنه می‌چرخد.

بدون تعصب به ریشه‌ها بنگرید:

همین امروز، بسیاری از بچه‌ها وارد دانشگاه میشوند که معلوم نیست بجایی برسند اما محدود کسانی می‌توانند با روحیه‌ی فرصت‌طلبی و چاپلوسی از همین دانشگاه مدرک بگیرند و بدون در نظر گرفتن تخصص وارد طبقه حقوق بگیران حکومت شوند یعنی از مردم جدا شده و در مجموعه‌ی حکومت قرار گیرند که در ذات ماجرا راه برگشتی وجود ندارد مگر اینکه از حقوق و مزایای حکومتی محروم شوند. نه آنکه حکومت چیزی جدای از جماعت است اما بر اثر ناآگاهی و بدآموزی است حکومت را غولی می‌بینند که در مقابل ایستاده تا مردم را کنترل کند و حکومت هم همین اتفاق برایش می‌افتد و فکر میکند باید در مقابل مردم بایستد و از زبان زور استفاده کند تا مردم از او بترسند و این حکایت قرن‌هاست جریان دارد پس حکومت و مردم به دو بخش و در مقابل هم قرار می‌گیرند.

برای یک ملت آنچه بسیار خطرناکست دو قطبی شدن حکومت و ملت است. جدا شدن طبقه حاکم از مردم و سرانجام مبارزه بر علیه همدیگر که عاقبتی جز سقوط ندارد. در نظامی که حقوق بگیرانش خود را مدیون حکومت و اختیارشان را در دست حکومت میدانند و بنحوی طبقه خود را حفظ میکنند گویی از کره‌ای دیگر آمده‌اند حالا چه رسد به بالادستی‌ها که خود را ژن برتر میدانند و مردم در نظرشان رعیت است.

آیا حکومت دینی یک پدیده‌ی جدید است؟ تاریخ ایران را ناایرانیان نوشته‌اند ولی دقت در همین دروغ‌پردازها می‌تواند هر تاریخنگار منصفی را به واقعیت برساند. زمانی که در هر کوی و برزن معابد موبدان سر بر آورد و تمام افکار و عقاید مردم را به دین ساختگی بنام آشور زشت‌گره زد طوری که برای رهایی از سنگینی آن بار مقدسات مزدکیان و مانی‌ها قیام کردند اما سیطره‌ی موبدان بر مردم و دستگاه حکمرانی ساسانی چنان سنگین بود که هیچ نیروی دیگری در مقابلشان دوام نمی‌آورد.

دوران خلافت عرب که تکرار حکومت جدید است و حکمرانی دوران عباسی را تداعی میکند. دوران صفویه و حکومت دیندارشان. حکومت قاجاریه و ارتباط تنگاتنگ آن با ملاها و رای و فتاوی در تمام امور، اگر همه را کنار هم بگذارید جز تکرار همان ولایت مطلقه دینی نیست که گاه چنگ بر تمام قدرت زده و گاهی به حکم دلاوری چون نادر کمی عقب رانده شدند اما چشمی بینا می‌خواهد که این آتش افتاده بر دامن میهن را در امتداد تاریخ ببیند و آنرا خاموش کند.

آیا هست کسی که بگوید آنچه امروز بعنوان تاریخ اسلامی معرفی شده جعلیات ساختگی خلفاست و پس از آن شهامتی در کار نبود که به آن شک کنند و بدنبال کشف حقایق باشند! حکومت اسلامی در پی فعالیت کسانی زاده شد که اگر نگوئیم قاطعاً خائن بودند بلکه ایرانیانی بودند که راه نجات را در حکومت مطلقه دینی میدانستند چون در نابسامانی‌های دوره ساسانی موبدان می‌پنداشتند که اگر اختیار بیشتری داشتند همه کارها بر وفق مراد میشود در ست مانند اهل قلم در دوران گذشته که هر مسئله‌ای را از نگاه اسلام قضاوت میکردند و نتیجه می‌گرفتند که اسلام چه راه حل خوبی برای مسائل دارد.

حکومت مطلقه دینی از خلفا شروع شد اما چه کسی دستگاه حکومت را برای خلیفه می‌چرخاند؟ وزیران ایرانی اما برای اینکه مرز عرب و عجم به هم نخورد بین آن خاکریز نهادند بوسیله‌ی تاریخنگاری جعلی! نظام حکومت خلفا از ابتدا تا انتهای عباسیان همه

بر یک مبنا و ساخت دبیران ایرانی بود و تنها تغییر که کرد خاندان ساسانی را با خاندان عرب تعویض کرد مانند همین انقلاب اخیر و پس از انهدام عباسیان صفویها آنرا در قالب فقه شیعی ریختند اما اصل ماجرای حاکم و محکوم تکرار شد. دلیل اینکه استقلال طلبان ایرانی نتوانستند بار دیگر ایران را به آزادی پایداری برسانند همانا افکار رعیت و چوپانی بود که با رنگ و لعاب مذهب، ذهن و روح ملت را اشغال کرده و هر بار که به بن بست میرسد و کار بر مردم سخت میشود حاکم بعد با تغییر واژه ها همان مسیر را پی میگیرد و حتی خود مبارزان با علم کردن دینی متفاوت بچنگ دین غالب میرفتند و در برخورد با تعصب عمومی شکست خوردند.

اگر بهترین سیستم حکومتی دنیا را در ایران برقرار کنید و فرهنگ و نگاه مردم نسبت به دستگاه اداری اصلاح نشود باز هم در فساد و تباهی غرق خواهد شد. هزاران جوان آزادیخواه برای مبارزه با حاکمیت‌های مطلقه و در راه آزادی جان خویش را فدا کردند اما این معطل ریشه کن نشد. ایران زودتر از کشور سوئیس و سوئد در راه آزادی و دموکراسی قدم گذاشت چرا که در همان زمان یک رهبر دانش آموخته داشت اما دلیل ناموفقیت را گاهی به شاه گاهی به آخوند و گاهی به کشور خارجی ربط میدهند در حالی که دلایل اصلی را که در پائین بودن فرهنگ و دانش و بینش اجتماعی بود نادیده میگیرند. نگاه مردم نسبت به دین و دستگاه دیوانسالاری و طریقت آزادی را ندیده میگیرند از طرفی دستگاه اداری که متولی امور مردم است بدون تغییر مانده و وقایع را وارونه و بنفع خود جلوه میدهد و تاریخ را نامفهوم و پر از ابهام مینگارد بعد مردم را متهم به نداشتن حافظه تاریخی و بیسوادی میکند.

از کجا ضربه میخوریم؟ چه کسی دارد در شهر خودت به تو ظلم میکند. ظلم‌هایی که در ادارات بمردم میشود که از اول در مجلس وضع نکردند بلکه این رفتارها را پس از آنکه رایج شد به مجلس میبرند و به قانون تبدیل میکنند. قانون اساسی را ابتدا بر منطق روز جامعه نوشته اند ولی ادارات و ماموران حکومتی طور دیگری اجرا میکنند! و این روند بجایی میرسد که قانون گذار منشی بی قانونی شود پس باید با تغییر اساسی دستگاه اداری دست ماموران اجرایی را در ظلم و ستم کوتاه کرد و این را عبرت راه خود قرار دهید تا دیگر ضربه نخورید و تلاشتان به ثمر نشیند و نسل‌های آینده دچار استبداد سازی و فساد این طبقه نشوند.

دروغ نگاریهای بزرگ با ایجاد تنفر یا تعشق.

نقشه های ایران برای تمام دوران بگونه ای طرح میشود که عربستان را جدا نشان میدهد در حالی دریای سرخ مرز ایران و یمن در گوشه این نقشه است. به گفتار داریوش توجه کنید. عربها را یکی از قومهای تحت حاکمیت خود میدانند بدون هیچ تبعیض و حبشه و مصر و غیره. تا دوران ساسانی دالاب سرخ یا دریای احمر مرز ایران بود ولی بنابر تاریخنگاری دبیران و نقشه نگاری بریتانیا که نقشه سرزمینها را طبق برنامه های شوم خود کشید نقشه ای دیگر از دوران باستان طرح کرد و متأسفانه اندیشمندان ما هم یا بخاطر ناآگاهی و نفرت از اعراب و یا پنهانکاریهای عمدی این نقشه را پذیرفتند و حالا می بینید که حتی یمن را در نقشه طرح نمیکنند و صحرای عربستان را دور زده و مردم هم این را قلبا پذیرا هستند در حالی که واقعیت غیر از این است و دلیل اینکار همانهایی هستند که در سیاست های استعمارگران و ضد هویت ایرانی یک کشور قدرتمند از کویر عربستان در ذهنها ساختند.

سرزمینی که در تناقضات و کوه فکریها از یکطرف بسوی سجده میکنند و از طرفی آنرا جدا از نقشه ایران و دشمن میدانند و کسی نمیرسد که وقتی ایران ساسانی با چین هم مرز است چرا پایتختش باید در تیسفون و بغداد باشد یعنی با هیچ منطقی جور در نمی آید که این نقشه های اختراعی را واقعی پنداریم و پایتختی که باید در قلب یک کشور باشد را در آخرین نقطه قرار دهیم و عربستان را که چند واحه آبادی بیش نبود کشوری جدا بدانیم.

ای فرزند ایران: کشورهای جدید عربی تا قبل از پیدا شدن نفت یک تعداد واحه بر سر معدود چاههای آب بود که تعداد کمی صحرا نشین با فقر و بدبختی در آنجاها زندگی میکردند و خود عربستان هم فقط بخاطر مکه زنده ماند. خاطرات ایرانیهایی که از صد سال پیش به قبل فیلشان یاد مکه کرد بخوانید تا عمق محرومیت آن عرب های بیچاره را ببینید و بدانید که همیشگی همین بوده و اگر نفت بداشان نمیرسد هیچ تغییری نمیکردند و همین وضعیت را در چهارده قرن پیش تخمین بزنید بمراتب بیچاره تر بودند. البته اقوام عرب خارج از گود عربستان در بسیار جاهای ایران حضور دیرینه داشته اند و خود را ایرانی میدانند مانند عشایر

و مردمان عراق قدیم و بین النهرین ولی تنها جایی که میتوانست دور از چشم حکومت در لختیار توطعه گران باشد همان مدینه و مکه در زمان ساسانی بود.

کشور عراق که فاصله ای میان ایران و عربستان امروزی هست همان بدیل عراق عجم یا اراک و مهمترین سندی برای دروغ بودن نقشه اراضی هست که هم توسط تاریخ نویس مزدور و هم توسط انگلستان بر اساس سیاست مذهبی کشیده شده و مانند دیگر جاهای خاور میانه و به هدف ایجاد نفرت و نفاق کارهای بسیاری کرده که اگر نتوانیم پی به واقعیت ببریم فردا نقشه ای که برای جدا سازی آذربایجان و کردستان و خراسان و بلوچستان کشیدند هم بیرون می آورند. از زمانی که پای انگلستان به هند و خاورمیانه باز شد برای از بین بردن تمامیت ارضی و تاریخ و تمدن خاور میانه خیلی کارها کرده و سرزمینهای بسیاری را از هم جدا کرده و در مورد ایران با کمک مذهب و مذهبیین و پادشاهان احمق فجری هویت ایرانی را نابود کرده چرا که ایران از صاحبان اندیشه تهی شده! در ایران صاحبان اندیشه را میکشند چون از مردم جدا افتاده اند.

سیاست استعمار مذهبی کهن و استعمار نوین غرب در این راستا هست که تاریخ را اینگونه بنمایاند و ما را در مقابل اعراب خار و ذلیل نشان دهد در ادامه کار خلفای اسلامی شریک پایه گذاری قدرت بر علیه تمامیت ارضی ایران شد و حتی برای احیای سرزمین موعود برنامه های عجیب و غریب بسیار طرح کرده و هنوز در جریانید که گاهی دم خروس از زیر عبا دست نشاندگان آنها بیرون میزند.

سرنخهایی که میتواند پرده از رازها و دروغهای بزرگ تاریخی بردارد را بدست شما میدهم تا بتوانید هویت تاریخی ایران را بهتر بشناسید.

آیا برایتان سوال پیش آمده که چرا یک موبد بنام روزبه به محمد پیوست و نام او را سلمان نهادند؟ اگرچه داستان او را عشق به اسلام نام نهادند و چهره او را پوشانند اما واقعیت را بایست از زاویه ای دیگر دید. عشق کجا بود وقتی قدرت طلبی چشم انسانها را بر خون ملیونها همנוغ مبیند، این نکته باید چشم تاریخنگاران با شرفی که به طبقه دبیران نیبوسته اند باز میکرد و چنانچه با حساسیت روی این موضوع دقیق شوند به واقعیتهای پنهان شده مهمی میرسیدند. بدبختی اینجاست که تاریخ های ما را یا دشمنان نوشته اند یا خائنان یا حاکمان بیگانه و متاسفانه در این روزگار هم جز کپی برداری از همان دروغها و افزودن موهومات و شاخ و برگ دادن به دروغ کاری نکردند. روزبه یک ایدئولوژیست و تئوریسین انقلابی بود که روی ادیان آنزمان تحقیق کرده و بر زیر و بم خواستها و نیازهای فکری مردمان ایران و بین النهرین و یهودیه و مصر و بالاخره عربستان آشنا بود که توانست بنیاد یک حرکت مذهبی بر علیه مذاهب و پادشاهی موجود طرح ریزی کند با کلی پیرو و همفکر و جان برکف که در طی ۳۰ سال فعالیت در سرزمینهای عربستان و عراق و سوریه و یمن و مصر که جملگی جزء خاک ایران بود برای خود جمع کرد چه در میان موبدان و ارتش و اطراف تاج و تخت و چه افراد برجسته تا توانست نیرویی علیه امپراتوری ساسانی تشکیل دهد.

در آنموقع اصولا کتابت و تاریخنگاری در عربستان رسم نبود چون آن مردم نه خط داشتند نه سواد و نه تمدن. بعدها تاریخ را چنان نوشتند که خط کوفی و عبری و عربی را به اسلام و قریش منتصب کردند. در زمان ساسانی برای مردم عادی قلب ایران هم سواد و خط و کتابت محدود به طبقه ممتاز بود چه رسد به بدویانی که از هرگونه امکانات محروم بودند اما در میان قبایل یهود افراد با سوادی بودند که حافظ کتابهای مقدس بودند و محمد را تاثیر بسیار داشتند. در زمانهای بعد عربستان را بعنوان کشوری مستقل جا انداختند و زمانیکه دبیران شروع به نوشتن وقایع کردند فقط چیزهایی نوشتند که حاکمان جدید را خوش آید و نامی از ایرانی های بسیاری که بر اثر نارساییتی و یا در اثر طمع به فکر کودتا بودند و تاثیر مستقیم در انتقال اسلام بطرف شرق و غرب داشتند نیاوردند.

ما قصد طرفداری یا بیگانه نشان دادن اعراب نداریم اما اینرا خوب میدانیم که محمد جز همان رسالت پیامبری که یهود برایش طرح کرده بود چیز بیشتری نمیخواست یا توان بیشتری نداشت و تعداد عرب که زاده ی گود حجاز با شد خیلی کم بود اما بنیاد حکومت و قدرت و دیوانسالاری را سلمان و دبیران ایرانی که به او پیوستند بنا نهادند آنوقت ما هنوز داریم به اعراب میتازیم که ما را بدبخت کردند و غارت کردند و چنین و چنان کردند ولی بر عقاب را در تیری که به بالمان خورد نگاه نمی کنیم. اصولا تمام تاریخ

را برای انحراف ذهن ما طوری نوشتند که هنوز درد خود را در کشوری دیگر که وجود نداشته و به گردن مردمی می اندازیم که هیچ ربطی به ۴۵ نسل قبل از خود ندارد و دست خودیهای طبقه ممتاز را در آن نمی بینیم که هنوز هم دارند با همان طریق حکومت میکنند که استبداد از بدیهی ترین شاخصه های آن است.

برای ریشه یابی عوامل انحراف قدرت اجتماعی و جداسازی طبقه حاکم و رودرروی هم ایستادن حکومتها با مردم بایست این قضیه تکراری را با چشم باز ببینیم که چرا انبوهی از حقوق بگیران در وقت احتیاج در مقابل مردم می ایستند و بنفع حکومت شعار میدهند. طبقه را اینطور باید شناخت. طبقه دبیران را باید اینطور شناخت که از جایگاه وظیفه بنفع خود استفاده میکند و در حالی که خود همین طبقه باعث اشتباهات حاکمان در امر مردمداری و رویگردانی مردم از او میشدند پس از چندی مردم را مقصر میخوانند. غالب کسانی که از حقوق بگیران دستگاه دولتی بودند و سرجمع رفتارشان را در مقابل حکومت پهلوی و حکومت خمینی زیر ذره بین قرار دهید ببینید چه کسی در فاصله ای کوتاه لباس تملقگویی به شاه را درآورد و لباس چالوسی به خمینی پوشید، ریش گذاشت و تغییر چهره داد؟ طبقه را اینطور بشناس، و وقتی آنها بازنشست میشوند باز هم طبقه سرجایش هست و افرادش جایگزین میشوند و اگر دستش نزننی تا ابد در رکاب این استبداد و آن استبداد منافع خود را مقدم بر حقوق اجتماعی میدانند و از هر راهی شده حتی بفساد کشاندن دستگاه دیوانسالاری خود، حتی بدنام کردن خادم و منجی و قهرمان ملت مانند موریانه به جان تمام ارزشهای ملی میافتند.

به مجلات دوران پهلوی نگاه کنید تا آثار ایجاد فاصله بین حکومت و مردم را در دستان طبقه دبیران ببینید. دقت کنید که اینان چه کسانی بودند و در چه جاهایی قرار داشتند و نتیجه کارهایشان را ببینید. مشهورترین افراد باسواد که هرکدام در پستهای مهم فرهنگی و ریاستی قرار داشته اند و هر کدام هزاران مخاطب چشم به خط داشته و رهبر فکری جامعه بوده اند حال ببینید چگونه با نشر مبانی فکری خود که ریشه در مذهب مفتی داشته باعث انحراف اذهان عمومی میشده اند.

در کنار آن افراد شاخص، طبقه ی دبیران که میتوانند ساختار دستگاه اداری را که مانند موریانه، کشور را لانه خود قرار میدهد ببینید. آگاهی از عوامل انحراف و بیرون آوردن از آرشیههای پنهان شما را برای یک انقلاب ساختاری مصمم میکند، در این انقلاب ساختاری نیاز به یکسری تغییرات بنیادی در نگاه مردم به حقوق بگیران دولت است که در بخش های بعد توضیح داده شده. این خیانتکاری طبقه دبیران لزوماً عمدی نیست چون ساختار معیوب است اگر چه افراد عالم و فرهیخته هم داریم که هیچگاه از موقعیت سواستفاده نکردند اما در این ساختار معیوب اگر بخواهند میتوانند سواستفاده کنند و پس از هر تغییر، چون تعداد سواستفاده کننده های زیاد میشود بالاخره تمام دستگاه دیوانسالار اداری را به فساد میکشد یعنی عیوب ساختاری با فرهنگ ما دست بدست هم میدهد و بصورت سیستماتیک هر حکومت در گذشته و هر نوع سیستم در آینده را به تصرف خود در میآورد و به تکراری بر مکررات دامن میزند.

این ساختارهای معیوب و فریبکاران تاریخ که هر بار با چهره ای دیگر، مردم را به بهانه آزادی مایل و مقید به اسارتی دیگر میکنند و پس از تغییر مشکل را فقط در راس حکومت نشان داده، علاج را در پائین کشیدن حاکم و قرار دادن کس دیگر میدانند به واکسنی نیاز دارد. اگر به رفتار و گفتار سلطنت طلبها نگاه کنید این واقعیت بسیار آشکارست چون اکثر گرفتار همان افکار استبداد زده ای هستند که آزادی را در قامت پادشاهی می بیند که جایگزین حاکم اسلامی شود و با اینخیال که پادشاه میتواند هر ناممکنی را ممکن کند و لزوماً به نفع مردم کار میکند و بغوریت تمام مشکلات را حل خواهد کرد و مشکل بزرگ اینها همانا دور بودن از واقعیتهای تاریخ است گویی هیچ حقیقتی را نمیخواهند باور کنند و تنها به اتکای خدمات رضا شاه و فرزندش در عرصه اقتصاد انبوهی از استدلالها می آورند که تنها راه نجات در زنده کردن صد باره ی پادشاهی و برگشت به همان سیستم قدیم است.

بسیار تعجب آور است که خدمات صورت گرفته را فقط به یکنفر ربط میدهند و آن تعداد وزیر و مهندس و مدیری که در طرح ایده و اجرا و نظارت سهیم بوده اند و دانشوران و خردمندانی که شخص پادشاه را راهنمایی کردند یکجا قلم میگیرند.

اصولاً قدرت اجتماعی را همین طبقه دبیران به نفع حکومتها از مردم سلب میکنند و خودشان ایجاد فساد اداری میکنند و آنقدر غرق میشوند که فروپاشی را اجتناب ناپذیر میکند حال اینکه نمیتوان کسی را در این ساختار معیوب مقصر دانست چرا؟ اگر

بخواهیم دنبال مقصر بگردیم همه مقصرند. نوع نگاه به حقوق بگیران دچار عیب است. مگر هیات حاکمه چند نفر است که میتواند در مقابل ملیونها انسان بایستد و با پررویی دم از اقتدار خود بزند!! دم از اقتدار آنهم در مقابل مردم! چه میشود که مردم امکانات را بدست حکومت میدهند تا خدمت کند اما پس از چندی بر علیه خود مردم بکار می افتد.

در طول تاریخ چنین بوده و این مسئله وجود داشته است. همه میتوانند دست روی مشکلات بگذارند و مچگیری کنند اما هنر اینست که ریشه رفتارها و اشتباهات را پیدا کنیم و مبارزه برای آزادی آنست که این دردها را از ریشه درمان کنیم. این قدرت بلامنازع را چه کسی به یک شخص رهبر یا پادشاه میدهد که در توهم فرو میرود!

اگر به تاریخ تمدن ایرانی بر مبنای کشفیات بیولوژیک و تاریخ مکتوب دوهزارو پانصد ساله را زیر میکروسکوپ قرار دهید نگاهتان به واقعیتهای مهمی آشکار میگردد و دستگاه اداری را در هر فروپاشی اجتماعی و هر شکستی و هر انحرافی موثر می بینید.

چرا تاریخ نویسسان از طبقات دوران ساسانی تعریف و تمجید میکنند؟ جدا کردن مردم از همدیگر و ایجاد فاصله چه تعریفی دارد؟ حتی بچه روستا اگر از دانشگاه به حکومت پیوست در مقابل مردم قرار میگیرد چون خط و مرزهایی که بین طبقه ممتاز و رعیت کشیده شد هنوز پررنگ است و همیشه این خط را با پولهایی از دسترنج مردم یا منابع ملی، مشخص و پررنگ نگهداری میکنند. پولی که از رعیت گرفته میشود بعنوان ابزاری قدرتمند بر علیه خودشان بکار میرود. مرز خودی و ناخودی مشخص است، حتی افراد بیسواد با خبرچینی و جاسوسی به لشکر حکومت پیوسته و دیگر نمیتوانند با مردم باشند وگرنه حقوقشان قطع میشود.

حالا ببینید حکومتها پس از تغییر رفتار به از مبنای دستگاه اداری چگونه دامن طبقه خود را از مردم دور نگه میدارد تا تداخل ایجاد نشود. ((نکته ای که لازمست بیان شود دراین مورد که بزرگواران زردشتی خصوصا موبدان اندیشمند، این واقعیتهای تاریخی را نه بخود بگیرند و نه در صدد انکار آن برآیند چون نسل امروز مدیون نسل قبل نیست چه رسد به ۶۰-۷۰ نسل پیش. بگذارید حقیقتها آشکار گردد. آئین زردشت بهترین آئین انسانی دنیا بود اما از دوران هخامنشی به قبل منتها آنهم برای زمان خود))

ما تاریخ را براساس واقعیت بیان میکنیم و البته نیاز به تائید از جانب کسی نداریم. انحرافات تاریخ را از ابتدا تا امروز بصورت واقعیت بیان میکنیم و از تمام سروران تاریخدان اگر خود را مدیون حاکمان و حکومتها نمیدانند دعوت میکنیم که در یک مجمع به تصحیح متون تاریخ بپردازند و انحرافات را بشناسند و کنار بگذارند و کتاب تاریخ معتبر و مفیدی برای ایران به یادگار گذارند تا هر ایرانی با علاقه و اطمینان تاریخ بخواند و به گذشته خود آگاه شود. بجای آنکه دائم به مردم تهمت بزنید که تاریخ نمی خوانند فکر کنید که کدام کتاب را و چندین کتاب را باید بخوانند و به قضاوت بنشینند که کدام واقعیت دارد و کدام دروغ و چه اندازه وقت بایست صرف کنند تا انبوه مبالغه و انحرافات را از درستی ها تشخیص دهند!

در هر حال نظام دو طبقه ای ساسانی که هر طبقه به چند بخش داخلی تقسیم میشد در اثر فساد و تباهی ثروت پرستان و سنگینی بار مقدسات اختراعی چنان فشار بر مردم آورد که ایجاد تنفر کرد و جز فرار و فروپاشی راهی نبود. مردم در آنموقع دقیقا مثل امروز ایران دنبال راه نجاتی بودند ولی راهی در مقابل مردم گشوده نمیشد و مهتران قوم نتوانستند کاری برای نجات ملت از طبقه دبیران کنند اگر اتفاقی هم افتاد مانند مانی و مزدک و حتی همین سلمان خائن بدنبال اختراع مذهبی دیگر در مقابل مذهب موبدان بودند یعنی با یک کار اشتباه میخواستند بجنگ اشباه دیگر برونند. این واقعیت را پذیرا باشید که دین ساسانی هیچ سنخیتی با فرهنگ و آئین ایرانی و آنبوه آداب و مقرراتی که اختراع کردند و بنام اشوزردشت بخورد ملت میدادند نداشت.

روزبه موبد با مطالعه ادیان و سفر به سرزمین یهود و نصرانی به فرمول شنز پیامبری آشنا شد و در صدد ایجاد تحولی بود که بتواند مانند اردشیر در راس آن قرار گیرد. او مردم ایران را بسیار ناراضی و سردرگم دید و دیگ طمعش بجوش آمد و این وضع را مساعد برای سودای دیگر دید و برای اجرای نقشه به مکه رفت و مردمی ساده را دید که از بتهای کعبه طلب معاش میکنند.

عربستان با دو آبادی مکه و مدینه و تعدادی واحه های پراکنده زیر نظر تازیانشاه سهمی از خاک ایران بود و تنها سرزمینی بود که از مالیات معاف بلکه هر سال مقداری کمک هم از تیسفون برایشان فرستاده میشد چون چیزی نداشتند که مالیات بر آن تعلق گیرد. روزی به محمد پیوست و با علومی که آموخته بود دل او را ربود و قریب بدوی را مناسب القاعات روئایی خویش دید و با موبدان همفکر خود به مکاتبه و عهد و پیمان پرداخت و سسی سال وقت داشت که افکار و ایده های خود را تکامل دهد و با همفکری محمد و صومعه داران یهود و کتابدارن بنی قریظه مخترع ایدئولوژی بنام اسلام شد. مذهبی فراوری شده از یهود و مذهب موبدان ساسانی و دین نصرانی که پیروانش را مسلمان خطاب کردند یعنی تعلیم شده ی سلمان. این نماز و ظاهر عبادت که مسلمانها انجام میدهند با مذهب ساسانی مطابقتهایی دارد دال بر واقعیت.

آنقدر آن مردم بدوی و بدبخت و فقیر بودند که این مطالبی که بعدها در موردشان نوشته شده گویی مربوط به ملت باسواد و کمالاتی هست که از فرهنگ تمدن برخوردارند. یک عده مردم بیایان نشین در کویر عربستان که سادگی آنها را میتوانید در خاطرات شاپور دوم بخوانید زمانی که یک گروه راهزن عرب را دستگیر میکند در بازجویی چگونه جواب میدهند. تاریخ دوران بعد، از آن مردم منزوی و درمانده چنان یاد میکند که واقعیت را کاملاً پوشانده است. مثل اینکه فکر کنیم چند روستا در جنوب خراسان برای خود حکومتی برقرار کنند و به تهران حمله کنند و فردا هم تهران سقوط کند و بدست مش رجب افتد! آن سودای حکومت را کسانی به آنجا بردند که در دستگاه حکمرانی و ارتش و معبد دست داشتند و ازین رهگذر دنبال پشمی برای کلاه خود بودند و گر نه محمد حتی برای خود جانشین انتخاب نکرد چون چشم اندازی از حکومت نداشت.

از آنطرف یهودیان بفکر نوسازی شبکه پیامبری و از اینطرف موبدان و دبیران بفکر تغییر حکومت و مذهب و احیای حکومت دینی. امید صومعه داران و کتابداران یهودی به محمد بود و امید انبوهی از ایرانیها به جنگجویان مقدسی بود که با تلاش سلمان در حال ساخته شدن برای تغییر دستگاه قدرت موبدان و خاندان ساسان به حکومت دینی اسلامی بود و البته گروه دیگری که خود را منتسب به اشکانیان میدانستند مانند رستم در فکر تغییر حکومت از ساسانی به نفع خود بودند.

سلمان و همفکرانش همانطور که زمینه تغییر مذهب را بوسیله موبدان دگراندیش و همدستان در نواحی عراق فراهم میکردند با همدستان خود اطراف تاج و تخت را از خاندان ساسان تهی کردند طوری که هیچکسی نماند جز یک نتیجه ی نه تغاری از خسروپرویز که بصورت گمنام دور از پایتخت میزیست. همه را طی سالیهای گذشته بتحریک و توطئه کشتند حتی پوراندخت، دختری که توانست چند صباحی بر تخت بنشیند را خود رستم فرخزاد از تخت پائین آورد و کور کرد.

گسترش تبانی خائن و خدعه گر بر علیه وطن و دادن اطلاعات به دشمن یا همکاری با بیگانه یک واقعیت تلخ در دوران اسلامی است که کمتر به علت آن پرداخته شده و دلایل را ریشه یابی نکرده اند تا اصل موضوع نمایان شود. در میان ملتی که معنای وطن در مقابل ایدئولوژی و شعاع مذهبی قرار گیرد و ایدئولوژی بالاتر قرار گیرد هر نوع خیانتی در قلب خائن توجیه میشود. همیشه افراد بسیار موثری در خیانت دست داشته اند مانند سلمان و دیگرانی که، عربها را سازمان میدادند در حالی همگی برای خود توجیهاتی داشته اند مانند نجات از بی عدالتی یا ظلم حاکم اما از آنجا که اهمیت و حس وطندوستی نداشتند هر وسیله ای برای هدف بکار گرفته اند

رستم چشم اسفندیار کودتا بر علیه خاندان ساسان بود و ممکن است عده ای بخاطر نام و القابش برنتابند که رستم در خیانت بر علیه یزدگرد دست داشته است. ممکن است گاهی چسته و گریخته از کسانی یاد شود که یکی میگوید خائن بود یکی میگوید خادم بود ولی تاثیر و چهره ی واقعی آنها را به طبع حاکمان تازه بدوران رسیده پوشانده اند که بعدها کسی به وجود آنها پی نبرد و بواقع پس از دو قرن فطرت و گم شدن این حلقه از تاریخ کسی دنبال روشن نمودن واقعیت نبود چون شایعات و دروغها و توهومات سایه بر گذشته انداخته بود. شما در کتابهای تاریخ صدر اسلام خبر از لشکر فرشته ها و اسبهای بالدار میبینید، چیزی که واقعا مردم باور کرده اند پس کسانی مستقیماً در تحمیق مردم و تاریخ دخالت داشته اند حال اینکه همین کتب را به مرجعیت تاریخ نشانده ایم.

از آن سبب که نداشتن حس وطندوستی بخاطر پیشبرد اهداف مذهبی باعث انحراف و اشتباهات بزرگی خصوصاً نزد مهتران و اهل قلم گردیده، آگاهی عمومی از چنین کج اندیشی هایی باعث میشود که به تاریخ و هویت واقعی علاقه مند شده و در صدد کشف واقعیت باشند و در آینده پرده از بسیاری مهملات تاریخ کنار رود و بجای نام اعراب فلک زده، نام ده ها خائن غیر عرب که برای رسیدن به قدرت و حکومتی دیگر، از اعراب سلاحی ساختند و ایران را در آتش سوختند رو شود. تکرار این جفا و خطا را در کاری که در دهه ۵۰ با ایران کردند دیده اید. در طی هزار و چهار صد سال گذشته و حتی قبل از آن بارها این چرخه تکرار شده و ریشه این جنایتها به خیانت پروری برمیگردد که در اثر نداشتن تاریخ و آگاهی و افول فرهنگ بوقوع می پیوندد.

حال چرا ملتی از اتحاد و افتخار زیر پرچم ملی و فرهنگ وطنداری تهی گردد؟ در این گمراهی همیشه دست طبقه دیران با ایجاد فساد و انحراف در کار بوده و این طبقه در طول هفده قرن اخیر برای رسیدن به ثروت از انحراف اذهان عمومی از نشر خرافه و دروغ و ابتذال و قتل و غارت کوتاهی نکردند فرهنگ ایرانی را نابود و هویتش را به هزار قصه آلودند تا چنین شد که هم امروز میلیونها تحصیلکرده بدنبال راهی برای فرار از ایران میگردند و امید و آرزوهای خود را به کشورهای بیگانه دوخته اند.

آیا مهاجرت از وطن به هر بهانه ای نشان از وطندوستی است یا اینهمه مهاجر میتوانستند دست بدست هم دهند و عرصه را برای نالایقها خالی نکنند؟! آیا بیشتر از یک یا دو درصد آنها باید میرفتند که جانشان واقعا در خطر بود؟

در افق بیداری چند نکته تاریخی که روشن شود خواهید دید کتابهای تاریخ پس از اسلام تا چه اندازه از حقیقت تهی است. اگرچه حکومت ساسانی با دم و دستگاه موبدان درهم تنیده بود اما موبدان همیشه در فکر تصاحب بیشتر قدرت بودند، و حرکت سلمان و همفکرانش در جهت براندازی خاندان ساسانی و حتی موبدان موبد و ایجاد پادشاهی مجدد با سالاری دگر اندیشان و با دین جدیدی که نفرتهای مردم را فرو نشاند جدا از احیاء دین نبود چون بر حسب قطع زمان، تمام گرفتاریها را از اجرا نشدن یا بد اجرا شدن احکام دین میدانستند و فکر مردمان آزمان با دین عجین بود چنان که تا دیروز /

رستم از قدرت و نفوذ فوق العاده ای نسبت به تمام بزرگان بهره داشت و با آنکه میتوانست از جایگاه فرماندهی ارتش از قتل شاهزاده ها جلوگیری و اوضاع را کنترل کند در حذف خاندان ساسانی دست داشت و در آخر با رای موبدان موبد آخرین بازمانده خاندان ساسان را بر تخت نشاند و او را یزدگرد سوم خواند و خود بعنوان نایب السلطنه در کنار شاه جوانی که نمیتوانست مانعی جدی بر سر راهش باشد قرار گرفت.

در حقیقت او از سالها پیش خود را آماده برای جانشینی میکرد. اما جانشین شاه بنابه رسم معمول، باید خون شاهان قبل در رگش باشد که خود را از نسل شاهان اشکانی معرفی میکرد و البته با مرگ یزدگرد، هر بهانه ای منتفی میشد تنها کافی بود مرگ شاه را درست برنامه ریزی کنند و رستم بعنوان یک منجی و قهرمان مورد پذیرش بزرگان قرار گیرد.

در حجاز، عمر بن خطاب خلیفه در پی غنیمت، شخصا لشکر به شام و اورشلیم کشید و پس از غارت آن نواحی، به حجاز برگشته پس از جنگهای متعدد دیگر خارج از گود حجاز با اصرار سلمانها برای جنگ سرنوشت ساز در اندیشه شد. عمر هیچگاه دلش نمیخواست دل بدریای آتش بزند آنگونه که خودش گفت یکاش میان ما و پارس دریایی از آتش بود و بالاخره با اکراه و اندیشه لشکر را به حریصان قدرت و ثروت سپرد تا بسوی تیسفون روند. (ممکن است در کتابهای تاریخ نام ایران را در مقابل عربستان بعنوان کشوری جدا معرفی کند که این به دوران بعد و خصوصا دوران استعمار بریتانیا برمیگردد)

یزدگرد بیتجربه خبر از تبانی اطرافیان و درباریان و موبدان و فرماندهان با سلمان و فرماندهان فراری به حجاز نداشت. رستم، شاه مهره کودتا و جایگزین یزدگرد، سیاست پیشه کرده و تعلل میکرد تا یزدگرد به رسم پادشاهان ساسانی خود در راس ارتش به مقابل دشمن رود اما موبدان موبد که میخواست آن بازمانده ی ساسانی را از هر گزندی دور نگهدارد با این امر مخالف بود و رستم نمیتوانست روی حرف او حرفی بزند.

روزها میگذشت و اعراب در پشت دجله فراهم آمدند. یزدگرد از این تعلل و وقتکشی بویی به سوء نیت نایب السلطنه برده و حتی قبول نکرد که کسی دیگر جای رستم به فرماندهی لشکر برود و این را به پای بیتجربگی شاه جوان گذاشته اند در حالی که

اگر رستم نقشه درستی داشت براحتی یزدگرد را با دلیل قانع میکرد اما ارشدار که ریگی بکفش دارد نمیتواند صادقانه طرح برنامه کند.

دبیران درین باب نوشته اند که رستم خبر از آینده داشت و میدانست که شکست میخورد برای همین دل بکار نمیداد این نکته میرساند که این طبقه در توجیه اراجیف استناد و نهایتاً از غیب سخن میاورند تا مردم ساده را گول بزنند همانگونه که هنوز این سیاست کار میکند و چون تعلل به درازا کشید، کاخ کسرا از بزرگان نگران پر شد و همه منتظر مقابله با عربها بودند و شاه در انتظار به رستم گفت کم مانده که عرب از دجله بگذرد و وارد پایتخت شود و این مردم منتظر دستورند اگر نمیتوانی به مقابله بروی تا من بروم که رستم در مقابل مردم مجبور به اجرای فرمان شد و از همانجا مهره شطرنج بدست تقدیر سازان دیگر افتاد که بجای مهره، صفحه شطرنج را به نفع خود برهم زدند.

بله اگر ایران از قدرت و منزلت افتاد دست خائن و خودی در کار بود و هیچکس در دنیا نمیتواند جنایت و خیانت را از درجه گناه به درجه ثواب برساند الا با نام دین و رستم اگر میخواست واقعا لشکر عرب را براند روزها فرصت را از دست نمیداد و واقعا برای ارتش ایران کاری نداشت اگر دچار سیاستبازی مکاران نشده بود. سپهسالار اجباراً سوار بر فیل شد و از بخت بد از دجله گذشت و با سپاهش روبروی لشکر سلمان قرار گرفت و یک عرب بدون ترمز و از همه جا بیخبر در موقعیتی خاک آلود خودش را به فیل رساند و به حکم قتلوفی سبیل الله رستم را کشت و هوار کرد.

گویی کلید ایران در دست این گرسنه پاپی بود، نقشه های دور و دراز با کشته شدن رستم نقش آب شد و ورق برگشت. عرب که باور نمیکرد بتواند روزی لایق رویارویی با سرباز ارتش باشد، باور نمیکرد قیافه یک سپهسالار را از نزدیک ببیند حالا یک سپهسالار را کشته باشد چه میشود!! ناگهان خود را قهرمان دید، خود را خیلی بزرگتر از آن دید که بود و از آن لحظه بند از کمر خائنان گسست و در مقابل یک سیل قرار گرفتند که خود هدایتش میکردند.

اینجا چرخ ایران می ایستد تاریخ قطع میگردد و زمان در خون محو میشود. عرب با آن خود خواهی و تعصب وقتی چیره بر تمام ایران گردید متوجه ضعفهای فرهنگی و اخلاقی خود در مقابل فرهنگ ایران بود و برای چاره برخلاف دیگر مهاجمان سعی نکرد خود را تغییر دهد بلکه در صدد تغییر فرهنگ ایرانی برآمد و در این راه از مشاورت دبیران بهره فراوان گرفت. با تضعیف و تحقیر میان گذشته و آینده ایرانیان توانست آن تمدن را از اسب ببندازد.

و اما داستان تاریخنگاری اسلامی: دو قرن میگذرد تا وقایع را از زبان خلفا و عربهایی که خود را سرور عالم میدانستند و پیران حافظه و جملگی با نظر خود شیفتگی و تعصب عربی وارد تاریخ میکنند. تاریخ وقایع به چند دست نوشته شده و میتوان واقعیتها را در کنار دروغها دید اما حرفی از همراهی دبیران نیست و هر واقعه ای را با تعریف و تمجید به سردار یا حاکم عرب نسب داده نام دبیران در همه جا مثل دست قطع شده، فریاد میزند.

گفتیم که عرب بخود آمد و پایتخت ثروتمند و ارتش بی سر جلوی خود دید. یکباره از دجله گذشت و به شهر ریخت و کودتاچیان که کسی جای رستم در ترکش نداشتند بازی را باختند. آنان فکر اینجای کار نمیکردند که یزدگرد مانند دیگر شاهان عمل نکند و رستم نتواند کسی دیگر به فرماندهی بفرستد و کشته شود.

در گذشته نهایت جسارت عرب دستبرد می برد که به روستاهای بین النهرین تا سواحل دالاب پارس میزد. آنها معنای قانون و مقررات اجتماعی نمیدانستند و عمر خود را با راهزنی و دزدی و حتی غارت همدیگر سپری میکردند. آنچه در تاریخ بعدها نوشتند نشان از درک و فهم نظامی و نبوغ بالا و برنامه ریزی دارد در حالی که تمام ارتقاع عرب تا اینجا در دست مجرمان و فرماندهان فراری از دولت ساسانی و موبدهای خائن بود و سلمان که بعنوان یک رهبر فکری معلم عرب بود، تمام حب و بغض علی هم که راه افتاد بخاطر ارتباط نزدیک محمد و این رهبر فکری بود که بعد از شکست کودتا و تغییر اوضاع به نفع قریش ارتباط عمر با سلمان و نوجه ها تغییر کرد چون دیگر نیازی به سلمان نبود و جایگاه رهبری را از دست داد.

از طرفی بوی قدرت و ثروت خلیپها را در پای خلیفه به زانو در آورد و کودتاچیان شکست خورده، آمال از دست رفته را به علی گره زدند و در تمام فعالیتهای علی همراه بودند تا او را حاکم کنند و از همانجا اتحاد عرب و سلماتنها دوشاخه گردید اگرچه ذات حکومت جدید ازاین به بعد حکومت بر اساس دیوانسالاری ایرانی بود. در حقیقت اگر این افراد به کمک محمد نمیرفتند اصلا اسلام جان نمیگرفت و آنچه شکل میگرفت دینی بود مطابق میل یهود و در خدمت یهود و نهایت به بیت المقدس ختم میشد.

برای یزدگرد راهی جز فرار نماند و چون در اثر تبلیغ و فشار موبدان ارج و منزلت خاندان ساسانی نزد مردم از بین رفته بود در هیچ جای ایران نتوانست لنگر اتحاد شود تا آنکه در خراسان کشته شد و سلسله حکومت اردشیر پایان گرفت. حال به این نکته توجه کنید که دستگاه حکومت روحانیون و دبیران همیشه در پشت سر یک شاه یا خلیفه یا رهبر پنهان میشود و همه کاری میکند و بدنامی آنرا آن احمقی بجان میخرد که با غرور بخیال خود در راس نشسته و به مقام خود دلخوش است و اگر خیلی متوهم باشد دقیقاً مردم را دشمن میخواند و طبقه دبیران را مردم میپندارد.

در آینده که تعصبات دینی کنار برود برگهای گمشده تاریخ، رو خواهد شد. بالاخره بر همه معلوم میشود در طول قرنهای چه بر ایرانی گذشته و چگونه در خانه خودش غریبه شد شکسته شد به حیرت فرو رفت، افسون شد، خواب رفت و بچاه افتاد و در چاه بماند و به هذیان دچار شد و اما چندی است که دارد سیلی میخورد، از همان اسلام سیلی میخورد و مینالد و میداند که از کجا میخورد، چیزی نمانده بیدار شود، علانم حیات دارد بالا میرود!

اگرچه این سر نخها روزه ای به واقعیت گشوده و مشخصاً معلوم میدارد که چگونه با تحریف تاریخ میتوان ملتی بزرگ را به اسارت یک قبیله بدوی در آورد و طوری وقایع را مینگارند که پی به مسببان خیانت و جنایت نبرند و از نقش طبقه دبیران در تمام کارها در تمام جنگها در تمام نقشه ها حرفی نمیزنند اما عرب نویسنده نداشت، در همان زمان دبیران در بیست جای دیگر ایران وقایع نگاری میکردند اما تمام نظم و مقررات یکباره فرو ریخت و شرایط به سمت حذف تاریخ گذشته رفت مانند اسکندر که آثار هخامنشیان را نابود کرد، اردشیر آثار اشکانیان را و اعراب آثار سانیان را و تعدادی دبیران همفکر با روحانیت فعلی آثار تمام تاریخ گذشته را بدست نابودی داده اند، داشتن کتاب جرم گردید و هرکسی مجبور شد نوشته ها را آتش بزند یا در زیر خاک یا غارها پنهان کند و با تمام این بلاها ایران بسیار بزرگ است. بزرگتر از آنکه بتوانند مقام اولی را در مهد فرهنگ و تاریخ و تمدن از او بگیرند. مگر میشود یک ملت هنرمند را بدون دخالت خائن و فریب خودی بدام انداخت.

هیچ ملتی به اندازه ایران جنگ دفاعی نداشته و هیچ ملتی در آنزمان از هنر و رشادت مخصوص ایرانی برخوردار نبوده ولی چه میتوان کرد در مقابل دشمن خانگی و توطئه یی که تئورسین و مشاورها و فرمانده هایش از خود است! و اگر چه تاریخ را حاکمان مینویسند و نام خود را در جای موثران قرار داده تا آیندگان را بوصف خود گرفتار کنند اما نور بر تاریکی ها و دانش بر چابلو سنگاری ها پیروز میشود. در مورد سلمان و فرماندار شدنش که میگویند سوار بر خری وارد مدائن شد یادتان است! حالا فکر کنید کسی که معلم محمد بود و تمام زیربنای اسلام را پی ریزی کرد و در صدد نشستن جای موبدان موبد بود چگونه به فرمانداری شهری ویران شده رضایت داد؟! آیا دورنمای طمع و حرص به قدرت او را به پایتخت ویران نکشاند؟

ایا سلمان با آن همه تلاش بر علیه فرهنگ ایرانی میتوانست یا به تیسفون بگذارد؟ حتما میتوانست چرا که ذهنیت مردمان آنزمان تغییر حکومت بر اساس تقدیر و سرنوشت بود همانگونه که از موبدان شنیده بودند و عامه مردم خبر از آنچه در حجاز گذشته نداشتند.

تواریخی که تاکنون در مدارس و کتابها خواندیم و باور کردیم دقیقاً بر مبنای فریب و برای سرکوب و نابود کردن فرهنگ و هویت ایرانی نوشته شده و بدستور حاکمان دینی که تمام هنر شان رهبری بر انسانهایی هست که با فریب و تدویر به اسارت ذهنی و بردگی گرفته شده اند. اگر در هر فروپاشی حکومت، بخشی از هویت و تاریخ و گذشته را از ایرانی نميگرفتند چگونه میتوانستند بر او حکومت کنند؟ یکی از بدترین عوارض حکومتهای مذهبی خائن پروریست و در حکومت ساسانی مانند تمام حکومتهای مذهبی این واقعه شوم باعث پا گرفتن خائنین بسیار شد همانطور که امروز در تمام لایه های اداری وجود خائن و جاسوس و چاپلوس بیداد میکند و همین خائنها همیشه مانع تحول اجتماع میشوند مانع جرات یافتن اجتماع و انداختن ترس پنهانی در دل

مردم می‌شدند. این اتفاق الان هم در حال رخ دادن هست منتها نیروی آگاهی رسانی با قدرت خیلی موثرتری دارد عمل میکند و این آگاهی باعث میشود که خیلی از همین فریب خوردگان به خود بیایند و همدل با مردم شوند.

تاریخ ایران باستان که شکوه فرهنگ ایران هخامنشی را تا حدودی روشن کرده، در این راه تنی چند دانشمند برجسته توانسته‌اند با زحمت بسیار صحنه‌هایی را از کتابهای یونان بیرون آورده و کتاب تاریخ ایران باستان را بما عرضه کنند که یاد و نامشان گرامیست و این مطالبی که از تواریخ بیگانه بیرون آوردند گرچه مربوط به هزار سال دورتر از وقایع دوران سلمان است اما قابل اعتمادتر است و نمیتوان خرده گرفت که چرا واقع تر نوشته نشده ما با دست قدرتان دشمن دانا با شیم که در گوشه‌هایی از تاریخ خودشان نام و بادی از ایران برای خود نوشتند و نگهداری کردند و گرنه در ایران که هیچگاه از هیچ ارزشی نگهداری نمیشده و هر سلسله جدیدی تمام ارزشها را فقط مربوط بخود دانسته و گذشته را قلم گرفته است البته تاریخ دوران هخامنشی را میتوان با اسناد و مدارک و از الواح گلی بجا مانده از پرسپولیس شفاف و واضحت دید و حتی میتوان تاریخ مکتوب را با کشفیات جدید به هزاره‌های قبل برد اگر تمدن جیرفت از غارت بیشتر در امان بماند.

فرزندان ایران که وارث فرهنگ و تمدن و تاریخ این سرزمین هستند اگر این داشته‌ها را با پول نسچند و مانند نسل گذشته همه چیزی را از منظر ارزش پولی محاسبه نکنند میتوانند آثار تاریخی را سرمایه‌ای جاویدان برای آینده سازند.

اگر مدیریت صرفا دست طبقه دیربان نبود و سیستم مدیریت را طبق مدارهای باز سازی فرهنگ بنا کردید حتی با یک رشته درآمد میتوانید در دنیا اولین باشید و آن رشته گردشگری و نمایش آثار تمدن است. ما میدانیم که آثار باستانی ایران بسرعت در حال غارت شدن است اما به غنایت و اصالت ایران بیش از اینها امیدواریم. اگر از توهّمات رایج بیرون آیید برای داشتن یک کشور آزاد و فرهنگ پاک انسانی آنقدر راه آسان است تا اینگونه که با فرهنگ زشت و آداب خودنمایی و ریاکاری و تزلزل ایمان بخواهیم زنده مانی کنیم. شما وارث و لایق آزادی منطبق با روحیه مهر و اصالت ایرانید.

منشور خیام گزیده‌ای از چند مکتوب تاریخی و فرهنگی است که دستچین شده خدمتتان عرضه میدارد چون امکان نشر تمامی آثار نبود و همچنین طرح مدیریت ملی آزادگان که تاریخ ایران، استعداد مردمان، موقعیت سرزمینی ژئوفیزیک و استراتژیک و استعداد فرهنگ‌سازی در این موقعیت جغرافیایی در کنار فرهنگ تحمیلی بیگانه و نحوه‌هایی از سلطه‌پذیری و اسارت و راه و رسم رسیدن به آزادی و طریق نگهداری از آن بیان میکند تا بتوانید در سرزمین خود با افتخار زندگی کنید و بجای فرار مغزها و سرمایه‌ها، مسیر را به نفع کشور تغییر دهید و فرزندان ایران هیچگاه دل از میهن خود برندارند و آواره نشوند.

ما بخاطر ثروتهای سرزمینمان بارها به اشغال دشمن در آمدیم، نیاکان ما بخاطر هنر و صنعت و دانش آبادگری به مال و ثروت فراوان دست میافتند که طمع اقوام غارتگر را برمی‌انگیخت اما با غارت ایران بدست مسلمانها اگر چه به همت رادمان(یعقوب صفاری) و همزمان بلوچ، تازیها به آنطرف دجله پس رانده شدند و بخش و سببی از خاک ایران پاک شد اما دایره افکار مردم از دست افکار سلمانی و دبیران بیرون نرفت و خودیهای خود پرست چون موریانه به جویدن مغز سر مردم و پایه‌های اتحاد مشغول شدند و هنوز این موریانه‌ها در خدمت غارتگران هستند و با سیاستی دیگر در حال غارت کردن سرزمینمان با این تفاوت که اینبار بنیاد خانه را به باد غارت گرفته‌اند و الحال مشکل اصلی خائنانی هستند که دست پرورده‌های آموزش سیستم برده سازند. مومنانی که تبدیل به خائن علیه خانه خود می‌شوند. دشمنان خانگی که در خدمت بیگانه درآمدند همان بردگان جاهل و نادان هستند که در مقابل ثروت زانو می‌زنند.

منشور فرهنگی خیام مجموعه افکار پریشان و مردد را به یک هدف معطوف میکند و آن ترسیم طرح بنیادی مدیریت جامعه‌ی خویش بر مبنای انسانیت با مشارکت تمام مردم و البته نه در حرف و نمایش و شعار که در واقعیتی ژرف اندیشانه به شما عرضه داشته. نظری بر جهان بینی اصیل ایرانی که زندگی انسانی را بر مبنای آزادی و احترام به تمام مردم جهان و به همدیگر و حفظ طبیعت می‌شناختند.

امیدوارم که فرهنگ اجتماعی به جایی از مدنیت و مدرنیته برسد که بجای سیاستمداران مدار بسته، دانشمندان بکار آیند؛ به هر حال تا زمانی که سیاستمدار لازم باشد دو نکته لازم است تا مسیر فرهنگسازی طی شود.

اول؛ صداقت در سیاست برای داخل کشور. دوم؛ سیاست در صداقت برای خارج از کشور.

چرا هر سیاستمداری نمیتواند مسیر فرهنگ و آزادی را طی کند؟ البته اگر سیاستمدار منافع اجتماع را دنبال کند و از علم و دانش بهره مند باشد مسیر آزادی را طی میکند اما مشکل، ادامه ی زیربنای فرهنگ معیوب است که سیاستمدار را در مداری بسته به اهداف حاکمان یا احزاب یا دانشگاه یا مافیا یا سرمایه دارها یا..... قرار میدهد و از زبان این سیاستمدارها کلمه ی مردم زیاد شنیده میشود در حالی که قلبش در گروی دیگرست.

آزادی تنها هدف مقدس در دنیاست که هر تلاشی برای آن ارزش دارد. آزادی زمانی معنا دارد که همه از آن برخوردار باشند.

اکثر زندگی، آزادیست و بدون داشتن آزادی زندگی معنا ندارد. چه بسا بر اثر عدم شناخت آزادی بسادگی اکثر زندگی به پای وعده ها یا کالای بی ارزش ریخته شود.

آزادی قیمت و ارزشی دارد معادل زندگی و زندگی در آزادی جمعی و برخورداری همگانی معنا دارد. انسان طبیعتاً بدنبال آزادی است اما اگر آموزش و علم برخورداری همگانی از آزادی در کار نباشد ظوابط و شرایط لازم برای آزادی ممکن است تحت الشعاع اقشار خاصی قرار گیرد که از امکانات موثرتری بهره مندند و همینها آزادی را بنفع خود مصادره کنند و پایه های استبداد دیگری گذاشته شود.

فعالیت آزادیخواهانه هیچگاه متوقف نمیشود و در بدترین خفقان شعار برابری شنیده میشود حتی از زبان عوامل استبداد اما آموزش دموکراسی و مردم سالاری و لائیسیت در ایران از خط قرمزهاست چرا؟

آزادی بر مبنای اعتقادات بزرگان علم و اندیشه و عمل در دنیا یک درس است که بایست وارد مدرسه شود تا به تدریج به تمام جامعه سرایت کند و به یک تحول فرهنگی و ساختاری منتهی میگردد.

اگر مبنای آموزش در مدارس ایران برخلاف امروز، موضوعاتی باشد که واقعیتهای تاریخی، فرهنگی، اجتماعی را بدون دخالت و تاثیر حکومت تدریس کند میتوان به آزادی واقعی امیدوار شد.

(تاریخ و ریشه یابی نکات انحرافی که مبنای نابودی هویت و عزت ایرانی بوده است- محیط زیست و عدم دخالت در اکوسیستم و چرخه حیات زمین - شاخصه های هویت ملی- ثروتهای فرهنگی و تاریخی - خاک ایران و ثروتهای معدنی و فسیلی- فرهنگ آزادی- فرهنگ و اخلاق انسانمداری در جامعه آزاد - ارکان مدیریت ملی بر مبنای طبیعت - ایدئولوژی اسلام و علت وعوامل توسعه آن در ایران - مکتب مهراسی و آشنایی با فرکانسهای انرژی طبیعت - فرهنگ دنیای مجازی - بازگشت به اصالت انسانی در نگاه به خانواده و رهایی از کهنه پندارهای مضر در روابط خانوادگی - عواملی که انسانها را از برابری زن و مرد به ورطه رعیت و اربابی کشاند و توسعه آن به نابرابری اجتماعی و نگاه جنسی انجامید- بدیهیاتی که در باورها تبدیل به تابو شد و بعضاً ابزار سرکوب آزادی و نیل به برتری گردید - ترمیم تار و پودهای روابط اجتماعی و ایجاد جامعه معنادار تا رسیدن به قدرت اجتماعی - استفاده از خرد جمعی در اداره جامعه - جایگزینی رهبریت افکار عمومی توسط مجمع دانشمندان خرد ورز با رهبری افکار عمومی سنتی که توسط طبقه دبیران خصوصاً روحانیون انجام میشد - و موضوعات فرعی دیگر که نیاز به یادآوری و برای همه فرزندان ایران خصوصاً نوجوانان میتواند مفید واقع گردد)

در طول تاریخ بسیاری در قامت حاکم و ارباب و روحانی برای ربودن آزادی نقشه ها طرح کردند و دامها نهادند. دزدان آزادی با ظواهر متفاوت. آزادی، این گنج بینظیر را باید شناخت و راه بدست آوردنش را با آگاهی آموخت و همیشه آنرا از راهزنان قدرت و ثروت در امان نگاه داشت. زندگی واقعی در آزادی واقعی بدست می آید. اهمیت آزادی برای ما ایرانیها در اینزمان به

قدریست که با موجودیت سرزمینمان گره خورده. با آزاد شویم و کشور خود را نگهداریم یا برده بمانیم و شاهد غارت فرهنگ و تاریخ و ثروت و محیط زیست کشور باشیم.

اگر چه عده ای هنوز نمیفهمند که در اسارتند یا ابزار دست غارتگرانند مانند پرنده ای که در قفس متولد شود نمیتواند اهمیت آزادی را بفهمد، این دانش براحتهی قابل فهم و درک است ولی برای کسانی که دوران کودکی را در چهل و تعصب والدین و معلمها نگذرانده باشند! بنابراین در یک سیستم سالم تنها ده سال وقت لازم است تا نسل آگاه به علم آزادی پا بگیرد و شالوده ی دموکراسی پایدار را در کشور حفر کند.

اگر کودکان را دریابیم و به اهمیت آنها پی ببریم، بجای امتحان گرفتن از آنها، بجای تنبیه و محدود کردنشان به درس و مشق مدرسه، آنها را با تشویق به پرسش و نقد کردن جهان پیرامون عادت دهیم، در کنارشان باشیم نه در مقابلشان، دائما آنها را از امتحان نترسانیم و آنها را از روی نمره قضاوت نکنیم، دائم دست روی اغلات آنها نگذاریم و آنها را به ترسیدن و سکوت وادار نکنیم و به پرسشهایشان جواب دهیم بلکه آنها را به سوال کردن تشویق کنیم باور کنید پس از مدت کوتاهی جامعه راه درست خود را پیدا میکند.

بسیاری از بیماریهای فراگیر جسمی و روحی در ایران امروز از نداشتن آزادی است. آزادی بر خلاف گفتار بنده ها در لخت شدن نیست چراکه خیلیها را با این دلیل که آزادی یعنی بی بند و باری جنسی فریب میدهند در حالی که عمده انحرافات رفتاری و افکاری و جنسی و فرهنگی از سوء اثرات آموزه های مکتب برده داری است. برای برداشتن موانع آزادی باید شناخت از آزادی حاصل شود. انسانی که معنای آزادی را بفهمد با هیچ قدرتی سرکوب نمیشود. آزادی در واژه ها و ادعاها نیست. آزادی یعنی اینکه تو کودک خود را در هر شرایطی از عوامل سرکوب کننده ی ذهنش در امان نگهداری. تا آزادی نباشد انسانیت معنا پیدا نمیکند. آزادی به دو بال پرواز و سری آگاه محتاج است، طبع آزاده گی و نیل به رهایی در وجود همگان است اما اراده پرواز زمانی در وجود تقویت میشود که آگاهی حاصل شده باشد و این مسیر پرواز نیازمند آموزش است.

شما اگر این مکتب بندگی را تغییر دهید و سیستمی بسازید که دانشمندان خرد ورز و بزرگان علم و دانش مرجع شما گردد و آنها را در مجمع خردمندان با جامعه همراه سازید راه آزاد ماندن هموار میگردد. برای اینکار لازم است که با دانشمندان آشنا شوید و کودکان خود را با دانشمندان آشنا سازید و سیستمی بسازید که برای انتخابات در نظر گرفته شده و تمام افرادی که برای مدیریت معرفی میشوند با رای اکثریت انتخاب یا عزل شوند، اینگونه قدرت اجتماعی احیا و این روابط گسیخته ترمیم میگردد.

حتی یکروز زندگی در آزادی ارزش دارد بر عمری اسارت. میله های هر قفسی در مقابل آگاهی فرو می ریزد اما به زندمانی در قفس خوی گرفتن دلیلش ترس از پرواز است و نداشتن تجربه آزادی. آنکه که در زندان توهمات گرفتارست دلیلها میتراشد برای ماندن در قفس.

برای رسیدن به آزادی واقعی اگر آگاهانه مسیر را طی کنیم زود بمقصد میرسیم: ابتدا به یک آرمان فکری نیاز است تا ایمان و اعتقادات از دوزخ و جنت ساخت بشر به بهشت جاویدان واقعی تغییر کند و آزادی در وجودت جوانه زند و بتوانی زنجیرهای بسته شده به افکارت را تشخیص دهی و از زندان ذهنی که با ایجاد ترس و احساس گناه و وعده های دروغین به تو القا شده خلاص گردی. این بمعنای یک اصلاح بزرگ در اندیشه هاست. اصلاحی که توسط وطنفروشان مورد انتقاد قرار میگيرد اما بهشت همینجاست، در همین حوالی، در همین میهن و شهر و همین کوه و جنگل و صحرا، همین کره زمین با تمام ملتهایش، خانه ازلی و ابدی همینجاست. زمین تنها خانه ایست که ما را جای داده و اگر لایق جاودانگی باشی در دستگاه بازیافت، انرژی

وجودت به فرکانس اندیشه های جاوید پیوست میخورد. مهمترین موانع ناپیوستگی حرص به مال، حسادت و بخل و کوتاه فکری است.

نگاهت را از آسمان برگیر، بهشت همینجاست. رسیدن به آزادی اگر حاصل شود در مکتب مهراستی دوستی آدمی با طبیعت که مادر تمام موجوداتست با رعایت حقوق تمام نگاره های زمین بجای خود پاینده خواهد شد و نبوغ انسان آزاد را به مرحله ظهور رسانده تاریکی ها را با پرتونگاری علم روشن و همه را از انحراف نجات خواهد داد. آیا گاهی با خود اندیشیده اید که چرا انسانها در هر قرن نیاز به انقلاب و تغیر رفتار مدیریت اجتماعی دارند و معمولا به شکست انجامیده در صورتی که کلنی موجوداتی مانند زنبورها هیچگاه نیاز به انقلاب ندارند؟! زنبورها چرا انقلاب نمیکنند یا به جنگ همدیگر نمیروند یا مرغهای مهاجر چرا بجنگ و جدال نمیپردازند و بر علیه هم لشکر کشی نمیکنند؟ آیا انسان عاقلتر است که دائم در جنگ و جدال و حرص و حشکشی بسر میبرد یا آن حیوانات اجتماعی؟ دلیل این واقعیت میتواند تلنگری به ذهن آدمها باشد.

برای مبارزه با برده داری راههای بسیار موثری هست که با همیاری میسر میشود. برای رسیدن به همیاری باید تمام رشته های بندگی را یافت و ترفندهای دشمن را شناخت و با فرهنگ مهراستی به حلقه فروهری پیوست. میهن ما در هزاره های قبل به این دانش رسده بود. زمانیکه اقوام ایرانی دست بر حلقه فروهر رساندند چنان اتحاد سنگینی حاصل شد که تومار مکتب چهل و بردگی برای مدتی در هم پیچید. و اما امروز، این آخرین نبرد با ضحاک در سرزمین رستمهاست و ضحاک هم میداند که آخرین نبرد و آخرین سالهای زندگی دودمان ۵۰۰۰ ساله ظلم و ستم دارد سپری میشود و تلاش زیادی میکند که بر قدرت بماند و برده های مزدور بسختی با مردم تقابل میکنند ولی با برخورد اندیشه نمیتوانند کاری کنند و اگر پدر و مادرها بتوانند به فرزندان خود مجال خود باوری دهند دیر نباشد که سرداران غارتگر تسلیم آزادگان شوند.

تمام آموزه های برده گری در مقابل پیمان فروهر و مکتب مهراستی نابود خواهد شد. بیاید روزی که معابد بندگی را موزه عبرت کنند. و اما برای رسیدن به آن آزادی چه باید کرد؟! سیاستمداران ایرانی را بخود بیاورید تا بار دیگر بدام نسخه های غرب نیفتند. ما سیستمی بسیار مدرن و نوین برای ایران میخواهیم. ما آزادی میخواهیم که همه از آن بهرمند شوند و امکان محدود کردن انسانیت باقی نماند. اگر بهوش باشید و دنیای اطراف خود را بشناسید و پی به این فرصت طلایی ببرید فرزندان شما سیستمی برقرار کنند که هیچ بیگانه ای را یاری نفوذ و خیانت نباشد.

خیانت خارجی با تبنانی خیانتکار داخلی شروع میشود. هیچ بیگانه ای نمیتواند نفوذ کند تا از خائنان درونی چراغ سبز نگیرد. و اگر کودکان را آزاده پرورش دهید خائن و جاسوس نمیشوند و میهن خود را دوست خواهند داشت.

و با آموزش صحیح در آزادی و آزادی در آموزش بار دیگر آرتمیس و پوتاب و سورنا و آریابرنز از خاک ایران میروید. ما همان ایرانیانیم که صدها سال پیش از کایت پرواز استفاده کردیم. (دکتر حساسی) ولی یکباره از هوش رفتیم و حالا میخواهیم بیدار شویم و با علم و دانش به هوش جمعی برسیم. رسیدن به هوش جمعی مرحله ای از تکامل بشر است که تمام درهای بسته را باز میکند.

برای رسیدن به هوش جمعی بایست ابتدا توانایی استفاده از خرد جمعی حاصل گردد تا بالاخره بتوانیم به هوش جمعی برسیم/ با زنده کردن هویت ملی و مکتب مهراستی درخت آزادی را آبیاری کنیم.

سرلوحه رفتار نیک در آئین مهراستی: آنچه لازم است برای رهایی از اسارت بدانیم، آنچه لازم است برای روزگار پس از رهایی بدانیم، آنچه لازم است تا ذهن جویای رها شده از خرافه ها را به بینشی حقیقتگرا پیوند زنیم را با شهامت دریابید.

با آئین مهراستی بر تارک دنیا بدرخشید! اگرچه وجه پاکی قرنهای در زیر پرده جهالت فرو مانده و به خفت گرائید اما ایرانی میتواند یک سرو گردن از دنیا بالاتر باشد. ایرانی مدرن و آباد که با اتکا به تمدن و پیشینه تاریخی میتواند با مدیریتتی

شایسته به پیشرفتی حیرت انگیز دست یابد. اگر بدانیم که عمده شکستهایی که به ایران رسید از فرهنگ نامناسبی است که تحمیل بر آن شده پس لازم است مسیر مناسبی را انتخاب کنیم؛ ایران باستان با آئین زردشت، جهان را از ناامنی و خونریزی نجات داد اما آن آئین با تمام پاکی جواوگویی دنیای امروز نیست.

نهایت عقاید خود را بدست هیچ جریان مذهبی داد و آزادی را به هیچ مکتبی غیر از مهراسنی گره زد. ما میتوانیم با یک اصلاحیه متمدنانه به فرهنگ و آئینی دست یابیم که فقط با راستی و مهر برپا گردد. پندارهای مردمان آموزش دیده را به خودشان واگذارید. هرکس هر چه می اندیشد بخودش مربوط میشود و هیچ قدرتی حق نفوذ به افکار انسانها ندارد. هر انسانی حق دارد با فکر و اندیشه آزاد راه خود را انتخاب کند. اگر قرار باشد راستگویی پیشه سازیم و محبت کنیم و محبت ببینیم چه نیاز که وقت خود را بجای شناخت دنیا و نیروی سازنده ی زندگی، به آداب و آرا سام ساختگی بگذرانیم و حیران شویم. آداب برده سازی به هزار شکل در میآید تا همه را زیر بار سنگین خود منجمد کند.

آئین مهراسنی ما را به علم و آگاهی واقعی سوق میدهد و هرگونه سواستفاده از عقاید مردم را تقبیح میکند. با این رویکرد که بجای رهبران افکار عمومی مذهبی، باید به دانشمندان روی آورد و آنها را از دوردستها به درون جامعه کشید و مجلسی از متخصصان علوم گوناگون فراهم کرد تا مرجع فکری مردم باشد. اجماع و شورای دانشمندان برای اینست که در قوانین و مقررات امور اجتماعی قبل از گذاشتن به آراء ملت، نظر دهند و مردم را از جوانب امر و سوالهای برآمده از افکار پاسخ علمی و اندیشمندانه دهند. دانشمندان را از انزوای سیستماتیک بیرون آورده و آموزش طبقاتی که فرهیختگان و دانشمندان را از مردم سوا میکند اصلاح کنید تا همه از علم و دانش روز دنیا حتی بدون نیاز به دانشگاهها بهره مند شوید.

بیگانگی که قرنهای پیش با کمک کودتاچیان ایرانی از لکه سودایی حجاز بیرون جستند و همه جا را به باد غارت گرفتند باردیگر توانستند با وعده ی آزادی مردم را به اسارت بگیرند. نسلهای پیشین ما معنای آزادی را در بندگی میدانستند چون احوال خود را نمیشناختند و زمانی که به مرادشان رسیدند او برای به اسارت گرفتن مردم آنها را به آزادی پس از مرگ بشارت داد و آزادیهای جاری را برچید تا به جهنم نروند و آنها پذیرا شدند چرا؟ چون احکام اسلام را نخوانده بودند با رساله های مجتهدین آشنایی نداشتند و تنها قسمتهای مثبت آن توسط عده ای روشنفکرانما نمایش داده بودند که مردم را فریب میداد ولی به اصل ماجرای این شبکه واقف نشده و خبر از ذات آنها نداشتند.

و زمانی که همین روشنفکرها دانستند، مسیر آزادی و انسانیت بطور کلی در تضاد با ادیان سامی است کار از کار گذشته بود و اکثرا سلاخی شدند. آنها دیر فهمیدند، ذهنیت های تحمیل شده بر انسانهایی که تحت تسلط حاکم شرع قرار میگيرد مقررات برده داری و برده سازی است که مردمان مغلوب را طبق احکام شریعت، بصورت کالا در اختیار حاکم مسلمان قرار میدهد. اگر ایرانیها کتابها و رساله ها و احکام دینی اسلام را با دقت خوانده بودند و طی طریق استحصال برده و کنیز چه با جنگ یا ترفندهای دیگر میدانستند هیچگاه زمام اختیار کشور و ملت را به حاکم اسلامی نمی سپردند. رژیم شاه چه اندازه در این زمینه مقصر است، به پژوهشگران میسپاریم.

شرایطی که بحکم قضات متشرع و فقهای اسلام، مردم را بعنوان کالایی بی ارزش تر از احشام و ابزار معاش و وسیله ای برای ارضاء مسائل جنسی و خالی کردن عقده های روانی بکار افتاد توسط مفسران پنهان و تعدیل میشود تا زمانی که حاکم اسلامی بقدرت برسد و بمحض اینکه قدرت بحاکم اسلامی برسد تمام احکام پنهان شده زیر عبای مفسران بیرون می آید و شما میبینید که حتی بچه های مردم که بزندان می افتند با همان احکام اسلامی مورد خشونت، تجاوز و کشتار واقع میشوند و در این موقع هست که مردم از خواب بیدار میشوند و میپرسند چرا قاضی چنین حکمی داده و فکر میکنند قاضی از پیش خود حکم صادر میکند و چه ناآگاهی خطرناکی که زنجیر اطاعت اسلام را بگردن خود انداخته با شی آنگاه ندانی که رهبر و حاکم شرع اسلامی میتواند طبق شریعت اسلام با تو کاری انجام دهد که هیچ حیوانی با همنوع خود انجام نمیدهد و آنگاه در کمال حیرت و ناباوری از ظلمی که بر تو یا هموطنت میروند گله و شکایت میکنی! تو ظاهرا تقصیر را بگردن قاضی و رهبر و مامورانش می اندازی و فکر میکنی مقصر را پیدا کرده ای در حالی که این احکام در مذهبی آمده که تشنه آن بوده ای.

برای آگاهی و رسیدن به واقعیتها در مذهب و مبنای ایجاد آنها به احکام شرع رجوع شود به قرآن و احادیث توجه شود که حاکم اسلامی را مسلط بر جان و مال و ناموس انسانهایی میداند که تحت سلطه قرار میگیرند. بسیار مهم است بدانید در اسلام چه مقرراتی برای حاکم و محکوم در نظر گرفته شده و متأسفانه اکثر مردمی که باطنا خود را برده اسلام و کلب حسین و کنیز زهرا میدانند خبر از روز واقعه ندارند و زمانی بدنبال حق انسانی خود بیدار میشوند که در دادگاههای اسلامی محکوم به مجازات شرعی گردیده و آنوقت به قاضی فحش میدهند. قاضی طبق شریعت اسلام حکم میدهد و در این شریعت هم اکنون تمام ایرانیها برده و کنیز حاکم اسلامی هستند حال شما اسمش را هر چه میخواهی بگذار. البته کاری نداریم که این احکام و احادیث شیعی در چه دوران اختراع شده اند زیرا هنوز هم در حال اختراع و جعل احادیث هستند اما همان اهل سنت که ادعای ثبات و اصالت دارند هم در هر جایی قدرت بگیرند معلوم نیست که گردن انسانها نزنند. ولی مطلقه فقیه اگر بخواهد مانند علی عمل کند میتواند ناراضی ها را گردن بزند چون براحتهی حکمی مناسبی حال خود از قوطی احکام بیرون می آورد.

برای اینکه با احکام اسلام تا حدی آشنا شوید آدرسهایی برایتان آورده شده که با صراحت بیشتری سخن از غارت و غنیمت و جنگ و فتح و اسارت و کنیز و برده گرفتن و پرداخت خمس غنائم به حاکم گفته است ولی همانطور که گفته شد توسط مفسران و مبلغان پنهان و پیچانده میشود تا آنطرف سکه را نبینید مگر زمانی که در دام افتاده باشید، در هر حال اگر مسلمان مومن و متعهدی هستید احکام اسلامی را کاملاً بخوانید تا ایمان شما کامل گردد و از وسط بازی و تزلزل و حیرت نجات یابید و اگر مسلمان نیستید باز هم بخوانید تا دلیلهای را بدرستی بدانید که احکام برده داری در اسلام که شامل کودک و پیر و جوان و زن و مرد و فرزندان آنها میشود و نه تنها با جنگ بلکه راههای دیگری هم برای برده گیری وجود دارد که بهتر است خودتان بخوانید تا بهتر متوجه شوید؛ (منهاج الصالحین ۲/۲۷۵، ۳۱۳/۲ ۶۶، ۲۷۵/۲-۲/۱-۳۸۰-۳۷۸-۳۷۳-۶۶-۳۱۳ ۳۷۳، ۳۷۹، ۳۸۰/۱ فید جواهر الکلام ۲۴/۱۳۶-۲۱/۱۲۸-۱۲۰) (العروة الوثقی ۲/۸۰۴-۸۰۳/۲، ۳۶۷/۲ الخمس ۲۲ و در تحریر الوسیله ۱/۳۵۲ المیزان ۶/۳۴۵)

حالا همان پدر بزرگها که احکام نخوانده سر به اطاعت شدند، رفته اند ممالک خارجه که از آنجا نسخه بهتری برای نوه های خود بپیچند ولی سرعت پرورش روح آزادی در خاک ایران، خیلی بیشتر از خاک اروپاست. حتی در میان قفس اگر خاک ایران باشد از ژنتیک اینخاک جوانه های آزادی سر میزند.

آزادی یک خوانش ذاتی در نهاد بشر بلکه در ذات تمام موجودات عالم است. تمام عناصر طبیعت تنها زمانی آرام میگیرند که در جای خود قرار بگیرند. مادامی که زندگی در جریان باشد نیل به آزاد بودن هم جریان دارد. هر اجتماعی بگونه ای آزادی را میفهمد. چه بسا بر اثر کج اندیشی، آزادی را در زنجیر ها بدانند و حتی به آن افتخار کنند به این امید که روزی در ازای این موانع، در جایی دیگر به آزادی برسند. حتی مگس ها آزادی را دوست دارند اما دیگران از نیش آنها در عذابند. چرا که پشه فقط به بقای خود کار دارد و انتقال میکرب برایش اهمیت ندارد.

افکار سلطه پذیر هم تنها به مذهبی ها ختم نمیشود. بسیاری از مردم منتظر شخص شاخصی هستند که برای آنها آزادی بیاورد و آنها را به جایی برساند و به نیروی خود باور ندارند. عده ای دیگر دائما از اجتماع خواهش میکنند که برخیزند و فلانی را سرور خود کنند تا آزاد شوند. آنها در واقع آزادی را میجویند و سوء نیتی ندارند اما از کودکی آموخته اند که باید تحت قیومیت کس دیگری رشد کنند.

اگر معنای آزادی را نفهمیم مانند میلیونها انسان دیگر، عمر خود را در پی یكروز آرامش سپری میکنیم در حالی که آب در کوزه و ما تشنه لبان میگردیم. چرا بما وعده ی آرامش در دنیایی دیگر میدهند؟ ما میتوانیم در کنار هم باشیم و ازین جهنمی که برایمان ساخته اند بهشت بسازیم. بهشت در همین حوالیست نگاهت را از آسمان برگیر.

قدرت اتحاد انسان آنقدر هست که بتواند بهشت واقعی را در همین فرصت کوتاه بسازد و اندیشه های جهنمی را دور بریزد. آری انسان میتواند با آموزش غلط بهشتی را به جهنم تبدیل کند و میتواند با آموزش صحیح از جهنمی بهشت بسازد و شادی ببخشد. آیا به عمق نیت مدعیانی که نجات را در غم و اندوه میدانند اندیشیده اید؟ چرا غم و اندوه!

تنها هدفی که برای تمام موجودات عالم ارزش دارد شاد زیستن است و انسان چرا باید اندوهگین باشد؟ در اندوه و ناراستی قدرت اندیشه کاهش یافته و رشته های پیوند با انرژی طبیعی گسسته و آدمی آسان به اسارت های گوناگون تن میدهد. بسیار مهم است که با هر نوع مذهب و اندیشه پی به این حقیقت ببریم که با چه آموزه هایی انسانها را به اسارت میگیرند و تعصبانی که باعث فرو ماندن در اسارت و احيانا قرار گرفتن در مسیر مخالفت با آزادیت کدامند.

(علم زیست شناسی با تحقیقات گسترده به کشفیات مهمی دست یافته که وضعیت آفرینش را در زمانهای متوالی روشن کرده است) از منظر علم و اندیشه در طی میلیونها سال زندگی جانوری خبری از انسان نبود و قاعدتا بهشت همینجا بود تا اینکه از میان حیوانات، هوموهای متحول شد که توانست پس هزاران سال گنگ بازی و لکنت زبان به جایی برسد که زبان باز کند. با باز شدن زبان به رد و بدل کردن یافته ها و دانسته ها پرداخت و به قدرت اندیشه رسید. انسان سخنگو با اتکا بر همزیستی و زبان انسان شد. اما همین قدرت زبان و اندیشه، انسان را در دام خودبینی انداخت و از هوش طبیعی گسسته شد. هوش ذاتی که در هر حیوانی به اندازه لازم برای حفظ بقا وجود دارد فرق میکند با هوش اکتسابی که بعد یاد میگیرد و انسان بواسطه زبان، میتواند به هوش اکتسابی در حد تلاش دست یابد.

انسان به اینخاطر از هوش ذاتی محروم شد که به دانسته های خود اعتمادکرد و خود را از مسیر همنوایی با طبیعت به مسیر خودخواهی انداخت و آزادی و شاد زیستن را با اعتماد به افکار خود در مسیر انحرافی جویا شدا! او برای رشته های پیوند قطع شده با چرخ و فلک، جایگزین نهاد در حالی که حیوانات دیگر میتوانند چیزهایی بفهمند بدون خطا که باعث حیرت است مثلا اینکه دوست یا دشمن ساعتها قبل اینجا بوده! انسان چون از فرکانس هوشی زمین جدا شده نمیتواند هر چیزی را ببیند و با فرکانس و انرژی موجود در فضا نمیتواند چیزی را حس کند مگر در مواقعی خارج از کنترل. و چون دانش او محدود به تقلید و یادگیری از همنوعان گردید، همینکه نکاتی را خود یاد میگرفت به این توهم می افتاد که همه چیز را میداند.

حتی امروز که از دنیای ماشینی به عصر دیجیتال پا میگذاریم انسانهای فهیم میدانند که اول خطیم اما هزارها سال پیش انسان نادان خود را اشرف مخلوقات نامید و خیال کرد تمام رموز عالم را کشف کرده و ازین خودخواهی به چنان انحراف اندیشه مبتلا شد که برای خود در عالم خیال تصویری کرد و برای رسیدن به آرزوها متوسل به اوهام شد و سرنخ شادی را به تصورات پوشالی ربط داد. آزادی را به فنا داد و شادی را از یاد برد! اما همچنان در همان بیراهه دنبال آزادی میدود.

مسلمانها شدن از اسارت حاکمان معمولی بسیار آسانتر از سلطه مذهب است چون مذهب میتواند به هزار چهره درآید و باورهای مردم را به اسارت بگیرد. آمدن و رفتن حاکمان بسیار و سلسله های حکومتی نشان از این دارد که راحت میتوان از این حکومت خلاص شد و به حکومتی دیگر گردن نهاد اما عمر ادیان و سلسله پیامبران که جملگی در یک محدوده جغرافی و تقریباً از یک رگ و ریشه بودند نشان از سماجت این باورها دارد و اینکه به آسانی نمیتوان از آن رها شد.

رهایی از مسیر اشتباهی که به برده گی مذهبی ختم میشود دارای پیشینه ای است عبرت آموز است. در گذشته ی دور، زمانیکه انسان به بیراهه رفت و نتوانست به آرزوی خود برسد، فکر دیگری اندیشید و سرگذشتی غم انگیز برای خود اختراع کرد. او نتوانست واقعیت را چنان که هست بفهمد و برای آزادی تعبیر گوناگون وضع کرد. او میدانست که آزادی ارزش بسیار دارد ولی موقعیت خود را در خطر می دید. طمع به مقام و موقعیت چه بلحاظ مالی و چه منصب در قبیله باعث تحمل وضع موجود خود میشد اما افکار او به دوردست میتاخت و در خیالات اغفال کننده جا خوش میکرد. پس از چندی یاد گرفت که آرزوهای بر باد رفته را در خیال بسازد و میساخت چنانکه دل به آنها می بست. کم کم به این نوع خیال عادت کرد و به قول غزل خیالاتی شد.

او در عالم خیال به آزادی رسید و به آن عادت کرد و به ژیان افکارش قانع شد. انسان در محدود های شهر و قبیله که برای خود ساخت فرزند خود را نیز محدود کرد و آموزش داد که قانع و محدود بماند و آزادی و زندگی را در دنیای خیال پس از مرگ بسازد. سالها گذشت و درین باره با فرزندان و نوه های خود حرف زد و آنها که مانند پدر بزرگ خود از آزادی مطلوب محروم بودند به عالم خیال او رفته و درباره آن آزادی با هم حرفها زدند. آنها باور کردند که آزادی در دنیای خیال پدر بزرگ است! دنیایی که گاهی در خواب می دیدند. خواب دیدن یکی از پایه های اختراع دنیای دیگر شد و زمانی که پدر بزرگشان مرد مطمئن شدند که او به همان جایی که از آن حرف میزد رفته چون او را در باغ سرسبزی که همیشه میگفت دیدند. این حرف و حدیثها پایه اختراعی مذهب شد که خیال همه را راحت کرد!! دیگر کسی بخاطر نداشتن آزادی گریه نکرد چون میدانست که اگر بمیرد باز آزادی میرسد.

با گذشت زمان برای آن آزادی جا و مکان و مشخصات تائین کرد. از آنجا بود که انسان برای همیشه راه آزادی را چنان برگزید که ارزش زندگی را زیر پا بگذارد و این تنها فرصت و شانس خود را نادیده بگیرد و اگر شده زودتر بمیرد و بدنیای خیالی پدر بزرگ رفته شاد و رها و آزاد در کنار یاران موافق آرام بگیرد و لذت ببرد. انسانها وقتی شهر نشین شدند برای حفظ امنیت مجبور به اطاعت از رهبران خود شدند و رهبران با ایجاد حکومت از قدرت نظامی، هم بر علیه دشمن استفاده میکردند و هم بر علیه آزادی مردم. در گذر تاریخ حاکمان مستبد برای حفظ خود و اطاعت مردم کارهای بسیار کردند. جنگها و خونریزیها و اگر شده دشمنان فرضی بمیدان آوردند و در هر گیرو داری، بخشی از آزادی را فدای امنیت کردند. در بخشهایی از دنیا، مردم زیر سلطه رهبران مذهبی، با کمال افتخار زنجیر بندگی خود را بدست رهبرشان دادند.

رهبران مذهب گاهی به تخت پادشاهی نشسته با قدرت، حکمرانی میکردند. بزرگترین سلسله رهبران مذهبی در سرزمینهای سامی تحت عنوان پیامبران یهود به تسلط بر مردمان تبحر داشتند و دارای فرمول بودند که آن را شنز پیامبری یا علم حرز آسمانی مینامیدند که در واقع ترفند و سحر در کنار علم نجوم و جبر و ریاضی قدرت فوق العاده یی در جذب مردم داشت و این علم بصورت موروثی در خاندان پیامبر دست بدست میشد و خاصیت مهم این نوع برده سازی تداوم بندگی و آموزه هایی که رهایی از آن در گذشته تقریباً غیر ممکن مینمود و اگر کسی میتوانست پی به راز اسارت ببرد و آزادی بجوید توسط بردگان دیگر سربه نیست میشد و در واقع قدرت جذب پیامبران از بسیاری پادشاهان هم خیلی سهمگین تر بود.

الان از افتتاح باغ پدر بزرگ بچه ها ده هزار سال میگذرد اما آن باغ خیالی چه وسعتی یافت!! طی این زمان بچه ها برای مکان موصوف تدارک آب و غذا و درختها و کاخهای مجلل دیدند. برای آنجا نامها انتخاب کردند. باغ را وسعت دادند، هر کس سخنی از باغ پدر بزرگ گفت و توصیفی کرد. هر کسی می آمد درختی یا درب و دیواری یا نهال میوه ای در آن میکاشت و یاری دلنواز هم در آنجا تصور میکرد.

کسانی تحت عناوین جادوگر و مغ و کاهن و کشیش و روحانی باغبان شدند از باغ توصیفهایی کردند و هر سال افاضاتی بر اضافات افزودند و آدابی اختراع. کردند. هزاران سال گذشت و کسانی به ترتیب واسطه بین ارباب آن دنیا و مردم شدند تا آنها را به آن باغ رهبری کنند. وقتی نوبت به سلمان رسید و طبع عرب را سنجید شهبان را چند برابر دید. او نمونه یار دلنوازی که یهود به جنت نشانده و منتظر مردان بود را چندتایی بیشتر در آن قرار داد تا جوابگوی نیازشان باشد و بعدیها درخت حوری کاشتند و آنقدر درین کار پیش راندند و حوری به جنت بردند که مجبور شدند برای اسکان آنها کاخهای چند طبقه بسازند و توصیفاتی که خود میدانید. این باغ در طی صد قرن گذشته به همت باغبانها و واسطه ها همینطور سر سبز و وسیعتر شده. آنقدر که در غرب سامی باغ جنت سربه فلک میکشید در شرق از این خبرهای شهوتناک نبود. در شرق سلسله های پیامبری نداشتند و با توجه به آزادی در زندگی شبانی و عشایری دارای فرهنگی بودند که اسارت و بردگی را نمیپذیرفت. نماد این فرهنگ آزادی، زردشت بود که بایست او را معلم اخلاق نامید نه پیامبر، چون زردشت ادعا نکرد که از آسمان خبر می آورد. او رهبر خرد و اندیشه آزاد بود هر چند بعدها او را آسمانی کردند و در رقابت با شنزپیامبری، آئین زردشت را به انبوهی از خرافات و آداب عبادی آلودند و او را هم پیامبر کردند.

اولین انقلاب آزادی و رهایی از مکتب دبیران ؛

در مقابل مکاتب برده ساز و دیوانسالاری حاکم و بر خلاف تمام دگرگونیهای گذشته و انقلابات و شورشها و استقلال طلبیها، شکل تازه و شکوه مندی از حرکتها به سمت رهایی زمانی اتفاق میافتد که با تمام موانع فرزندان این میهن از امکانات جدید همآموزی اینترنت به اندیشه ای پویا برسند برای یک انقلاب ساختاری بدون بازگشت به انحرافات دستگاه اداری و فساد سیستماتیک حکومتی.

+_+ در تحلیل ها معمولاً ناکارآمدیها را بگردن حکومتها می اندازند در حالی که حکومتها زائیده ی افکار مردمان سلطه پذیر بوده و ترس از رهایی حتی در ذهن و روح بسیاری از مهربان رسوخ دارد و مانند مذهبی ها جرات نمیکند از سلطه رها شوند با اینحال کمتر به رفتار و افکار مردمان توجه کرده و در کل درس آزادی را به مردم ندادند. (یادتان باشد تاکنون درس آزادی را بصورت واقعی در دانشگاه مطرح نکرده اند) اگر در سی داده شده راه مبارزه با حکومتهای مستبد در آنطرف دنیا بوده است و تا زمانی که سیستم آموزش در حیطه قدرت حکومت است از فرهنگسازی خبری نیست.

آزادی و آزادی بصورت علمی در سیستم آموزش ایران جایی نداشته و در کنه ذات خود مسیر اطاعت و بندگی را می پیماید. در زمان پهلوی با کودکان و دانش آموزان چنان رفتاری شد که ملتی پر از غصه و کینه ببار آورد. فرمول حکومتها را معمولاً روشنفکرها شکل میدهند و مردم با الگو برداری از رهبران فکری خود رفتار حکومت را تأیید میکنند و چون درس آزادی را کتابت نمیکند، مردم معمولاً نمیدانند که چگونه باید با یک اداری یا مامور حکومت برخورد کنند و بنابه اصالت انسانی همان رفتار احترام آمیز را پیش میگیرند و اگر به رفتار خود و دیگران در مقابل حقوق بگیران حکومت توجه کنیم این واقعیت روشن

میگردد که حق طلبی عمومی؛ امنیت و آزادی بیشتر در پی دارد و ناآشنایی به حقوق، باعث بالا رفتن وزن حکومت در مقابل ملت میشود و اگر ناآگاهی ادامه یابد بدانجا میرسد که برای مطالبه ی حق باید هزار منت بجان بخرد تا مامور یا کارمند حکومت قطره ای از حق شما را پس دهد.

(اصلاح واقعی زمانی اتفاق می افتد که طبقه دبیران را بشناسید از یک مامور ساده و کارمند تا برسد به راس،، این طبقه را بایست وارونه کرد و آن را در مهار قدرت اجتماعی قرار داد) هرگونه فساد، هرگونه ستم، هرگونه ظلم و بیداد و ر شوه خواری و اجعافی که گسترش یافته و گاهی به قانون مبدل میشود از همین برخوردهای نامتجانس با اصل آزادی در دستگاه اداری سر رشته گرفته.

دستگاه اداری همان حکومت واقعی هست که تمام امکانات کشور را در اختیار خود دارد و برای استثمار توده ها یا بصورت ابزاری عمل میکند یا خودش نقش اساسی دارد. این دستگاه یا بهتر بگوییم این طبقه از دوهزار سال پیش تاحال تغییر نکرده و نمیخواهد که تغییر کند مگر اینکه مردم آگاه شوند و آنرا تغییر دهند و گرنه دلخوش کردن به انقلابی که جایگاه دستگاه اداری را در ذهن مردم مانند گذشته حفظ کند تنها یک آشوب و تحمل خسارتهای جانی و مالی دیگرست. تغییر دادن استبداد دینی در کشوری مذهبزده بسیار سخت تر از پادشاهی است چون ریشه های بسیار در باورها دارد بنابراین اصلاح باورها میتواند بنیاد استبداد را برکند و در ادامه مهم برنامه ای برای آموزش رایگان و همگانی و سالم است تا پس از مدتی دچار همان تب خفیف و مرض و سپس مرگ آزادی نشوید!

(یک بانویی که در آزاد شدن برده ها در امریکا نقش داشته میگوید سختترین جای کار قبولاندن باور آزادی به برده هاست)

در حرافی برخی مدعیان آزادی چقدر میشنوید که مردم را سرکوفت میزنند و به بی تفاوتی متهم میکنند در حالی که خود آنها اصولاً نمیدانند که چقدر اشتباه میبافند و چرا مخالف با مردمند. ما ایرانیها نیاز به الگوهای حکومتی بیگانه نداریم کما اینکه در مسیر الگوبرداری از بیگانه بیش از یکقرن است به نتیجه نمیرسیم. در تاریخ ایران الگوهایی هست که اندیشه های بسیار پیشرو و فراتر از زمان پشت آن بوده است با اینحال روشنفکرها همان الگوها را هم نشناختند و تحت تاثیر فرهنگ بیگانه و تاریخهای دروغ و تحمیلی و القاعات فریبنده، دچار توهم و خود باختگی شده و با خودخواهی که از آموزش و دانشگاههای ایران عارضشان است تنها خود را قبول دارند و قدرت و توانایی گفتگو با همردیفهای خود ندارند.

غریزگی و کمونیسم و اسلامزدگی ریشه های متمایز از تبلیغ و شواهِیر رایج دارد که ادعای آزادی میکند. جرقه هایی در ذهن بسیاری از مہتران اندیشه زده شده اما ریشه ها را نیافته و در ایسمها و پس از چندی تلاش به همان قطب کششدار دموکسیسم افتادند. خود باختگی باعث شد فرهنگ اصیل ایرانی را شناسانند که با نگرشی علمی از تمام فرهنگهای آنتیک آتروزی سرآمد بود همچنین مدل بانکداری هخامنشی بهترین و مطمئنترین مدل بانکداری دنیا میتواند باشد.

سیستم بیمه ای هخامنشی نیز بهترین مدل حمایت مردم و دولت از همدیگرست و باعث اعتبار متقابل سیستم مدیریت و مردم بهمدیگر. کورش اهدایی ها و مالیاتها را روی هم نمیریخت که تصاحب کند. توجه کنید به چنین تفکری برای احداث سیستم بیمه و بانکی.

بایست از این فکر که حمایت کردن فقط وظیفه حکومت است بیرون آمد. دوران مجانی خواهی و منتظر ماندن را تمام کن. مردم در یک سیستم سالم در قدرت و ثروت هیچ جدایی از هم ندارند. حکومت را کاملاً کنار بگذار و به دولتی بیاورید که قدرت خود را از جمع مردم میگیرد و چنین امکانی با وجود اینترنت فراهم است.

فرهنگ و هنر و تمدن هخامنشی یک پدیده بی نظیر بود و کورش نماینده این فرهنگ، یک انسان آزاده و با شخصیتی بسیار ثابت و استوار که در مقابل قدرت و ثروت محسور نمیشد. نمونه انسانی که در اوج توانایی بتواند شخصیت خود را حفظ کند و کارهای شگفتی در مسیر انسانیت کند، چنین انسانی بایست کودکی را در مسیر خود باوری طی کند که نیاز به محیط فرهنگی دارد و اندک کودکانی در دنیا از محیط مناسب آموزش برخوردار بودند.

در دوران هخامنشی آموزش سواد برای همه آزاد بود و در دوره ساسانی چنین امکانی منحصر به طبقه بالا بود. جامعه هخامنشی طبقاتی نبود ولی ساسانی کاملاً طبقاتی با قوانین محکم. در دوره هخامنشی رفتارهای مردم بسیار ستودنیست ولی تاریخ از رفتار مردم طبقه پائین ساسانی حرف نمیزند و آنچه نمود دارد از همان طبقات بالاست.

خیام یکی از این نمونه های بسیار ارزشمند بود که با تمام وجود برای نجات بشریت تلاش میکرد اما تعصبات مذهبی زمانه مانع بزرگی در راهش بود با اینکه میتوانست به قدرت چنگ بزند و با هوش و فراست بینظیری که داشت به ثروتهای بسیار برسد اما دل به قدرت و ثروت نباخت و آثاری برجا نهاد که تمام انسانهای زمین از آن بهرمند شدند. تقویمی که دنیا از آن استفاده میکند یکی از خدمات علمی اوست اما جهان بینی او میتوانست بشریت را از هر نوع بردگی نجات دهد همانطور که اروپائی ها از جهان بینی او استفاده هایی کردند اما هموطنانش به آن مدار دانش دست نیافتند و در زندان خویش ماندند.

شاید امروز کسانی باشند که نتوانند در ذهن خود آزادی واقعی را تدائی کنند و خیال کنند که انسانها حتما باید تحت تسلط یک قدرت بازدارند باشند تا ظلم و ستم نکنند اما اصل وجودی انسان سلطه پذیر نیست مگر اینکه تحت ستم قرار گیرد و اصولا هر انسانی در آزادی کامل انسان واقعی است و در مقابل کوچکترین فشار یا زورگویی یا قوانین و احکام ضد بشری از مسیر انسانیت خارج میشود.

برای احساس اصالت انسان در آزادی کفایت به دوران حاضر نگاه کنید که هر امری و هر چیزی و هر کالایی که ممنوع شد مردم در مخالفت با آن حتی خود را به کشتن میدهند. اگر همه چیز آزاد باشد انسان برای انتخاب به خرد و عقل رجوع میکند و از هر ناپاکی و آلاینده ای و امری که باعث آزار دیگران یا خود شود پرهیز میکند.

برای داشتن یک جامعه آزاد چه دیدگاهی لازم است؛ باید از خود سوال کنیم که آیا من بدون جبر و جور و زورگویی حاکمان نمیتوانم مانند انسان رفتار کنم؟ آیا برای رعایت حق و حقوق دیگران نیاز است که حکومت بالای سرمان باشد؟ آیا برای رعایت قوانین حتما باید جریمه شویم؟ آیا موانع حکومتی بازدارنده است یا باعث هنجار شکنی؟ آیا یک انسان آنقدر عقل و شعور و ظرفیت ندارد که باید دائم امر و نهی شود؟ آیا انسانی که در دامن مادر باسواد تربیت شده نیازمند چوپان است؟! آیا هر رفتار خلافی که از مردم سر میزند از بی عدالتی اجتماعی نیست؟. چطور میشود که یک عده بر ملتی حاکم و عامل محرومیت میشوند؟ اصولا چرا این مسیر کهنه را تغییر ندهیم؟ مگر نه همه طالب آزادی و آبادی هستیم؟.

به این مثال توجه کنید؛ شما در رانندگی تخلفی کردی و با جریمه پلیس راهنمایی مواجه شدی؛ اثری که روی رفتار گذاشته را بیاد دارید. حال فرض کن برای همان تخلف، با برخورد مودبانه و نصیحت پلیس راهنمایی مواجه شوی، کدام رفتار پلیس صلاح کننده است؟ اگر چه بر خلاف منزلت اجتماعی، پلیس ایران الگوی رفتارهای غیر انسانی است اما برای ما عادی شده و شاید فکر کنیم همین باید باشد و حتی خود پلیس هم فکر میکند رفتارش منطقی است در حالی که کافی است بمدت یکسال پلیسی میداشتیم که قدرت جریمه کردن دارد اما مودب و با اخلاق نیک بجای جریمه مانند انسان برخورد کند و با ادب و احترام متخلفین را راهنمایی و نصیحت کند، مطمئنا پس از یکسال به اندازه ۳۰ سال که جریمه میشوید روی اصلاح رفتارها موثر میباشد. هیچ جامعه یی با سختگیری و بگیر و ببند به اخلاق نیک نمیرسد بلکه برعکس.

این مثال برای این بود که متوجه باشیم نه فقط در رانندگی بلکه در تمام مسائل اجتماعی، برخوردهای غیر انسانی که از مردم به دبیران و از دبیران (طبقه اداری) به حکومت دیکته میشود میتواند منجر به ادامه تخلف شود و برخوردهای احترام آمیز مردم با حکومت اگر به مطالبه گری تغییر کند و دستگاه اداری در جایگاهی قرار گیرد که پائین تر از مردم قرار گیرد میتواند روح و روان آدمی را از هر گونه رفتار خلاف امنیت اجتماعی بازدارد.

آیا برای اینکه شما با همسایه و اقوام و خویشان و دوستان برخورد صمیمانه داشته باشید احتیاج به قانون دارید؟ پلیس و حکومت و داروغه چه اثر مثبتی روی روح و روان شما داشته؟! تمام قوانین حکومتی در تمام دوران برعلیه مردم و در جهت منافع یک قشر از جیره خواران حکومت است در حالی که ممکن است در راس حکومت چنین خواستی نباشد. عده ای بدون هیچ تخصص و دانشی جای دانشمندان نشسته و تنها کار و هدفی که دارند استفاده از منابع کشور برای اهدافیست که مربوط به خواست مردم نمیشود. اما از این مثالها میخوایم به یک نکته کلیدی توجه دهیم که فریب هیچ جریان و حزب و دسته و گروهی نخورید.

هر کسی بدنیاال ایجاد حکومت باشد دوست مردم نیست بلکه بدنیاال قدرت و حکمرانی است که بتواند جای خود را در آن پیدا کند همانطور که شاهزاده پهلوی میتوانست مدعی تاج و تخت باشد اما بر خلاف انتظار پادشاهی خواهان بدنیاال ایجاد دموکراسی هست و متأسفانه طرفدارانش حتی به صحبتهای او نمیتوانند پی ببرند چراکه مردمانی وامانده در همان مدلهای سنتی و بندگی هستند. انسانهایی که در محیط زندگی بنابه عللی ترسو و برده شدند معمولاً بدنیاال قدرت برتر میگردند تا به آن تکیه کنند و به توانایی خود هیچ باور ندارند.

مردمی که تحت نظر حکومتها به تنزل فرهنگ دچار شدند آیا میتوانند در جامعه یی زندگی کنند که پلیس کار به نوع اعتقاداتشان و طرز پوشش و لباس آنها ندارد، پلیس مامور حکومت نیست بلکه در خدمت مردم و مدافع حقوق آنهاست؟ این تحول در شرایطی میسر است که مذهب پولپرستان از میان برداشته شده و مومنان ثروت پرست از قدرت افتاده اند و حرص و طمع آدمها در مقابل اعتماد و اطمینان از آینده فرو نشسته و استرسها تبدیل به آرامش گردیده و زمانی که این دستاورد بصورت موثر در مدرسه و دانشگاه تدریس شود تبدیل به فرهنگ شده و پایدار میماند.

آزادی دست یافتنی است و زمانی که گشایشی احساس شود چون سختیهای بسیار بمردم رسیده قدردان خواهند بود و رعایت آزادی بدست آمده میکنند با این شرط که دستاورد آزادی را بایست مانند مذهبی های متعصب با هر قیمتی نگهداری کرد و گرامی داشت مانند الماسی گرانبها که همیشه در خطر ربه شده است. درواقع بایست حیات بخش مکتبی بود که بینش ما را از انحرافات گوناگون رها سازد و به آزادی معطوف کند و برای رسیدن به چنین قدرتی باید از ایده ی آزادی اندیشه ها یا سکولاریسم به سوی لائیسیته قدم برداشت چرا که با آزادی تمام عقاید مجال رشد قارچهای سمی در افکار وجود دارد در حالی که لائیسیته علم و دانش را بر تمام مذاهب و مکاتب سنتی مقدم میدارد.

انسانها در جبر و جور حکومتها انسانیت را فراموش میکنند و گرنه هر انسانی در برخوردهای اجتماعی بخودی خود میداند کدام راه درست است و کدام اشتباه اما مشکلی که پیش آمده اشتباهات فکری است که در اثر رفتارهای گذشته گان با حکومت و رفتارهای بظاهر قانونی حکومتها با مردم در ذهن و روح مردم جا گرفته و یک سری رفتار غیر اخلاقی را بعنوان قانون و شریعت و حکم حکومتی جاری کرده اند و اخلاق انسانی همه را تغییر داده است.

در مکتب آزادی هر کس مواظب رفتار خودش هست تا حقوق دیگران را رعایت کند و چنانچه پلیسی وجود داشته باشد برای حوادث است. شهروندان آزاد، حافظ حقوق همدیگرند و هیچ پلیسی بنام امنیت، نمیتواند امنیت خاطر مردم را بر هم زند. چقدر زیبا است؟ در حقیقت حفاظت از آزادی یعنی حفظ حقوق کسانی که در روزمره با آنها برخورد میکنیم. دلال صفتی که در این سالها بخاطر نا امنی شغلی شیوع پیدا کرده با انسان صفتی جایگزین کنیم. البته بدیهی است که مردم اگر واقعا آزاد باشند نیاز به هیچ ابزار سرکوب و قوانین ضد بشری ندارند.

طی طریق آزادی اگر چه یک امر دیالکتیک و خواش اجتماعی است اما گذشتگان ما با تمام سعی و تلاشی که میکردند بدنبال تغییر زنجیر اسارت از دست این رهبر دینی و دادن به رهبر دینی دیگر بودند. رهایی از زنجیرها و آزادی واقعی را نمیشناختند مثل مذهبیهای امروز که آزادی را مغایر با دین میدانند. در واقع کسانی که طراح و مفسر و ایده پرداز مبارزه با استبداد بوده اند خارج از دالان حکومت، حصول آزادی را ندیده اند و از آنطرف رهبران مذهبی در تمام دوران دست بالایی در کنترل اذهان عمومی داشته اند و هر تغییری را بسمت مدینه میبردند.

نکته امیدوار کننده بیرون آمدن ریشه هاست! قرار گرفتن تمام امکانات و قدرت و ثروت در دست رهبران مذهب یعنی همان کسانی که در تمام دوران با حمایت طبقه دیران بر اذهان عمومی تسلط داشتند و حاصل اشتباهات خود را به گردن حاکمان می انداختند حالا خودشان حاکمند و از این شانس بی بهره شدند که اشتباهات خود را بگردن کسی دیگر اندازند و این تبانی نیروهای شرّ در زمانه ای که تمام حرکت‌های آنها بوسیله رسانه به همه جا منعکس میشود چهره های پوشیده آنها را برملا میکند و اینگونه است که ایرانی از فرزند خود میخواهد که ریشه های فساد را با تعمق و توجه کافی بشناسد و برای ممانعت از تکرار اشتباه به اصلاح ساختار اداری بپردازد.

نسلهای آینده از این شانس برخوردار است که با چشم باز به عوامل برده ساز بنگرد و با برخورداری از امکانات رسانه به زیر و بم مشکلات پی برد و دستهای مخرب را شناسایی کند و زمانی که در پی تغییر افتاد بر اوضاع مسلط است کما اینکه هم اکنون اساس مذهب را زیر سوال برده و تعارض با علم و دانش را در ابعاد گوناگون اجتماع به درستی بیان میدارد و وجه مثبت دیگر این تغییر، تعداد روبه تزاید مردمی هست که با سرعت بسمت آگاهی و همگرایی فکری پیش میروند. ساده و راحت نیست جدا شدن از کل رسومات بندگی که تمام تاریخ گذشته بشر را تحت تاثیر داشته اما این نقطه از تاریخ یک نقطه عطف است و ایران لباس کهنه را از پیکر بشریت بیرون می آورد چون در پی ایران بسیاری از کشورهای حوضه ایران قدیم نیز خود را از کهنه باورهای بندگی خلاص میکنند.

برخلاف گفتار مذهبیها، رفتار انسانی در پرتو آزادی محقق خواهد شد همانطور که برخلاف گفتار برخی روشنفکران امروز، معنای آزادی لزوما در آنتیست بودن نیست که اگر چنین بود جامعه هند باید تاکنون همدیگر را خورده باشند. اشتباه گرفتن ایدئولوژی اسلام با دین هم یک معطل فکری است و اکثرا فکر میکنیم اسلام یک دین است اما تفاوت بسیار است میان دین که از وجدان سرچشمه گرفته با اسلام که آزادی را فقط برای عده ای میخواهد. این را در فصلهای بعد بررسی میکنیم تا حد و نصاب اسلام را بهتر بشناسیم.

آزادی یک حق است اما برده های مذاهب نمیتوانند این حق را بپذیرند چراکه زندگی امروز خود را با زندگی پس از مرگ معامله کرده و این نهایت تنزل در اندیشه آدمیست. رهایی احتیاج به شجاعت دارد و جایی که آزادی نیست، آدمها ترسو و طماع و حيله گر و لعيم بار می آیند.

هر انسانی بخواهد آزاد باشد باید این واقعیت را بپذیرد که بایست امنیت خاطر هم‌نوع خود را حفظ کند و احترام هم‌سایه را نگهدارد همان‌طور که باید امنیت خاطر تمام گونه‌های جانوری را حفظ کند. در ایران هیچگاه نیاز به اجبار نبوده هم اکنون هم نیست که حکومت باعث و بانی امنیت و احترام باشد بلکه برعکس حاکمان القا میکنند که اگر ما نباشیم مردم همدیگر را می‌خورند در حالی که اگر فرهنگ و سرمایه‌های ملت را غارت نمی‌کردند چرا باید کسی خلاف کند یا نگاه بدستان دیگری داشته باشد؟! زمانی که پلیس ۱۱۰ اختراع کردند و تلوزیون درباره اختراع پلیس ۱۱۰ تبلیغ میکرد میدانست که روزی باید در مقابل مردم غارت شده بایستد. اگر ما آزادی را می‌فهمیدیم این را توهین می‌پنداشتیم اما برعکس همه خوشحال شدیم که تا اتفاقی برایمان افتاد با سه شماره پلیس را حاضر میکنیم. اگر ما آزادی را میدانستیم ازین اختراع ناراحت میشدیم اما حکومت برای بدست گرفتن اختیار مردم و غارت ثروتهای ملی کارهایی کرد که اخلاق اجتماع به تباهی رفت و باید پلیس‌های متفاوت برای کنترل مردم غارت شده اختراع میکرد. اگر آزاده بودیم میدانستیم که اختراع پلیس و تخریب منابع یعنی چه!

مسلمان زمانی که شما قدرت انتخاب دارید و حقوق شما توسط دستگاه اداری محدود و ظایع نشود از مسیر اخلاق بیرون نمی‌روید و به حق خود راضی هستید، وقتی قدرت را مانند پتک بالای سر ضعیفان نگه ندارند. وقتی ده درصد سود سالیانه حق فقرا را بدهند و با ریخت مسلمانان سهم فقیر را نخورند. وقتی حق کارگر را ظایع نکنند و با تورم، فقر را گسترش ندهند زندگی همه می‌چرخد، وقتی مهر و محبت جایگزین حرص و طمع و سرمایه داری اسلامی شود؛ آنگاه میتوانیم لایق آزادی و آئین مهراسی باشیم.

هر انتخابی در آزادی میتواند بر اساس منطق سلیم انجام میشود اما در سایه استبداد هر انتخابی بایست به رای حکومت یا احتیاط انجام شود. اصل آزادی بر حسب طبع و منطق انسانی است و زمینه ی فهم آن را هر کسی دارد اگر در تعصبات خشک منجمد نشده باشد. در آزادی شرافتمندی گسترش میابد. آزادی یعنی به حق خود راضی بودن. آزادی به از خود گذشتگی نیاز ندارد چون در یک فرهنگ آزاد دیگران هم مواظب حقوق تو هستند پس نیازی نیست کسی از حق خود بگذرد، حق همه محفوظ است.

آزادی به مدافعان آزادی نیازمند است نه به گذشتن از حق و حقوق خود منتها باید حق و حقوق خود را بشناسیم و مانند مردمان ظلم پذیر جیب بر نباشیم. وقتی مغازه دار یکریال بیشتر از حق خود میگیرد او جیب بر است و باعث میشود کارخانه دار هم جیب بر شود چون کارخانه دار فهمیده که اگر قیمت جنس خود را بالاتر ببرد مغازه ها از خرید امتناع نمیکنند بلکه آن اجعاف را به مشتریان خود تحمیل میکنند و مشتریها چون آزادی را نمیفهمند براحتهی مبلغی بالاتر از دیروز می پردازند و بیشتر می‌خرند. پس نه فروشنده ها آزادی را پاس میدارند نه بقیه. اگر فهم آزادی و اهمیت آن بر مردم مشخص بود اینگونه خود را به دست فلاکت نمیدادند. هر گرانی پدید می آید مغازه دارها میتانند که ببین دولت با ما چکار میکند؟ مغازه داری که هنوز فکر میکند کارخانه دار اقای دولت است، نمیتواند حق و حقوق خود و دیگران را بفهمد پس آزادی برای نسل گذشته یک واژه است نه یک معنا اما برای نسل امروز یک نیاز است.

فکر کردن به آزادی، زمانی که همگانی شود به یک خواست ملی تبدیل می‌شود و زمانی که این خواست ملی بصورت دائم و روزافزون به دنبال شود لاجرم بازتابی در طبیعت خواهد داشت و زمان بنفع آن خواسته تغییر میکند. در سیستم مدیریت ملی نیز (آینه انعکاس خواسته های یک ملت بر مبنای مدل دوایر کائنات قرار میگیرد و آنگاه هیچ مانعی در زمان و نوع خواسته های ملی موثر نمیباشد، دستگاه اکورلکونین تمام اندیشه ها را جذب و خواسته اکثریت را نمایش میدهد و این یک جواب از خرد جمعی است و در واقع این دستگاه بازتاب، به مرکز فرماندهی ملی تبدیل میشود. این نه یک پیشگویی بلکه یک امر طبیعی است که پایه های آن را دانشمندان بزرگ نهاده اند و با دانشهای روز توانسته اند به رسانه های قدرتمند برسند و دائما طرحی نو ارائه دهد. باید صبر کرد و عکس العمل نسلهایی را دید که بر خلاف آموزشهای ضد آزادی، جویای آزادی خواهند شد. طبع آزادیخواهی انسانها را نمیتوان عوض کرد اما با آموزشی که داده میشود میتوانند القا کنند که امروز از حق خود بگذر تا بعدا به آزادی برسی! چنانکه انتحاری القاعده برای رسیدن به آزادی، خود را منفجر میکند.

در هر حال آزادی یک نیاز انسانی است که سرچشمه آن در طبیعت انسان است و تمام موجودات دنیا است. همه نیازمند آزادیند و تنها موجودی که میتواند تن به قید و زنجیر دهد و آنرا عقلانی پندارد همین اشرف مخلوقات است همانطور که میتواند بهانه هایی برای جلوگیری از آزادی بیاورد اما حقیقت ماجرا چیست؟ هر گونه رفاه و فراوانی و امنیت در گروهی حفظ حقوق دیگران است برای همین است که نفس سرمایه داری اسلامی با آزادی واقعی در تضاد است و مخالفان آزادی بدون استثنا در جبهه سرمایه داری اسلامی یا سرمایه داری جهانی قرار دارند یا جیره خوار سرمایه داران مسلط بر مردمان دنیا هستند در حالی که زمین به اندازه کافی برای همه غذا و پوشاک و مکان دارد اگر مردمان حرص نزنند یا به حریصان اجازه غارتگری ندهند.

هر نوع حکومتی که بالای سر مردم باشد و منت حفظ امنیت بگذارد آزادی را محدود میکند. حکومت در نفس خود با آزادی واقعی در تضاد است و فرق هم نمیکند چه نوعی باشد خصوصا برای ما ایرانیها.

(بنیانگزاران دموکراسی غرب شعاری دارند؛ میگویند من حاضرم تا پای جان از حق آزادی تو دفاع کنم تا تو که مخالف با عقیده من هستی بتوانی بدون نگرانی حرفت را بر علیه من بیان کنی) حالا فکرش را بکنید! مذهبی ها که جای خود دارند و هر ادعای غیر دموکراتیکی بکنند جای تعجب ندارد، از اهل سواد و دانشگاه و رسانه و رادیو که در جای رهبران احزاب و اپوزسیون و اصلاحگر نشسته اند اندیشه کنید که جز شخص خودشان هیچ کسی را قبول ندارند بلکه هیچ حقی برای غیر خود قائل نیستند. این مسئله در تمام ایران گسترده هست چرا که فرهنگ اسلامی و معاصر را با همین خودخواهی شکل داده اند.

در این سرزمین معمولا هر کسی بدنبال کار خودش است و میخواهد گلیم خود را از آب بکشد بنابراین در جایی که هرکسی فقط بدنبال حق خودش است او تنهاست همانطور که ۷۰ میلیون انسان در کشوری بنام ایران، بناحق نام ملت روی خود میگذارند اما در تنهایی گذران عمر میکنند. تا زمانی که جمعیت یک کشور هر کدام تک به تک دنبال حق خود باشد یعنی تمام این افراد تنها هستند و از حالت اجتماعی تنزل کرده اند و بحالت نزاع و دفاع و جدال و بی مهری و... و این خصوصیات در حال پیشرفت و نمایان است چرا؟. در مورد اجتماع و ترکیب آن توضیح داده شده و چون داشتن شرایط لازم بسیار مهم است در بدست آوردن آزادی و نگهداری از آن باید همیشه آن نکات را در نظر داشت و در تدریس به دانش آموزان بکار بست.

حتی حکومت اسلامی هم با شعار آزادی آمد و اگر خمینی در سال ۵۷ شعار ضد آزادی میداد که نمیتوانست دانشجویان را فریب بدهد و زمانی که آمد گفت ما هر چه میکشیم از دانشگاه است چون میدانست که دانشجویان ایران بسیار مستعد فریب خوردن هستند و با چند وعده ی بی اساس انقلاب میکنند و حتی آنقدر دانش ندارند که گذشته و آثار امام خود را بخوانند و ببینند چه کسی را دارند بزرگ و بر سر دست بلند میکنند برای اینکه بار دیگر چنین اتفاقی نیفتد با اتفاق عوامل استعمار ابتدا آن تعداد جوان آگاه را اعدام کرد و بعد دانشگاه را در مسیر تبدیل شدن به حسینیّه قرار دادند و بجز عده قلیلی بیشتر استادان همراهی کردند.

حکومت اسلامی چنانچه بنا بود بر مردمی حکمرانی کند که مدافع حق همدیگر بودند، نمیتوانست اینقدر از حق مردم گذر کند که پس از مدتی بکلی مردم را نادیده بگیرد و فقط به اهداف سلطه جویانه خود بپردازد. چنانچه بخواهیم با حقوق خود آشنا شویم و از رفاه و آزادی برخوردار گردیم باید اساس فکری خود را تغییر دهیم و زنجیرهای ذهن خود را باز کنیم. ما نمیتوانیم در حالی که به حقوق خود آشنا نیستیم با تغییر حکومت به آزادی برسیم چرا که اگر با معنای آزادی و طبع و فرهنگ و اخلاق انسان آزاده آشنا نگردیم بر ایمان با الفاظ قشنگ، حکومتی دیگر میتراشند و هر حکومتی با هر عنوانی پس از مدتی همان رفتاری را پیش میگیرد که صدها حاکم قبلی پیشه کردند و اگر چه انگشت شماری از حاکمان در برابر چالوسی فرصت طلبها زانو نزدند ولی این دلیل نمیشود که بدون تغییر بنیادی در افکارمان، حکومت مستبد را با حکومتی دیگر جایگزین کنیم و انتظار آزادی پایدار داشته باشیم چون بدون آگاهی و آموزش درس آزادی آنهم در کشوری که هجده قرن تحت کنترل و آموزش برده گی بوده است.

ما باید قبل از هر چیزی فرهنگ جماعت را با چشم باز ببینیم و با خود بیاندیشیم که این مردم اگر بخواهند مانند بارهای گذشته از حکومتی گذر کنند و بحکومت دیگر گردن نهند، چکار مهمی انجام داده اند جز آنکه زمام اختیار را از دست یکی در آورده بدست دیگری داده و اگر بهترین انسانها هم حاکم شوند با موج چالپوسان و فرصت طلبهای مزدور به انحرافی دیگر دامن میزنند و اینجاست که باید از انتظار واهی گذر کرد و دل به این فرد و آن فرد خوش نکرد که حاکم شود و امیدوار باشید که رفتارشان با قول و قرارش یکی باشد و تاریخ نشان داده انسانها پس از رسیدن به قدرت تغییر اخلاق میدهند پس چرا روی احتمالات، سرمایه گذاری کنیم؟

آیا مجبورید اختیار خود را بدیگرانی بسپارید بعد که سوار بر اسب قدرتشان کردید شما التماس کنید و آنها بتازند؟ مگر ما انسان نیستیم که دیگری بر ما حکمرانی کند؟ اگر واقعا خواهان یک تغییر درست و اساسی هستیم باید ازین گفت و گوهایی فعلی که هر کسی بدنبال نوعی حکمرانی تحت عناوین مختلف که آزادی و دموکراسی را هم یدک میکشد گذر کرد. در این ایده ها و افکارهای رایج معمولا جز توصیه به نسخه های کپی شده چیزی نمی بینید.

اکنون زمان برای گذر کردن از تمام عوامل برده گی و اسارت فراهم است چون مردمی که چشم بسته دنبال هر راهزنی می افتادند از دور خارج شده و جای آنها را نسل جدید میگیرد که در انبوه مشکلات و گرفتاریها و محرومیتها مانند الماس سخت و آبدیده میشوند، قرب و منزلت ایدئولوژی ها در نظرشان فرو میریزد و آگاهی، پشت پرده های تذهویر را روشن میکند، دست استعمارگران رو میشود، آگاهی به اشتباهات گذشته و دلایل اسارت انسانها فراز میگیرد و اراده و ایمان برای گذر از استبداد و رفتن بسوی آزادی فصلهای دیگری را رقم خواهد زد.

حتی آنهایی که به دیکتاتوری پرولتاریا (حکومت شورایی کارگرا) اعتقاد دارند به سوابق حکومتهای کمونیستی نگاه کنند و نسلهایی که زیر ایدئولوژی داس و چکش پژمرده شدند و همین تضاد بین شعار و عمل، همه را میفهماند که راه اشتباه است. کارگر بیچاره امروز اگر بحکومت برسد چرا نباید مانند دیگر دیکتاتورها بمردم ظلم کند؟ اصولا ذهن خود را از برقراری هر نوع حکومتی پاک کنید و به اصالت انسانی خود رجوع کنید و برای اولین بار سیستمی برقرار کنید که تا ابد پابرجا و ضامن آزادی

و آبادی میهن باشد. آنچه میتواند تمام انسانهای همجوار را با امنیت و آزادی در کنار هم قرار دهد یک سیستم مدیریت با تمام معنا انسانی و بدون کوچکترین زاویه با قدرت اجتماعی مردم است. . دنیای امروز میتواند با الگوریتمهای قدرتمند دیجیتال به هم پیوند بخورد و مدیریت اجتماع در دستان همه قرار گیرد.

با وجود شهنمای فردوسی برای رسیدن به اتحاد ملی و مکتب خیام الگوی آزاد زیستی، احتیاج به هیچ الگو و فرهنگ بیگانه نیست. ما ایرانیها تمام مصالح لازم برای رسیدن به آزادی واقعی در اختیار داریم. تاریخ ما هویت ما را زنده میکند اما نیاز هست علاوه بر الگوهای تاریخی، الگوها و دانشمندان واقعی امروز را بشناسیم و از وجودشان برای رهبری افکار عمومی و تخصصهای لازم در احیاء سرزمینمان که بدست فرومایگان به مرز نابودی رسیده استفاده کنیم. با رهبری افکار عمومی به سمت دانش، هویت واقعی ایران زنده خواهد شد و دشمنان و دوستان نادانی که به قصد نابودی هویت ایرانی تاریخهای بیگانه و ساختگی را بر ملت تحمیل کردند به زباله دان تاریخ سپرده خواهند شد. خرد و دانش بر عرصه ی رهبری خواهد نشست و انسانیت بر تمام ایدئولوژیها ارجعیت خواهد داشت. زنان و مردان از تفاوتهای مذهبی رها شده و نگاه جنسیتی و چشمان دریده مذهبگرایان بسته خواهد شد.

مادران به جایگاه واقعی خود خواهند رسید و بسیاری از اشتباهات رایج فرهنگی که در چشم امروزیان بدیهی مینماید اصلاح خواهد شد. فرهنگ ایرانی بار دیگر شمع محفل عالم ادب و هنر میگردد و پای اشرف مخلوقات از طبیعت زخم خورده بیرون کشیده خواهد شد. اشرف مخلوقات بزودی ازین مقام جعلی که برای خود ساخته پائین خواهد آمد. آدمهای بی هویت و بی ایمان و مشرک و ترسو و مظلوم و بی اراده و خرافاتی و تقدیرگرا و منفعت طلب و دمدمی مزاج منقرض میشوند در صورتی که یک چرخش صدو هشتاد درجه ای به دستگاه اداری و طبقه دبیران بدهید تا جای آنها از نظر طبقه با مردم جایجا شود.

در تغیر فرهنگ از بندگی به آزادی نیاز است که زیر بنای آنرا در آموزش و پرورش قرار دهید زیرا زندگی در اسارت لایق انسان نیست. مهم آنست که پایه های فرهنگ آزادی را در رعایت حقوق همنوع و غیر همنوع دانسته باشیم. موانع ریشه ای در برقراری آزادی و عدالت را در افکار و رفتار اجتماعی پیدا کرده و راه نگرانی از آزادی را یاد گرفته باشیم.

جهان ما با دریایی از فرکانسها و انرژی محاط است، دریایی که میتواند نیروی لازم برای زندگی سرشار از شادی و آزادی و مهر و راستی را به جانها دهد. دانستن این واقعیت که جان و روح تمام موجودات با جان و روح زمین در ارتباط با هم میتوانند انرژی زنده ماندن را تامین کند آیا نگاه را یکباره از دوردستهای نامفهوم به خانه برنمیگرداند؟! در آسمانها دنبال چه میگردی؟ برای تمام ستارگان نامگذاری میکنی در حالی که زمین زیر پایت را اصلا نمیشناسی! دریا را، اقیانوسها را، فرشته های زیبای دریا و تمام حیوانات از انسان متعارض فرار میکند در حالی که میتواندست منبع آرامش باشد. اگر مسیر بشریت تصحیح گردد جهان دیگری طلوع میکند.

برخورداری از دریای انرژیهای کائنات در این فرصتی که بنا به قرعه از میان بیش از هفتاد میلیارد تکسار نصیب هر یک از ما شده ارزش این شانس را نشان میدهد و با هم برای خود و هم برای دیگران غنیمت دان. به آئین مهرآستی باش و زندگی را بر خود و یا دیگری حرام نکن. آگاهی از روح زنده زمین و امواج مثبت طبیعت برای رسیدن به مراحل پاک و بی آلایش جاودانگی، آئین مهرآستی ایران ضامن سلامت آینده بشریت و خانه ای است بنام زمین که زیر ضربات پولپرستی و مذهب سازان جهانی دارد تغیر چهره میدهد و رو بسوی خشک شدن نهاده.

در راستای انقلاب فرهنگی رعایت مبانی لازم و چند نکته مهم ضروری است از جمله تصحیح تاریخ با در نظر گرفتن جعلیات دوران اسلامی که بنام تاریخ اسلام و ایران جا افتاده و ارائه کتابی ارزشمند از میان انبوه کتابهای موجود با کمک همه تاریخدانان و بیولژیستها و دانشمندان از کشورهای مرتبط- رهایی از اسارت‌های ذهنی- تصحیح نگاههای جنسیتی و برابری نگاه به زن و مرد و کنار گذاشتن فرهنگ ارباب رعیتی در ارتباطات جمعی و خانوادگی- زنده کردن هویت ملی- حفظ منابع از دست مومنین و مزدوران شنز و حفظ محیط زیست- تغییر سیستم آموزش و پرورش از بنده پروری به سوی دانش و فرهنگ آزادی- (در ایران جنگ دستمزد برابر برای زن و مرد در یک سیستم آزاد رخ نمیدهد چرا که زن ایرانی جایگاه ویژه خود را در میان قومیتها دارد و

این مسئله حجاب اجباری که دستاویزی برای اعمال دیکتاتوری شده راهکار برده کردن نسلهاست؛ اصالت حجاب را در فرهنگ ایران ببینید چون ربطی به قریشی‌های امروز و صدر اسلام نداشته اما داشتن حق انتخاب مربوط به تمام مسائل شخصی میشود. اگر به فرهنگ مکه و مدینه وارد شوید و بتوانید او ضاع دوره سلمان و محمد را ببینید واقعا حجب و حیایی نمیبینید.

تاریخ طبری را مطالعه کنید، اگرچه از نظر تاریخنگاری میبینید که چگونه یکن از زیبایی برخوردار بوده در میان اکثر مردهای متمکن یا اسم و رسم دار دست بدست میشده و طلاق و ازدواج تقریبا مثل خرید و فروش کالا آسان بوده و همین کارهایی که قریشی‌های امروز در ایران میکنند در آنزمان خیلی رایج و بدون عیب و ایراد رواج داشته.(یک اخباری مبنی بر غارت نوامیس ایران توسط عرب در این دوره بسیار نمود پیدا کرده که از همان کتابهای دبیران ایرانی درآمده و بیشتر جنبه سرکوفت زدن بر ذهن و روح ایرانیان دارد که نتوانند خود را در آینه اصالت نگاه کنند. با توجه به اینکه در دوران ساسانی عمده جمعیت ایران دامپرور و عشایر بوده اند آن جنایاتی که گزارش شده مربوط به محصورین در شهرها بوده است و چند شهر در اثر شورش دچار خشم حاکمان تازه بدوران رسیده شد چون ایرانیها به حاکمان خائن باج نمیدادند.

میدانید که اکثر حکام و دبیران در کنار حاکمان جدید ابقا شدند و در واقع طوق بندگی را از شاه گرفتند به خلیفه دادند و اگر جو فکری را نسبت به زمان خود در نظر بگیرید مردم با عرب حساسیت نداشتند چون تمام خیانتها را از نزدیک میدیدند و دست روحانیون را، شما در هیچ جایی نمشنوید که در زمان اعراب چند روحانی زردشتی را دستگیر یا کشته باشند، این حساسیتها در دوره استعمار بریتانیا برای اختلاف افکنی در سرزمینهای نفت خیز رواج یافت و در مورد نقشه سرزمینها هم که گفتیم مرز کشور دریای سرخ بود و عربستان و یمن جمعی خاک ایران منتها صحرای حجاز چندان سکنه ای نداشت و جماعتی که طی سی سال در مکه و مدینه جمع شد از سرزمین شام و اسرائیل و سراسر امپراتوری ایران، عوامل و علت‌هایی داشت که توضیح داده شد.

این تکرار تاریخ است که بدست شبکه‌های شیطان پس از مکررات در سال ۵۷ اتفاق افتاد، تکرار را میبیند با مشابهتی عجیب که برای آگاه سازی و نجات تاریخ و فرهنگ ایران کافی است. بردگی مذهبی و استبداد حکومتی که باعث تضعیف روابط اجتماعی و باعث ترسیدن مردم از همدیگر میشود با شایعاتی مهندسی شده پیش میرود چنانکه باور کنند از هر سه نفر یکی جاسوس حکومت و ساواک و بیت خلافت است تا نتوانی حرف بزنی. اگر اینترنت بداد ما نمیرسید آیا بار دیگر یکی مثل سلمان فارسی یا خمینی نمیتوانست با وعده آزادی همه را به زنجیر بکشد؟ خود به او کمک میکردید چون هر انسانی خواهان آزادی بیشتر است و میشود که شسته شود ولی گاهی برعکس میشود. (شنز یهود و سرزمین موعود را بخاطر بسپارید تا دچار تکرار بندگی نشوید)

جلوگیری از غارت منابع شامل تمام بخشهای انرژی و آب و معادن محیط زیست میشود بنابراین همه در آن دست دارند از سیستان که اکنون به اجبار مشغول یا شاهد غارتند تا تمام مرزنشینان و بنادر، میبایست رئیسعلی دلواری الگوی مرزبانی را با پیروی از آرمان و اندیشه اش گرامی دارند تا زمانی که حق سرنوشت در دست مردم قرار گیرد و با سیستم مدیریت ملی و با خرد جمعی تصمیم بگیرند که با آموزش و پرورش و منابع خود چکار کنند. این اتفاق بدون تردید بسیار شگفت انگیز خواهد بود. خواسته ای ملی که از زمانهای گذشته خصوصا در دوره قاجار با فراز و نشیبهایی تبلور یافته و در چند سال آینده به جایی میرسد که نیروی بازدارند در مقابلش مانند کوه یخ آب میشود و زمان به نفع مدیریت ملی تغییر میکند و افکار پلشت توده ای و نفولیبرالیستی و مذهبی در هر شکل، جای خود را به نیروی اندیشه خواهد داد که مانند گلی در میان علفزار بیرون می آید و همه را محسور خود میکند.

در هر حال اگر تکرار تاریخ در قادسیه فقط به حاکم عرب بود که اعراب بدون کمک دبیران، نان خوردن هم بلد نبود چه رسد به حکومت داری و کنترل قلمرو ساسانی! اینهایی که تا تیسفون رنگ نان ندیده بودند! اما میتوان واقعیت را روشن کرد اگر غباری از تاریخ برداشته شود که چون آینه روبرو گوید. بهیچ عنوان نمیتوان قبول کرد که کمترین جسارتی به نوامیس قشقای و لر و بختیاری و بلوچ وارد شده باشد. اینها با همان سازمان و همان سلحشوری و نظام عشایری که تا دوران قاجار در مقابل انگلیس ایستادند پابر جا بودند و اگر رضا شاه سازمان آنها را بر هم نمیزد تا در مقابل حکومت توانی نداشته باشند هنوز قدرت دفاع ملی در جای خود بود. تاریخ را چنان از تاثیر عشایر خالی کردند که ملت غافل نشود از آنکه تنها مدافع واقعی ایران در تمام تاریخ گذشته همین عشایر بوده اند.

آیا برای یک تاریخنگار سوال پیش نمی آید که چرا بخش مهمی از عشایر ایران عرب هستند؟ خلیلیا فکر میکنند اینها از حجاز آمده اند در صورتیکه عرب حجاز اصولا اهل کار و تلاش نیست. مگر عربهای حجاز جز دزدی و غارت کاری بلد بودند یا مگر دو شهرک مکه و مدینه آنزمان چند نفر بودند.

مگر بلوچها به سرداری یعقوب پس از دو قرن تا دجله پاکسازی نکردند شما فکر میکنید عرب قریشی در مقابل یعقوب بود یا مثل امروز، ایرانی هایی که مثل سگهای خائن به گله گرگ پیوسته اند؟ تکرار وقایع فریاد میزند که ریشه خیانت را در قلب ایران ببینید! تکرار را اندیشه کن تا تاریخ را زنده ببینی. مگر دبیران تاریخنگار آنچه نوشته اند از زبان قریشی ها نبود. چطور میتوان به گفتار چند یهودی تازه مسلمان شده اعتماد کرد در حالی که تاریخ معاصر پیش چشم شما تغییر دادند و اگر امکانات امروزی نبود چند سال دیگر همین تحریف مقبول عامه میشد. مطمئنا انبوه دروغهای ضد فرهنگ ایرانی ریشه در تیری دارد که پر عقاب خودی به آن بسته شده و میخواهد شما را از گذشته و از تاریخ واقعی و زنده کردن هویت ایرانی بترساند اما خیام هنوز منتظرست.

باید به این باور و یقین برسید که مسئولان را برای خدمت به خودتان بر میگزینید و باید خود را لایق مدیریت اجتماع خود بدانید و با اعتماد و اعتبار بر خرد جمعی به تغییر لازم دست بزنید و با آگاهی بسوی آزادی بروید. شما خوب میدانید که اگر تغییرات محسوسی حتی در استبداد دینی بسوی اصلاح امور مشاهده میشد بسرعت مردم را جذب خود میکرد اما مسلم است بی اخلاقیهای روزافزون بخاطر رفتار والیانه حکومتست که در ذات ایدئولوژی او نهفته و نمیتواند کوتاه بیاید و گر نه هر انسانی در برابر انسانیت و رفتار درست، سر تعظیم دارد و انسان امیدوار به آینده ای روشن، دارای مهر و محبت میگردد و چنانچه فرد دچار ناامنی شغلی نشود از اخلاق نیک دور نمیشود و اجتماع را به تباهی نمیرد. اگر معمار اجتماع خود باشید از هرگونه رفتار ضد فرهنگی دوری میکنید.

بواقع منزلت افراد باید چنان باشد که شعار بنی آدم اعضای یک پیکرند تحقق یابد و این مستلزم رعایت احترام به حقوق یکدیگرست. شایسته است هر فرد، در هر جای میهن، عزت و احترامش از فردی که وظیفه و مسئولیت امر بر عهده دارد کمتر نباشد، بلکه همه بدانند که بطور سیستماتیک آن فردی که وظیفه مند یا کارمندست از آن افراد معمولی حقوق میگرد پس در ترازوی برهان، مقام آن مزدپرداز سنگین تر است. (تا قداست از پول دور میشود و شخصیت انسانها ارزشمند میگردد)

در این کشور حدود ۱۵ درصد حقوق بگیر حکومتی هستند که آنرا طبقه دبیران مینامیم شامل دستگاه حاکم و زیر مجموعه های آن که در سطح کشور مشغول کارچاق کنی برای حیات حکومت و ارتزاق از جیب ملت است و در طبقه دیگر با تمام فواصل اقتصادی مردم قرار دارند تحت عنوانهای مختلف که میتوان گفت خود را زیر دین حکومت نمیدانند. فواصل اقتصادی بین طبقه مردم اینطور ایجاد میشود که نصف حق کارگر ساده به هر نحو شده توسط طبقه دبیران مصادره میشود در حالی که ساختار فاسد حکومت با پولپرستها و پولدارها بیشتر سر سازگاری دارد تا ضعفا. اگر دقت کنید ۸۵ درصد مردم توسط آن ۱۵ درصد بازی داده میشود.

کار اساسی در راستای انقلاب فرهنگی، تغییر ساختار اداریست طوری که راه تسلط خائنان بر مردم بسته شود از مهمترین پایه های یک انقلاب راستین است و برای نگهداری از آزادی، تغییر ساختار آموزش بسیار کارساز هست و این دو تغییر اساسی پایه های آزادی را در زمین چنان محکم میکند که در آینده هیچ نیروی مخالف آزادی حتی فکرش را هم نمیتواند بکند که آسیبی به ملت بزند.

این چرخش دید ما از میزخدایی (پشت میز نشینانی که خدایی میکنند) به سمت واقعیت چنان ضروری است که یکی از پایه های اصلی ایجاد جامعه انسانی را شاملست. اگر من به این درک و ایمان برسم که آن کارمند، مزدی از ما گرفته که پشت میزی بنشیند و منتظر حضور ما باشد تا در راستای قانون و مقرراتی که بر مبنای خرد جمعی برایش تائین کرده ایم، کارمان را بدون منت و معطلی انجام دهد، این قداست امروزی میزخدایی فرو میپاشد و مجال رشوه و کم کاری و منت و قانون گریزی بسته میگردد چون رشوه پرداز در شرایط بد فرهنگی پرورش یافته و شاید نتواند تصور کند که با این کارش چه ضربه ای ابتدا به شخصیت و حیثیت خود زده زیرا هم حقوق آن کارمند را از سهم ملی خود داده است و هم با رشوه دادن کلاهی سر خود گذاشته و این کلاهبرداری را مر سوم و عادی میکند! گذشته از اینکه در آینده، فرزندش به همین مکان می آید و تا رشوه ای چند برابری ندهد کارش راه نمی افتد. رشوه دهنده کسی است که حس انسانیت و همدردی در وجودش نیست و تنها به راه افتادن کار خود فکر میکند.

بنای راستیها و درستی ها ابتدا اگر در مغزها نهاده شود یعنی انقلاب آگاهی که باشکوه ترین انقلابها است و با چنین تغییری میتوان به ساختار مدیریت ملی دست یافت. اگر درست دقت کنیم احساس مسؤولیت پدر و مادر در تربیت کودک بسیار است چنان که قابل مقایسه با دغدغه خاطر مسئولین حکومتی از نوع فعلی نیست. مهمترین معلم و سازنده ی شخصیت کودکان مادرها سپس پدرها و در مراحل بعدی دیگرانند.

بزرگان خانواده خوب میدانند که چه مسئولیت بزرگی در قبال خانواده دارند!! و سختی کار یک نماینده خانواده یا سناتور در واقعیات نهفته در ساختار اجتماع بسیار پر اهمیت است چرا که زبان گویای موکلانی است که شخص اول در سازندگی جامعه و ایجاد ملت واقعی هستند و زمانی که زیر بنای جامعه بدترستی اجرا شود یعنی نوع تربیت و پرورش کودک را مبتنی بر راهنمایی اهل فن و علم روانشناسی و جامعه شناسی تنظیم کنید کودک دچار بی اعتمادی نمیشود و دنیای بسیار زیباتری را تجربه میکند و برای همراهی و همبستگی با اجتماع آینده مهیا میگردد.

این فروپاشی روابط اجتماعی و انواع موانع بر سر راه زندگی شرافتمندانه که خیلیها مانند گرگ گر سینه چشم به دریدن هم دارند از دروغ و بی اعتمادی نشأت گرفته است. اعتماد، مهمترین ابزار انسجام ملت است و زمینه اعتماد سازی را میتوان با تغییر بنیادی آموزش و مدیریت ملی بنیاد کرد.

دموکراسی ایرانی منطبق با فرهنگ آزادی، بنیاد مدیریت اجتماع را بر دوش افراد قرار میدهد و احساس مسئولیت اجتماعی را زنده میکند و آنگاه بجای طبقه فسادانگیز حکومتی، خرد جمعی، خط و مشی ها را تأیید میکند و این یک انقلاب واقعیست و دموکراسی ایرانی. این دموکراسی ابزار ماندگاری را در دست کل مردم قرار میدهد بنابراین احتمال انحراف وجود ندارد. دموکراسی بشیوه غرب را میتوان برقرار کرد اما در ایران نگهداری از آن بدون تغییرات گفته شده را نمیتوان امید بست چون مجموعه در مقابل مامور و مسئول و حکومت و پشت میز نشینهای خودشیفته احساس زیر دست بودن دارد!!

بیائید نگاه ظلم پذیر را عوض کنیم! آنکس که پشت میز نشسته خدای تو نیست، او خدمتکار تو است و زمان وارد شدن به اتاقش او بایست تو را درود گوید نه آنکه ارباب رجوع مانند بنده ای ذلیل با سلام و صلوات وارد شود و التماس و خواهش کند از کارمند تا فلان وظیفه با هزار منت برایش انجام دهد بعد که بیرون آمد فحش به این و آن دهد در صورتیکه زمینه حقه کشی را خود مردم ناآگاه به حقوق خود فراهم کرده اند. ارباب رجوع طی سالهای گذشته بخاطر نداشتن آگاهی و فرهنگ آزادی به این کارمند چنین حالی کرده اند که تو میتوانی رفتاری ظالمانه با ما داشته باشی.

رفتاری که اکثر کارمندان دولت اکنون با مردم دارند، دامنه طولانی آن از دیوانسالاری قدیم می آید و در فرهنگ ما جا گرفته و اگر بار دیگر این اشتباه تکرار شود همانگونه که بارها شده زحمت آزادیخواهان را بر باد میدهد. قطع کردن ریشه های استبداد دوهزار ساله بلاشک با ریخته شدن خونها و از دست رفتن زندگانی بهترین انسان همراه است پس با تغییرات نیمه بند به تکرار تاریخ مبتلا نشوید.

قبل از هر اقدامی تغییر افکار و نجات از رفتار اشتباه مهم است. یک ملت آگاه هیچگاه به برده گی کشیده نمیشود. در یک سیستم آزاد بر مبنای مدیریت ملی، هر شهروندی راه و رسم انسانی خود را بهتر از هر شیخ و مدعی و حاکمی میداند و مادامی که موانعی جلوی انسانها سد نشده باشد فرهنگ انسانی جریان میابد. ساختن اجتماع انسانی یعنی ساختن جامعه بدست مردمی بیدار که نخواهند گوسفندوار دنبال گرگ باشند!

سیستم مدیریت ملی برای افتخار ایران قلمی از تاریخ واقعی عرضه میکند.

با ایمان به اینکه مشکلات امروز ایران نتیجه قرنهای انحراف فرهنگیست و این انحراف فرهنگی نتیجه تبانی دبیران و روحانیون بوده اما شرایطی بر ایران امروز حاکم است مطابق با دوران خلافت امویان و عباسیان و نباید فرصتها را از دست داد که ایران از دست میرود.

مشکلاتی که ریشه در مذهب، سیاست، رهبری افکار عمومی و سیستم آموزش دارد و در انحراف مسیر جامعه بسیار موثرست را نشانگذاری کرده و رفتار و افکار مثبت و سازنده را مطرح نمائید.

اگر چه با گذشت زمان آگاهی اجتماعی میتواند جامعه را به سمت رهایی از اسارت مذهبی ببرد اما ایران در هر سال به اندازه ۲۵ سال تو سط خودیها غارت می شود و زیست بوم کشور به ویرانی میرود پس تغییر هرچه زودتر اوضاع تاثیر بسیاری در بازسازی دارد و ضامن نجات تمدن ایرانست.

معمولاً رهایی از اسارت بسیار اتفاق افتاده اما رهایی از اسارت ذهن کمتر محقق شده و فرهنگ اسارت پذیر، فرهنگ دیکتاتوری، دیکتاتور سازی، قدرت پرستی؛ ثروت پرستی، و بالاخره خیانت به خردمندان و قهرمانان در ذات مسلمانهای متأثر از آموزه های بنده پروری، دور باطلی را تکرار میکند و هر بار بخاطر ثواب به اول همان خطی که قبلاً پیموده برمیگردد.

زمان برای تغییر در شرایط فعلی که همه جا عرصه ی تاراج و غارتگری خائنانه گردیده بسیار مهم است و طرح سیستم مدیریت ملی اذهان رها شده از اسارت را در مسیر موفقیت پایدار قرار خواهد داد. آیا میتوان سیستم آموزش و پرورش معیوب فعلی را با الگوی آموزش و پرورش ژاپن انطباق داد؟ این برنامه یکی از مهمترین وظایف جوانان آزادیخواه است که پس از رسیدن به آزادی با دست با دقت و خردمندی مرز بین دانشگاه و کف جامعه را بردارند و این مهم نیاز به همفکری و ابتکار عمل دانشمندانی است که خواهان برقراری آزادی ایران باشند و زمانی که چنین تغییر مهمی صورت بگیرد از بزرگترین خطر استبداد نجات یافته اید.

در معادلات سیاسی اجتماعی مطرح در دنیا جهت رها شدن از استبداد، اشاره ی جامعه شناسان بر تشکیل احزاب و گروههای مردمی است و بهم پیوستن گروهها و مردم به احزاب و با رهبری احزاب، رسیدن به قدرت لازم برای تغییر دادن رفتار حاکمان یا برکنار کردن آنها. این راه و روش، مطلوب کشورهای غربی است و ما چنین امکانی در ایران نداریم ضمن اینکه به دموکراسی غربی هم نمیتوانیم دلخوش کنیم. دموکراسی به شیوه غربی چون بر شانه احزاب قدرتمند قرار میگیرد در ایران میتواند از طریق همان احزاب راه را برای نفوذ نیروهای سودجو باز کند و این نمیتواند تضمین کننده ی عمر طولانی آزادی باشد و دلیل تفاوت ایران با کشورهای غربی در دو نکته است؛ یکی مصرفگرایی ایرانی که باعث ایجاد اختلاف و جدال است و با فرهنگسازی قابل اصلاح است اما دیگری ثروت ایران است که همان مصرفگرایی را هم باعث شده. ایران دارای منابعی گرانبهاست که هم میتواند سرعت آباد شود و هم میتواند مورد تهدید و تعدی قرار گیرد و هر دو حالت بستگی به سطح آگاهی عمومی دارد.

کشورهای غربی از منابع معدنی و فسیلی محروم هستند و همین، مسئله ی خیانت را در کشورشان منفی میکند اما در ایران ذات ماجرا کاملاً فرق دارد. بنمایه ی ثروتی که اروپا را نجات داد از شرق بود چه با گنجها و منابع فسیلی از هند تا آفریقا به درآمد رسیده اند و این گمان نبرید که هیچگاه چشم طمع از شرق بردارند و تا جایی که امکان دارد از ایجاد دولتهای مستقل و مردمی در ایران جلوگیری میکنند. پس ما فقط با خودمان طرف نیستیم و کشورهای استعمارگر برنامه های مفصل برای ایران داشته اند و ما را از واقعیت دور کرده اند که امروز یک عده بعنوان حاکم و حقوقگیر و خائن و جاسوس و نظامی در خدمت منافع بیگانه... سدّ راه هر نوع آزادی فکری و عملی شده اند تا استعمار به اهدافش برسد.

این کشور مانند آهویی در وسط گله گرگی است تنها و پریشان، پس ماندگاری ایران تا همینجای تاریخ هم خودش معجزه است. تعدادی خائن و مزدور همیشه وجود داشته و پیشینه خانوادگی طراز اول به لبنان و انگلیس و خوارج میرسد اما خائنه های رده پائین، میگویند در قدیم زمینهای روستا در مالکیت ارباب بود و بیشتر مردم باید برای ارباب کار میکردند اما این میان افراد چاپلوسی بودند که برای پیش انداختن خود هر خفتی بجان میخوردند، یکی از اینها جایش توی پاشنه درب امارت اربابی بود کار خاصی نمیکرد وزیر منقل و جایی بود و خبرچینی میکرد و کاملاً مطیع ارباب بود. اگر ارباب میگفت بمیر فوراً میخوابید و یک پایش بالا میگرفت آن فرد پدر بزرگ فلان مسئول است که با پاچه خواری و تملق به ریاست رسیده و حالا پدر خود را نمیشناسد. وجود این افراد در این میان یک ملت میتواند موانع سختی ایجاد کند و آزادی را تباہ سازد.

(راه آزادی با فاصله از میان عشق و نفرت میگذرد، و آن راه اندیشه و خرد انسانی است)

راه آزادی با افراط و تفریط همسان نیست و مدعیانی که با عشق و نفرت‌های افراطی در حال نبرد با همدیگرند نمیتوانند برای سرفرازی ایران آینده نقش مهمی ایفا کنند. کسانی که بجای دانشمندان، در اوج ادعا، رهبری افکار عمومی را به رهبران مذهبی سپردند و این خطر تجربه شده را درک نکردند باری که هنوز هم در اشتباهات خود دست و پا میزنند و صحنه مبارزه آنها، جبهه حرف و پادحرف است و اگرچه بدنبال‌رهایی ایرانند اما مسیر حرکتشان از ابتدا تا انتها بر پایه ی جهان بینی غرب و کمونیسم شرق است و نمیتوانند درد ایران را درمان کنند چون بطور کل در دنیای دیگری زندگی میکنند.

در نگاه مسن ترها؛ ممکن است ساده بنظر برسد که جوانان دور هم جمع شوند و درباره مبارزه با استبداد بحث کنند و به تفاهم برسند و یکتروز با هم برخیزند و کار استبداد را تمام کنند ولی این روش در ایران امروز با موانع خطرناکی همراه است که برای خارج نشینان سیاسی قابل درک نیست به همین خاطر مهتران سیاست، از همان جای امن و دور از وطن هر از گاهی مردم را به بی عملی و بی تفاوتی متهم میکنند و راهکار و ایده هایی مطرح کرده به انتظاری که فردا عملی شود اما اگر چنین امکانی وجود داشت لازم نبود از کشور بروند و از جایی دیگر حرفشان بزنند. بنابرین شرایط امروز داخل در چهارچوب علوم سیاسی و اجتماعی مطرح در دانشگاههای دنیای آزاد نمیگنجد و انتظارات دور از وطن سختی با وضعیت داخل ندارد و اینها به طبیبی میمانند که با اخبار و گزارش به درمان بیمار بپردازند و چون تغییر یکامشان صورت نمیگیرد مردم را زیر کلمات خفت انگیز خود میگیرند. اینها معمولا دارای مدارج عالیه از دانشگاهی هستند که زندگی را برای غربی ها ترسیم میکنند و در باورشان نمیگنجد که ایران توسط سلمان و نیروی مزدورشان اشغال شده! دانشگاههای خارج برای نجات کشوری اشغال شده بدست مسلمانهای صدر اسلام چه راهکاری دارند؟

گذشته از آن هم اکنون دانشگاههای داخل هم در وضعی بسر میبرد که نه علم و دانش در آن اهمیت دارد نه وجدان حرفه ای بلکه همینکه حقوقی به استاد و مدرکی به دانشجو برسد کافیه! آیا درین چند سال گذشته که کتابها را از مدارس تا دانشگاه از محتوای علوم انسانی و اجتماعی تهی کردند و مباحث حوضی آوردند نیایست از طرف اساتید اعتراض و ازین سقوط فرهنگی جلوگیری میشد؟ بسیاری اساتید دانشگاه حتی در مقابل دانشجویهای آزاده هم ایستاده اند. اصل هدف دانشگاه از مسیر سازندگی به سمت برده پروری تغییر کرد و شعارهای آزادی و استقلال که در گذشته فراوان بود حذف شد و صدای جامعه فرهنگی برنخواست چرا؟.

در چنین حالتی چه امکانی باقی مانده که جوانها تشکیل حزب و گروه دهند و همینکه جامعه بدون دانشگاه به سمت آگاهی و یافتن حقیقت میروند جای امیدواریهست. اکنون دانشگاه واقعی در کف جامعه است! ریشه مشکلات را میتوان در اسناد تاریخی و ارتباط مستقیم با مردم عادی دریافت نه در ارتباط با دانشگاههای صوری و مکانهای معین شده از طرف بازیگران استبداد و تاریخهای جعلی.

هر ملتی در مسیر آگاهی به آزادی رسیده اند و ایران امروز درین مسیر قرار دارد اما باز شدن راهی که نشان از فردایی مطمئن و آزاد داشته باشد میتواند محرک مردمی باشد که هرروز به بی غیرتی و بی تفاوتی متهم میشوند. مردم ما نمیخواهند یکبار دیگر راههای نا مطمئن را امتحان کنند و خود را گرفتار گروهی دیگر کنند. هر جامعه بی احتیاج به خط فکری خردمندانه دارد و خط فکری خردمندانه احتیاج به راهنمایان دانشمند و انسانهای شرافتمند دارد نه متحجرانی که منفعت خود را بر جان ملیونها/انسان ترجیح میدهند. دنیای علم و اندیشه و تکنولوژی پرده از راز و رمزها برداشته میروند که تحولی بنیادین در افکار توده ها پدید آید و شاید بخشی از روشنفکران را هم به این رستاخیز بیداری پیوندزند.

در دنیای پیش رو، افکار عمومی با سؤلهایی بسیار روشن به مسائل، خواستار دستیابی به جواب روشن و دانستن حقیقت است، برای مثال در مقابل انبوه بحرانهایی که رهاورد حکومت اسلامی است از روشنفکران و دانشگاهیان سوالها دارند:

آزادی واقعی چه معنایی دارد و چرا اهالی اسلام این واژه را بر خلاف روح آزادیخواهانه انسان میدانند و به بی بند وباری جنسی تعبیر میکنند؟

دلایل شکستها چیست و راه برون رفت ازین بن بست اجتماعی و دست یابی به آزادی که شرط لازم برای انسانیت و انسان ماندنست کدام است؟!

چرا بسیاری از اصحاب قلم در دوران پانزده ساله اول حکومت اسلامی حرفهای منفی رهبران را مثبت ارزیابی میکردند؟

ویژگی عمومی روشنفکر ایرانی چه بود و چرا نتوانست مسیر احیای فرهنگ ایرانی را رهبری کند؟

آیا گمراهی توده ها ناشی از گمراهی روشنفکران است و اگر چنین باشد چرا باید اهل دانشگاه مستعد فریب یا مسبب انحراف باشد؟

آیا الگویی از حکومت با تفکر ایدئولوژی اسلام ناب در تاریخ وجود دارد که عدالت و امنیت را برای تمام مردمان آن سرزمین تامین کرده باشد؟ چرا رهبران احزاب به ناگهان در مقابل این ایده زمینگیر شدند؟ وقتی دنبال الگو باشید از مدینه و مکه و رهبران صدر اسلام توقع الگو دارید. حال از زاویه دید اقوام همجوار با قریش بنگرید میبینید که این حکومت نوپا با خونریزی و غارتگری جان میگیرد و تا سایه خود را بر تمام ایران میگستراند همه جا را غرق ظلم و ستم کرده است.

چرا روشن فکران نتوانستند پیش بینی درستی از عواقب سپردن امور به روحانیون داشته باشند و مردم را نه تنها به این سمت سوق میدادند بلکه در مقابل گردش ۹۰ درجه ای آیت اله از شعارهای پاریس تا جماران ساکت شدند و در مقابل اعدام آزادگان، یا ساکت یا مشوق بودند؟! ۹۶۶۶۶۶۶۶

یک نکته مهم در تاریخ ایران بایست گنجانده شود و آن شورش جوانهایی بود که در مدارس تنبیه میشدند! شورش رهایی از چوب و فلک در پی روشنفکرانی که والدین دانش آموزها را به خیال خود میکشیدند. این یک واقعیت است و نیازمند بررسی و نگاه عمیق به نوع تربیت کودکان و دانش آموزان.

از سال ۱۳۸۸ پس از سرکوب اعتراضات، معلوم گردید که مردم واقعیت را دریافته اند اما چون توان رهایی از وضع موجود را ندارند به افول اخلاق و رفتار اجتماعی روی آوردند گویی در ضمیر ناخودآگاه راهی جز الگوبرداری از مدیر مسئولان ریاکار ندیدند؛ همین کسانی که بر خلاف شعارهای حق طلبانه، از امکاناتی که برای خدمت به مردم در اختیار میگیرند، به نفع خود سودهای کلان میبرند.

این ناهماهنگیهای رفتاری که در سطح جامعه ایرانی در جریان است با منزلت انسانی سازگاری ندارد و از آنجا که شانس برای نجات از دامهای اهریمن در هر دورانی پدیدار میشود و بستگی به هوشیاری مردمان دارد، اینبار ابزار هوشیاری گسترش یافته و می رود که تاریخ را ورق نو بزنند!

ظهور شبکه های اجتماعی جام جهان بین را در ذهن ایرانی تداعی میکند که زمین را مانند تویی در دستان انسان قرار میدهد. اتفاقات از سراسر دنیا به اندک زمانی به همه جا مخابره و نمایش داده میشود و با اندکی هوشیاری واقعیتها تشخیص داده میشود و چهره های شیاطین از فرشتگان تمیز داده میشود با آنکه عاملان غارت و استعمار، صورت خوشی به پیشرفت آگاهی ندارد اما نمیتوانند جلوی پیشرفت علم و آگاهی بگیرند اما میتوانند از فرهنگسازی جلو گیری کند و این عدم هماهنگی فرهنگ و تکنولوژی میتواند قبح بسیاری از ناپسندها را فرو ریزد و زمانی که فقر فرهنگی با فقر اقتصادی توأم گردد دروغگویی و وعده های بی اساس به امری عادی بدل میشود و بی بند و باری اخلاقی گسترش میابد.

و این بحرانه‌ها به مهاجرت مغزها می‌انجامد، موجی که مغزهای سازنده و مبتکر را با خود میبرد و امور مردم در دست بی‌خردان قرار میگیرد. نابخردانی که به راحتی ابزار دست ماموران غارت ایران میشوند.

با این احوال در زمانه‌ای قرار داریم که بر خلاف خواست غارتگران، روشنائی به زوایای تاریک خیانت تابیدن میگیرد و مردمانی که بیش از پیش با افکار و رفتار نسلهای گذشته در تضاد قرار میگیرند، پیران پای در بند عقاید بندگی پیر میشوند و نسلهای نو که خواهان جواب علتها هستند برای رسیدن به زندگی بهتر ازین اوضاع ناجور پخته تر بار می‌آیند گویی در مقابل فشارهای سخت الماس میشوند.

فرزندی که دهها سوال از پدر انقلابی خود داشت حالا کامل شده و جواب رازها و ناگفته‌ها را در اسناد و آرشیوهای پنهان شده زیر عباى مدعیانی میبندد که یکی یکی تواب شده اند و اسناد و مدارک را بر دایره میریزند.

در باز بینی انقلاب مهرتانی فریب خورده را میبیند که خود عامل فریب خوردن توده‌ها شدند. مهرتانی که تحت تاثیر تبلیغات مهندسی شده با اطمینان گفته اند فقط شاه برود همه کارها درست میشود و آزادی میآید اما گذشته از اینکه الفبای آزادی را اشتباه مینوشتند در موقع لازم پس از تمام آشوبهایی که برپا کردند انگار مسئولیت خود را تمام شده دانسته و یادشان میرود که برای جایگزینی پادشاه با هیچکس موافقتی ندارند و در اوج گمراهی یکی از بهترین گزینیه‌ها که شاه از میان مخالفانش انتخاب کرده را رها میکنند و با حماقت به حکومتی تن میدهند که ساخته‌ی دست شیاطین بوده و پارتی آن در معیت جاسوسها و ماموران استعمار پا به این سرزمین میگذاشت.

با این افشاگریها بود که جوانان دریافتند، راه آزادی با اتحاد طی میشود و جریانات مبارز در هر جایی احتیاج به هماهنگی دارد، به اپوزسیونهای خارجین رجع کردند و هر بخشی از این جوینده‌گان آزادی به سمتی کشیده شدند. برای مدتی بازار اپوزسیونها داغ شد ولی با گذشت زمان آنچه در قامت آنها بیشتر هویدا شد مبارزه‌ی این اپوزسیون با آن یکی و خراب کردن چهره همدیگر و رقابت برای به کرسی نشاندن حرف خود بود گویی با رفتن از ایران هیچ شناختی از حال امروز ایران ندارند. از یکی از رهبران معروف سوال شد که آخر دلیل اینکه میگویید احزاب نباید با هم کنار بیایند و متحد شوند چیست؟ جوابی که داد عمق نا آشنایی با وضعیت ایران و طمع به حکومتی دیگر را مشخص کرد!

او گفت اگر قرار باشد حزبی به اهداف خود برسد باید با احزاب دیگر در رقابت و مخالفت باشد وگرنه حزب فلان و حزب چنان معنا پیدا نمیکند!! حالا ببینید اینها کجای کارند که هنوز دریافته‌اند که مردم ایران با یک حکومت طرف نیستند بلکه با باندهای مافیا و جاسوسهای بین‌المللی و ماموران غارت مقابل هستند. کسی که به مخیله اش نمیرسد که کشور در اشغال دشمن است بعنوان رهبر حزب مخالف اینگونه از واقعیت دورست و نمیداند که هرگونه ایجاد اختلاف بین مبارزان به نفع دشمن است. اینها اغلب یا تحت تاثیر اسلام بودند یا عاشق کمونیسم یا اختلاطی از هر دو، که در هر حال از پذیرفتن واقعیت واهمه دارند و شاید نمیخواهند قبول کنند که چه اشتباهی کرده‌اند. مسلم است جوانان امروز به این نتیجه میرسند که با نسل انقلابی پیشین، راه بجایی نمیرند و بر نیروی خود مسلط میشوند همانطور که نباید به هیچ قدرت خارجی دل بست.

و اما درین اثنای خطیر و بحرانه‌ای پیش رو !!

الگوی تکرار اشتباه در تاریخ و وقایع مشابه را بشناسیم. تاریخ ایران با تمام کاستی‌ها و دروغناریها عبرتهای مهمی دارد. خط سیر جامعه ایرانی یک نمودار تاسفباری را نشان میدهد. زوال فرهنگی و فروپاشی اتحاد ملی همراه با سعود دیکتاتوری و بردگی مذهبی در تاریخ مکتوب مشاهده میشود. در این جستار سعی شده به علت و ریشه‌های زوال فرهنگی پی ببریم و بدانیم که این گرفتاریها از کجاست و چگونه پدید می‌آید تا بتوانیم با نگاه واقع بینانه مسیر اشتباه را تغیر دهیم.

پر واضح است که هر چه در تاریخ به جلوتر آمدیم مسیر علم و دانش را به سمت هرچه بیشتر مذهبگرایی جایگزین کردند و در نتیجه بجای بزرگان دانشمند، مذهبیها به رهبری افکار عمومی مسلط شدند. پیامدهای ناگوار و صدها اشتباه بزرگ و کوچک در تاریخ گذشته که نتیجه دخالت مستقیم یا غیر مستقیم روحانیون است مشاهده میشود. کسانی که با سواستفاده از عقاید و باورهای دینی به ادعای نمایندگی از خدایان پرداخته و مردم را با خود همراه میکنند و قدرتی بلامنازع پیدا کرده جنایتهای بسیار بر علیه بشریت مرتکب میشوند و بطور کلی مسیر انسانیت را بسوی قهقرا میبرند.

و اما در مبارزه علیه روحانیون چه روندی بیشتر مشهود است؟! از آن سبب که مردمان و مبارزان پیشین افکاری کمابیش مذهبی داشته اند اگر توجه کنید می بینید برای مبارزه با رهبران دین و شبکه های مذهبی فاسد معمولا یکنفر دین جدید یا فرقه ای ابداع میکند برای مقابله با روحانیون ستمگر که نفوذ زیادی هم در حکومت داشتند. شاید مبارزان مجبور بودند برای جذب افراد آزادیخواه دین جدیدی اختراع کنند و خود را نماینده برحق خدایی معرفی کنند که دین روحانیون را باطل دانسته و خواهان سرنوشتی آنها است. در حقیقت چون در افکار توده های گذشته جدایی از دین و مذهب نمیگنید بنابراین بایست با ابزار دینی به جنگ روحانیون بروند.

اینگونه بود که مبارزه بطریق مذهب سازی راه بجایی نمیرسد چون با تعصب و دشمنی متعصبان دین کهنه روبرو شده و از میان میرفت. دهها قیام در خاک ایران بر علیه رهبران دینی شکل گرفت اما در نهایت شکست خورد و پیروان قیام در خون غلطیدند.

اما مبارزی مانند یعقوب لیث ادعای دینی ندارد و با تکیه بر ملی گرایی عمل میکند و این نگاه ملی گرایانه و بازگشت به هویت، موثر و خردمندانه تر است. سرگذشت یعقوب نشان از حقیقتی بزرگ میدهد. قهرمانانی که اگر زمینه برای آزادی فراهم شود بیدریغ قیام خواهند کرد و در احیای هویت و اصالت خویش میکوشند و ایرانیانی که در رکاب قهرمانان ملی به اتحاد و همگرایی میرسند.

به این واقعیت توجه کنید!! جایگاه روحانیون در رهبری اذهان عمومی پس چند هزار سال فروپاشیده. این جایگاه پس از بقدرت رسیدن آنها و نشان دادن اصل وجودی خود که کاملا در مقابل آزادی و کرامت انسانی قرار دارند با تزلزل شدیدی روبرو شده، اکنون این جایگاه نزد افکار عمومی خالی است، نه تا ابد روحانیون پذیرفته میشوند و نه تا قدرت دستشان است زمینه ای برای دیگران فراهم میشود چون ابزار قدرت و ثروت و رسانه در اختیار روحانیون است، خوب میدانند که چگونه رقیبان خود را نزد مردم خراب کنند و از هرگونه رهبریت غیر خودی جلوگیری کنند. به این ترتیب هیچ گروه یا فردی نتوانسته تاکنون بر اذهان عمومی بصورت واقعی رهبر شود، برای رسیدن به آزادی پایدار این جای خالی را با برکشیدن دانشمندان به رهبری افکار عمومی پر کنید و با اطمینان مسیر رهایی را تا ابد هموار نمایید.

طرح مدیریت اجتماعی مدرن با رهبری دانشمندان و مشارکت شهروندان به کمک تکنولوژی اینترنت، میتواند آرزوی دیرینه آزادیخواهان مبنی بر مشارکت مردم در سرنوشت خود بصورت واقعی و سهم مساوی به عرصه عمل آورد.

(نظرخواهی آزادانه از همه ایرانیان در تمام مسائلی که جنبه عمومی داشته یا به منافع ملی ربط دارد، یک اصل و ضرورت است برای داشتن ملتی آزاد و کشوری آباد*)

جستار ارضی ((زمین، این خال زیبای صفحه کائنات، خالق موجودات و نقاش بی همتا و مادر آفرینش، با تکرار حرکت مداوم و کیفیت تکاملی، زاینده و بخشنده، میرنده و سنگین دل تمام دستاوردهای خود را هر چه زیباتر و خلاقانه، هرچه شاداب تر و سازگارتر، سعی دارد جایگزین تابلوهای قبل کند و با سرعت دو و شش دهم متر بر ثانیه به راه ادامه دهد. این گوی غلطان در دریایی از انرژی و امواج و ارتعاشات، جان نگاره ها را تامین و زندگی را معنا میبخشد. به این ترتیب از نگاره های قبلتر، نگاره های زیباتر جان میگیرد و طبیعت با این نقاشی های هفت بعدی، خود را به شگفتی های بسیار مزین میکند!!

جهان بینی ایرانی که توانست جهان را از جنگ و وحشیگری نجات دهد و بسوی مهر و راستی بکشانند را میشناسید؟ فلسفه برابری زن و مرد در آزادی و فرهنگی که اگر توسط نیروی منحرف کننده ی اهریمن تحریم نمیشد تاریخ بشر بسیار زیباتر از این بود که پیش آمد. در آن جهان بینی، زیر بنای تربیت انسان آزاده مادران هستند! یک مادر آزاده میتواند فرزندی راستگو و آزاده تربیت کند و مادری که از حقوق اجتماعی محروم باشد فرزندش مستعد فریب و بردگی و حماقت است.

مسئله بسیار مهم محیط زیست؛ مقصد نهایی کجاست؟ آیا فرشته دریایی را باور دارید؟ در کتابهای قدیم رد این موجود را میبینید اما در دنیای جدید آنها را نمی بینید در حالی که اندک گزارشاتی از دیده شدن آنها داده میشود. حال با توجه به ابزار و تکنولوژی های امروزی آیا عاقلانه است که بگوییم چنین خلایقی وجود دارد ولی دیده نمیشود!! قاعدتا اگر در دریاها ی زمین اثری از آنها بود تاکنون صدها فیلم و عکس موجود بود اما رازی وجود دارد که با دید علمی نمیتوان به آن پی برد.

نیروهای منحرف کننده انسانها، بسیاری از واقعیتهای را پوشانده اند و با دستاویزهای به ظاهر علمی جلوی دید مردمان را گرفته تا بتوانند آنها را بسوی آموزه های خود بکشند و زمینه را برای تحمیق و استعمار آنها فراهم کنند. این سخن با فرشته دریایی چه ارتباطی دارد؟ در ورای مدار هفتم گذرگاهی به شهرهای مجاور دارد که بسیار وسیع و دارای خلایق دیگر است. این دیدار روئایی را نمیتوان ثابت نمود چون تمام علوم و دانش رایج آنرا رد میکند اما میتوان امیدوار بود که زمانی بشریت از سلطه اهریمنان آزاد شود و پرده از رازها و ناگفته ها کنار برود و زمین و زمان به اصالت خود برگردد.

انسانی که جایگاه واقعی و مفید خود را در چرخه حیات از دست داده، خرد و راستی را در مقابل ثروت اندوزی زیر پا گذارده و جان طبیعت را فدای حرص و حسادت و طمع و عقاید خود میکند چه هدفی دارد که شایسته نام و نشان موجودی ارزشمند باشد؟! و زمینی که زیر بار گمراهی این موجود غارتگر، تغییر آب و هوا میدهد!! به کجا میرسد؟

آیا روزی زمین از تحمل انسان شانه خالی نمیکند که چند گاهی بدون این موجود زیاده خواه به حرکت ادامه دهد تا بتواند قابلیت های از دسته داده را بازابد و به خلاقیت های خود در طرح های زیباتر و هموشمندتر، هنرش را تحول بخشد؟

در هر صورت زمین، انسان را سر جای خود خواهد نشاند!

با وارد شدن به دنیای ماشینی، خارج شدن انسان از ریل زیست طبیعی رو به سرعت و گسترش نهاد و در دهه های اخیر، عوارض آن تخریبها بار بسیار سنگینی به کل زیست بوم زمین وارد کرده. این روند تخریب از آغاز شهر نشینی به آرامی آغاز شده اما در صدهای اخیر در اثر گسترش نظام سرمایه داری و افکار و ایده های متوهمان به دانایی صورتی دیگر گرفته و تقریبا عمده کشورهای جهان در راه پیشرفت و گسترش صنایع، وارد فاز تخریبی وحشتناکی شده، روح زایش زمین را بسوی مرگ و نابودی میبرند اما جواب دو قرن بی خردی های شبهه علمی و صنعتی را نسلهایی میپردازند که بخاطر دیرتر رسیدن به دنیا فرصت زندگی ایمن از آنها گرفته میشود و جدال با بلایای طبیعی عمر آنها را تباه میکند و اتفاقات ویرانگر خانه های امن را در معرض ناامنی قرار میدهد. آنچه مسلم است تضاد انسان و محیط زیست با نیازهای کلان اجتماعات شهری بالا میگردد.

چرخه زیست طبیعی زمین با آفرینش موجودات گوناگون در یک پروسه کاملا وابسته به هم و منظم به وجود آمده و میلیونها نوع مختلف از گونه های جانوری و گیاهی، هرکدام مانند دندانهای روی یک چرخ دنده از اهمیت و جایگاه مفید و مخصوصی برخوردارست اما در طی روند تکاملی انسان زمانی که با ایجاد اجتماعات کوچک، اتحاد برای شکار حیوانات تشکیل میداد و خصوصا پس از اختراع آتش توازن نظم را در طبیعت به هم زد و به نیرویی مهیب تبدیل شد. هر چه جمعیت رو به ازدیاد میرود، تعادل در چرخه حیات در قلمرو انسانها به هم میخورد.

با اختراع ادیان، اختلافات عقیدتی و جنگهای خونبار و کینه توزانه دینی، ویرانی و آتش زدن شهرهای متخاصم و جنگلهای اطراف را امری مقدس میدانند و در اثر این جنگها مناطق جنگلی در اطراف شهرها نابود میکنند. افزودن به تجملات آئینی و برتری نمایی در مقابله با شهر دیگر، ساخت معابد بزرگ که نیاز بالایی به مصرف دائم چوب دارد و در ورای اینها، رفتار پیروان ادیان ابراهیمی در سرزمینهایی که از فرهنگ انسانی دورند و خود را اشرف مخلوقات میدانند علاوه بر اینکه حق زندگی را از دیگر انسانها سلب میدانند برای دیگر موجودات هم حق زندگی قائل نبوده نیرویی وحشتناک و متضاد با طبیعت پا میگیرد. قطع ارتباط بین موجودات در ابعاد مختلف یکی از عوارض انسانهای فریبکار است که باورهای مردم را به سمت بردگی شکل میدهند.

امروزه شاهدید که در اطراف شهرهای ایرانزمین اکثرا خالی از درخت است در حالی که از ابتدا پوشیده از درخت بوده و طی چند قرن اسلامی از بین رفته و با برقراری حکومت جدید درین سالها علاوه بر آن، فاجعه به زیر زمین هم نفوذ کرده چرخه حیات طبیعی را در کشور مورد سوء قصد مهلکی قرار داده میتوان پیش بینی کرد که بزودی چرخ طبیعت را چنان دچار اشکال کند که قابل برگشت نباشد یعنی شما دیگر محصولی از کشاورزی نخواهید داشت. بایست دست از مقام والای اشرف مخلوقات برداشت و دست به سوی دانشمندان دراز کرد و اگر غیر ازین باشد احتمال دارد به آن نقطه برسد که با دایناسوریزه کردن خلاق، زمین بار خود را از جمیع آفات خالی کند تا از نو حرکت به سمت سرنوشتی مجدد آغاز کند.

ادامه حیات بشر مرکزی بستگی به جمع کردن پای متجاوز از طبیعت دارد.

مسئله مهم دیگر؛ هر کشوری برای خود فرهنگ و هویتی دارد که بر اساس ویژه گی ها و استعدادهای آن سرزمین و نوع بینش آنها به جهان ساخته میشود. هر ملتی هویتی دارد که بر اساس تاریخ و پیشینه و سوابق آن ملت تعریف میشود.

(هر ملتی بر اساس هویتش شناخته میشود)(هویت همان شناسنامه است که هر کسی دارد ولی شناسنامه ملی بسیار مهمتر از شناسنامه های فردی است) برای نجات ایران باید ارزشهای ملی را زنده کرد و اگر زمین از دست انسان مومن و متوهم و خادمان شبکه غارتگری سالم بماند این ارزشها هم جهانی خواهد شد و بشر نیاز ندارد برای دفاع از موجودیت خود به نشانه های محدود در یک مکان آویزان شود. هویت در شرایط جنگی که هزارها سال حاکم بر زمین است بسیار مهم بوده و مگر زمانی رسد که هیچ خطر جنگی نباشد و تبعیض و توهم از بین رفته باشد اما فعلا همین داریم؛ هویتی گم شده هویتی مخلوط با انواع جعلیاتی که اختراع بعضی ایرانیان است و با تبلیغات معکوس ریشه را از تفکر عرب معرفی میکنند که محدود به بیابان برهوت جهنم است و آرزوی بهشت پس از مرگ که سازگاری با انسان ایرانی و محیط زیستش ندارد. پاکسازی هویت ایرانی از اخلاط و آموزه های جعلی بسیار مهم است و متضمن فرهنگ آزادی و رهایی از بندگی.

و توای دوست و هموطن من؛ تا وقتی ثروت شخصی برایت مهمتر از ثروت ملی است باعث میشود که ثروت ملی بی صاحب بماند و بدست فرصت طلبان به سرعت غارت شده رو به نابودی رود و آخر کار آنکه ضرر میکند تو هستی و فرزندت و دیگرانی که این خوان نعمت را مال دولتها دانسته و هر بی سر و پای را بر خود حاکم دانستی. دانستن ارزش ثروتهای ملی باعث پاس داشتن منابع است و منابع پشتوانه و اعتبار برای تو و زندگی بهتر و حتی آینده فرزندان است در حالی که ثروت شخصی بدون پشتوانه ثروت ملی ممکن است امروز در اثر بحران و تورم قیمت پیدا کند اما نهایتا از ارزش خواهد افتاد بنابراین اگر نمیخواهی به چنین عاقبت گرفتار شوی برخیز و از منابع ملی نگهداری کن نگذار غارتت کنند.

چنانچه به هر دلیلی مردم یک سرزمین به ناگاه فرهنگ و هویت خود را باخت نمیتواند کمر راست کند مگر بتواند هویت خود را باز یابد. جنگ و دعوا در بین بسیاری از ملتها رخ داده اما مردم هر دیاری سعی کردند هویت خود را حفظ کنند چراکه ادامه حیات اجتماعی و سیاسی هر قومی بستگی زیادی به هویت ملی آنها دارد. تمام دنیا نگاه به ظاهر و رفتار تو میکنند و این قانون نانوشته بر خلاف انتظار، در تمام طول تاریخ کار کرده. چرا ازین قانون بهره مند نشویم و اصالت و هویت بسیار ارجمند ایرانی خود را در دنیا پاس نداریم و هر دم با هویت جعلی عرض اندام کنیم که به پیشیزی نخرند و تحقیرمان کنند.

حال ایران ما به بیماری می ماند که با داروی بیهوشی بخواب سنگین رفته. پس از ساعتها سلولهای بیهوش می آیند اما توان بیدار کردن ملیونها سلول مدهوش را ندارند. گاهی شوکی وارد میشود و بیمار بسختی حرکتی میکند اما داروی بیهوشی مانع بیداری میشود. این بیمار اگر رها شود بیدار نخواهد شد پس دارویی لازمست.

هر انسانی از اینکه به برده گی کشیده شود احساس خفقان میکند مگر اینکه باورهایش را چنان شکل دهند که بردگی را افتخار کند. قبل از آنکه زنجیرها بر شانه های باورمندان فرود آید مغزهایشان را بند کرده است. نزد انسان آزاده زندگی ارزش تحمل فریب و وعده های دروغ ندارد.

لازمه ی ایجاد تغییر و تحول هوشمندانه و فرهنگسازی، آموزش است. آموزش اینکه همیشه بر باورهای خود اندیشه کنیم و نترسیم از فکر کردن و پرسیدن و تجدید نظر روی باورها و پذیرش واقعیت. آنکه خواهان تغییر شرایط و بهبود اوضاع است، منتظر دیگران نمیماند. اصلاح فرهنگ یعنی احیای زندگی انسانی. هر فردی، که بتواند روی رفتار خود فکر کند میتواند هر آنچه باعث تاثیرات منفی است را اصلاح کند. فکر کردن و سوال پرسیدن و کنکاش کردن در توان بردگان نیست آنهم بردگان ذهنی و فکری!!

(اگر بخواهی کشور را نجات دهی رفتار خودت را اصلاح کن! لازم نیست ناراحت رفتار دیگران باشی در حالی که خود رفتار درستی نداری) رادمان

بازگشت به هویت یعنی رجعت به ژنتیک فرهنگ انسان ایرانی. اگر تحت تاثیر حکومتها نبا شیم فرهنگ اصیل انسانی بروز میکند و در واقع انسان در باطن خود راه درست را می پسندد مگر آنکه هدفی غیر فرهنگی داشته باشد.

در تاریخ گذشته ایران، متوجه یک نکته بسیار با ارزش در فرهنگ ایرانی میشوی که آنها هیچگاه بدنبال جنگ و غارت دیگران نبودند ولی بیش از تمام ملتها بخاطر دفاع از خاک ایران، درگیر جنگ میشدند. ایرانیان به نیروی خرد و اندیشه، روزی خود را از زمین میگرفتند و سرزمین خود را آباد میکردند و نیازی به نان دیگران نداشتند. این آبادی ها طعمه بود در چشم دشمنان گرسنه و بی هنر که گاه و بیگاه به مرزهای ایران حمله میکردند ولی ایرانیها با شهامت دفاع میکردند چنانکه طی هزارو صد سال دوران پادشاهی قبل از اسلام، صدها جنگ ثبت شده که نود درصد آنها دفاعی بوده و هیچ جنگی بر علیه همسایه ای بخاطر غارت ثروت او اتفاق نیفتاده! این ارزش ژنتیک فرهنگ انسانی را میروساند. اگرچه امروز دچار فرهنگ سلمانی هستیم و ماموران استعمار هم با دقت و سیاست زیرکانه بدنبال پاکسازی رگه های ژنتیک فرهنگ ایرانیست.

موسسه ای بنام مرکز تحقیقات اسلامی با تمام قدرت سعی دارد چهره ای زیبا از اسلام نشان دهد و تاریخ ایران را بنفع حکومت تغییر دهد اما شگفتا که هر چه بیشتر تلاش میکند چهره فریبکارانه غارتگران نمایان تر میگردد اما اندیشمندان میتوانند ترتیب انجمنی دهند که در مورد یکایک شبهات تاریخ قضاوت کنند تا صحیح ترین مدارک مجموع گردد و کتاب تاریخ معتبر و قطعی در اختیار مردم قرار گیرد.

اگر انجمنی از تاریخنگاران و محققان و دانشمندان میتوانستند باهم کنار آیند و از میان انبوه گزارشات، در مورد هر مسئله یک جواب سریع و صحیح بیابند چه میشد؟ بحث از میان برداشته و اعتماد بتاريخ ایجاد میشد. وقتی که من نتوانم واقعیت را در میان نظرات مختلف معلوم دارم، ابتدا به هر نظریه ای تن میدهم اما با گذشت زمان در مقابل گزارشات دیگر ایمانم سست شده و کار بجایی میرسد که کلاً اعتمادم از تاریخ سلب میشود. وقتی در شصت سال پیش واقعه ۲۸ مرداد برای دکتر مصدق پیش می آید و ما هنوز با جر و بحث صاحب نظران مواجه ایم و هرکسی تعبیری از واقعه دارد، چطور و چگونه به تاریخ اعتماد کنیم؟

برای مثال، هر ایرانی باید بداند که ایران به چه علت در بسیاری از زمینه ها از جمله علم و فرهنگ و تمدن و اخلاق و جوانمردی، سرآمد دنیای قدیم بوده و بر خلاف ادعاهای پیروزمندان، چرا بارها شکست خورد و مغلوب شد. حکایت هجده قیام بزرگ در زیر خفقان حکومتها یا چیره گی بیگانگان چه بود و چرا اکثریت آن قیامها سرکوب میشد؟! و بایست بدانیم که با وجود چنین قهرمانها و مردمان آزادیخواه بالاخره چرا تمام ارزشهای پاک و متمدنانه جای خود را به بیگانه پرستی و چاپلوسی و بندگی داد؟

چرا ایرانی نتواند سر از برده گی و بنده گی بر تابد چرا بجای الگوهای واقعی و آزاده به دنبال قهرمان سازی از یهودای قریش است، به خاری تن میدهد و به صراحت با اصالت خود بیگانگی میورزد و به دشمنان خود افتخار میکند و به تقدیس آنان میپردازد چنانکه در چشم اعراب هم باعث خنده و استهزا شده است. بسیاری از روشنفکرها مقصر این انحرافات را اعراب میدانند اما باور کنید اعراب امروز که جاه و جاهتی بهم رسانده اند هیچ دخالتی در مذهب شیعی ندارند و اهمیتی به دین ایران نمیدهند و تا قبل از پیدایش نفت هم دارای هیچ قدرت و اثری در دنیا نبودند الی ازل.

اینکه یک ملت نتواند خود را بشناسد و روی تاریخ و تمدن خود تمرکز کند باید عیب را در داخل مرزهای خود پیدا کند. به صراحت میتوان گفت: ایران دارای بهترین شناسه و هویت ملی است اما جریانهای مذهب ساز مراقبند که ایرانیها هویت ملی خود را نشناسند و در برزخی میان هویتهای جعلی سرگردان شوند و این گناه عرب نیست، به تمام مقدساتی که بر باد رفته گناه عرب نیست و همه ساخته و پرداخته کارخانه مذهب سازی داخل با حمایت بیگانه های غارتگر است. پر عقاب را در بال خود بنگر!

ایران ما! کشور عجایب هفتگانه، زادگاه فرهنگ و تمدن دنیا. آفریدگار صلح بین الملل در دنیای باستان. منجی انسانها از برده گی و اسارت. کاشف بسیاری از علوم و صنایع، الگوی ادب و اخلاق و فرهنگ، سرلوحه رفتار کردار گفتار نیک. و در تعداد دانشمندان سر آمد دنیای قدیم و حتی در حال حاضر،،، و دارای بسیاری از اسرار صنعتی که از زیرخوارها خاک بیرون کشیدند و به اروپا بردند که اقتصاد غرب را حیات بخشید و آن مردم بی بضاعت را به زندگی لاکچری رساند. چنین کشوری چرا آزاد نباشد؟ چرا از مهد تمدن بشری آزادی رخت بسته؟

ایران کشوری که با غنای تمدنش، کشورهای غربی را به حسادت انداخت و غرب با طرح و نقشه های دقیق توانست مامور خود را بر این ملت بگمارد اما چرا ملتی که بارها فریب خورده و دارای تجربه است، بازهم فریب خورد؟ چرا در طول دوران پس از اسلام، هنرمندان ایران کارهای خود را به هویت بیگانه گره میزدند همانطور که مهتران اندیشه و شعر و ادب در مقام ستایش اسلام و سردمدارانش دست تمام اعراب را بسته اند.

مردمی که آنگونه از حریم کشور خود دفاع میکردند چرا در چند موقع حساس، شانه خالی کرده از اتحاد و همکاری در برابر متجاوزین طفره رفتند و در واقع با فرار از همکاری، شرافت خود را واگذار کردند. برخلاف موفقیت های بسیار، ایرانی همیشه دارای غرور و انسجام ملی نبود! ادعاهای بسیار و عملکردهای متناقض، داستانهای بسیار از دلیری و همت و آزاده گی و جوانمردی ایرانیان شنیدیم و امروز برایمان سوال پیش می آید که چرا مردمی با این همه دلیری بارها در مقابل دشمنان از پا درآمدند؟ این تناقض در توانمندی از چیست؟ آیا وقتی، بحث تاریخ با عظمت ایران پیش میآید و هر کسی شمه ای از مثبتها میگوید، برای شما سوال پیش نمیآید؟/ چرا اینهمه از قدرت و شوکت ایران قدیم میگوییم اما دلایل شکستهای بزرگ را نمیتوانیم؟ نکند مثل جنگ ایران و عراق که دائم از پیروزی میگفتند اما واقعیت طور دیگر بود. چرا امپراتوری ساسانی باید با شمشیر کج عرب از پا در آید. بسیاری از مردم با این سوالات درگیرند./

چرا ایران با آنهمه امکانات و توان دفاعی در مقابل اعراب بدوی زانو بزند. در مقابل مغول یا ترکان چطور؟ آیا میترسیم حقیقتها را بیان کنیم؟ اگر بگوییم مقدونیه، ترکها، مغولها و اعراب اقوامی مهاجم بودند که هرکدام برای مدتی بر ایران تسلط یافتند ،کسی مدعی میشود؟ واقعیت را باید بصراحت گفت تا از تکرار اشتباه جلوگیری شود. شکستهایی که در ایران افتاد در اثر فروپاشی نظام اجتماعی بدست حکومت ساسانی است و پس از آن از دست دادن هویت ملی و بیگانه پرستی.

عقل و منطق میگوید زبان و رنگ و عقاید، مبنایی برای ارزش گذاری یا جداشدن از همدیگر نیست و در واقع هرکسی با خصوصیات قومی و مذهبی و زبانی ادعای برتری و بر حق بودن میکند، در افکار پوسیده و بی ارزش دوران خودستایی گذشته گیر کرده و نتوانسته واقعیتها را در یابد. بشر امروز در دنیای ارتباطات قرار دارد و از نظر سطح آگاهی به جایی رسیده که هیچ حد و مرزی بلحاظ قومیت و مذهب و رنگ پوست و عقاید برایش معنا و ارزش نیست و تنها کسانی در این ادعاها مانده اند که کوچکی ذره را درک نکرده اند. اگر در گذشته به اتم میگفتند ذره حالا به کره زمین میگویند. حال انسانی که در خانه ای در شهری در کشوری در کره ای زندگی میکند که خود این کره ذره ایست بسیار بسیار کوچک در میان بینهایت کره های دیگر در یکی از کهکشانها که خود نقطه ایست در پهنه ی آسمانی که خود یکی از بینهایت آسمانهای عالم بی انتهای هستی است!! یک لحظه فکر کافیهست در یافتن ناچیزی بشر در عالم.

هر کس توانست نگاه خود را گسترش دهد، به اندازه ای که شعاع نگاهش بزرگتر میشود، تعصبات و خود خواهی ها در ذهنش بی معنا و کودکانه میشود. در این زمانه که تمام علوم دنیا بصورت انفجاری در همه جا و در اختیار همه کس قرار میگیرد، تعصب و کوته فکری چرا؟. انسانی که در پرتو علم و دانش، تعصبات دینی و قومی را کنارگذارد دچار انحراف و تفرقه و خودخواهی نمیشود. یک انسان متمدن هیچگاه قدم در راه تفرقه نمیگذارد. تفرقه یکی از ابزارهای کار آمد استعمارست. اینکه آیت الله با ملیت مخالف بود، از اتحاد میترسید. او میدانست اتحاد اقوام ایرانی بزرگترین قدرت در مقابل حکومتش است.

در گذشته از هر کس درباره تناقضات قدرت و ضعف ایران سوال کردیم با ردیف کردن چند بیت دیگر از خوبیه‌ها و سرافرازیهای ایرانیان کهن، به تعداد سوالها افزود که البته اینها برداشتهای ایشان از نگاشته‌های یکسویه و یا تواریخ ناقص گذشته است. این پاسخهای سطحی و متعصبانه به جویندگان حقیقت، عوارضی دارد که یکی از آنها رویگردانی از تاریخ است. آخر کسی که نتواند از تاریخ و از مدرسه و دانشگاه جواب سوالات تاریخ را دریابد به این نتیجه میرسد که این کتابها ارزشی ندارد که اگر داشت حالا همه میدانستند که چرا اینهمه شکست در کارنامه داریم و چرا امروز بواسطه یک عده روحانی تحت تسلط و اشغال بیگانه قرار گرفتیم همانطور که در گذشته بارها! دلایل این شکستها در پی پیروزیهای بزرگ چیست؟ چرا اینهمه مورد هجوم واقع میشدیم و دلیلش چه بود که هر امپراتور یونانی میباید جنگ با ایران در کارنامه داشته باشد؟

همین امروز، چرا مردم ایران توانایی آنرا ندارند که در مقابل کسانی که نام و حیثیت و تاریخ و تمدن ایرانی را به بازی گرفته اند و هر کاری را به نام مردم ایران میکنند، از خود دفاع کنند؟ چرا ایرانیان محکوم به سر سپردن به اوامر چند بیسواد شوروند، کودنهایی که بخاطر گرفتن درجه‌های قلابی، پادشان رفته که اگر انقلاب نمیشد بخاطر نداشتن سواد و استعداد در چه مشاغلی بودند.

سوالی که همواره ذهن بسیاری از مردم را به خود مشغول داشته اینست که چه فرقیست بین ما و دیگران؟ چرا ما نمیتوانیم خود را آزاد کنیم؟ چه اشتباهاتی در افکار و رفتار ماست که با آنهمه تلاشها و مبارزات بسیار، حتی جنگیدن تا پای جان و کشته شدن بهترین جوانان، نه تنها آزاد نشدیم بلکه هر بار در دامی دیگر افتاده و زنجیرهای دست و پایمان محکمتر شد!! نه آنکه آزادی پدیدار نشد بلکه در مواقعی هم مبارزه به بار می نشست اما همان انسانهای آزادیخواهی که رهبری مبارزه را برعهده داشتند پس از تغییر، به زندان بان مردم مبدل شدند؟ اشتباه از کجاست؟ آیا در انتخاب راه اشتباه میکنیم یا در انتخاب رهبر؟!

در راستای این سوالات و سوالهای متعدد دیگر که هر روز و هر شب ذهن و روح هر ایرانی را می آزارد سعی کرده ایم در تماس نزدیک با جامعه و احساسها و رویت نگرشهای مردم و همچنین سیر در تاریخ و مطالعه ی احوال گذشته گان، علت و عوامل ناکامیها را دریابیم و با شما در میان گذاریم. برخی از این اطلاعات تازه گی ندارد و برخی دیگر شنیدن و پذیرفتنش احتیاج به تامل و اندیشه و عدالت دارد. شنیدن این حقایق از زبان کسانی که نظری به جایگاهی در سیاست کشور ندارند البته فرق دارد تا کسانی که خود در گذشته یکی از پایه های اشتباهات اجتماعی و مبارزاتی بوده یا هدفشان از مبارزه رسیدن به حکومتی دیگر است. آنچه در منشور مهراستی به شما عرضه میشود برداشت و ارائه ی واقعیت‌یست از نگاه اندیشمندانی بیطرف که توانسته اند در عین همنشینی با مردم از سطحی بالاتر از سطوح سیاسی و جناحی به دردهای اجتماعی و آلام مردمان پی ببرند و علت و عوامل تحمل وضع موجود را دریابند، احساس جامعه را نسبت به مدعیان نجات حس کنند و عمق ماجرای تغییر و ناکامی در مبارزات را ریشه یابی کرده ، به ارائه راهکاری واقعی و مطمئن در نجات از استبداد و رنجهای گوناگون بپردازند.

متأسفانه تلاش معدود انسانهای فهیم و خردمند برای پیوند زدن مردم ایران به هویت ملی و نجات از برزخ پندارها، همیشه با خیانت عده ای نادان و متعصب یا بیگانه ای در لباس دوست به ناکامی انجامیده و عده ی بسیاری از سر دلسوزی و خود فهیم پنداری بدون اطلاع از اهمیت فرهنگ و تاریخ و تمدن ایرانی به آبیاری فرهنگ بیگانه پرداختند یعنی برای بیگانه فرهنگسازی کردند و خود به ستایش آن پرداخته و ملتی را با اشعار و اراجیف و تفاسیر مبالغه آمیز، زحمت معدود خردمندان را به حاشیه بردند.

در جریان تسلط اعراب، فرهنگ و اصالت و خط و کتابها و آئین ها و باورهای انسانی زیر عبای دبیران پنهان شد که ارزش آن بسیار فراتر از ثروتهای مادی بود! در واقع روح این ملت را زیر ضربات وحشیانه دروغ و تذویر و تبنای از پای در آوردند و پس از

آن واقعه شوم ایران نتوانست بلحاظ فرهنگی کمر راست کند چون نسلهای بعد با اصالت خود بیگانه شدند و شاعران و نویسندگان تلاش میکردند با پیوند به اسلام هویت خود را پیدا کنند و ازین تلاشها انبوهی از تفاسیر و تعلیم عرفانی و صوفیانه با افراط و تفریط در باورهای مختلف بجا ماند. بسیاری از فرزندان ایران در طی این چهارده قرن سعی کردند که مرهمی بر زخم عمیق فرهنگی ایران باشند، قهرمانانی سعی کردند که فرهنگ ایران را بار دیگر زنده کنند، مبارزانی با تمام قامت در برابر حکام بیفرهنگ ایستاده گی کردند و با تمام این تلاشها و موفقیتهای ناپایدار در مقابل سیل خائن و خودباختگان به آرمان خود نرسیدند.

ریشه یابی دلایل ناکامی فرزندان ایران در زنده کردن هویت و فرهنگ ایرانی، عبرت و روشنی راه مبارزان و ایرانیان است. سابقه ای از پیشینه و به اثبات تاریخ، فرهنگ ایران باستان، بالیده و درخشان چنانکه که تحسین دشمنان را برمیانگیخت و اما فرزندان همین مردم در دوران قاجار بر اثر اسارت و بندگی با نگاه زننده و طعنه آمیز انگلیسی ها روبرو میشوند که مردم ایران را به گاو و گوسفند، تشبیه میکردند!! به حکایتهای دوران قاجار نگاه کنید در زمان احمد شاه چه بر سر این ملت می آورد انگلیسی ها و چرا؟ نزدیک به هجده قرن است که فرهنگ ایرانی زیر نگاه موبدان و روحانیون کوبیده میشود تا مردمی جاهل و برده بسازند حال آنکه همین مردم جاهل با نجات از حکومت مذهبی قاجار به جایگاهی میرسند که مورد تحسین و البته حسادت همان دشمنان اروپایی قرار میگیرند چرا؟ برای اینکه زمینه رشد فرهنگی و هویتی بخاطر پیشینه تاریخی و الگوهای بسیار ارزنده و قهرمانهای ملی فراهم است اگر بیگانگان و مزدورانشان دارای قدرت و نفوذ و جایگاه در این کشور نباشند.

از زمانی که پای موبدان به دربار باز شد بارها جوانه های آزادی و رهایی از برده گی در گوشه ای ازین سرزمین سر بر آورد بدست خائنان برجیده شد قبل از آنکه ریشه دواند. وقتی فرهنگ ملتی را خراب کنند، هویتش را جعل و تاریخش را آتش بزنند و بجایش دروغ بکارند، کسانی از خود مردم قهرمانان خود را به دشمن میفرشند و سر به نیست میکنند برای ثواب یا کیسه ای زر، چرا که پیرو دشمنان سرزمین خود گردیده و آنقدر مغر شویی شده اند که جای دوست و دشمن را عوضی میدهند چون دشمن در خانه است، دشمن در معبد است، دشمن رهبر فکری مردم شده است، چرا نباید نهال نوپای آزادی را ریشه کن کنند!!!

با یک مقایسه ساده به تحولات دوران امیرکبیر و رضاشاه پی به افول فرهنگ آزادی میبرید، در آن دوره ظاهر مردم نو میشود و تعفن و بیماری کنار میرود مردم با بهداشت و آموزش آشنا میشوند و سواد آموزی رایج میشود و در زمان پهلوی دوم قدمهایی در جهت احیای فرهنگ برداشته شد اما در اثر تباری روحانیون و غارتگران خارجی و آموزه های ضد وطنی نتیجه عکس داد همانطور که طبقه دانشگاهی از همان خط انحرافی دست برداشت و مردم را به اسارت مدینه متمایل کرد. افراد برجسته بسیاری مردم را به باغ گلهایی دعوت میکردند که توسط اسلام آبیاری شده و رایحه ای دل انگیز دارد و چنان در وصف مدینه سخن میرانند که دل هر شنونده ای را میربود.

مردمی که تازه از جهل و بیسوادی نجات یافته بودند فکر میکردند هر کس خواندن و نوشتن بلدست عاقل و دانا است، جوانها گوش به دهان افراد با سوادی بودند که ادعای روشنفکری داشتند. کمتر نویسنده ای در زمان شاه بدنبال فرهنگسازی بود و اکثرا به تقدیس اسلام و کمونیست مشغول بودند و بیچاره مردم فکر میکردند لازمه ی فهم و شعور، سواد خواندن و نوشتن است چنانکه به آدم بیسواد کور میگفتند در حالی که همان باسوادها ورای تمام اشتباهات، در سالهای اول انقلاب مشوق رفتار خمینی در اعدام و زندان کردن بهترین وطنداران بودند و امروز می بینید خائنان و غارتگران معمولا دارای مدارک دانشگاهی هستند حتی بسیاری از پزشکان بر خلاف تعهد، به پول بیمار بیشتر اهمیت

میدهند. و این تکرار مکررات است بنابراین بایست دلایل شکستهای پیاپی و افتان و خیزان در طول تاریخ گذشته را در رفتار و کردار روحانیون و روشنفکران و حکیمان و شاعران و مهتران قوم ایرانی جستجو کرد که انحراف را حتی کمی پیش از دوران ساسانی آغاز کردند و همچنان درین کجراهه می‌تازند.

چرا در این شبهه جامعه انسانی‌های شایسته تن به وضع موجود یا مهاجرت یا اعتیاد دهند و ناشایستگان بر خوان منابع ملی بنشینند و غارت کنند؟! برای نجات از چنین سرنوشت تلخی ایجاد همدلی و همفکری بسیار مهمست و این محقق نشود مگر با رسیدن به واقعیاتی تاریخی و فرهنگی که با آموزه های سیستم آموزشی فعلی در تضاد است. اگر سازوکاری رسانه ای فراهم آید که درد فرهنگی این مردم را بخوبی موشکافی کند و بصورت مرتب مطالب و موضوعات لازم در فرهنگسازی را آموزش دهد بسیار موثر در اندیشه ها خواهد بود و چون آموزش فرهنگ شروع شود اولین دستاورد آن دوستی و اعتماد و حس همدلی و همزبانی و درک متقابل است که در اثر بد آموزی از بین رفته و این یعنی یافتن راهی که انسانها بتوانند با اطمینان در کنار هم قرار بگیرند و با ارتباط و همگرایی جامعه ی واقعی بسازند.

برای رفع ابهامات فرهنگی و تاریخی و آموزش انسانیت و واقعیت میتوان به فرهنگ مهراستی قدم گذاشت که ریشه در هزاران سال تاریخ قبل از قدرت یابی مذاهب در ایران دارد و این دستاورد بمعنای کنار گذاشتن باورهای دینی نیست بلکه بمعنای کنار زدن دین از سیاست و حکومت و سرنوشت مردم است و طبیعتا تمام کسانی که به دیدگاه مهراستی برسند میتوانند در دایره همنوع دوستی چون خواهر و برادر واقعی باشند و در دوستی اعتماد متقابل همراه و همفکر. منشور مهراستی در جهت احیاء نظام اجتماعی بایسته های لازم را با زبانی ساده، عوامل انحراف فرهنگی را یادآور شده و راه نجات از استبداد را نشان داده است. با روشن شدن ریشه انحرافات فرهنگی و حقیقتهای ناگفته و دروغهای بسیار گفته، اهمیت فرهنگ و تاریخ ایران قدیم در راهنمایی بشریت بسمت گفتار، کردار، پندار نیک روشن خواهد شد و ایمان و علاقه به هویت ملی استوارتر و اراده برای تغییر بسمت آزادی محکم خواهد شد.

این آشفته مرام و مذهب و آیین بندگی و بردگی که نتوانست در مقابل دشمن خارجی، مردمان را به یک نیروی واحد تبدیل کند و برعکس توانست جنگهای ویرانگر داخلی با مجوز مذهبی راه اندازد و قاتلانی مثل یزیدبن مهلب و محمود غزنوی و تیمور لنگ و اغامحمدخان را به بهانه ی جنگ با کفار به گردش و گردن زدن وادارد تا کجا و تا کی باید اصلاح ناپذیر به ریختن خون جوانان ادامه دهد و سرنوشت تلخ را به دفترهای جدید منتقل کند. -شمه یی از واقعیت چون ز تاریکی بر آید./ برزخ فکری شود بر جان انسانهای بسیار. فرق نمیکند که از کجای ایران باشید، همینکه در این خاک غمزده زاده شده باشید در این برزخ گرفتار میشوید و هرچه بیشتر تلاش کنید با مردمانی سست باور که هر روز به باوری یا به سیاستی متفاوت درآیند بر کوران برزخ دمیده شود و یا باید کلید افکار خود را خاموش کنید و خود را به نفهمیدن و نشنیدن برزید و با بی تفاوتی و بی خیالی عمر خود را سپری کنید و سرنوشت خود را بدست باد بسپارید تا هرچه برایت رقم زدند و هرچه پیش آید، بپاید. برای اینکه از تحیر و آشفتگی و این برزخ فکری نجات یابیم چه راهی در پیش داریم؟.

+ _+ پایگاه فکری خود را بر اساس تفکر و اندیشه بنا بگذاریم و به حد و نصاب خود در چرخه حیات طبیعی زمین بیاوریم: آنکه از مادر زمین روزی میگیرد و شکر آن را به دوردستها فرستد، در حیرت و شک بسر میبرد و درین حیرت همیشه لرزان و سست ایمان عمر خود را در خسران و ترس از گناه و ناامیدی میگذراند.

آیا عمدا چشمها را به دوردستها دوخته اند که توان دیدن پیش پا را ندارد، چه بگوشش خوانده اند که اهمیت جا و منزل و اصالت انسانی خود را با بهشتی ندیده پر از جنس هوسران تاخت میزند. انسان در آسمان چه میخواهد در حالی که زمین را نشناخته و از رازهای حیات اطراف خود با خبر نیست؟!

توجه به این نکته مهم است! آنانی که خدایی بشکل پیری قدرتمند با هزاران القاب در عرش عظیم نشانده و هزاران ملک آماده بفرمان در خدمتش قرار داده اند چه مقصود و منظور داشته اند؟ چرا چند ملک در اطراف هر مومن قرار داده برای گوش دادن و ضبط اعمال و افکارش در هر ثانیه با جزئیات و چند فرشته در رفت و آمد که پیام ببرد به آن خدا و برگردد و دائم مواظب و مراقب باشند که عملی خلاف بندگی سر نزنند و این ترس و وحشت بمدت هفتاد هشتاد سال ادامه یابد و آخر معلوم نشود که وجودش برای آن خدا اصلا اهمیت دارد یا نه و در اندوه حسرتها با کوهی از غم و غصه خود را عازم دیاری وحشتناک و قبری تنگ و تاریک با ماران و نکیر و منکری که عمری بر کولش نشسته اند و حال با گرزهای آتشین به قبر آمده تا از تمام کرده ها و ناکرده ها اعتراف بگیرند تا معلوم شود عمیقا سرسپرده رهبران دین بوده یا اندکی لغزش داشته و این خبر به را به کدخدا رسانند و اجازه ای بر رد یا قبول گیرند که تازه میتواند محیای گذشتن از پلی به نازکی مو و تیزی تیغ گردد و الی آخر که میگوید کسی نمیتواند بگذرد مگر اینکه امامش بفریادش رسد. واقعا فکر این طور زنده گی لרزه به اندام هر انسان مومن میندازد!! از تمام این داستانهای وحشت انگیز چه هدفی دارند؟

حالا فکر کن اسیر این تفکر باشی و عمری به این فکر که اعمال اصلا برای آن خدا مهم بود یا نه؟ اصلا من اهمیتی دارم؟ آیا راست میگویند؟ نکند تمام این دم و دستگاه خدایی هم کذب درآید، اینست رسم روزگار مومنان که بسی در پیری پشیمان از گذشته روی به دنیا به جبران خودداریهای جوانی، غرق فساد و تباهی گردد به خیال بی حسابی! که آخر بخاطر سببی یک عمل نکرد از هزاران صفت پنده پروری که بزاید شک از دل سکندری!

اما اگر در گذشته ها تحمل این مکتب برده گی ممکن بود اما در این روزگار نمیشود همه را با این داستانها ترساند و جیبشان را خالی کرد.

+_(سالهاست که زمین و آسمان بخشنده را میبینید و صبور! او را که در مقابل نادانترین موجود از پای ننشست و به زایش و بخشندگی ادامه داد اما این هوموی نادان چرا پا را از گلیم خود چنان دراز کرده! صدای شیون قوهای تشنه را! قوهای زیبا که بزودی می میرند و نمک میشوند و تخمهایی که در هرجایی افتاده هزاران و بلکه میلیونها پرنده ی زیبا و باشکوه که در اثر خشک شدن دریاچه، آخرین روزهای عمر خود را با ناله و شیون در کنار هم میگذرانند. کاش دوربینی همراه داشتم، فیلم جنایت خود شیفتگان مومن را بگیرم و برای نسلهای آینده بگذارم تا فکر نکنند از نسل انسانند. انسان حرمت دارد، مروت دارد، شعور دارد، رحم دارد ولی اینها جز خودخواهی چیزی ندارند. جهش یافتگانی از فرزندان نئاندرتالهایی که تمام حواسشان به چریدن و سکس است چنان که خدایشان گفته با اینحال دست به هر دزدی و غارت و خیانت میزنند و نماز میخوانند و برای غارتگران قدیم عزا میگیرند و البته که ایمانشان ظاهری و عبادتشان برای منافع دنیویست.

این هم بلحاظ پیشگیری گفتیم!! ممکنست فردایی بیاید و فرزندان همین عمه دجالها از مردم طلبکار شوند و با قصه ای وارونه، اجدادشان را خدمتکار ایران معرفی کنند. اما ثبت تاریخ خواهد شد تا آیندگان بدانند دوران قدرت مومنان شیعی انگلسون چگونه گذشت!! بدانند که خدایشان کسی بود که بنده اش را به شکار و جنگ و غنیمت و جهاد غارت و جهاد نکاح و صیغه و متعه و برده گرفتن انسانها ترغیب میکرد و نتیجه حکومتشان خودکشی و اعدام و زندان و مهاجرت اجباری بود و این تکرار مکررات بود که بدست مدعیان دروغین دین در گذشته بارها رخ داده و با امید به اینکه آخرین تکرار اشتباه باشد |

مدعیان دروغین چگونه پدر شرّ و بدی در ذهن انسانها میکارند؟

پدر و مادر فرزندی دارای فرزند میشوند و او را بزرگ میکنند و هزار نوع هزینه متحمل میشوند آنگاه همین بچه فسقلی وقتی بزرگ شد خود را مهمتر از آن میپندارد که پدر و مادر پیر را حمایت کند چرا؟ آنقدر این بچه که حالا گنده شده به آسمان نگاه میکند تا دلیل وجود خود را بداند، خالق خود را، قیمت اشرف بودن خود را و خیالات و آینده خود را در آسمان میبیند که اصولاً هرچه روی زمینست برایش از اهمیت و اجر و احترام تهی شده و با دقت و افتخار و حتی شده با سبقت جویی از همقطاران به شکر گذاری از مقام پیرمردی که ارباب پدر و مادرش بودند میپردازد. ریشه این این طرز تفکر از کجا می آید؟ خود پدر و مادر به هر طریق از روحانیون گرفته اند و آنرا به بچه القا کردند که در مقابل ارباب آسمانی هیچ ارزشی ندارند و هرچه با زحمت بدست آورده اند و حتی توانایی بزرگ کردن بچه را براحتی به اربابی میبازند بنابراین در ذهن بچه این پدر کاشته میشود که ارباب و همه کاره خداست و پدر مادر هم نوکر او هستند، نتیجه این میشود که بچه بالابین میشود و نه پدر مادر را که زمین را هم دیگر نمیبیند.

حال شما بگوئید این مدعیان دینی که چنین خدایی را و به چنان وصفی بمردم معرفی میکنند صاحب شرّند یا خیر؟!

صحبت این بود که چرا انسان تمام ثروتها و آبها و خوردنیها را از زمین میگیرد، اما سپاسش به اربابی در آسمان خیال خود میفرستد، برایش سر به سجده میگذارد با آئین و آداب، کتابها برایش مینویسد که اگر کتابهایی که از قدیم تا حال در آداب نیایش انواع و اشکال خدایان نوشته شده را یکباره روی هم جمع کنند اندازه کوه دماوند میشود! حالا فکر کنید این روش چه انرژی و وقت و هزینه ای از عالم بشریت گرفته تا توانسته انسان را از مسیر اصالت خویش منحرف و در میان نعمات و غنای دارایی بی پایان عالم در ترس از کمبود و گرسنگی، چنان حریص و مال اندوز و متجاوز بار آورد که یکدرصد آنها به اندازه ۹۹درصد بقیه ثروت جمع کند و بقیه هم در آرزوی ثروت و مکنّت روی آرامش نبینند!!

چنین آورده از بهر حقیقت؛ چون عنان افکار مردمان غروب بدست شنزبان افتاد سر حقه باز کرده و دفتری از وقایع بیمثال نوشتند تا اهالی را به مسلخ خود کشانده و آنچه رونق بردگی بود بعنوان دین و دانش بارشان میکرد و منفعت خود میبرد. هزاران سال بر این منوال بود تا مسیح آمد و دفترشان بسته شد اما دفتری دیگر باز کردند و با لباسی دیگر بکار همیشگی نشستند و اما در اینطرف زیر نور خورشید که سرزمین آزادگان میبود در کشاکش جنگ و انتقال بساط شنز یهود با موبدان در آمیختند و برای مردمان رنگه بندگی ریختند و خود را به شریعت منافع رسانده تا دیوانسالاری را به سیطره خود درآوردند و اعمال خود را به کتابها نوشته و یکسر به حاکمان دیکته کرده و یکسر به مردمان حکم به آئین خود میدادند تا آزادگان را به خوی بندگی آلودند.

و از نتایج این مکاتب بنده پرور و اعمال شیاطین، چاپلوسی و تملق و از هم گسیختگی قدرت اجتماعیست که مطلوب نظر شبکه ی شاه و شیخ در اسارت گرفتن روح و روان و جسم جامعه یی میبود که به یک تازش نودینان عرب سلمانی تسلیم حاکمان خونخوار گردید و اینان از مقررات بندگی های گذشته، باز کتابها نوشتند و پیروان خود را چون بربر و حجازی و هلاهی بشارت به ثروت همسایگان داده و همه جا را غارت و ذلیل کرده و در مذهب بردگی و قناعت و ذلت و رضایت از پشامدهای سخت بعنوان سرنوشت الهی فرو بردند تا از این روش، الگوهایی پا گرفت بنام شاعر و مرتاض و زاهد و عارف و صوفی که با مسلک گدایی در کنار دریای رحمت بی انتها، با تنگی نظر به قطره قناعت ورزیده و مردمان را به نخوردن و نیوشیدن و رضایت از کمبود رزق و تن دادن به قوت لایموت و انتظار لقمه ای افتاده از دست دارایی و میداشتند و پاداش این بی هنریها را وعده به روضه رضوان داده نهایتاً جماعت را به فرو ماندن در کهنگی و فخر به سنن رهنمون گردیده و هر دانشمند و حکیم و قهرمان و آزاده ای که سر از این خرافه ها برتافت و راهنمای نجات شد را فتوا به کفر و الحاد داده و علم و دانش را خوار شمرده و رونق به سحر و جادو و حيله گری دادند.

و این داستان هفت هزار ساله را زیر نام علم برکشیده تا اواخر قرن گذشته که به همت تنی چند از دانشوران و روشن اندیشان، پلی به علم دانش واقعی زده شد و مدرسه دارالفنون و سپس مدارس و دانشگاه تاسیس گردید و میرفت تا بند ناف جماعت را از حیلۀ سازان شنز قطع کند اما نفوذ و تسلط مذهب بر اذهان و خیل فرومایگان مذهب زده که با استفاده از شرایط جدید به استادی رسیدند و نام روشن اندیش بر خود نهاده عصاره اقسام بندگی را که در مذهب بجای علم و آزادی در مخیله دانشجویان فرو کرده و در یک دور باطل و تکرار مشابه، در بزنگاهی خطیر و برخورد با مشیت شنزایلومن و دیگر غارتگران دنیا نقشه ای شوم برای اسارتی مجدد و غارتی مفصل کشیدند و بناگاه همه را به عصر تاریکی برگردانده و قدرت بدست شیاطین افتاد و رونق بازار بردگی و برده سازان وارث یعقوب کنعانی.

و اکنون که قافله از دریای خون گذشته و میلیونها سرو آزاده را بخاک کرده به اینجا رسیده ایم، در چند قدمی قلّه یکطرف به پرتگاه و طرفی به نجات!! کهنه فکران و بردگان در خدمت خادمان دیپ استیت می‌تازند که این ملت را در تاریکی نگهدارند و ثروتهای زیر پایشان را به هر طریق غارت کرده به غرب بفرستند و نسلهای نو در تکاپوی نجات از این شبکه شیطانی. پرده از چشم جوانان بر افتاده و حقیقت را حس کرده اند و برآنند که یوغ بندگی را از گردن والدین خود هم وانهند و مدعیان مذهب و بچه شیاطین را لایق زباله دان تاریخ میدانند.

مدار جاودانگی دریچه ای از واقعیت را خواهد گشود؛ خیام و رازی و فردوسی و یعقوب لیث از فرزندان خود تمنا میکنند که با همین دقتی که تمام هم و غم خود را معطوف با آسمان میکردید با یک چرخش به خود برگردید و خدا را در واقعیت ببینید.

از عالم خیال بیرون آی و به واقعیت برگردا؛ تو یک موجود کوچک در میان انواع خلاق هستی نه اشرف مخلوقات و زمین تنها خانه و کاشانه ای است که چند صباحی تو را به خود مهمان کرده، بهای میهمانی را با آباد کردن و تشکر از صاحبخانه بپرداز نه با خودخواهی و بی خبری و توهّمات انحرافی که تو را صاحب اختیار زمین میداند به قصد مهار طبیعت باعث نابودی زمین گردی.

* آن خدایی که در مخیله بردگان بر تخت آسمان نشسته و با قدرت امر و نهی میکند شمایی از آموزه های خدعه گران است که برای تحمیل نوع و نوای اطاعت و بندگی به نمایندگان آن خدا در ذهن بردگان می آموزند و آنکه خود را نماینده آنخدا معرفی میکنند همان خدعه گر است. و خدای واقعی همانا عالم بی انتهای هوشمندیت که هوش و جان و توان را برای جاندار تامین میکند و مباد که در سپاسگزاری سر به هوا بدنبال پیرمرد پشت ابرها باشی یا از سر حیرت همه چیز ر انکار کنی!

به مهر و راستی توجه کن و تحت تاثیر توهّمات خرافی یا انکار آتئیستی از واقعیت دور نشو. هرگاه بخواهی خود را بیابی و جایگاهت را بشناسی، جمله کائنات را چون پارچه ای رنگارنگ ببین که هر کره ای مانند نقش گلی روی زمینه نیلستری میدرخشد و از نظر هوشی مدلی بزرگ از مغز پندار، باهوش اما بینهایت و باشکوه، و پر از رازهای ناشناخته که با بازیهای هوشمندانه با رقص امواج و انرژی و ارتعاش، از ترکیب و تجزیه کرات عالم و ترکیب و تجزیه اتمها و عناصر در زمین، ملیاردها شکل خلاق میسازد و من و تو یکی از این موجوداتیم.

بله فرزندم این زمینست و زمینه خلقت تو! زمین سلولی در میان پیکر جهان! و دارای هوش و انرژی و قدرتی که میتواند به وجود تو معنا و مفهوم زندگی دهد و اما شادی و آرامش اما چون مسیر را وارونه نشانت دادند خود را مجبور به تن دادن به زجر و حیرت و سرگردانی میدانی و خدای ذهنت شکایت داری. اکنون که خود را در مقابل زمین و خالق کائنات، نه اشرف مخلوقات که یک موجود ضعیف دیدی نهایت دقت را بکار گیر تا به اصالت انسانی دست یابی و مانند دیگر موجودات در شادی و امنیت خاطر از دریای رحمت و نعمت که همه را سیر میگرداند اگر با آئین مهراستی به آزادی برسیم و از حرص و طمع و کینه و حسادت دور باشیم و همه را عطرآگین طبیعت ببینیم و بخشنده مهرورزی کنیم.

شجاع باش و ترس چشم باز کن و زنجیرهای ذهنت را بشکن و کهنگی این زنجیرها را نشان ارزش و اعتبارشان ندان چرا که پدر و مادر مظلوم ما هم دچار این زنجیرها بودند که باعث بدبختی خود شدند. تو خود را نجات بده و نگذار فرزندان در دام میراث کهنه گم گشتگی بیفتند و بر تو ناسپاس شوند. فرزندی که در کودکی و دبستان به مذهب توطعه گران آلوده شود گناهی ندارد که ناسپاسی به زمین و پدر و مادر خویش میکند، اینگونه به او القا شده. اگر به رفتار و گفتار خود بیندیشی و وارونه گویی حقیقت را در جواب بسیاری از سوالهای کودک بیاد آوری و میفهمی که خودت هم گناهی نداشتی که یا از ترس ترمرد و گناه نسبت به آن خدای خیالی نمیتوانستی حاصل زحمات خود را در منظر کودک بخود نسبت دهی و آنرا هدیه ای از پیرمرد پشت ابرها معرفی میکردی یا تحت تعالیم اشتباه مجبور به آموزش اشتباه شدی و حال نتیجه آن طرز تفکر همین ظلم و ستمی است که بخود میبینی./

زمین سلولی زنده و با روح و انرژی و هوش مانند خود تو ای فرزندم مانند سر تو و مغز تو! بلکه خالق تو، سازنده تو! آن پدر و مادر برخاسته از خاک زمین بودند که تو را پروراندند، زمین بتو هوش داد که توانستی حرف بزنی. همین حرف زدن، کار بدست اجداد تو داد که خیال کرد اشرف مخلوقات است! مدل را فراموش نکن! برای این مغز جهانی، مردن یک سلول و خلق سلول دیگر اصلاً دشوار نیست همانطور زمین را به سلولی فرض کن که در جهان کائنات میتواند بمیرد و زنده شود!. بودن یک سلول همانقدر که اهمیت دارد، همان اندازه هم توان جایگزینی با سلولی جوان در ساختار مغز وجود دارد. دریک استودیم وجود یک سرنشین صندلی اندازه ای اهمیت دارد که نبودنش چیزی از ارزش استودیم نمیکاهد.

اما برای کسی که روی صندلی مینشیند باید اهمیت داشته باشد که چگونه جایی است و کاری نکند که از وزن زیاد صندلی زیر بار شکسته شود. تو یک تماشاگر در استودیم جهان هستی و زمین یک صندلی در این جهان، اهمیت این موجود هوشمند برای زمین، مثل همان صندلی و فرق نشستن این یا آن است اما اگر چیزی باعث شود که زمین از مهرزایی باز آید موجبات نابودی خودش را فراهم میکند. انسان میتواند سقف افکار محدود خود را فرو ریزد، خود را از دالان تاریک و ترسناک جهان بینی بردگان و تعصب به اشتباهات قرون و اعصار رها سازد و به خانه برگردد. جهان بینی هایی که تو را از زمین غافل کرد و به آسمان تحیر کشاند!!

در مقابل جهان بینی های مذهبی، بسیاری در تلاش بودند که جهان بینی هایی برای شناخت خود انسان و رهایی او بوجود آورند اما غفلت از واقعیت در همه جا مرسوم بود. چپستی وجود را در چرخ روزگار میجست، میخواست خود را بشناسند، انسان را بشناسند و در این راه بنا به بضاعت دانش و بینش خود در ترسیمی از علت و معلولهای موجودیت به حد و مرزهایی میرسید که انسان را تافته ای جدا بافته میپنداشت و برای او جایگاهی رفیعتر قائل میشد و آن حد و مرزها تا قبل از بوجود آمدن رسانه ها تعاریف نسبتاً مشخص برای انسانیت داشت ولی با گسترش رسانه تمام دنیا بسمت همفکری میرو و با سرعت به دامنه این همفکری افزوده میشود و شاید روزی برسد که تعریف از انسانیت در کابلستان با تعریف مردم کانادا همسان گردد و جهان بینی ها را همسو کند.

انسان میتواند مسیر خود را درست انتخاب کند، جهان بینی آزادگان آریایی پا گرفته از تمدنهای مرتبط اطراف دریای مرکزی ایرانویج مانند آراتا و سیلک کاسیان و سیستان که با مهر و سالاری مادرانه به فرهنگ آزادگی شکل میداد، از زبان زردشت خردمند میگوید هدف از خلق انسان جاودانه شدن با نیکی رفتار است اما در مقابل آن فرهنگ آزادگی، فرهنگهای مرد سالار و ادیان سامی در غرب پا گرفتند که زمین را بی اهمیت و سکوی پرواز به دنیای پس از مرگ دانسته و شرط آنرا بندگی به واسطه ها و گذشتن از خیر دنیا تا به جنت برسد.

این دو هدف که یکی در جای خود بسیار با ارزش، و دیگری بسیار دون صفته یعنی تحمل خفت و ذلت در زندگی برای رسیدن به محل جبران بعد از مرگ، عوارض بسیار برای زمین و پیروان این مکاتب و حتی ملت های مجاور اینان داشت. اندیشه

های آریائی که حاصل ژرف اندیشی در مسیر واقعی بود می‌توانست بدور از دخالت روحانیون به تکامل و بالاخره به واقعیت برسد و بهشت زمین را بجای جنت خیالی، آباد و زیبا نگه دارد اما در گذر زمان این جهان بینی تحت نفوذ سفیران مذاهب سامی در سیطره موبدان در آمد که به آن شکل و شمایل دینی دادند و زیر نام آشورزدشت از مسیر آزادی بسمت انحراف اذهان عمومی زاویه گرفت و با قدرت یافتن موبدان ساسانی، فساد و تباهی حکومت شاه و شیخ به جایی رسید که مردمان حوضه ایران از یمن تا کشمیر و از تاجیکستان تا گرجستان و از مصر تا تمام اهالی متن ایران بفکر فرار از شیخ بدام خدعه گران شنزایلو من انداخت که در گود حجاز به واسطه تبانی موبدان فرصت طلب و رهبران یهود، پدر خواندگان مکاتب سامی به دنبال کسب قدرت از ساسانی و غارت مردمان بودند.

و این دگرگونی شوم در تبانی موبدان و پدرخوانده شان یعنی شنز سامی با شبیخونی که به تمام ایران زدند حتی همان سرزمین عربیه برای به اسارت گرفتن مردمانی بود که با تمام صدماتی که از روحانیون مخترع دین زرد شتی دیده بودند هنوز ته ریشه های فرهنگ انسانی را رها نکرده و سرگردان و سرخورده از تمامی مدعیان دین، سر به راه غارتگران و دین جدیدشان نشده قتل عام شدند همانطور که مردم عادی یهود هم قتل عام شدند و همانطور که بسیاری از مهاجران بعد از رو شدن چهره ی خونریز حاکمان جدید در حجاز قیام میکردند و قتل عام میشدند اما اگر تمام تواریخ را زیر و رو کنید خبری از کشته شدن یا درگیری آنهمه موبد که تمام شهرها و دهات را در تصرف مادی و معنوی داشتند نمیشنوید جز تعدادی اندک که به هند فرار کردند و کیش خود را حفظ کردند.

این واقعه که تکرار چندین باره از دام گستری روحانیون در تاریخ است را با مشابهتی بسیار در سال ۵۷ میبینید که با همان جهان بینی سامی و زاویه انحراف از مسیر علم و اندیشه و دشمنی با دگراندیشان در طول چهارده قرن بدست ماموران شنز و تبانی شیخ و دانشگاهیان احیا گردید و در این ۳۷ سال به غارت ثروتهای منطقه پرداخته که همان الگوی حمله دشمنان داخلی به ایران را به نمایش گذارده است با این تفاوت که اینبار تمام قدرت را از پادشاهی ایران گرفتند و یکجا و بدون مدعی به کشتار و برده سازی و غارت پرداختند.

انسانی که روی خود را از واقعیت برگرداند مانند ماهی در دریای بیکران هر چیزی را میتواند ببیند جز آب. این مثال در مقایسه به انسان و زمین میماند. جانها از زمین برمیخیزد اما انسان نمیتواند ارتباط جان خود و زمین را ببیند و بر این باور است که تمام موجودات ریز و درشت و گیاهان به امر کسی غیر از طبیعت است که در آسمانها جای دارد. زمین در نگاه او مانند آب دریا برای ماهی آنقدر بدیهی و بایسته است که متوجه آن نمیشود. انسان میتواند ساعتها بنشیند روی یک مورچه تمرکز کند و از زندگی او فیلم بگیرد اما به محل و محوایی که مورچگان را پروریده توجه نمیکند. همانطور که برای ما هوا مهم نیست چیزی هست که هست، نمیتوانیم انرژی که از هوا به بدن ما میرسد ببینیم و به اهمیت آن پی ببریم. نمیتوانیم به زمینی که امواج رسانه ها بما میرساند توجه کنیم و فقط متوجه دستگاههای فرستنده هستیم! این امواج در زمین وجود داشته و دستگاه مانند ژنراتوری که برق را در سیمها بحرکت وامیدارد عمل میکند. چگونگی حرکت امواج میتواند توجه ما را به دریای انرژی ها که جهان را در بر گرفته معطوف کند. جهانی سرشار از انواع انرژیها با ساختار طبیعی که بهره مند ساختار طبیعی موجوداتی میشود که از اصالت خود خارج نشده باشد. با تغیر افکار و نجات از کج اندیشی و همسویی با ساختار حقیقت زمین و پیدا کردن جایگاه مفید در چرخه حیات از جهنم ذهن و جهنمی که برای خود ساخته اید به بهشت آرزوهای خود برسید بلکه انرژی وجود خود را از تعارض رها ساخته همسان واقعیت لایق جاودانگی گردانید.

آیا میتوانیم جهان خود را بر اساس واقعیتی آشکار ببینیم. واقعیتی که میتواند زندگی انسان را از خطر نابودی نجات دهد. مدل و الگوی همزیستی و همسویی طبیعت و انسان را در ده ها هزار سال پیش از اختراع ادیان میتوان یافت. آیا همانطور که غرب

سامی از طبیعت دور میشدند و برده داری و جنگ و غارت را گسترش میدادند میتوان پذیرفت که در شرق ارتباط با طبیعت را حفظ کرده و از فرکانسهای طبیعی و انرژیهای مثبت زمین جدا نبودند که سرزمینهایشان تا تسلط کامل سامیها آباد بود و به همین خاطر دائما مورد هجوم غارتیان واقع میشد؟ هنوز در اندک نقاطی از زمین همسویی انسان و طبیعت براه است. حتی دانشمندان زمان ما که از امکانات وسیع برخوردارند زمین و دیگر کرات را با دید کانی مینگرند. جان زمین بچشم نماید حتی با بزرگترین تلسکوپها وقتی خود را بر کرانه های دانش می بینند به بیگ بنگ و مهپانگ متوجه میشوند، بدنبال به اول خلقت میگردند به آینده و پیش بینی ها متصل میشوند اما زمین توجه آنچنانی ندارند جان طبیعت را نمی بینند و آن انرژی و فرکانسهای حیاتبخش را درک نمیکند. سردی دنیای بی مهری انسانها را که مانع درک حقیقت است و مسیرهای اشتباه را نشانه گذاری کنید.

مغز انسان در فرایندهای طبیعت ساخته شده و بدیهیست که این مغز کوچک قدرت دید هر واقعیتهایی ندارد مگر اینکه جرقه هایی از هر ایده و علمی توجه او را جلب کند. این مغز کوچک میتواند واقعیتهایی در دورترین نقاط عالم را ببیند چون توجه خود را به آن دوخته اما از نزدیکترین واقعیتهای غافل میشود چون توجهی به ندارد. برای یافتن خود در جهان اکنون میتواند درجه قدرت جاذبه را در نقاط مختلف کیهان بدست آورد، میتواند انرژیها و مواد بین اجرام آسمانی را بشناسد و واژه خلاء را اصلاح کند میتواند دائما متوجه آسمان باشد اما از زمین غافل بماند در حالی که ابتدا باید زمین را میشناخت تا بتواند خود را در آن پیدا کند ولی چشم انسان به آسمانها دوخته است و با این همه امکانات جدید بازهم دست از آسمان برنمیدارد. هزاران سال است چشم به آسمان دوخته و داستانها برایش گفته اما هیچگاه پیش پای خود را نگاه نکرده و حالکه با قدرت بیشتری در فضا بدنبال پیشینه خود میگردد بلکه نمونه ای از خود در جایی دیگر بیاید و از او سوال کند که از کجا آمده ای؟!

+_+ در طرح طبقه بندی روحانیون، دانشمندان برای بهره مندی از امکاناتی که طبقه دبیران حاکم در اختیار خود گرفته اند بایست از مردم جدا شوند و به طبقه حاکم جذب شوند و در این میان مردم از تماس با منابع علم محروم شدند. موبدان در حکومت ساسانی بدعت گذار جدایی مردم از دانشمندان و روشنفکران و اهل علم و اندیشه بودند. بدعتی که هم اکنون با دقت تمام پی گیری میشود و چون ایران در پیشرفت علوم و فناوری سوابق درخشانی در تاریخ دارد با پیشرفتی که در زمان پهلوی حاصل شد کشورهای غرب ناگهان متوجه این قابلیت شدند و گاو شیر ده را بی صاحب کردند و نیروی دانش او را به سمت کشورهای دیگر کشاندند. آیا میتوان اجتماع را از حالت طبقاتی بیرون آورد؟ هفت مدار ساختاری مدیریت ملی برای همین منظور است.

جامعه بجای روشنفکر مذهبی و رهبر روحانی به دانشمند مردمی نیاز دارد دانشمندی که بتواند با مردم قدم بزند و گفتگو کند. دانشمندی که تمام عمرش را با در مجامع علمی میگذراند و هرگز مردم روستای خود را نمی بیند آیا در خدمت مردم است یا صاحبان ثروت و حکومت؟ هرچه دانشمندان از مردم دور شدند جای آنها را فرصت طلبها گرفتند و روزگار مردم را سیاه کردند.

روشنفکری که نتواند دارای عواطف و روابط با خانواده و فرزندان باشد، نتواند با اعضای جامعه از هر قشر به ارتباط و گفتمان و تبادل نظر بپردازد؛ روشنفکری که در چند حرفه معمولی استاد نباشد و نتواند معنای اقتصاد را بفهمد و اقتصاد مال خرس را بگوش جان بشنود چگونه میخواهد روشنگر راه مردم باشد. آیا وضعیت ناهنجار زندگی انسانها را نتیجه ای از افکار روشنفکران پاستوریزه نمیدانید؟

آیا به اعتبار خوب حرف زدن و مقاله نوشتن میتوان به درد درونی جامعه پی برد. کلی گویی همه بلدند، چرا یک نیروی رهبری افکار عمومی شکل نگرفته و نتوانست رقیب رهبران مذهبی گردد؟ چرا نیروی دانش ایرانی به کام دیگران میروید؟ دانشجویی که مخارجش را از جامعه و از خانواده ها گرفته تا درس بخواند و همینکه درس تمام شد یا زانوی غم بغل گرفته که

کاری بلد نیست یا به طبقه دبیران حکومتی پیوسته یا از کشور فرار کرده که فکر میکند بیشتر از اینها لیاقت دارد، کی میتواند به نفع مردم این کشور از دانش خود استفاده کند. اگر هم به طبقه دبیران می پیوندد چون مسیر را برایش علامت گذاری کرده اند که حاصل یافته هایش در انحصار طبقه فوق مردمی باشد پس جایگاهی در میان مردم برای او تعریف نشده. اگر دانشمندان جایگاهی در میان مردم داشتند جوانان ما مجبور نبودند از دست طبقه حاکم فرار کنند. این نقص بزرگ اجتماعی را ببینید.

ساغری گوید، صبر و توان بسیار ریز انسان را با صبر و توان و تفکر جهان در کفه ترازوی کوچک خود نگذار که از سر ندانستن، به علم یا باور خود اطمینان کنی بلکه ریزی یک پلانکتونی در برابر اقیانوسها بنگر.

+ _ حکم شبکه جهانخوااری شنز است که با تفکر داعیانه و جهادی و جنگ و جدال و برداشت افراطی و بدون تحقیق از منابع خام و ایجاد سدها و پروژه های صدور خاک و نفت و پتروشیمی، موج تخریب را به جایی رساند که مصداق وحشیگری جنگجویان مقدس در رکاب تیمور را در هر ناحیه ای شاهد باشید. از دهه ۷۰ اثرات تغییرات اقلیمی با سرعتی تصاعدی براه افتاد ولی تفکر اشرف مخلوقاتی که خود را محق تر از همه برای استفاده از منابع زمین میدانند، زیر بار هشدار دانشمندان نرفته و آن تغییرات و تخریبات را به مراحل غارتگری و بجا گذاشتن زمین سوخته میرسانند و وضعی پیش میاید که ایران را بیش از هر جایی در رویارویی با بلایای طبیعی و محیط زیستی قرار خواهد داد. مهم اینست که مردم ایران بازهم سرنوشت را مانند همیشه بدست تقدیرساز مذهبی سپارند و در مقابل تغییر شرایط آب و هوایی در بمانند یا برای آمادگی و نجات از شرایط سخت از نظام برده داری عبور کنند و با کمک دانشمندان راهی برگزینند تا برسد به اصلاح رفتار جهانی و ثبات دوباره زمین.

+ _ نکته ای جالب در مورد محیط زیست ایران !! ایرانی که امروز گرفتار نادانی شده و در مرز نابودی محیط زیست قرار گرفته، دارای ده هزار سال قدمت تمدن درین سرزمین است. در حاشیه کویر خانه هایی دیدنی در دل کوه تراشیده با قدمت بیشتر از ده هزارسال که نشان از دیرینگی تمدن میدهد اما ادامه حیات در چنین جاهایی نتیجه ای از بستر فرهنگ و آئین مهرورزانه با طبیعت و سازگاری با زیست بوم است چرا که این مناطق زمانی با فاصله ای از دریا قرار داشته با آب کافی و سر سبزی و پوشیده از درخت اما در اثر تغییرات اقلیمی و خشک شدن دریا به چنان کویرهای خشکی تبدیل شد و بسیاری مهاجرت کردند اما انسانهایی توانستند خود را با محیط سازگار کنند و تمدن را با روشی دیگر حفظ کنند. تحقیقات جدید روی شبکه قنوات و طریق استفاده از آب و کشاورزی تحسین دانشمندان دنیا را برانگیخت.

با گسترش ایدئولوژی سامی سلمانی و شیوع تفکر اشرف مخلوقاتی به این باور که جهان برای مومنان آفریده شده، به شکار بی رویه و قطع درختان و آتش سوزی انجامید. این بی بند و باری مسلمانی در تمام دوران اسلامی خصوصا دوره قاجار به اوج رسید و عمده جنگلها به ذغال تبدیل و به مصرف داخل و خارج رسید. زغال تنها منبع درآمد برای مردمانی بود که زیر دست حکومت شیخ و شاه به ذلت و سیه روزی نشسته بودند در دوران پهلوی دوم بسیاری از اعمال خرابکارانه متوقف شد ولی با تسلط عاشقان اسلام دوباره همان تفکر اشرف مخلوقاتی گسترش یافت و ایرانی آویزان به فرهنگ بدوی قریش، رفتار وحشتناک با طبیعت را بگونه های مختلف از سر گرفت و چنین شد که با سرعتی فراتر از همیشه بسوی نابودی محیط زیست میروند.

+ _ چرا عربستان را مانند لکه سودایی در نقشه ایران وارد نمیکنند: اگر بدون تعصب در مقام مقایسه، به سرزمین عربستان نگاه کنید و سطح رفتارهای قوم بدوی عرب را مورد مطالعه قرار دهید می بینید که این راه و روش برای عرب یک عادت بود که به آن خو کرده و فرهنگ و اخلاق آنها را شکل داده بود و سلمان موید وقتی به نوع فکر و رفتار آنها نگاه کرد و دانست که اینها تمام آرزوهای خود را به دستبرد از آبادیهای اطراف و خصوصا روستاهای حیره و اطراف دجله دوخته اند برای آنها

ایدئولوژی اختراع کرد از دین یهود با اختلاط رسوم عبادی موبدان اما مرزهای اخلاقی آن برداشته و از دین یهود، منشور جنگ و ستیز با دوسر برد نوشت که در هر حال به بهشت میروند.

سلمان به غیر از تدوین و تغییر ایدئولوژی یهود تمام آنچه لازمه تجمع نیرو بود را به محمد می آموخت و با غارت نواحی اطراف و تجمع ثروت و تقسیم میان مردمان همه را بخدمت میکشاند و صحرا نشین و فراری و یاغی های حکومت ساسانی را جذب میکرد، جمعیتی بزرگ که به مهاجرین شهرت یافتند و طی ۳۰ سال جمعیت مکه و مدینه چنان رو به فزونی گذاشت که زمانی که محمد از دنیا میرفت نیرویی بسیار قدرتمند در مکه شکل یافته بود. این موبد بدعتساز میخواست از این طریق به کودتایی دست بزند و قدرت را از خاندان ساسانی بگیرد ولی چنان که میدانید بعد از محمد قدرت بدست دیگران افتاد و به تدریج سلمان را از پله های قدرت پائین کشیدند ولی این آخوند حیلت ساز و کینه جو دست از تلاش برنداشت تا زمینه برای حمله به پایتخت فراهم شد و زمانی که لشکر چندین ملیتی به فرماندهی عرب به سوی تیسفون روانه شد زمام اختیار کودتا از دست سلمان و دارو دسته بیرون رفت و تاوان سنگینی بر دوش شهرهای ایران نهاده شد. سلمان خود چنین مینداشت که کار کودتا در تیسفون خاتمه میابد و آنچه القا میکند در حیطه اختیار و تسلط خود دارد و میتواند عرب را تحت کنترل افراد خود به همه جا ببرد و حکومت را بنفع طبقه خود تغییر دهد اما همان القاعات خطرناک از مردمی بدوی و زودباور جنگجویان مقدسی ساخت که صد سلمان خائن را بر نیزه ایمان میزد.

اگر چه ابعاد واقعیت و نتیجه کار افراد غیر عرب توسط بنی امیه پوشیده شد و تمام تحولات قریش تا تیسفون را بنام خود زدند اما واقعیت برای همیشه در پرده نمیماند اگر تاریخ را از این همه فریب و دروغ پاکسازی کنند. شیعیان همان کسانی بودند که این آش را پختند ولی پس از پائین آوردن دیگ کنار زده شدند. شیعیان تعدادی از همان مهاجرین و پا در رکابهای سلمان بودند که چون دستشان از حکومت کوتاه شد گرد علی جمع شدند که محمد و سلمان دیگری احیا کنند.

پس جواب اینست که چرا عربستان را در نقشه نمی آورند در حالی که خاک ایران بود؛ برای کتمان کردن قدرت و سیاست ایرانیهای یاغی از همان صدر اسلام شروع به تحریف تاریخ و دروغ نگاری کردند و در اذهان از یک مشت عرب گرسنه، یک ملت ساختند و این انحراف ماندگار شد تا به دوران بریتانیا رسید و نقشه های جهان را که اکنون استفاده میشود روی کاغذ آورد و چنان بر آن دروغها صحنه گذاشت که هیچکسی باور نمیکند که حجاز تنها پس از پیدا شدن نفت تبدیل به کشور شد و در همان صدر اسلام پس از ساختن کوفه در کنار تیسفون که خود مدرکی دال بر انتقال قدرت از ساسانی بر عرب ساسانی است جهت حکومت بر همان سرزمین ایران و مهاجرت دوباره از حجاز، تنها وجود کعبه باعث شد که مانند قبل از اسلام با اندکی جمعیت به حیات ادامه دهد.

شما اگر با مطالعه دوری در تاریخ بزنید و از حب و بغض عرب و ایرانی دور بمانید، به وقایعی که حول محور علی که او را شاه جهان میدانند و شیعیانش دقیق شوید، به سکه های ضرب شده پس از یزدگرد نگاه کنید و محل ضرب آنها، به موبدانی که اکثرا در حکومت جدید وارد شدند و خبری از آنها در جنگها نیست، به وزیران خلفا نگاه کنید که نقش حکومت ساسانی را در عرب ساسانی پیاده کردند، به حکومتهای محلی و نوع ارتباط با خلیفه که مدل ساسانی بود پی به واقعیت میبرید اگر چه صدها نشانه دیگر است که قریش قومی مهجور در گوشه از ایران بود و همانطور که از دجله به آنطرف که بخش وسیعی از ایران را شامل میشد عربی حرف میزدند و این زبان در کوتاه زمانی دیوانسالاری ولایات را در بر گرفت چرا که از قدرت پردازش کافی در زمان خود برخوردار بود و خاندان دبیران در رونق و گسترش زبان عربی نقش اول بودند.

اکنون طبق ایدئولوژی اسلام که مدعیانی مانند بن لادن و القاعده دارد هر مسلمانی باید خود را در ردیف بدویان قریش و یهودیان سلمانی قرار دهد وگرنه بهتر است خود را گول نزند. اگر شما نتوانید مردی را که نمی شناسید جلوی فرزندانش سر ببرید و به زن و فرزندان او تجاوز کنید، اگر نتوانید خانواده آن مرد را به بازار برده فروشی ببرید و بفروش برسانید و خمس اینگونه غنائم را برای حاکم شرع بفرستید اصولاً نمیتوانید مسلمان واقعی باشید.

درست است که شرایط عوض شده اما با توجیهات خیلپها میخواهند اسلام واقعی را عرضه کنند و آخر کارشان به همان صنعت سلمان میرسد که در حقیقت نقش اصلی و پایه گذار حکومت اسلامی در ایران است. تعداد کشته های سی سال اخیر بدست حکومت اسلامی در ایران و جهادیون در افغانستان گویای شرایط مسلمانی در هر دور و زمان برای طالبان بهشت است پس باید اصل واقعیت به تفاسیر و توجیهات واگذار نشود تا راه انسانیت در هیاهوی مدعیان متوهم گم نگردد.

اگر مفسرین برای سرپوش گذاشتن بر جنایات، مدعی میشوند که رفتار اعراب خلاف رفتار پیامبر بوده و اسلام بذات خود ندارد عیبی، برای اینکه بواقعیت پی ببرید از کتابهای روشنفکرانی که درین سالها برای نجات اسلام نوشته اند بگذرید و به تاریخهای مورخان صدر اسلام نگاه کنید. (اتفاقاً تاریخ اسلام اگر چه از ابتدا تحت تاثیر خلفای حاکم، یکسویه بنفع عرب و نشان دادن عربستان نوشته شده در مقایسه با دیگر تاریخها دچار آتشسوزی نشده و چون حکام عرب افتخار میکردند که طبق قران عمل کنند به نشر و ثبت جهاد و غذا کمک میکردند و در عوض کارهای بزرگی که غیر اعراب برایشان انجام دادند را منعکس نکردند ضمن آنکه با انتقال حکومت از امویان به عباسیان، دیگر هرچه در اطراف حکومت بود چه از ابومسلم خراسانی که با لشکر جرارش بنیان حکومت عباسیان گذاشت و دیگر ایرانیان با هر ریشه قومی به عربی تسلط زبان یافته و نوعی یکدست شدن را برای نمایش پادشاهی خلفا به ارمغان می آورد ضمناً هیچ تاریخدان دیگری در گذشته خلاف آن تواریخ ننوشته و اینهایی که نخوانده فتوای اسلام ناب میدهند هرچه میگویند از باورهای خودشان است.)

در منشور عرب آیات مهرآمیز و صلح آمیز هم وجود دارد اما مدعیان برپایی اسلام ناب، هیچگاه از آیات صلح استفاده نمیکند و برای تسلط بر مردم بقول طرف از تز النصر و بالعرب! استفاده میکند و در این کتاب هریهانه ای لازم باشد وجود دارد و چرا از میان این همه مفسر و فیلسوف و علامه یکی نبود که صدور جهادی اسلام را در مقابل آیات قران قرار دهد که میگوید ما قران را برای غیر عرب نفرستادیم! این بارها در قران ذکر شده، برای مثال در آیه ۶ سوره آل عمران و آیه ۷۶ سوره مائده که تکلیف مفسران خود رای را روشن کرده که برای منفعت خود مانند مار زهر خود را میپاشند و با شعله ور شدن خطر به سوراخی فرار میکنند و خود را از تقصیر مبرا میدانند، نه قائم به علم توانند شد و نه از تفاسیر بعدی دست میدارند.

اولین قران را در زمان عمر نوشتند. آیا عربی که نه خط داشت و نه سواد میتوانست قران بنویسد، یهود را هم از کار انداخته بودند. ایران دارای چندین خط و کتابت در جاهای مختلف بود و خطی که بنام کوفی مشهور شده یکی از آن خطهاست که در دیوان بین النهرین معمول بوده و قران اولیه را با آن نوشتند مانند زبان تورکی که با خط انگلیسی یا قفقزی مینویسند و در حقیقت تا آنزمان خطی بنام عربی وجود نداشته چون عرب در دستگاه دیوانی نبود و مردم عادی در هیچ جا دستی به خط نداشتند و در حجاز اگر نیازی به نوشتن عهد بود به خط عبری توسط یهودیان مکتوب میشد. طبق گفته مورخان برای نوشتن قران در زمان عمر شروع به جمع آوری اطلاعات کردند و این کار ادامه یافت تا در اواخر قرن دوم از میان نوشته های مختلف، مجموعه یی تدوین و کتابی را برگزیدند و بقیه را سوزاندند. حالا اگر شما بخواهید واقع بین باشید به صد و هشتاد سال بعد از محمد نگاه کنید که خبری از محمد و سلمان و حافظان نبوده و انبوهی آیات و کتاب بدست افراد مختلف نوشته شده، چه می بینید؟

درک و فهم واقعیت در مقابل کوهی از باورها و گفته های کهن قرار میگیرد اما این نکته را؛ منشور عرب در زمانهای بعد از سلمان داثما دستخوش تغییر و تبدیل بود و اعراب همینکه به قدرت دست یافتند به مدد دبیران ضرورت سواد را در حکومت داری دریافتند و دبیران با حروف رایج بین النهرین زبان عربی را نوشتند. حتی برای اسیری که سواد داشت مقرر کردند که اگر بتواند به یک عرب خط بیاموزد آزاد میشود و چون این خط در حیطه حکومت خلفا مورد استفاده قرار گرفت به آن خط عربی گفتند و اما تاریخ را در زمانهایی شروع کردند که عرب از حکومت و اجتماع درک و فهمی بهم رسانده بود و میتوانست دیوانسالاری را در خدمت خود و تاریخ را به اشاره خود بنگارد.

+_(واقعیت دنیای مومنین چیزی نیست جز برده گی تحت عنوان بندگی) اگر با قدرت اندیشه به آن سطح از آگاهی رسیده ایم که تحمل اسارت فکری نداشته و خواهان رهایی هستیم، اگر اصالت آزادی را به پای وعده های نسیه نریخته ایم، اگر خود را آنقدر نباخته ایم که از برده ساز تقلیدکنیم؛ بایست با شجاعت و انسانیت از هر عامل بازدارنده ای عبور کرده با چشم باز بدنبال راه نجات خود باشیم. فرهنگ بیمار و آلوده ای که کشورمان را به پرتگاه میبرد با فرهنگ اصیل انسانی مقایسه کنیم و از ملتهای آزاد دنیا نکته های مثبت برداشت کنیم.

فرهنگ اصیل ایران با تهاجم فرهنگ یونان و فرهنگ سامی از دو سو مورد هدف قرار بود. مطالعه کتابهای تاریخ ایران باستان میتواند تفاوت را با فرهنگ اسلامی روشن کند اما به تاریخ اسلامی که رجوع شود بایست قدرت تشخیص مطالب مستند از غیر واقع در میان باشد و این جز با مطالعه اقسام کتابها حاصل نمیشود و از آنجا که تاریخنگاران ما این زحمت را بر خود جایز ندانسته اند که با یک کار گروهی و همفکری، تا جایی که امکان دارد تاریخی مستند و معتبر و مجموع، از کتابهای متعدد موجود بیرون آورند نمیتوان آدرس یک کتاب داد و گفت این تاریخ ایرانست و با خیال راحت آنرا بخوانید و با اطمینان به گذشته آگاه شوید. امید است بزودی این فقدان رفع گردد و به همت جوانان آگاه امروز، دانشمندانی برخیزند و بر حقایق بیشتری دست یابند.

ما سعی کردیم نکته هایی از خرمن تاریخ در این منشور بیاوریم، شماعی کلی از تاریخ و فرهنگ و راه و رسم آزادی و علل بردگی و نکته هایی از انحرافات تاریخ. تاسف اینست که نویسندگان یا جرات تحقیق و قدم گذاشتن بیرون از ریل قدیم ندارند یا اصلا فکرش نمیکند که تاریخ احتیاج به بازنگری دارد. اگر طی یک قرن گذشته بجای اینهمه تفسیر و تذهیب مذهب به دنبال کشف حقیقت از تکه های بجا مانده در آثار گذشتگان پرداخته میشد اکنون تاریخ ایران جوابگوی هر جوینده ای بود و مردم ایران تاریخ خود را میخواندند و میدرخشیدند.

+_(مختصری با فردوسی : شاهنامه شعر و حماسه نیست، نیت فردوسی نظم و قواعد شعر نیست، نیت فردوسی تاریخ نیست، نیت فردوسی داستان سرایی نیست بلکه او تمام این هنرها را به بهترین وجه بکار گرفته برای ثبت و ضبط فرهنگ نیاکان. آیا او نمیتوانسته دانش خود را به نثر بنگارد و هرچه در دلش بود بجای یک عمر، در چهار سال به صراحت بیان کند؟ خیر! موانع بسیار بوده، یکی جو زمانه حکیم فردوسی، مبارزه رهایی زبان پارسی از تحمیلات دبیران معرب و رنگنما و حکام با سواد شده عرب و در کل مبارزه زبان فارسی در مقابل زبان عرب بود، شاعران بسیار در زمانه او در عالم ادبیات پارسی ظهور کردند اما جدا از دبیران چاپلوس، فترت و بیگانگی با فرهنگ ایران، برای ایرانیان مسلمانیزه شده امری ثواب بود و جوی بر ملوک الطوایف ایران حاکم بود که هر کس و ناکسی دنبال تائیدیه از خلیفه عباسی برای رسیدن به قدرت و حکومت بر تولیدات زبان عربی سبقت و همت میکردند.

از طرفی عوارض حکومت دینی خطر خیانت را همه جا سایه گسترانیده و آزادی عمل را برای هر وطن دوستی محدود میکرد هرچند فردوسی خود از بزرگان بود و مورد حمایت اطرافیان و سامانیان اما اگر هر بی سرو پای نمیتوانست بفهمد که هدف فردوسی چیست، فتوای قتل و سوزاندن شاهنامه از بغداد صادر میشد./ این حکیم ارجمند از تمام دلخوشی ها و زندگی و

تفریح خویش چشم پوشید و املاک خود را میفروخت و در چهار دیواری خانه محصور از دید خائنان و نادانان به مناعت روزگار تن داد تا بتواند امانتی بزرگ را از گزند روزگار حفظ و یزبانی شایسته برای نسلها و هزاره های بعد به یادگار گذارد. آیا میدانید ساعتهای متوالی در یکجا نشستن و نوشتن چه بنیه و انرژی و عشق و آرزویی میطلبد؟! این زحمت جانکاه برای کمتر کسی قابل تحمل است اما اگر ایرانی هستید باید حتما بدانید که فردوسی در طول سی سال به جای هزارها تن فکر و اندیشه را بکار میگرفت و در آن احوال از تن و بدن خود غافل بود.

گاهی این شب را تا شب دیگر در حال نوشتن طی میکرد ولی خود متوجه گذران زمان نبود. مسئله نوشتن و گذشتن نیست بلکه هر شعر یا نوشته ای بدون کمک دیگران باید بارها ویرایش گردد و مطمئنا جز همسرش کسی در اطراف فردوسی نبوده که بتواند یک خط برایش تنظیم کند اینست که به باور من کسی نمیتواند یکروز جای آن بزرگ جاویدان باشد. در میان حکیمان ایران که خیلی زحمت کشیدند اول فردوسی و دوم پورسینا با این تفاوت که فردوسی از تمام تفریحات محروم بود چون مجبور به یکجا نشینی بود اما پورسینا بخاطر نوع کارش میتوانست از نعمات زمین بهره مند شود و هم با زنهای زیبا عشرت کند و شراب ناب نوشد با اینحال هیچکسی هم نمیتواند جای پورسینا باشد چون از دست جاسوسها و ماموران غزنی فراری بود با اینحال با عمر کوتاهش به اندازه ی دویست سال نوشته برای ایران به یادگار گذاشت اگرچه کتابهایش را اروپاییها بهتر شناختند. آیا میدانید چرا در انگلیس کسی به وطن خود خیانت **نمیکند همانهایی** که میتوانند به تمام ملتها خیانت کنند!!!

ادیبان ایران طی قرنهای گذشته اهداف فردوسی را روشن ندیدند و اگر دانش پژوهان معاصر بر شاهنامه اصرار نمیکردند واقعیتی آشکار نمیشد. خیل شعرای بزرگی که شعرشان چون قند پارسی تا بنگال میرفت و سحر کلامشان میتوانست پرده از اسرار فاتحان ایران بردارد، خود غرق توهمات رایج بودند و مسخ رویاهای عاشقانه لیلی و مجنون و در تمنای لطف حاکمان و رضایت صاحب روضه رضوان! انتقادی هم اگر به ظالمی کردند نهایتا او را نامسلمان دانستند، ریاکاران را زاهد ظاهر فریب و خائنان را موش گوشدار دیوار. فردوسی را دهقانی میدانستند که دنبال جای پای در میان شاعران دنیاست و مزد کارش را از محمود خواسته اما آن ترک، شعر پارسی را نفهمیده و بجای زر نقره اش داده و داستانهای تخیلی که با طبع فردوسی ابد سازگار نیست، چنان که گفته اند برای تهیه جهیزیه دخترش نزد محمود رفت و چرندیات دیگر!

معاصران فردوسی و خیام که خود را رقیب فرض میکردند در حالی که این دو تن در کفه ترازو ملتها را بالا میبردند. از ده ها شاعر مشهور صدهای چهار و پنج و شش و هفت و هشت کمتر کسی توانست مانند خیام و فردوسی و رازی درایت و شهامت مبارزه با جهالت عرب نشان دهد، شاهنامه سند هویت فرهنگ ملی ایرانست که بن مایه آن از تنها کتاب جان برده از عرب در کاخ کسرا است که در جعبه ای زرین نصیب حبشیان شد و دیگران کتاب درونش را ندیدند و دو قرن بعد با درایت رادمان به سیستان رسید و بالاخره بدست بزرگان خراسان بصورت شاهنامه درآمد اما از آنهمه دانشمند و ادیب و سخنور طی قرنهای پس از فردوسی و خیام کسی در نجات فرهنگ ایران اینگونه دلاوری نشان نداد شاید چون دسترسی بتاریخ گذشته نداشتند و آنچه میشنیدند از عرب بود و مکتب بزک شده سلمان.

تا در عصر معاصر که دانشمندان به شناخت فرهنگ ایران باستان روی آوردند اما هرم دانش با لالایی اهل اجتهاد به ورطه خواب و خیال و شریعت درآمد بود طوری که یک آروغ اهل اجتهاد را با خرواری دانش عوض نکرده و ثواب روضه ی کربلا را باعث سعادت میدانستند. و درین اوضاع روس و انگلیس ماموران خود را در لباس مجتهدان اعظم و حزب استالینی بر همه جای ایران و در حاکمیت چپانند و افکار عمومی با خطبه های رادیو لندن رهبری میشد و صدای علم و دانش و تمدن نوین به گوش توده های ایرانی از صدای زوزه گرگ ناموزونتر بود.

اگر چه در فعلی ایران جایی برای دانشمندان با شرافت نیست و توسط طبقه دبیران به غربت رانده شدند اما تمام دنیا را به اختراعات و توانمندی خود متحول کردند. این جایگاهی که سیاستون و اهل اختراع حکومت در تلویزیونها بخود اختصاص داده اند باعث تحیر مردم و فروماندن در گرداب اختلافات احزاب و گروهها و افراد سیاسی است. گمان نبرید که دانشمندان ایران توسط مخالفان و مبارزان و سیاستمداران به مردم معرفی شود چون بفکر رسیدن به قدرتند و با دانشمندان نمیتوانند یکجا شوند و سعی دارند آنها را از مردم دور کنند. از طرفی سیاستمداران نمیتوانند از مدلهای غرب بیرون آیند و به ایده ی جدید و کارآمدی فکر کنند چون دستشان از قدرت کوتاه میشود.

حالا به یک نکته توجه کنید که چگونه تاریخ را بی ارزش یا منحرف میکنند و ارزش فرهنگ و اصالت ایرانی را زیر لایه ای از شاخ و برگهای داستانی پنهان میکنند تا تو ندانی چه گوهر با ارزشی را با نعل خری تاخت میزنی!!

مطمعنا فردوسی یک برگ شاهنامه را با تمام ثروتهای سلطان محمود عوض نمیکرد، پس چرا به دربار محمود رفت؟ بدون شک همه فکر میکنند برای عرضه کردن حاصل کار خود و گرفتن مزد!! اگر قرار بر گرفتن مزد بود که دربار سامانی نزدیکتر بود. سامانیان هم ایرانی و هم طرفدار زبان پارسی و هم قدر فردوسی را میدانستند و هم بسیار عاقل و فاضل تر از محمود! اگر شما امروز یک اثر پارسی فاخر بنویسید و بچاپ برسانید آنرا نزد حاکم ترکیه می برید؟ در حالی که سلطانی مسلمان و متعصب که هزاران انسان را کشته تا حامی اسلام باشد! به بزرگترین ادیب و دلسوخته ی فرهنگ اصیل ایران فکر کنید، آیا فردوسی حاضر میشود فرهنگ ایران را پس از عمری تحقیق و مطالعه و نوشتن ببرد تقدیم سلطان ترک کند! اگر برای زر یا نقره گرفتن بود دربارهای ایرانی قامت فردوسی را زر میگرفت؟

این نکته ها باعث میشود که بدانید، وقتی زندگی نامه فردوسی را چنین مینگارند که گویی فقط برای گرفتن سکه عمر خود را فدا کرده، از ادیبان ثروت بین و خودخواه و تاریخنگاران سلمانی جفاها بر ایران رفته.

واقعیت ماجرا!؛ احمد اسفراینی مثل دیگر دبیران ایرانی وزیر بیگانه بود یعنی سلطان محمود غزنوی. انسان لایقی در اداره امور و قدر و منزلت زبان و ادب پارسی را میدانست و به دانشمندان ارج مینهاد اصلا نباید به محمود خرده گرفت که هیچ از ادب و فرهنگ ایرانی نمیدانست و فقط برای بالا بردن اعتبار و نمایش قدرت هر کاری میکرد. احمد اسفراینی بدستور محمود از غزنه دعوتنامه هایی به دانشوران مشهور مینوشت و طبعاً به فردوسی. بسیاری از دانشوران و شاعران با دعوت احمد به دربار غزنه رفتند. دو نامه ای که به حکیم سینا و ابوسهل نصرانی نوشته شده بود با امتناع روبرو شده سلطان را برآشفتنند.

فردوسی به بهانه نا تمامی کار، تعلل کرد تا وقتی با نامه ی ناصحانه اسفراینی روبرو شد که گفت نیامدن شما خطر بزرگی برای هموطنان است و سلطان دنبال بهانه ای برای حمله به قلمروی خوارزمیان و دیلمیان میگردد و شما میتوانی با اجابت دعوت، جلوی خطر بگیری! اینجاست که هر انسان دلاوری برای حفظ خاک اجدادی، حتی جان خود را فدا میکند و فردوسی حکیم مجبور شد حاصل زحمت خود را به غزنه ببرد و با محمود ملاقات کند و در آن حال که ادیب و دبیر و شاعر و دانشمند بسیاری در سایه سلطان بسر میبردند، کسانی هم به بزرگی فردوسی حسادت کرده و موش دوانی کردند. باری محمود وقتی دانست فردوسی به اکراه آمده و دلش نمیخواهد بماند، با برخورد سرد کیسه ای سکه به او داد که ارز شش مطابق یک برگ شاهنامه نبود و اسفراینی که میدانست که تمام شکوه و جلال سلطانی، برای فردوسی پیشیزی نمی ارزد و تنگ نظری محمود، با طبع بلند فردوسی سازگاری ندارد برای جلوگیری از رنج این پیر دلاور اسباب مراجعت او را فراهم کرد.

فردوسی از این که مجبور شد هم رنج سفر و هم نخوت محمود را تحمل کند بسیار رنجیده خاطر بود و زندگی را با خاطره ای تلخ از آن واقعه و از چاپلوسان درگاه محمود به مدار جاودانگی پیوست اما امیدش به فرزندی بود که آنقدر لیاقت و فهم و دانش بهم رسانند که شاهنامه را درک کنند و فرهنگ ایران را به الگوی آزادگی زنده کنند؛ حال آنکه، فردوسی هنوز به هدف

واقعی نرسیده و امیدست توده های مشتاق سرفرازی، فرزندان تربیت کنند که لایق زنده کردن هویت واقعی ایران باشند همانطور که حکیم خیام در انتظار است.

در کشور ایران دانشمندانی ظهور کردند که ناشناخته مانده اند و اگر سخنانی در بابشان گفته شده اما به اهداف آنها توجه نشده یا نتوانسته اند توجهی نشان دهند. پور سینا، دانشی داشت که ارزشش بزرگتر از غزنه و قال و قیل فناپذیر محمود بود و خوب میدانست که محمود به آوازه آنها کار دارد و میخواهد از آن استفاده سیاسی کند و از حقارت وجود خود، جلال دستگاه حکمرانی اش را به رخ حاکمان دیگر بکشد. طبیبی که حق بزرگی به گردن تمام دنیا دارد میدانست که اگر به دربار محمود برود اسباب راحتش فراهم است اما او یک انسان آزاده بود و تعصب مسلمانی محمود را هم میدانست که برای خود شیرینی نزد فقهای اسلام به اتهامی کوچک جان بزرگان را گرفته، در ثانی نمیتوانست عزت انسانی خود را به بیگانه بفروشد با اینحال شعری معروف دارد حکایت از دردی که ادیبان بزرگی را نشان فرو ماندن در هویت بیگانه میداند. وقتی مسلمانها طبق معمول به هر دانشمندی لکه های اتهام و دیوانگی و جنون و کفر و الحاد میزنند، به حکیم سینا هم بستند و او در جواب چنین گوید: «کفر چو منی گزاف و آسان نبود؛ محکمر از ایمان من ایمان نبود؛ در دهر چو من یکی و آنهم کافر؛ پس در همه دهر یک مسلمان نبود.

توجه به این نکته بسیار مهم است که پور سینا با تمام علم و دانشی که دارد باید برای امنیت جانش از مسلمانی خود بگوید اما خیام که بزرگترین پیام آور آزادی و صلح و انسانیت در سیطره اسلام است چند سال بعد از این سینا با تمام قدرت و توان علمی نمیتوانست زیر بنای بندگی را فرو ریزد و انسان را به حقیقتهایی راهنمایی کند که آزادی و نجات از جهل و خرافه را تضمین مینمود اما کسی نبود که بتواند واقعیت را درک کند. قدرت حاکمی در مقابل خلفا نبود که با کارها و اختراعات و ابداعات و رسالات علمی خیام بتواند جهان را از انحراف باز دارد که اگر چنین زمینه ای بود مطمئناً بجای هر ایدئولوژی به خیام و جهان بینی او ایمان می آوردند. زمانی که در میان شهرهای مسلمان و مردمانی که هنوز هم فکر میکنند اشرف مخلوقاتند خیام با فروتنی میگوید:

هرگز دل من ز علم محروم نشد-کم ماند ز اسرار که معلوم نشد-هفتاد و دو سال فکر کردم شب و روز-معلوم شد که هیچ معلوم نشد. این شعر را باید بعد از شناختن خیام خواند. بسیاری از آثار با ارزش خیام در مورد جهان هستی در آخرین روز حیاتش از میان بردند اما مقالات علمی و رسالات جبرو ریاضی خیام نزد دانشمندان دیگر هم بود و تا حدی ازین گزند در امان ماند. میتوان پایه های علم و هوش او را مانند مریم میرزا خانی دانست. درک این واقعیت که در قرن پنجم با آن امکانات سنتی، خیام بتواند مدار گردش زمین بدور خورشید را با دقتی بسیار شگفت محاسبه کند و تقویم جلالی را که دقیقترین تقویم دنیاست اختراع کند سخت است و باید ما را به تفکر وادارد که این اعجوبه عالم دانش چه سخنی با ایرانیان گمراه شده دارد و چرا فریادش بگوش مردم ایران نرسید! البته که نهصدسال پیش و جو تعصبات زمانه جای خود دارد.

فقهای اسلام با یک فتوای نمیتوانستند شهری را بدست مومنین با خاک یکسان کنند و در چنین حال و هوایی، حکیم خیام از مدار قدرت و ثروت کناره میگرفت و با دستاورهای علمی خود هزینه رصدخانه و مستمری دریافت میکرد و کمی دور از اجتماع اسباب تفکر و طرب فراهم کرد و با دانشمندان دیگر به تبادل نظر و مکاتبه میپرداخت و واقعیتهای جهان هستی را بر قلم جاری مینمود و با شجاعت میگفت؛ کس مشکل اسرار اجل را نگشاد-کس یک قدم از دایره بیرون ننهاد! این یعنی ویران کردن بازار بهشت فروشان و خط بطلان کشیدن بر تمام وعده های فریبنده که با آن مردم را به بردگی میکشند.

در دهر هر آنکه نیم نانی دارد-از بهر نشست آشیانی دارد-نه خادم کس بود نه مخدوم کسی-گو شاد بزی که خوش جهانی دارد. تاجند اسیر رنگ و بو خواهی شد-چند از پی هر زشت و نکو خواهی شد-گرچشمه زمزمی و اگر آب حیات-آخر بدل خاک فرو خواهی شد. ای آنکه نتیجه چهار و هفتی-وز هفت و چهار دائم اندر تفتی-می خور که هزار بار بیشست گفتم-باز

آمدنت نیست چو رفتی رفتی. یک قطره آب بود با دریا شد-یک ذره خاک با زمین همتا شد-آمد شدن تو اندرین عالم چیست-آمد مگسی پدید و ناپیدا شد. به عمق بینش خیام اگر توجه شود راه نجات بشریت پیداست. البته هیچ مسلمانی نمیتواند به عمق دانش و بینش خیام پی ببرد مگر آنکه حجاب از روی مغز خود بردارد و آنچه ما را امیدوار به آزادی میکند تغییر شرایط جهان در رسانایی علم وآگاهیست.

اکنون قرار گرفتن بخشی از ملت در مقابل حکومت نامتعارف، عامل مهمی خواهد بود برای سواستفاده از هر قدرتی و از هر ثروتی و هر راهی، چه توسط حکومت و چه توسط مردم و اینچنین جماعتی پیامدهای بسیار ناگواری برای خود رقم خواهد زد و دور از انتظار نیست که بیش از هر جای دنیا دچار آثار زیانبار بلاهای زیست محیطی و رفتارهای ضد فرهنگی گردد اما میتوان با یک انقلاب واقعی که همانا نشر آگاهی و رعایت مرام انسانی است از خطر رست و به راه نجات قدم گذاشت.

اگرچه بطور کلی زندگی تمام انسانهای روی زمین در معرض طوفانهای متاثر از تخریب مضاعف زمین در قرنهای اخیر و خصوصا در دهه های گذشته، قرار خواهد گرفت، آیا این الگوی اندیشه های نیک در دنیای باستان، میتواند سر از بالین توهم و آموزه های خرافی بردارد و در افق عصر جدید، بار دیگر قدم به دنیای علم و خرد و اندیشه های انسانی بگذارد؟ ملتی که بیست و پنج قرن پیش با همبستگی توانست ملت‌های دربند ظلم و ستم را رها سازد و با خردمندی، آزادی را در زمین گسترش دهد حتما دارای استعداد های سرکوب شده هست و حتما توانایی احیای فرهنگ شاهنامه را دارد اگر به اشتباهات خود آگاه گردد. آیا ایرانی میتواند باقیمانده ثروتهای سرزمین خود را از غارت و نابودی حفظ کند یا در گرداب بلای دافعه پراکنده میشوند؟

((اگر به واقعیت‌های جامعه توجه شود مشکلات کشور ایران عموماً از ضعف فرهنگی ناشی میگردد. (یکی از مهمترین نقیصه های فرهنگی که جامعه را در بر گرفته، شکسته شدن روح آزاده گی دانش آموز با سیستم آموزشی اسلامی است کما اینکه والدین و معلمها هم چنان سرنوشتی داشته اند و ازین شکسته شدن آنها انسانیابی بار می آید که کمابیش دچار بیماریهای روانی یا تناقض شخصیت و دوئیت اند) در دوران اسلامی به طریق سالوس پروری و در زمان پهلوی با چوب و ترکه! شاید بی اهمیت بنظر برسد اما برای اینکه بهتر به این موضوع واقف شوید یک سوال مطرح میکنم: چرا دانشجو و معلم و دانشگاهی در زمان پهلوی با وجود آنکه بسرعت در حال پیشرفت بودند بر علیه امنیت کشور خود شورید؟ گذشته از اینکه هر کسی تا بحال دلیلی آورده و همه میتواند در ست با شد اما مهمترین عامل شورش اهل قلم همانا چوب و ترکه هایی بود که در سرمای زمستان بجان دانش آموز خورد میکردند.

اینکه آیا شاه میدانست معلمها با دانش آموزها چکار میکنند ی با اطلاع خودش بود کار نداریم چون شاه هم مانند هزاران دیگر که از یک کهنه فرهنگ پر از لجن و فساد قجری با به دوران دیگری گذاشته و هنوز قدرت تشخیص و تفکیک یا بررسی برخی از حماقتها نزد دانشوران هم به عرصه فکر و اندیشه نرسیده بود ضمن آنکه جامعه بسیاری از معضلات و خرافات فکری را با خود یدک میکشید و این کهنه اشتباه بسیار مخرب را هم بچشم بایسته ها مینگریست و با سیستمی که شاه و اطرافیان در ست کرده بودند ممکن است هیچ اطلاعی از تنبیه و کتک کاری کودکان در مدارس نداشته یا او هم مانند دیگران امری لازم میدانسته بهر حال همین حماقت باعث روئیدن غده های روانی در سرتاسر ایران میشد. حال ممکن است در برخی جاها به مدد وجود معلم یا مدیری شایسته به دانش آموز احترام میگذاشته اند ولی در مجموع این یک بد رفتاری فراگیر بود و ما اینرا میدانم که بنا به ارث رسیده از قبل باید بچه ها از معلم بترسند تا چیزی یاد بگیرند و اوج حماقت اینکه به اعتراف بسیاری از هموطنان، والدین دقت بیشتری برای تنبیه شدن کودکان خود در مدارس داشته اند، آنگاه میگویند آن مردم چه کم داشتند که انقلاب کردند؟!

یک الف بچه که باید هر روز بسفارش والدین با از روی حماقت یا عادت یا غده معلم کتک بخورد و حق شکایت نداشته چه آدمی از او ساخته میشود. هیچ انسانی حاضر نیست در محیطی پر از ترس و استرس به اختیار خود وارد شود اما دانش آموز دوران شاه از ترس پدرمادر به مدرسه میرفت و از ترس مدرسه به انتظار یکروز تعطیل مینشست. حتی خودم شاهد بودم که معلمها هم از بازرسها میترسیدند اکنون میتوانید با کسانی که در زمان شاه به شورش پیوسته بودند گفتگو کنید تا به عمق فاجعه پی ببرید که بسیاری از مردم خاطرات بدی از تنبیه دارند و با وقوع اعتراضات گویی فرصتی یافته اند که بر علیه نظام برخیزند. نظام آموزشی که ناآگاهانه بچه را حق و ناحق تنبیه میکرده و بجای مهر و محبت و تشویق، توی سرشان میزده. آنها کتک خوردند از نسل قبلتری که آنها هم از نسل قبلتر چوب و فلک میشدند و عوارض آن وقوع یک انفجار بود که بوی گند آن تمام خاور میانه را فرا گرفت. حالا چه کسی میتواند باور کند که سهم عمده ای از موفقیت شورش ۵۷ و همراهی دانشجوها و جوانان با منادیان دروغین آزادی نتیجه چوب و ترکه در مدارس بود؟!

مونیرال: ((سرمایه داری اسلامی، مولود شوم سرمایه داری جهانی برخلاف تبلیغات و شعارهای اولیه، مالکیت بی حد و مرز را حمایت کرده تا بتواند سرمایه های ملی را در اختیار گیرد. آن شبکه انگلی که در زمان قاجار و قبل بر موقوفات، املاک و مستغلات و نذورات بسیار نشسته بود و در حکومت رضاشاه تا حدی دستشان از کوتاه شده و با گدایی گذران عمر میکردند با چاپلوسی توانستند محمدرضا شاه را جذب کرده و به حکومت رخنه کنند و البته جز ثروت اندوزی هیچ هدف خاصی نداشتند

اما به کمک شورشیان و کارترها ناگهان تمام قدرت را در دستشان گذاشته چنین موجوداتی یکباره چشم به تمام ثروتها دوخته از خمس و ذکات سیر نشده شاهراهای اقتصاد را مصادره کرده و به کشور ارباب کارتر میبرند و آن چالوسهایی که برخوردار از این سرمایه ها میشوند با رد و بدل کردن مشروعیت و حمایت از همدیگر جامعه را به میدان تاخت و تاز برای غارت بیشتر تبدیل میکنند. گذشته از سرمایه داران حریص که شرافت خود را به نظام سرمایه داری فروخته اند، مزدوران (شبکه ثروت دزدی شنز) چگونه بر سرنوشت کشوری مثل ایران مسلط شده و برنامه های غارتگری را با ایجاد انزوا و خراب کردن روابط مردم پیش میبرد!

بسیاری از مردم معنای واقعی جامعه و اهمیت سالم نگه داشتن روابط را نمیدانند و درک نمیکنند که بد رفتاری با همدیگر و قطع ارتباط با نزدیکان باعث تیره گی روابط کل جامعه میشود. این تیره گی روابط اتفاقا یکی از اهداف غارتگران است که برای استعمار یک ملت به آن دامن میزند حال آنکه ایرانیان با رفتاری که خصوصا پس از دوران احمدی نژاد پیش گرفتند خودشان درین راه همیار غارتگرانند.

شنز، سازمان غارتگر ثروتهای بلاصاحب مثل ایران و تعیین کننده سرنوشت ملت های بی هویت است. رهبران این شبکه با تمام امکانات مشغول برنامه ریزی برای بنده گان خود هستند و بنده گان همان کسانی اند که فکر میکنند بنده گان خدایند و باید برای او بجنگند. هم اکنون بهترین مزرعه برای رهبران شنز همین خاور میانه است. و حالا خود حدس بزنید که چرا، مردم را از علوم انسانی و اجتماعی دور نگه میدارند پس ماموران شنز را مچگیری کنید. این شبکه با ادعای وراثت از خاندان ابراهیم و یعقوب با نظم و اتحاد به ثروتهایی رسیده اند که با آن میتوانند کمپانیهای بزرگ نفتی راه بیندازند اما مشکل اینست که کشورهای نفتخیز را در ضعف و هرج و مرج نگهدارند و برای اهداف خود دستکاری کنند. نجات ازین شبکه به آگاهی و اتحاد مردم و قطع دست ماموران و خائنانی بستگی دارد که در لباس دوست ظاهر شده اند و سرنوشت مردم را در دست گرفته و به هیچ قیمتی حاضر به رها کردن منابع ایران نیستند.

چرا در این سالها هیچ روحانی از آزادی و عدالت حرف نمیزند، دو کلمه کلیدی بهانه آمدن، آمدنی که باعث جان صدها هزار انسان آزادیخواه گردید! نوکران روس همان مارکسیستهای خودی شده پشت آن کشتارها بود؟ همدستی گرگ و گفتار با سگ مدعی چه؟! جاسوسان امریکا و موساد و ام ای ۶ که در جماران و پاستور رحل اقامت افکندند! آنچه مسلم است هنوز نموده ها و قارونها بر سرنوشت ما حاکمند. امید است که قدرت آنها طی قرن حاضر و دهه های پیش رو بخاطر روشن شدن ملتها محدود خواهد شود و نگرانی این است که اگر آگاهی فرهنگی در سطح کلان حاصل نشود در همین دهه های آینده ثروتی برای ایران باقی نگذارند و محیط زیست را نابود سازند.

قطعا در جهان پیش رور، سعادت و بهروزی میتواند نصیب ملت های ضعیف گردد اگر از سیاست های استعماری آگاه بشوند و موقعیت جدید در تغیر و تحول روابط را دریابند و در اثر روابط مخابراتی از همدیگر فاصله نگیرند و از تکنولژی های رسانه جهت ارتباط های بهتر و موثر تر استفاده کنند.

دنیای ارتباطات، شبکه های اجتماعی و تکنولژی های دیجیتال فصل دیگری در تاریخ انسان رقم میزند. برای استفاده ی بهینه و قرار گرفتن در جمع هموطنان خود از طریق رایانه احتیاج به فرهنگ و اخلاق انسانی است.

فرهنگ فضای مجازی: زمانی که واتس اپ در همه جا فراگیر شد پس از مدتی رد و بدل کردن پیام و کلیپ با دوستان، به یکی از آنها گفتم چرا مثل گذشته اهمیتی به موضوعات نمیدهی؟ شما که به مکالمات تلفن بموقع جواب میدهی! در جواب گفت ای بابا ما دیگه انگار افتادیم توی دریا! دیگه لازم نیست مسائلی که توی این شبکه ها پخش میشه را جدی بگیری، گفتم رفیق چه فرق داره؟ گفت منم اولش جدی میگرفتم اما دیدم هرچه حجم داده زیاد شد مسئولیت پذیری در ارسالیها کمتر

میشه، منم مثل بقیه شدم! اینجا بود که فهمیدم وارد یک دوران بی مسئولیتی همگانی در شبکه های اجتماعی شده ایم و این یک فاجعه دیگر بدنبال دارد.

چون امر فرهنگسازی اجتماعی اهمیتی برای مزدوران بیگانه ندارد متأسفانه تنها کاری که میکنند بدگویی و برحذر داشتن مردم از امکانات رسانه است در حالی که توصیه کنندگان در راس امور جای گرفته و سخت دنبال کسب منافع از همه امکانات از جمله اینترنت هستند از طرفی خودشان در همین شبکه ها دکان باز کرده اند اما جدا از این فلاکت، چگونه از این امکانات استفاده کنیم و بر عوارض ضد فرهنگی حاکم غلبه یابیم؟!

برای فرهنگ سازی در فضای مجازی بایست آنرا با فضای حقیقی یکی دانست تا برخوردها واقعی و سازنده شود. با شخصیت واقعی و حفظ شناسه اصلی و پنهان نشدن پشت چهره های متفاوت. از نامهای جعل و چهره های ناشناس استفاده نکردن. در واقع استفاده از نامهای جعلی و شخصیت غیر واقعی میتواند اعتبار و اعتماد را در مجموع سلب کند. فرهنگ انسانی حکم میکند که همه جا و همیشه خودمان باشیم. اشاعه ی نامهای جعلی و مسئولیت ناپذیری در شبکه اجتماعی میتواند عارضه چند شخصیتی را بسرعت گسترش دهد بنابراین با معرفی (خود واقعی)، میتوانیم به اعتماد سازی و گسترش ارتباطهای سالم در راه فرهنگسازی و ساخت ملت متمدن کمک کنیم.

کشتی شکستگان: مردمی که از شرایط و روابط اجتماعی بودن دور شده و هرچه بگذرد، روابط سالم در میان افراد و خانواده ها به تیره گی خواهد رفت، آیا راهکاری وجود خواهد داشت که این گسستگی را به هم پیوند بزند و کشتی شکستگان را به دایره اجتماع انسانی برگرداند؟ اجرام که ساکنان این ایوانند..... اسباب تردد خردمندانند. هان تا سر رشته خرد گم نکنی آنان که مدبرند سرگردانند؟

آنانی که با شعبده بازی و وعده و شعار پیش می آیند و به عنوان مدیر و مدبر، بر سرنوشت خود حاکم میکنید در واقع عده ای سرگردان و درمانده در فضای مدیریتند که از شرایط نامساعد فرهنگی سوء استفاده کرده و با تبلیغات دروغین در راس امور قرار میگیرند.

وجود چنین آدمها بر سرنوشت یک ملت باعث افول اخلاق و ثروت اندوزی بی بند و بار میشود چنانکه ارزش انسانیت تحت الشعاع ارزش سیم و زر قرار گرفته و علم ودانش و تخصص و تجربه را از درجه اعتبار ساقط میکند در حالی که بهترین مدیران دانشمند ایرانی در سراسر دنیا مشغول خدمت به کشورهای دیگرند.

انسانیت مسیری خردمندانه است که دائما توسط نیروهای ضد بشری تضعیف یا از خط خارج شده و در مواقعی که نیروهای شر مسلط بر جوامع بوده اند موجبات رنج و افول انسانیت و اخلاق را فراهم کرده اند و این ماجرای تلخ بارها و بارها تکرار شده اما ندانستن واقعیت باعث تکرار تاریخ میشود.

حافظه تاریخی چگونه میتواند باعث جلوگیری از تکرار اشتباه شود و چه کسانی وظیفه دارند که تاریخ را زنده نگاه دارند تا جامعه بتواند از اطلاعات ارزشمند گذشته بهره مند گردد؟

انحراف از مسیر سعادت و آزادی با قدرت یافتن فرصت طلبها و سواستفاده کنندگان از باورها و جادوگرها و روحانیون در هر اجتماعی آغاز شد و این ماجرای شوم و غم انگیز هنوز ادامه دارد. شناخت و آگاهی عمومی از پشت پرده ی شبکه های دین سازی در چند هزار سال گذشته و رصد کردن نتایج همدستی شیخعلی شاه و تبانی شیخ و سفرای بیگانه میتواند به یک بیداری عمومی انجامد که نیازمند پاکسازی تاریخ از انحرافات است. انحرافات که توسط همین شبکه مذهبی و حکومتها انجام میشود.

و در ایران تحریف و دروغ پردازی در تاریخ در نبود نویسندگان مستقل و منصف باعث شد که کتابهای اغفال کننده موجود راجع به ادیان و حکومت‌های مذهبی و وقایع انحرافی را زیربنای تاریخ قرار دهند و ادیبان و روشنفکران و سیاستمداران بر همین مبنا از واقعیت دور مانده در بسیاری مواقع در جهت خلاف قلم زدند و آزادیخواهان واقعی را با فرایافته های ذهنی خود بر زمین زدند.

آزادیخواهان ایران در جهت آزادی و مبارزه با شیخسالاری و خائنه‌های ویرانگر، قیامها کردند، برخی قیامهایی که در ذهن من مانده و اکثرا برای رهایی از بار سنگین مذاهب و تعدادی در جهت مبارزه با استبداد حکومتی در هفده قرن گذشته صورت گرفته میتوان از مزدک، مانی، مازیار، ابومسلم، رازی، سفیدجامگان، بابک، فردوسی، دیلمیان، خوارزمیان، خیام، حسن صباح، یعقوب لیث، سربداران، نادرشاه، لطفعلی خان زند، مشروطه خواهان، عشایر جنوب، تقیخان پسپان نام برد.

و از خردمندان معاصر معاصر مانند مستوفی الممالک، فروغی، مشیرالدوله، مصدق، معتصم السلطنه، تقی زاده، دولت آبادی که در اواخر دوره ی قاجاریه و دوران پهلوی در مجلس شورای ملی سعی کردند قدرت حاکمیت را به نمایندگان ملت واگذار کنند و روشنفکرانی مانند کسروی، هدایت و علوی که آرمانهایشان در جوّ تعصب و بندگی جماعت ایرانی تکامل نیافت و صدای شاپور بختیار در هیاهوی سینه چاکان دجال و راهزنان علم و اندیشه گم شد و غم انگیزترین ماجرا بعد از کودتای سلمان، افتادن دنبال خمینی بود که دور باطل بردگی را احیا کرد و اگرچه آزادیخواهان در جوّ مذهبی حاکم بر اذهان عمومی خاموش شدند اما مادر ایران زنده است و به لطف تکنولوژی رسانه، فرزندان به دنیا عرضه میدارد آگاه و آزاد.

تمدن فکری در جایی تبلور میابد که فرهنگ انسانی در بالاترین جایگاه نزد افکار عمومی باشد. جایی که هیچگونه باور یا احکام حکومتی یا مذهبی و یا منافع شخصی نتواند مانع راه انسانیت شود. هر نوع سرمایه گذاری قبل از فرهنگسازی میتواند عوارض گوناگون در پی آورد. بیهودالتی یکی از نشانه های سقوط فرهنگی است و فاصله طبقاتی نشان از ارجعیت سرمایه بر انسانیت میباشد. یکی از نشانه های خوب در فرهنگ انسانی، نوع صحبت در معرفی دیگران است چنان که نام و نشان هیچ فرد یا قومی را با دین و مذهب آن فرد یا قوم گره نزنند و سطح فکر مردمان بجایی برسد که برای معرفی اقوام و ملت‌ها از نام سرزمین آنها استفاده شود یک ناحیه یا یک کشور را فقط بنام آن سرزمین معرفی کنند نه بنام مذهب آنان. بیان عناوینی مانند یهودیها یا مسلمانها یا مسیحیها و غیره در صحبت‌ها یا آدرسها نشان از نواقص فرهنگی است یا اختلاف و جدالهای مذهبی.

در منشور مهراستی؛ دلایل حاصل نشدن احیای هویت ایرانی به تفصیل بیان شد تا ازین همه تلاش نافرجام برای تحولی آگاهانه درس بگیریم چراکه هیچ انقلاب و قیام و تلاشی بدون هدفی جامع و همگانی نمیتواند ریشه دار و پایدار بماند. تا زمانیکه جوانان نتوانند از باورهای خرافی رها شوند و در مقابل دانش و اندیشه انسانی سر تعظیم فرود نیآورند خطر انحراف وجود دارد. رهبری اذهان عمومی براننده ی دانشمندان آزاده است. شناخت دین و مذهب و دستگاه برده سازی بسیار حیاتی و تضمین کننده ی آزادیست. دستگاه برده ساز جهش یافته ی شنز بر این است که ملت از خواب بیدار نشود و نتواند بر حماقتها و انحرافهای خود پیروز گردد تا لنگری باشد برای نفوذ، سلطه و نهایتا غارت منابع آنها. مدعیان بهشت و جهنم دلش برای دنیا و آخرت کسی نسوخته و تمام هدفش سودجویی بدون زحمت است و عیان است که چون از دستش برآید به بیت المال و یتیم و صغیر هم رحم نمیکند.

راه نجات در بیداری و اتحاد است به رهبری دانشمندان برای ایجاد جامعه یی زنده، پویا، هدفمند، و دارای هویت و اصالت ملی.

جامعه از قدرت و عزت لازم برخوردار میشود اگر بتواند مسیر انسانیت را برای خود روشن سازد.

جامعه با ایجاد روابط بین افراد معنا میابد و درجه قدرت و عزتمندی هر جامعه بستگی به چگونگی روابط مردم دارد. جامعه چون پارچه از نخهای به هم تنیده درست میشود، این نخها همان روابط افراد است که در واقع مانند تار و پود در هم تنیده میشود، اگر این نخها از روابط سالم و محکم باشد ایجاد یک مجموعه یی محکم و به هم پیوسته میکند. این تار و پودهای روابط در میان مردم ایران بسیار ضعیف یا در حال از میان رفتن است. به واقع این جماعت افرادی تنها هستند نه جامعه یی متأثر از روابط!! اشاعه دروغ توانست روابط اجتماعی را کاملاً تحت تاثیر منفی قرار دهد و بسیار روشن است که چرا مأمور شنز پس از قدرت گرفتن فتوای ثواب برای دروغ و جاسوسی و جنایت صادر میکرد.

اگر در مسائل مدیریتی درمانده و در حال سقوطیم به این خاطرست که فقط شکل جامعه داریم نه معنای واقعی آن. به صرف جمع شدن عده ای و ساختن خانه در کنار هم جامعه درست نمیشود! جماعتی روابط را فقط در تجارت و سود بردن از شرایط مساند برای ثروت اندوزی میدانند و جماعتی دیگر در زنجیرهای اسارتی که با باورهای دینی گرد هم می آیند تا میزان ریاکاری را بنمایش گذارند و این کج اندیشی شرایط سقوط اخلاق و در پی آن فروپاشی اجتماع را مهیا میکند. (روابط سالم، جامعه سالم می سازد و روابط ناسالم، علاوه بر سقوط اخلاق، شرایط برای نفوذ استعمار و غارت ثروتهای ملی را مساعد میکند).

بسیار غم انگیز است که با داشتن جمعتهای بزرگ و کوچک درپهنه کشور از داشتن جامعه سالم محروم هستیم و اگر چه ما را ملت فهیم بگویند اما خصایص یک ملت متمدن را از دست داده چنان که بارها در گذشته از دست داده ایم. این فرهنگ مخرب که از سیستم آموزش برده ساز مذهبی اشاعه میابد به تخریب اخلاق و اعتماد پرداخته هدفش جاروی ثروت مردم است. دانستن این نکته بسیار کلیدی است؛ هیچ ملتی موفق نخواهد بود مگر برای تحکیم روابط جمعی ارزش بسیار قائل باشد. اگر جامعه بتواند درخود انسان اجتماعی تربیت کند، انسان واقعی بسازد و احترام به همنوع و رعایت حقوق دیگران را به فرهنگ تبدیل کند، شرایط مناسب اقتصادی و امکاناتی و عدالت عمومی هم در آن فراهم میشود. و ملتی که روابط اجتماعی و ثروتهای ملی را فدای ثروت اندوزی شخصی و طمع ورزی کند محکوم به نابودیست. مطمئن باشید اگر تمام ثروتهای غارت شده دوباره به ایران برگردد و دین و فرهنگ و آموزش و الگوهای ما همین که الان است باشد تنها چیزی که تغییر میکند تعداد دزدها و سرعت دزدیهاست. بنابراین آدمها در اثر آموزش نادرست و تربیت غیر عقلانی خاصیت اجتماعی بودن را از دست میدهند و نمیتوانند بلحاظ فرهنگی پیشرفت کنند./

همانگونه که جامعه در پرتو یک سری مقررات و شرایط و روابط بین مردم معنا دار میشود ملت نیز با نوع ارتباطهای اجتماعی معنی دار میشود. ملت دریائی است که از پیوستگی قطره ها ایجاد شده و اجتماعات کوچک و بزرگ در یک سرزمین با دلبستگی تبدیل به ملت میشود و قدرت و فرهنگ و صنعت و اقتصاد به میزان همبستگی و سلامت روابط و عدالت اجتماعی بستگی دارد. جماعت با تجمع افراد در یک محدوده شکل میگیرد اما جامعه با روابط بین افراد ساخته میشود.

توجه باین نکته بسیار مهم است: (حق و عدالت) آیا شما همیشه بدنبال حق خود هستی؟ آیا حق دیگران برایت اهمیت دارد؟ حق خود را مهمتر میدانی یا حق دیگران؟ آیا فکر میکنی باید همیشه مواظب حق خودت باشی؟ داستان کوزه گر و فوت کوزه گری را حتما شنیده اید؛ رعایت حق دیگران همان فوت کوزه گری است که جامعه را جلا میدهد.

حل مشکل در دست دانشمندان است؛ اگر بر نفس متکبر غالب شویم و بتوانیم سوال کنیم، سوال از استادان و دانشمندان و پیروی از آنها بجای دنباله روی از عوامل انحراف و ضعف اجتماعی. اگر چه امروزه همه با گذشته خود قهرند اما اگر یاد خود بیاورند نسلهای پیشین افتخارشان این بود که با آخوندها نشست و برخاست دارند و از آنها راهنمایی میگیرند. و دلیل اینکه نسلی ذلیل و ضعیف و توسری خور بار آمد اینست که نمیدانست از چه کسی سوال کند و طبیب درمان کیست! راهنمایی گرفتن از متخصص است. همه در هر کاری ابراز عقیده میکنیم و اهمیت تخصص و دانش را فقط در مدرک میدانیم نه میزان تخصص. اگر دانشمندان از مردم فاصله میگیرند نشناختن ارزش علم و جایگاه آنان است پس به جایی میروند که منزلت علمی آنها حفظ شود.

بدون رعایت این نکات، انتظار تحولات مثبت در جماعت بیهوده است. جماعت از افرادی تشکیل شده که تک به تک مواظب حقوق خودش هست اما جامعه مواظب حقوق عمومی است. پیرو دانشمندان است، مواظب حقوق دیگران است! نیاز نیست از حق خود بگذرد مهم اینست که مواظب حق دیگران است که پایمال نشود. در واقع هر جماعتی در یک فرایند همبستگی میتواند به نظام اجتماعی دست یابد که مهمترین عنصر سازنده آن حق محوریست اما نه آنکه هر کس بدنبال حق خود باشد بلکه هر کس مراعی حق دیگران باشد. همبستگی زمانی معنا دارد که انسانیت معنا دار شود. هر یک نفر از مجموعه افرادی که در یک شهر یا استان یا کشور حضور دارند، یعنی همین افراد معمولی مسئول ایجاد نظام اجتماعی هستند. هیچ فرمول پیچیده ای نیست بلکه جوامع اولیه هم با این فرمول در کنار هم قرار گرفته و پیشرفت کردند. این فرمول خیلی ساده اما بسیار با اهمیت است.

نظام اجتماعی با مهر و محبت و ارتباط و تبادل نظر و گفتگو شکل میگیرد. اگر تو شخصا برای بهتر شدن اوضاع در انتظار دیگران بنشیننی رنگ بیهودی نخواهی دید. این اصل است که فرد فرد هر جامعه در انتظار دیگری نباشند بلکه خود را مسئول حفظ نظام اجتماعی بدانند. نظام اجتماعی از خانواده ها شروع میشود به کوچه و خیابان و محل کار و کسب میرسد از ذیل تا راس. نظام اجتماعی ایران قرنهایست ویران شده اما این منشور نکات اشتباه در رفتار و افکار را یادآور است. به عواملی که ما را به اشتباه انداخته. عوامل بدبختی ما نه در آسمانهاست نه در تقدیر. اگر ما خودمان را بدست تقدیر نسپاریم و به حقوق یکدیگر احترام بگذاریم محلی برای نفوذ دشمن و غارتگر و غاصب نمیمانند.

ما میتوانیم به بهترین روش ممکن با ایجاد یک سیستم مدیریت مناسب برای ایران که نام آن مدیریت ملی آزادگان است، به نظام اجتماعی سالم و قدرتمند برسیم و پس از قرنهای پراکندگی از پریشانی نجات یابیم. این یک فرمول فرهنگساز است نه شعار و وعده های فریبکارانه. یک فرمول انسانی ساده برای دستیابی به خرد و قدرت اجتماعی و پس از تکامل به هوش جمعی. گفتیم هوش جمعی یک توانایی فوق العاده هست که زمینه آن پس از تشکیل مدارهای هفتگانه اجتماعی و استفاده از خرد جمعی در قوانین و مقررات و رسیدن این کشتی به ساحل ثبات و امنیت و رهایی اذهان عمومی از این متجارب سیاسی و قرار گرفتن در مسیر دانش و علم و فناوری ایجاد میشود و آنگاه با استفاده از شبکه های پیشرفته ارتباط جمعی و تمرکز ملت یا شهر یا یک جمعیت روی خواسته یا موضوعی مسیر دستیابی بخوبی پدیدار میشود. این سیستم مدیریت ملی که آرزوی امروز ما برای ایران است در جهان آینده مورد استفاده بسیار دارد و باشد که زمانی تمام مردمان زمین با همراهی و عشق و همنوع دوستی از این سیستم استفاده کنند. البته امیدوارم که سرنوشت تمام ملت های دنیا در دست خودشان قرار گیرد و از چنگ سیاستمداران حيله گر و سرمایه داران دجال و بیرحم رها یابند و خطر از سر خلاق گذر کند.

سازمان مدیریت ملی اجتماع، همان بخش کاری و وجدان بیدار را که در تمام دوران حاکمیت استبداد به اداره امور و تامین امنیت جانی و مالی و تامین مایحتاج ضروری جامعه پرداخته اما یک عده در هرم حکومت نشسته و قدرت نظامی و اقتصادی را در اختیار گرفته و با سیستم کثیف بانکداری از تمام درآمدها و محصولات و معاملات و منابع چنان سهمی میگیرد که گاهی مقدار آن از ارزش محصولی مانند ماشین چندین برابر است و در مقابلش چه عرضه میکنند؟ خوب توجه کنید؛ مردم دارند کار خود میکنند، کشاورزی میکنند کارخانه را میچرخانند، صنایع و تولیدات و غیره، عده ای در ادارات به امور ثبتی و آموزش و محیط زیستی و غیره میپردازند و عده ای امنیت را، که البته این امنیت بواسطه ناامنی شغلی و مالی هست که خود حاکمیت وارد میکند. این امورات در تمام کشور به همت مردم جریان دارد، حالا به حاکمیت نگاه کنید، چکار میکند؟ در تمام امور دخالت میکند و هر امر

خردمندان به نایبخردی و به نفع خود تغییر می‌دهد، منابع و معادن و نفت را هر طور بخواهد می‌فروشد و مردم که صاحبان اصلی این ثروتها هستند هیچ نظر یا دخالتی نمیتوانند داشته باشند. حال آن دایره حاکم با این ثروتها چکار میکند بماند. شما فکر کنید آن دایره حاکمیت تعطیل شود و آن دویست نفر اصلی از خواب بیدار نشوند! آیا در آنروز خللی در تولیدات و صنایع و کشاورزی بوجود می‌آید یا همه طبق معمول بکارشان ادامه می‌دهند؟

اگر حاکمیت سالم باشد که همه بکار خود ادامه می‌دهند و اگر حاکمیت فاسد باشد آن بانکهای خصوصی که تحت اختیار خود حدث کرده و شاهراههای درآمدی را برای جمع‌آوری دسترنج مردم در آن انبار میکند تعطیل میشود. پولهای که آنرا با منت و قطره چکانی به چرخ دنده اقتصاد در حدی که نایبستد تزریق میکند و بقیه به خارج فرستاده میشود. پس وجود حکومت فاسد در راس قدرت مانند یک تله است بر سر راه مردم که هر روز ۸۰ درصد از درآمد مردم می‌قايد. اگر به چگونگی کار سیستم فاسد مطلع باشید میدانید که با ایجاد تورم و تنظیم بازار و بازپس گیری حقوق به روشهای مختلف چگونه ۸۰ درصد درآمد مردم دزدیده میشود. بنابراین شاید فکر کنید که حکومت سالم میتواند مشکلات را برای همیشه حل کند اما نه!

حکومت سالم چکار میکند؟ اولاً منابع را غارت نمیکند بلکه با یکپارم این پولهایی که سیستم فاسد دارد از کشور خارج میکند خزانه را پر میکند و جدا از کسر هزینه‌های خود به امور ملت رسیدگی میکند و قیمتها ثابت و قساد ایجاد نمیکند اما حکومت سالم و فاسد، هر دو بر مبنای شخصیت حاکم بنا میشود و نه به عمر آن میتوان دل بست و نه اعتبار آن، پس باید طرحی متفاوت ایجاد کرد که خصوصاً برای ایران و ملتی چنین ساده که دوهزار سال تحت ظلم استبداد به خیلی از ستمها عادت کرده و آن را حق میدانند مناسب باشد.

چرا برخی مردم باور کرده‌اند که اگر زیر فشار حکومتهای جبار نباشند نمیتوانند در کنار هم زندگی کنند در حالی واقعیت کاملاً برعکس است. کافی است شما با فرمول ساخت جامعه و فرمول ساخت سیستم مدیریت ملی آزادگان آشنا شوید آنگاه خواهید دید تسلیهای پیشین در طول تاریخ برای بردگی ذهنی و تنی تربیت شده بودند و هنوز هم عده‌ای گرفتار همین ذهنیت هستند و دلیل دارد که برای حکومت به ایران و غارت آنها به تکرار مدل حکومت اسکندر مقدونی دست زدند. حتماً میدانید اسکندر پس از فتح ایران به توصیه ارسطو برای کنترل این کشور پهناور افراد فقیر و دون صفت را بر کارهای بزرگ گماردند و بزرگان را بکارهای حقیر؛ و نکته کلیدی حاکمیت پیگانه مانند اسکندر اینست که برای ایجاد تفرقه عده‌ای را خریده بطرف خود میکشید و عده‌ای را در مقابل آنها قرار داد؛ همیشه جنگ خودی و ناخودی برقرار بود منتها جنگی درونی و فرسایشی که نه چنان سوزان باشد و نه هیچگاه سرد شود و خود مواظب بود که تعادل آتش اختلاف بین دسته‌ها حفظ شود.

دستیابی به ((خرد جمعی)) با اتکا به تکنولوژی گامی موثر در تشکیل اجتماع متحد برای ایجاد یک ملت واقعی است. نکته: (خرد جمعی) در دامنه عقل و منطق قرار دارد و با (هوش جمعی) فرق دارد. اگر بشیریت از تخریب زمین دست بردارد و با فرهنگسازی به انسانیت و همنوع دوستی و عدالت جهانی برسد در پروژه‌های پیچیده که امروز دشوار و ناممکن به نظر میرسد میتواند برای رسیدن به راه حل، موضوع را در دامنه فرکانس و ارتعاشات و انرژی افراد مرتبط قرار داده و با تمرکز ذهنی و روابط افکاری به بهترین نتیجه برسد. هوش جمعی در مراحل از پیشرفت و تکامل بشر بدست می‌آید که لازمه آن داشتن جامعه‌یی با روابط و شرایطی منظم و متأثر از احساسات مثبت نسبت به یکدیگر حاصل میشود و مهمترین ابزار لازم برای استفاده از هوش جمعی برای انسانها دستیابی به توانایی بالقوه خرد جمعی است. انسان خردمند میتواند مسیر درست انتخاب کند جایگاه خود را در زمین بشناسد. از توهمات اشرف مخلوقات نجات یابد اصالت خود را در چرخه حیات احیا کند. از تعرض به گونه‌های دیگر دست بردارد. از تولید مثل به مذاق دین و غارتگران دست بردارد و با آئین مهر و راستی به موجودی مفید در زمین تبدیل شود تا نجات یابد.

ادامه گفتار در بخش دیگر

بازخوانی تاریخ.

حکومت اسلامی در بغداد، بر امپراتوری ایران حکم میراند و قدرتی در جهان آنروز نبود که همتای قدرت بغداد باشد، دو قرن در سکوت بقول استاد منصوری گذشت تا جوانه های آزادی سر از خاک برآورد و فرزندانمانند یعقوب لیث به صرافت رهایی از مذهب تازیان قد بر افراشتند و مبارزه شروع شد. خلفا برای جلوگیری از استقلال استانها به هر حيله و مكری متوصل بودند با اینحال طی یک قرن بعدی چند استان شرقی از تسلط کامل بغداد بیرون رفت اما مانع اصلی بر سر راه نجات از حکومت خلیفه و یکپارچگی ایران چه بود؟ با وجود خلفای عیاش و شیفتگی به شبهای بغداد قدرت پایتخت اسلامی تحت تاثیر آزادخواهی سیستان و جوانمردانی چون یعقوب لیث و اسقلال جویی برخی حاکمان دستشانده بر استانها محدودتر میشد و بعضا به حفظ القاب خلیفه و تائیدیه از حکومت مرکزی بغداد اکتفا کرده و باج به خلیفه نمیدادند اما همین حفظ ظاهر ذهنیت اسلامی در ایران قدرت خود را حفظ میکرد یعنی عموما حفظ اسلام را جایز و ثواب میدانستند ضمن آنکه حساسیت به دستگاه حکمرانی و اعراب، چندان نبود که تقابل میان مدعیان دین و تفکر عامه بر سر ایدئولوژی صورت بگیرد و اگر روشنگرانی از گوشه های ایران برمیخاستند چنانچه دیدگاه مذهبی دیگر علم میکردند در مقابل اسلام بالاخره محکوم به شکست میشد و اگر رودروی ظلم حاکمان اسلامی می ایستادند با اذهان فروخته در این مذهب باعث میشد که به خیانت برخی نزدیکان از پای درآیند.

استانهای استقلال یافته تحت تاثیر خیانت دستخوش ناامنی و خطر شود و سرداران ایرانی بجنک و جدال با هم بپردازند و قدرت همدیگر را تضعیف کنند. ماموران خلیفه افراد نزدیک به سرداران ایرانی را میفریفتند و با کیسه های زر و وعده های رایج بهشتی و مساعدت برای رسیدن به قدرت، آنها را وادار به خیانت علیه سردار خود میکردند و بغداد با همین روش از اتحاد ناراضیان و مبارزان و تشکیل یک حکومت ایرانی قدرتمند در مقابل خود جلوگیری کرد تا آنکه پس از چند قرن همین ضعف و تفرقه اجتماعی باعث شد تمام سرزمینها مغلوب مغول گردد و سپر دفاع از بغداد نیز با همان خائن سازی مذهبی برداشته شد و مغول پس از فتح ایران، بغداد را پس از ششصد سال حکومت بر ایران جارو کرد.

با نابودی دستگاه خلافت اسلامی چرخ روزگار به نفع اقوام ترک و موغول که ریشه های مشترک داشتند به گردش درآمد. پس از آتش افروزی مغول و تسلط بر ایران، این بدویان شمالی تحت تاثیر فرهنگ ایرانی آن وحشیگری را تعدیل کرده و با گذر زمان حکومتشان بین سرداران تقسیم میشد. سرداران قیام کردند و بخشهایی از ایران را از موغولها پاکسازی کردند.

غلامهای ترک که در حکومت بغداد به سرداری میرسیدند و نوادگان آنها در ایلخانی موغولهای آناتولی جذب و یکی شده و توانستند دستگاه خلافت اسلامی دیگری تحت عنوان عثمانی پی ریزی کنند.

نوابغ یهود به صرافت احیای شبکه برده سازی خود نقشه ها طرح کردند، به تربیت افرادی برای اعزام به ایران برای ساختن ایدئولوژی دیگری بر شالوده های اسلام پرداختند تا قدرتی بر علیه اسلام عثمانی شکل بگیرد. در واقع جنگ مذهبی تنها راه مقابله با عثمانی بود و آنها توانستند براحتی با شیخ صفی یار غار شوند و به اختراع اسلام نابی دیگر مدعی جهاد علیه کفار شوند. حال دین جدیدی به پیامبری شیخ صفی متولد شد و نقشه یهود گرفت. ممکن است تاریخنگاران، این مسئله را جدا از شبکه پیامبر سازی شنز یهود بدانند اما واقعیت اینست که در تاریخ بسیاری از واقعیتهای تحریف شده ولی کهکشان اندیشه واقعیتهایی را عیان میدارد.

صفویان ایران را شیعه کردند و در واقع استقلال ایران را با کشتار بسیار بدست آوردند و قدرتی سینوسی بر علیه عثمانی پدید آمد. قدرتی که تحت تاثیر اختلافات مذهبی نمیتوانست ایرانی یکهدف را بهم رساند اما همان بخشی که قلبا با صفویان بودند کفایت مقابله با امپراتوری عثمانی میکرد. صفحات تاریخ صفویان بسیار روشنیست اگر دانش پژوهان بتوانند این بخش تاریخ را بخوبی از هر آلاینده ای تفکیک و مستند بسازند و عوامل نفوذی استعمار غرب که همزمان با صفویان در سرزمینهای شرق مشغول مطالعه و پی ریزی زمینه غارت بودند را به آشکارا برای مردم مطرح نمایند تا چشم روزگار بر اشتباهات ایرانی باز و بازتر شود. اما هدف از آوردن این نکات هو شیار نمودن عده ای از دوستان است که هنوز پی به تاریخ و ماجراهای پشت پرده استعمار و شبکه پیامبری شنز که بعد از انقلاب صنعتی در هم ادغام شدند و شبکه مدرن و مخفی و قدرتمند نوینی بر پایه شنز قدیم بنا کردند که بتواند در دنیای رسانه ها و اخبار و اطلاعات هم غارت کند و هم از چشم رسانه ها و ملتها در امان بماند.

مهمترین ابزار کار غارتگران ایجاد نفاق و خائن پروری است. شما به آمار خیانت در میان مسلمانها نگاه کنید و آمار خیانت در میان اروپا هم نگاه کنید! اصلا قابل مقایسه نیست. در اروپا، خیانت بر علیه خودی موضوعیت ندارد اما در میان مسلمانها همیشه خیانت وجود داشته و در دوران معاصر که خود شاهدید و تا حکومت و قدرت در دست رهبران اسلام هست این خیانتها در زمره ثواب و واجبات است.

چگونه افرادی پیدا میشود که میتواند چهار صد انسان را در یک سینما آتش بزند؟! یک سرمایه داری بزرگ در ارتباط با یک دستگاه مغز شویی قوی پشت آن است که باید بتواند خیانت و جنایت و جاسوسی را تبدیل به ثواب کند. انتحاریهای طالبان هم برای رسیدن به بهشت طبق نقشه دستگاه خلافت دست به هر نوع خیانت بر علیه بشریت زده و انتظار آزادی پس از مرگ دارند. این نقشه همیشه کاری و موثر بود و همراه اسلام در تمام سرزمینهای مفتوحه رایج شد چنان که گاهی سرداران بزرگ ایران که باج به خلیفه نمیدادند مانند بابک و مازیار و اسپهبدان و شاهان محلی بدست نزدیکترین یار خود که در دام ماموران خلیفه مغزشویی و تطمیع شده بودند کشته شدند. فتوای خمینی مبنی ثواب دروغ و جاسوسی یک اختراع تازه نبود بلکه رجعت به اصالت اسلام بود. خمینی اتفاقا یک مسلمان تمام عیار بود. این گیر افتادن در تار و پودهای توهماط ماورایی اسلام بشدت ادامه دارد و تحت حمایت شنز و دولتهای استعماری است.

این نکته تاریخی ازین جهت هائز اهمیت است که استعمار نوین توانست از همین نقطه ضعف استفاده کند و با توهماط مذهبی از خود ایرانیان مسلمان خائنانی بسازد که برای زنده کردن اسلام ناب دست به هر خیانت و جنایتی میزنند. آتش زدن سینما رکس، اعدام بهترین متخصصان و آزادگان، جنگ افروزی برای کشتن جوانان مبارز، ادامه اعدامها که هدفی جز نابودی قدرت اجتماعی ندارد، ویران کردن بم و کشتن ۲۵۰ هزار انسان با یک آزمایش اتمی و انواع جنایات دیگر مانند آدمکشی های گسترده در افغانستان جز بوسیله ی ایدئولوژی اسلام ناب نمیشود افرادی را وادار به اینهمه جنایت کرد. اگر آزمایش اتمی بم و

دیگر جنایات در ایران و افغانستان خاتمه پیدا نمیکند دلیلش حمایت غرب و روسیه از سردمداران جنایت است و لاپوشانی و انحراف افکار مردم دنیا تا خائن بتوانند مأموریت خود را پیش ببرند.

زمانی که همه به روئیهای انقلابی مشغول بودند مأمور شنز را که عصاکش بت بزرگ بود ندیدند. نکته غم انگیز ماجرا این بود که از همان ابتدا با راه اندازی بحرانیهای خونین و گرد و خاکهای کور کننده در حالی که پیکر جوانان بر شانه مردم به قبرستانها میرفت سرمایه های فرهنگی و تمدنی را از ایران خارج میکردند و خائنانی که دست در کار داشتند ازین خوش خدمتیاها امتیازات شخصی از اروپا میگرفتند و کمتر کسی متوجه عمق خیانت این خائنان بود. رفت و آمد روحانیون به انگلیس در زمان جنگ اکثرا به بهانه معالجه میتوانست نوری به تاریکی دستگاه غارتگری شنز ببنداد. اگر ایرانیان، حداقل در دوران قاجار که موزه داری در دنیا مطرح بود، فهمیده بودند که ایران بزرگترین گنج هنرهای باستانی است و فقط بایست از آن نگهداری کرد تاریخ خاور میانه مسیر بسیار بهتری طی میکرد و زمین جای زیباتری برای زندگی بود.

بسیار متأسفیم که به استثنای معدود اندیشمندانی که نوک قله را دیدند، اهل قلم و باسوادها و شاعران و احزاب و حتی دولتی ها خود کوه را ندیدند و نتوانستند به ارزش واقعی ایران پی ببرند. سرگذشت روشنفکران واقعی مانند دهخدا و کسروی و صادق هدایت بیانگر سیستم آموزشی است که نمیتواند یا نمیخواهد از دانشمندان استفاده کند از طرفی جامعه روشنفکر مذهب آلود در تضاد با ملیت و تاریخ و هنر گذشته و موافقت با سنت گرایی بوده اند. اگر طبقه دیران سرشان از زیر لحاف مذهب بیرون بود امروز بجای تضاد با دنیا، ایران مامن دانشمندان و خردمندان دنیا بود. اگر بجای جنگ و جدال بر سر درآمدهای نفتی، با دیدن اروپائی ها که در خرابه ها پرسیه میزدند به ارزش آثار باستانی و میراث گذشتگان پی میبردند و به حفظ آن همت میکردند امروز لازم نبود برای یک زندگی معمولی حسرت بدل باشید.

اگر فرهنگسازی میشد مردم همت خود را مصروف نگهداری آثار تمدن ایران میکردند، پس از مدتی مخارج ایران تامین میشد و نیازی به این همه خرابکاری محیط زیست و مشاغل ناهمگون با طبیعت نبود و اما گذشت و شد آنچه نباید میشد! آیا هنوز هم ایران میتواند ایران باشد؟ تا خاک ایران زنده است امید رهایی و اوج به افتخار و سربلندی وجود دارد. این خاک؛ هنرهای از دست رفته نیاکان را باز میگردداند کافی است چشم بر ارزش وجود خود ببرید و بدون تمام آنچه میتوانست تاجی بر سر هر ایرانی باشد و با آنچه نتوانستند جایجا کنند بار دیگر با قلبی پاک و افکاری آلاینش شده از در آشتی و صلح در آمد و آئین مهرستی را بر جای خود بنیاد نهاد.

ایران در یک نگاه: پرماجرا ترین کشور دنیا، تاریخی پر از حوادث، افتخارات، شکستها، جنگها، سازشها، دفاعها، شجاعتها و خیانتها...، تاریخی پر از عبرتها، درسها، استوره ها و قهرمانانی که داستان زندگی هریک از آنها میتواند بهترین فیلمهای تاریخی و پندآموز دنیا باشد بدون نیاز به شاخ و برگ و چاشنی! دارای اسناد و الگوهای بسیار از مهندسیها، معماریها، تندیسها، کتیبه ها، آثار شهرهای قدیم، مقبره ها، آسیابها، آبراهه های باستانی، سکه ها و انواع و اقسام آثار هنری در طول دوازده هزار سال قدمت! اما دارای مردمانی پریشان و گرفتار مذهب که ارزش تاریخ و هویت ایران را در بهای ارزی آن میدانند و آنچه از دستبرد غارتگران بیگانه در دوران قاجار دور مانده بود به کمترین ثمنی فروختند و مهتران مدعی فهم و درک و دانایی در طول این سی و هفتسال بایست با جدیت در برنامه های تلوزیونی ارزش و اعتبار باقیمانده آثار باستان را در نگهداری بر مردم روشن میکردند تا شاهد شخم خوردن گوشه گوشه وطن بدست مردمانی فقر زده و گرفتار نادانی نباشیم.

ازین گذشته: اگر آن حقایق تاریخی که پشت خروارها پندار و عقاید و باورهای دستساز پنهان مانده، برای مردم روشن شده بود و معلوم میشد که چه عواملی کشور ایران را طی قرنهای متمادی بارها به ویرانه تبدیل کرده است الان همه به شاخص مسائل و مشکلات آگاه بودند ولی درد مزمن اینست که جای رهبران دانشمند و خردمندان، رهبران مذهبی مینشینند و مسیر انسانیت را به مسیر تامین منافع آخوندی تغییر میدهند آنگاه تاریخ را چنان تحریف میکنند که پس از ۳۷ سال هنوز تبلیغ برای

مقدس بودن خمینی میشود. واز عجایب تاریخی ایران ما اینست که پس از هر ویرانی، به هزار زحمت به هم شدند و تا حدی موفق به بازسازی گردیده، اما در کوتاه مدتی با اختلاف مذهبی، اتحاد را باخته و ویرانی دیگر، آنچه تاکنون ایران را تا حدی از فروپاشی در امان داشته یکسری خصوصیات اخلاقی است که مانند آتشفشان در لحظات آخر فوران میکند و باعث نجات میشود و به همان سرعت بواسطه شبه فرهنگی متناثر از اندیشه های تقدیرگرایانه همه چیز به دست تقدیر سپرده میشود. در هر حال مانایی این ملک زیبا بیشتر معجزه وارست تا اراده وار !! در نگاه به تاریخ و پستی و بلندی های بسیارش به این نکته واقف میشوید که نیروی خرد با تمام ضرباتی که از موجهای ویرانگر مذهب میخورد زنده است ولی از موانع بسیار نمیتواند عبور کند تا رهبری افکار عمومی به دست اهل علم برسد.

آیا با خود اندیشیده اید که چرا بجای رهبران مذهبی، دانشمندان در مدیریت و رهبری نبوده و نیستند؟!

ایران هیچگاه از خردمندان آگاه و دوراندیش خالی نبوده ولی این نکته را دریابید که بجای آنها، افرادی به رهبری افکار عمومی مسلط میشوند که با وعده های فریبنده، افکار مردم را سمت و سو میدهند و آگاهی از علت اصلی این انحراف که ویرانی متوالی در پی داشته تضمین کنندگی مانایی آزادی است.

واقعیتی نهفته از مدار کهکشان اندیشه های ایرانی؛ آیا تاکنون با خود اندیشیده اید که چرا هر سرزمینی برای خود مشخصات منحصر ب خاک خود دارد؟! در یک زمین گلی میروید که در هیچ جای دنیا با آن کیفیت نمیروید. بر اساس علم و سوابق تاریخ: آن ویژگی که نسبت به تمام دنیا فرق دارد و باعث افتخار ملت ایران است و میتوان بصورت علمی ثابت کرد خاک انحصاری ایران است. این خاک محصول انسانیت میدهد و مهربانی و انسانیت محصول این خاک بوده است و خاک استعداد خودش را همیشه حفظ میکند.

حد اقل پنجهزار سال، زندگی بسیاری از انسانها تحت تاثیر انگلهای اجتماعی نابود گردید. ملیاردها خون ریخته شد. یک ضد عفونی سراسری برای جلوگیری از رشد این انگل لازم است تا دستهای پلید و خیانتکار حریصان ثروت بسته گردد تا زمین به چرخه طبیعی درآمد و از ناراحتی و تضاد با انسان رها شود و به زایش و بارش برگردد، به خود سازی بپردازد تا کودکان امروز بتوانند شاهد مناظر زیبای طبیعت باشند.

میتوانید تصور کند که زمین یک موجود زنده است! آیا تاکنون این فکر بشما رسیده که زمین زنده است؟. اگر نتوانید وجود زندگی را در خاک زیر پایتان پیدا کنید مطمئن باشید در آسمانها دستتان به هیچ خدایی نمیرسد. زمین بسیار هوشمند و توانا ست طوری که به تو جان داده و تمام صفاتی که به خدایان میدهند در خود دارد. اگر برایتان ثابت نشده کافی است به این موضوع فکر کنید تا به واقعیت زنده بودن زمین و اینکه تمام جانها زائیده ی زمین هستند و تمام اتفاقات خارق العاده که ذهن انسانها را درگیر یک نیروی ماورایی میکند از انرژی و ارتعاشات زمین است. این ارتعاشات از متن زمین جان میگیرد و به گیاهان و جانداران میرسد. اتفاقاتی مانند خواب و روئیا و افکاری که بواقعیت میپیوند و رازها و نیازها که در دل هر انسانی بسیار است و هرکسی بنحوی با این وقایع برخورد میکند. این بخش اندکی از اتفاقات طبیعی مربوط به فرکانسهای زمین است که اگر انسانها از مسیر طبیعی خود خارج نشده بودند و در تضاد با زمین قرار نمیگرفتند میتوانستند از این انرژی کمک بگیرند.

خودبینی از گذشته های دور انسان را به اشتباه انداخت و با خیال بافی و توهم و البته فریبکاری اتفاقات را در آسمانها و ستاره ها جستجو کرد و بالاخره به باور رسید که این اتفاقات غیر طبیعی است و توسط کسانی ترتیب داده میشود که شکل انسانند و در آسمان جای دارند و همیشه در رفت و آمدند یا محل نشستشان بالای کوههاست و ارباب باورهایشان وقت ملاقات باید بالای کوه برود. داستانهایی با هفت هزار سال قدمت و ریشه در هزاره های قبلتر. شنز فرمولهایی دارد و ارباب بایست رعایت میکرد تا شک بنده ای برنیانگیزد. داستان بسیار طولانی و غم انگیزی که جان ملیونها انسان گرفته و زندگی را بر ملیاردها انسان تباه کرده و شنز جدید بر پایه همان فرمولها دارد ملت های دینزده را منحرف و غارت میکند.

آنچه امروز بعنوان سند ارائه میکند بر مبنای همان داستانپردازیهاست. بر مبنای فرمول القایی است. فرمولی که با آن میتوانستند بدون اینکه کاری انجام دهند مردم را به باور برسانند که فلان کار انجام شده کار ایشانست. با استفاده از علم نجوم میتوانسته اند مردم را جذب و به شگفتی وادارند و سپس آنچه لازم بوده به او القا کنند. مثلاً کسی که بداند یکسال دیگر در فلان روز خورشید میگیرد حتی در همین زمانه میتواند خلیجها را بفریبد و حالا فکرش را بکنید که در سال چند اتفاق طبیعی در آسمان رخ میدهد که منجمان میتوانند حتی از سالها قبل دقیق بگویند. این یک علم است و در گذشته از این علم بسیار سواستفاده میشده.

ژنتیک فرهنگ ایران مدیون این بخش از کره خاکبست. با تمام یورشها و اختلاطها هنوز آن ژنتیک اصیل زنده هست و با یک شوک میتواند از خاکستر خویش برخیزد و زمانی میرسد که ایرانیها به تمام نقاط ایران به تمام اقوام و شهرها و دها و کوهها و دشتهای ایران اقتخار کنند. حتی زندگی و حیات سالم در بخش بزرگی از دنیا بستگی به سلامت ایران دارد. کشورهای عربی که مشغول خیانت به ایران هستند هیچ عقلشان نمیرسد که غارتگران برای ربودن ثروت عربها نقشه ها دارد و اگر به ویرانی ایران دامن میزنند آینده خود را بدست کویری خواهند داد که هیچ تمدنی در مقابلش دوام نمی آورد. کافی است هوای زمین بگرم شدن ادامه دهد تا عربستان از عرب و بعد از نفت تخلیه شود.

تا منابع ملی بخاطر ناآگاهی ما در اختیار دیگران است مسیر تخریب متوقف نمیشود. حتی کشورهای توسعه یافته نمیتوانند از عوارض تخریب محیط زیست در امان بمانند و اقدام مهمی بکنند چون مجالس ابرقدرتها در کنترل سرمایه داران است. داستان پلیدی که بازار دارو و مواد مخدر و اسلحه و انرژی دنیا را کنترل میکند! کسانی که تقدیر ملتهای تقدیرگرا را تأمین میکنند و یک عده رهبران بیمایه را باد میکنند که نهایتاً منابع مردم را تبدیل به ارز کرده و به بانکهای تحت کنترل آنها بفرستند! زمین در منظر شکست قرار دارد و تنها شانس، رهایی از چنگال ماموران غارت حاکم بر سرنوشت ما هستند. سرنوشت تو! تقدیر تو! آگاهی تو و زمانی که در ذهن تو چراغ آگاهی روشن شود قدرت استعمار فرو می پاشد.

دلایل متعدد در تاریخ است که ژنتیک مخصوص فلات ایران را متمایز نشان داده.

در حالی که غارتگران؛ ایران را بمرکز بحران تبدیل کرده اند؛ اگر دقت شود کمتر مردمی در دنیا با چنین شرایطی میتوانست امنیت همدیگر را حفظ کند، اصلاح کار به نیروی نظامی ندارد چون مردم اگر بخواهند امنیت را برای منافع شخصی برهم زنند هیچ نیرویی جلودارش نیست. عوامل ناامنی خود نیروی نظامی و سرمایه دارهای خودی هستند که از همدیگر پشتیبانی میکنند. در هر حال مردم ایران میتوانند پرچمدار صلح و آزادی در دنیا باشند؛ آزادی و انسانیت واقعی را زنده کنند. اکنون زمان به نفع دانش و علم و آگاهی در حال چرخش است. در گذشته هرچه جوانمردان ایران با اتکا به نیروی جنگاوری و میهن پرستی برای نجات ایران کوشیدند و خردمندان در جهت احیای فرهنگ ایرانی تلاش کردند، در مقابل جریانهای مذهبی، شکست خورده و مدعیان مذهب پایه های استبداد و بیدادی دیگر نهادند اما یک انقلاب فکری در راه است که زمینه را برای پیروزی علم و آگاهی بر جهل فراهم میکند؛ یک انقلاب واقعی فکری.

برای روشن شدن راه و رسم آزادی از نکته ها و عبرتها و پندهای تاریخ استفاده شود ولی تاریخ گذشته ایران را بایست بصورت مفید و مستند و عاری از شاخ و برگهای منحرف کنند پالایش کرد. (کتابهای تاریخ بعد از اسلام برای سرزمینی نوشته شده که ششصد سال پس از اسلام تجزیه شد و با همان وضع کویری و بیحاصل بود تا دوازده قرن بعد از شیوع اسلام، تبدیل به کشور عربستان شد. ایران نیاز به کتاب تاریخ معتبر و مستند دارد که بجای تواریخ فعلی در مدارس تدریس گردد. در واقع تاریخ ایران بایست از تمام حواشی و مزخرفات دستوری و شک و شبهه پالایش و هر پرسمانی با یک آدرس مشخص همراه

گردد. فرهنگسازی در سیستم آموزش جایگزین انبوه مطالب بی ارزش درسی گردد و بجای کتابهایی که جز انحراف شخصیت و تحمیل عقاید بی ارزش هدفی ندارد، آئین مهربانی را که ریشه در رفتار انسانی دارد منتشر کرد.

سه اصل ساده اما بسیار مهم برای پایه گذاری اجتماع قدرتمند و انسانمدار : سیستم سازی مدیریت ملی، فرهنگسازی، انسانسازی؛ رعایت این سه اصل برای داشتن جامعه بی آزاد و آباد ضروری هست. این اصول از خارج وارد نمیشود، از اسلام هم ارمغان نمی آورند و حکومتها هم چنین کاری نمیکند زیرا قدرتشان در مقابل مردم کم میشود پس چه کسانی میتوانند این سه عامل را بکار گیرند تا جامعه ساخته شود؟

با شرایط فعلی کشور چون زمینه برای فرهنگ سازی و انسانسازی فراهم نیست بنابراین اول باید سیستم درستی برپا کرد و از حکومت به هر شکلی گذشت چه اسلامی باشد چه نوع دیگری. با ایجاد سیستم مدیریت ملی آزادگان، هر شهر توسط شهروندان و به راهنمایی دانشمندان اداره میشود و فرهنگ عمومی بسرعت رو به بازسازی میرود و طبیعی است زمانی که فاصله میان مردم و مدیران نباشد و در یک خط حرکت کنند با اعتماد و اعتبار متقابل میتوانند هر مشکلی را از سر راه کنار بزنند. شکل و شمایل سیستم مدیریت ملی آزادگان در همین منشور آمده اما بهتر دانستیم که قبل از رسیدن به آن بخش، مطالب و موضوعات مهمی را به شما یادآوری کنیم تا بهتر بتوانید با ارکان سیستم مورد نظر کنار بیایید. دوستان میگویند اگر تا ابتدای قرن جدید تغییر صورت گیرد و سیستم مدیریت ملی برقرار شود با تمام ضربات وحشتناکی که به ارکان حیاتی کشور وارد آمده در عرض ده سال بتوان به دروازه تمدن نوین رسید، یعنی جایی که پادشاه فقید قول میداد اما من شخصا فکر میکنم عوارض رسیده از اسلام بسیار فراتر ازین حرفهاست.

مسئله بعدی انسانسازی است که با یک رویکرد رفتاری و افکاری از برده سازی اسلام به فرهنگ ایرانی اصیل قابل تحقق است. شاید برای دانشگاهیان امروز قابل پذیرش نباشد که زنان در ارتقای فرهنگ و زبان و صفات آزادیگویی نقشی دارند بسیار مهمتر از مردان، باور این واقعیتها چنانچه برای اهل دانشگاه و طبقه دبیران احتیاج به پژوهشهای علمی داشت میتوانند خیلی راحت با یک تحقیق از عشایر و کردها به واقعیت برسند. دور شدن از فرهنگ آزادیگویی با نفوذ مقدسات مذهبی و قدرت گرفت موبدان در زمان ساسانی آغاز شده ولی پیش از آن تمام ایران دارای فرهنگ آزاده گویی بودند و هر چه به زمانهای قبل تر برگردیم نقش زنان را پررنگتر میبینید. در واقع زن یک موجود بسیار ثابت قدم در باورهایست بر خلاف مردها. کافی است زن در یک فرهنگ سالم تربیت شود و دستاورد مدیریت را در وجودشان تماشا کنید. چه در مدیریت خانواده و چه در مدیریتهای بزرگ و حتی رهبری کشور.

پذیرفتنی است که آزادگان، کودکی را در دامن آزاد زنان گذراندند و مردمانی که کودکی را زیر دست زنان ضعیف و مومن و برده ی اسلام و اسیر مرد مسلمان گذراندند هرگز به آن طبع آزادیگویی نمیرسند. چرا خمینی به کردها حمله کرد و عشایر را از هم پاشید؟ ماموران غارت میدانستند که فرهنگ آزادیگویی هنوز در میان کرد و عشایر زنده هست. به صراحت می بینید که چگونه زنان را محدود به پستو میکنند دلیلش منحرف نمودن زن از رسالت انسانی خودش هست که نتواند فرزندی تربیت کند که آزادی را بفهمد و آزادبخواه شود. اتاق فکر ای ام اس دقیقا میدانند برای کشتن آزادی دست روی چه ریشه ای بگذارد. نگاه مذهبی زنانه به دختر، او را ضعیف و آماده قبول سلطه می کند و این ضعیف به نسل بعد منتقل میکند در حالی که همان کودک زیر نگاه انسانی، به درجاتی از توانایی میرسد که مرزهای علم و دانش را مانند مریم میرزاخانی جابجا میکند بنابراین برای ساختن جامعه بی آزاد، نیاز به معلم آزاد است، معلم دوران کودکی، مادری که ضعیفه نباشد. مریم میرزاخانی نمیتوانسته در دامن مادری ضعیف و تحقیر شده پرورده شود.

نسل‌هایی که عمر خود را با تفکر دینی گذرانده اند نمیتوانند باطنا و در ضمیر ناخود آگاه خود تغییر حاصل کنند و چگونه میتوان به انسانی مذهبی فهماند که بر خلاف انتظاری که دارد فرهنگش حیوانی است و تا زمانی که نگاه یک مرد به زن و نگاه زن به مرد از جایگاه جنسیت است چیزی بنام انسانیت خواب و خیالست و این نگاه را نمیتوان بدون برقراری آزادی تغییر داد. حتی در کشورهای آزاد جدال زنان برای رسیدن به حقوق برابر در جریانست چون رسیدن به آن مرحله که بتوانند نقش مهم زنان را پذیرا باشند احتیاج به فراهیت فرهنگ دارد. اگر به فرهنگ ایران باستان رجوع شود اصولا بحث جنسیت مطرح نیست و هر کسی نسبت به توانایی میتواند بمراتب مدیریتی برسد چنانکه آرتمیس فرمانده نیروی دریایی بود و برخلاف امروز فرمانده باید جلودار باشد و خیلی مهارت و جسارت لازم داشته. حالا چنین زنانی بار نمی آیند چون از نظر مسلمین زن در پستو محترم است فرضا که زنی مانند آرتمیس وجود داشته باشد و بغرض فرمانده نیروی دریایی شود آنوقت با ده هزار مرد مسلمان که تمام حواسشان به پستی و بلندیهای بدن آرتمیس است چکار میتواند بکند؟ یکزن دیگر بنام پروشات یا پریسا وجود دارد که همسر یکی از شاهان هخامنشی بود و اینزن عملا بجای شاه حکومت میکرد و در جنگها سمت فرماندهی داشت. تصور کنید الان چه افت و ابتدال فرهنگی بوجود آمده که زن را فقط با نگاه جنس ماده بشناسند و برای بچه زائیدن! این حکایت روشن کننده ی انحراف بزرگ از انسانیت به سوی مذهب است و ملت ما از لحاظ ذهنی به انحرافی مخرب و در عینحال مقدس دچارند و با مقایسه میتوانید افول فرهنگ را در تمام زمینه ها شناسایی کنید و جدید رشته های اسارت را از وجود خود کوتاه کنید.

در ایدئولوژی اسلام شعار ناقص العقلی زنان به واقعیت میرسد چون ذهنیت مذهبی این است. نه تنها اسلام بلکه در دینیهای یهود و مسیحیت هم نگاه جنسیتی همینگونه است و نتوانسته اند هنوز نگاه خود را اصلاح کنند و با آنکه مانور زیادی میدهند ذهنیتهای کهن فرهنگ آلوده به مذهبشان پایدارست به همین خاطر در غرب لخت بودن را به آزادی گره میزنند که در واقع یک نوع مبارزه برای بدست آوردن آزادی هست و چون این مبارزه سالهاست ادامه دارد، خود زنها هم باور کرده اند که آزادی یعنی لخت بودن در حالی که حفظ ظاهر برای زنان قدرتمند مهم نیست به رهبر آلمان نگاه کنید قدرتمندترین زن اروپا که با رسیدن به فرهنگ و توانایی بالایی پس از دوران لختی و کم تجربگی به رهبری اصیل ترین فرهنگ بین کشورهای اروپا میرسد.

یک مسلمان گرچه نخواهد فرزندش ضعیف و تحقیر شده بار آید اما رفتارش دقیقا در جهت تحقیر و بردگی کوچکترهاست. شعار احترام به بزرگتر در هر شرایطی واجب است ریشه در رسومات برده گی دارد شاید بزرگتر دیوانه باشد. به زن ضعیفه میگوید و دختر را کنیز میداند. هویت زن در مرد شناخته میشود و زن موجب سرشکستگی هست و دهها نوع تغییر رفتار به سبک اسلام. در میان پشتونها که پایبندی به اسلام بیشتر است دخترها را در شمار فرزند نمیدانند چون او را بچشم کنیز میبینند و همینکه پولش را گرفتند از حمایت خانه پدری خارج میشود و مرد خریدار مالک مطلق اوست و در تحقیق ما میگفتند رسولخدا گفته.

اگر از واژه کنیز و ارباب و رعیت استفاده میکنم چون نمیتوانم برای اهالی اسلام و عمق نگاهشان به خانواده علارغم تبلیغات وسیعی که در مورد فضیلت زن و خانواده راه انداخته اند نام دیگری پیدا کنم زیرا عواقب ایدئولوژی که عمیقا سعی بر برده کردن مردم دارد و پستوی خانه را محل سعادت زن میداند، خانواده های متزلزل و ازهم پاشیده است و هیچ ایرانی مسلمان معتقد به اسلام ناب سلمانی نمیتواند آزادی را صدا کند چون با زنجیرهای ذهنش در تضاد می افتد و این کار هر برده ای نیست. درسهای ساده ای که جوامع مذهبی بطور کلی از آن دور مانده اند و به همین ساده گی فرصت عمر را بر خود و اطرافیان حرام میکنند. نیمی از جمعیت زنها هستند و نصف دیگر باید در دامان همین زنان تربیت شوند بنابراین اهمیت واقعی زنها برای ساختن فرهنگ بسیار بیشتر از مردانست در حالی که اسلام اصولا نقشی برای زن قائل نمیشود چون از ذهن چند نفر بیابانگرد قبیله ای در صحرای خشک عربستان چیزی بهتر ازین نمیتواند تراوش کند در حالی که مدعیان پیروی از آنها در اینزمان، از عقل و منطق و شعور بی بهره اند.

یک دختر زیر دست والدین مسلمان واقعا کنیز بار می‌آید و اگر فرصتی فراهم شود ارباب میشود. در جامعه اسلامی بجای رابطه عاشقانه یا مهراسی، رابطه ی کنیز و ارباب شکل میگیرد. (این نکته را در نظر بگیرید که در همه خانواده های مسلمان لزوماً مرد ارباب نیست و ممکن است زن اربابی کند اما در نود درصد خانه ها رابطه ی ارباب رعیتی حاکمست) (ظاهراً زن و شوهر گفته میشود ولی باطناً فرهنگ ارباب و رعیت حاکمست) اما پیامد این رفتارها چیست؟ یک کنیز از هر فرصتی دور از چشم ارباب برای خالی کردن غنچه های خود استفاده میکند و برای سرپوش گذاشتن بکار خود دروغ میگوید. عشق در خانه ارباب معنا ندارد و هرچقدر در ظاهر با هم خوب باشند در عمق نگاهشان رابطه ای از حاکم و محکوم برقرار است. این یک قاعده کلی برای مسلمان مومن و پایبند اسلام ناب است و اگر شما اینگونه نباشی مسلمان ناب نیستی. دروغ و ایجاد دو یا چند شخصیت در وجود یک نفر:

از آنجا که آزاده گی در نهاد هر انسانی است اگر چه ایدئولوژی اسلام، زن را مقید به مرد میکند فطرت آزادیخواهی هیچگاه در وجود انسان از بین نمیرود و دوگانگی شخصیت در جو ناراستی و زورگویی پدید می آید چنانکه شاعر میگوید: ای شوکت پای بند ثروت، بی ره به جمال معنویت --- شویت بشکست زیر بارت، تا ارزش اوست حد ثروت!!

میدانید که تقیه در جهش یافتگی شیعه ستوده شده و هرکس بتواند با نمایشی غیر از آنچه هست به هدفی برسد مومنی زیرک بحساب می آید پس دورویی و ریاکاری بنیان گذاری میشود و ارزش اعتماد از بین میرود. (در اوایل انقلاب معلمها با ریش و پشم اسلامی افتخار میکردند که خمینی با ر ساله اش دست مومن را باز گذاشته تا در هیچکاری در نماند و از ر ساله مدرک می آوردند و مشتاقانه مانور میدادند که اگر جان کسی در خطر باشد اسلام اجازه داده که دروغ بگوید و از خطر نجات یابد انگار بار بزرگی از دوش معلمها برداشته بودند) کسی هم نگفت چرا از راستگویی حرف نمیزنید چرا به دروغ افتخار میکنید؟ چه خطری قرار است پیش بیاید که تو هرروز با دروغگویی باعث فریب قاتل شوی؟

بسیار سخت است برای هر انسانی درین فرهنگ ویران شده بتواند فرزندان خود را از عوارض دروغ و تقیه و ریاکاری و جاسوسی در امان دارد و این در واقع امری محال است. شما بهر حال هر چقدر هم مواظب تربیت صحیح کودکان باشید باید او را به مدرسه بفرستید و در آموزش اسلامی ناگهان می بینید که دستاورد مواظبت های شما فرو ریخته. به غیر از سیستم آموزش معیوب، در هر حال کودک شما باید وارد جمعی از کودکان دیگر شود و تعدادی از آنها دارای (والدین تحقیر شده و تحقیر کننده) هستند که در نوع رفتار خود هیچ نقصی نمی بینند چون افراد هرچه مومن تر باشند به درستی رفتار خود بیشتر اطمینان دارند و کودکی که زیر دست مومنین بزرگ شود میتواند تاثیر تعلیمات برده گی را بر کودکان دیگر بگذارد. در چنین سیستمی از هر انسانی شخصیتهای متفاوتی میسازد که باعث فروپاشی اعتماد بین افراد هست و اعتماد که از بین رفت اتحاد هم از میان میرود و شما تنها میشوید با آنکه در یک شهر ملیونی قرار دارید.

جامعه دریاسست و مردم ماهی و فرهنگ آب دریا و این آب در همه جا وجود دارد و ماهی راهی ندارد جز اینکه با همین آب تنفس کند. صدها سال آموزش اشتباه نتیجه اش را دیدیم و تاسفبارتر زمانی که تمام سیستم آموزش را از مسیر خرد به سمت ایدئولوژی ببرند! چگونه میتوان کودک را از تاثیر آموزه های مخرب که بجای فرهنگ و هنر و انسانیت در ذهن و روان او میکارند حفظ کرد! حتی فرزندان معلمین و فرهنگپها ممکنست از فرزند کارگر و قشرهای کم سواد، منحرف تر بار آیند و این طبیعی است. پس بهترین کار اینست که قبل از هر کاری تغییری در سرنوشت پدید آید.

تغییرات مشخص در نسلهای اخیر:

ما ایرانیها دارای چند نسل با نگاههای متفاوت و بعضا متضاد در تعلیم و تربیت هستیم. ممکن است کسانی یادشان باشد که جوانان در دهه ۵۰ با اموال عمومی چکارها میکردند. ما هم شنیده ایم؛ جوان سوار اتوبوس میشد و با دو ریال تا آنطرف شهر میرفت اما بدون ضربه زدن از اتوبوس پیاده نمیشد چرا؟ چون به عوارض و استرس و زورگویی های بزرگان خود در خانه و مدارس و اجتماع اینگونه پاسخ میداد. شاید کسی اینکارها را به شور انقلابی ربط دهد اما این شورش علیه ظلم در خانه و مدرسه بود. اگر چه در تمام این نسلها آثار انحراف فرهنگی دیده میشود اما تفاوت درین است که نسلهای گذشته فرزندان را به برده گی میکشیدند و فرزندان غده های خود را بایست بطریقی خالی کنند که یکی از انعکاسهای آن شورش بزرگ ۵۷ است. نسلهای قدیم ظلم بسیار به فرزندان خود کردند اما نسل سوخته ی ۴۰ و ۵۰ اینکار را با فرزندان خود نکردند هرچند در مدارس هرروزه شاهد تنبیه و تحقیر بوده اند اجازه ندادند فرزندانشان تنبیه شود بنابراین میتوان به تحولات درونی فرهنگی پی برد چون انسان طبیعتا دنبال بهبود فرهنگ است. عکس این وقایع را در سازمان آموزش عشایر ببینید که توسط معلم ارجمند محمد بهمن بیگی بنیاد نهاده شد. در مدارس عشایری فقط محبت و تشویق موج میزد و از آن مکتب دانش آموزانی بیرون آمدند که مفاخر علم ادبند.

دهه ۶۰ زیر دست والدین و معلمهایی مسلمان آموزش دیدند و بیرون از خانواده با موانع عجیب و غریب حکومتی روبرو میشدند و رفتار دوگانه را یاد گرفتند یکی برای داخل خانه و دیگری بیرون از خانه و بیش از هر زمانی شاهد بحران شخصیت، فروپاشی باورها و تناقضات رفتاری میان نسل قبلتر از خود و نسل بعد است و فرزندان آنها نسل نوجوان امروزند. این نسل نوجوان علاوه بر اینکه با والدین سرگردان در سنتها روبروست در دریایی از داده های گوناگون و ضد و نقیض هم غرق شده، در مدرسه با معلم مسلمانی از نسل گذشته روبرو است که سعی دارد دانش آموز را برده ی اسلام کند در خانه با والدین بریده از اسلام روبروست و در شبکه های اجتماعی وارد دنیایی از آگاهی و اطلاعاتی شده که آموزش و سنتهای گذشته را مغایر با فطرت انسانی می بیند.

نسل نوجوان، کتابها و تاریخهایی در مدارس میخواند که هدفی جز بردگی به اسلام ندارد از طرف دیگر با اسناد و اطلاعاتی روبرو میشود که مطالب کتابهای درسی را تحریفی از واقعیت می بیند و این بی اعتمادی به کل آموزش و کتابها و تعلیم و تربیت را دامن میزند.

فرهنگ نگاه به ممنوع در قامت انسان آزاده و میهن آزاد

برچیده شدن نگاه مردانه زنانه از اجتماع، اولین قدم بر دروازه فرهنگ آرمانشهرست. برداشتن نگاه مذهبی از اجتماعات، بزرگترین دستاورد وجدانهای پاک است. هیچ انسانی را در هیچ جای کره زمین به اسم دینش شناسید یعنی نگوئید یهودیها، شیعه ها، سنی ها، بهایی ها و غیره. برداشتن نگاه مذهبی از جامعه بزرگترین قدم برای بیرون رفتن از اسارت ادیان است.

برچیده شدن هرگونه بحث مذهب و دین و باورهای ایدئولوژیک از راس مباحث (جدا از اینکه هر کسی برای خود چه باور یا عقیده ای دارد)، آغاز ورود به دروازه های فرهنگ انسانی است.

برچیده شدن بحثهای مذهبی لزوماً بمعنی بیرون رفتن از دین نیست بلکه بالا رفتن سطح افکار عمومی مهم است تا جایی که بحث راجع به باورهای دینی، به منزله بحث راجع به خصوصی ترین بخشهای بدن باشد. تعصب خودخواهانه به باورهای مذهبی و نفرت و انزجار از دیگران بخاطر داشتن مذهب یا باور متفاوت احماقانه ترین رفتار و افکار آدمهایی است که از آموزش یا تربیت لازم برخوردار نبوده یا مغزشویی شده اند.

بخشی از انسانهای مذهبی، شاید بتوانند با تمام محرومیتها سازگار شوند اما نتوانند بدون خود ارضایی مذهبی، آسوده بخوابند و تا زمانی که از نیاز اینگونه افراد سواستفاده میشود، اختیارشان بدست سرمایه داران غارتگر است و میتوانند هرگونه رفتار ضدبشری را بنام خدایشان توجیه کنند. تغییر خوی انسان از مهر و محبت به سمت آدم کشی و طبیعت کشی و حیوان کشی، یک روند است و میتواند با شدت توسط جریانهای تروریست دنبال شود تا به انسانهایی دست پیدا کنند که هیچ درک و فهمی از انسانیت ندارند.

یکی از مهمترین عوامل تغییر خوی انسانی مغزشویی و دیگر رژیم غذایی است. مثال نسبی؛ انسانهای گیاهخوار حتماً نمیتوانند در حد گوشتخوارها دست بجنایت بزنند! نکته اینست: از زمانی که انسان آتش را اختراع کرد به یک قدرت انقلابی دست یافت اما از اصالت خویش در چرخه حیات منحرف گردید. با اختراع آتش انسان از گیاهخواری به خوردن گوشت روی آورد و همین تغییر باعث شد از ارتعاشات هوش طبیعی دور شود و فقط با تقلید بتواند یاد بگیرد. طبق تجارب خاکشناسان اگر به حیوان گیاهخوار گوشت فراوری شده بدهند همین اتفاق میافتد و اگر به گوشتخوار خوراک گیاهی بدهند هوش او بیشتر میشود. به خروس خون آدم میخوراندند تا جنگی تر شود.

آیا برایتان سوال پیش آمده که چرا بچه ها در سالهای اخیر گوشت نمیخورند؟ مطمئناً دیده اید. اگر به زمانهای گذشته و نسلی که حالا پیر شده فکر کنید حرص و ولع بچه ها برای گوشت پادتان می آید. خوی و خصلت آن نسل گوشتخوار و این نسل به اندازه ای فرق کرده که کاملاً مشهودست! جرّ و دعوای جوانها در گذشته را با رفتار آرام جوانهای امروز مقایسه کنید در حالی که آن جوانهای گوشتخوار مانند امروز ناراحتی نداشتند. و اگر نسلهای آینده که از آزادی برخوردار شوند هرکدام الگوی مهر و محبت و رفتار انسانی خواهد بود. محدوده پنجاه سال تفاوت سنی با تغییرات رفتاری که در کنار هم شخصیت متفاوت نسلی با نسل دیگر مشخص است و این شگفت انگیزترین اصلاح در اصلاح رفتاری منطبق با چرخه زیست جانوری بود.

این همچنین آخرین هشدار به گونه منحرف هست. شاید زمین به اصلاح دیگری دست نزنند چنانچه نسل پیشین در مقابل اصلاح رفتار نسل جدید مقاومت زیاد نشان دهد و از حرکت او بسمت خارج شدن از گردونه انحراف جلوگیری کند. الان روی مرزی بین انقراض و تکامل قرار داریم. بستگی دارد که اکثریت جوامع بشری روی کدام سمت کنند. یا انسان به جای خود در چرخه حیات برمیگردد یا به رفتار حریصانه ادامه میدهد و از چرخه زیست خارج میگردد. موضوع زمان است. زمان میتواندست دیرتر از اینها به این نقطه برسد اما انفجار سرمایه پرستی یکباره چهره زمین را در تمام دنیا چنگ انداخت و رنگ سبز را به خاکی تبدیل کرد. تغییر شرایط آب و هوایی در اثر تغییر رنگ و مداخله در طبیعت و شکار و انقراض حیواناتی که ترمیم کننده چهره زمین بودند زمان را سرعت داد و ممکن است بسمت خود تخریبی برود.

الان طبیعت بسمت توقف می‌رود و براحتی می‌توان با اصلاح رفتار به مهرزایی قبل برگشت ولی تا خواست همگانی نباشد دولت‌ها به اصلاح رفتار دست نمی‌زنند. بسته به سرعت رفتار انسان در غارت چهره سبز حدود بیست سال دیگر به مراحل توقف و ۲۰ سال بعد به خود تخریبی می‌رسد که این یک فاجعه زمانی رادیکال است. به تخمین امسال ۲۵۷۲ نسلی که هم اکنون مشغول خیانت به کشور هست را از نظر سنی در نظر بگیرید! محدوده ۵۲ تا ۷۲ سال دارند که زاده ی سالهای ۲۵۲۵ تا ۲۵۰۰ است، این نسل گوشتخوار چکارها که نمیکنند. با این امید که شرایط برای نسلهای جدیدتر در جهت بازسازی محیط و فرهنگ محیا گردد.

طرح موضوع هایی که بنیاد اندیشه آزاد را در ضمیرها روشن میکند، ارزش آزادی را در مقابل برده گی های متنوع و استبدادهای گوناگون ترسیم خواهد کرد.

وارد شدن به دنیای آزاد و استفاده از هوش طبیعی که از زمین به تمام موجودات بجز انسان منتقل میشود. انرژی کائنات، دریایی از انرژیست که در عالم هستی جریان دارد و هیچ محدودیت ندارد مگر توان استفاده از آن موجود نباشد.

منظور از انرژی کائنات و فرکانسهای هوش و ارتباطات، افکار متوهمانه و مقدس نیست بلکه واقعیتهایی از دنیای نرونها و نوترونهاست. زمین و ساکنانش در دریایی از انرژی محاطند اما اتصال به این دریا نیاز به قطع رفتار ضدیت با طبیعت است مانند تغییر شیوه رفتار آلوده کننده زمین، تغییر رفتار غذایی و دوری از افکار منفی و متوهمانه و دور شدن از حرص و غم دنیا، شاد بودن و محبت و عشق، برخورداری از آزادی و محبت به تمام موجودات عالم و سیاستگزاری از زمین. باید نسل پیش رود و انسانسازی پیش آید تا باورمندان به اشرفیت مخلوق بتوانند درک کنند که انسانها آنقدر در کائنات کوچک و ناچیز هستند که نمیتوانیم نامحسوسهای اطراف خود را ببینیم چه رسد به دریاها و بیکرانی که در آن قرار داریم. و چه زمانی قابلیت استفاده از انرژی کائنات به انسان کمک میکند؟ نشانه های دقیق و آشکاری دارد اما بخاطر ارتباطات ضعیف و مخرب، فرکانس ضعیف است و در صورتی که همنوایی و همیاری انسانها بیشتر شود انرژی بیشتر به مغز و وجود آدمها وارد شده سرعت تحولات مثبت را بالا میبرد.

کم شدن انرژی در بدن و بالا رفتن ارتعاشات منفی در اثر اخبار بد، حسادت، دشمنی، بی مهری، بی اتحادی و درمانده گی و احساس تنهایی و افسرده گی از عوارض جدایی از اصالت طبیعی است و جدایی از ارتباط عاطفی با طبیعت. (رگه هایی از هوش جمعی بصورت طبیعی از منبع آن یعنی طبیعت، به دیگر موجودات اجتماعی به اندازه نیازشان منتقل میشود در حالی که انسانها ازین موهبت محرومند و این قدرت بیکران دست نیافتنی نیست و میتوان در ازای تغییر رفتار به سمت انسانیت با استفاده از خرد جمعی به آن دست یافت)

اجتماع گوناگون در طبیعت با ساده گی یا پیچیدگی روابط، مرزهای امنیت و تکامل خود را مشخص میکنند. زنبورها با روابطی خاص و تکامل یافته طی میلیونها سال، به مقرراتی رسیده اند که جمعیت خود را حفظ کرده و هر یک از اعضا وظایف خود را در شرایط عادی انجام میدهد اما در لحظه خطر میتوانند با یک پیام، مانند یک پیکره واحد برای دفاع آماده و قدرت جمعی خود را بکار گیرند.

آیا انسان از زنبور کمتر است که نتواند تشکیل اجتماع واحد دهد و با طبع و اصالت واقعی خود کنار آید؟

انسان موجودی خردگراست که همیشه در ذهن خود سوالهایی راجع به عالم هستی و چگونگی بوجود آمدن انسان و موجودات گوناگون داشته ضمن آنکه طبیعتا نیاز به پشتوانه و پناهگاه و رهبر و پاسخگو دارد و ازین نیاز، در بسیاری سرزمینها برای رسیدن به قدرت و رهبری سواستفاده میشده و خواهد شد.

مختصری از تاریخ یهود و تولد ایدئولوژی مقدس اسلام و سرگذشت شنز و جنگجویان مقدس؛ همانطور که در سرزمینهای چین و هند و ایران همراه با توسعه شهرها نگارنده های خرد، افکار انسانها را رهبری میکردند، در غرب آسیا تا شمال افریقا شبکه ی موروثی شنز در میان اقوام سامی رهبری مردم را بر عهده داشتند. این شبکه در اختیار پیامبران بنی اسرائیل بود که برای گسترش قلمروی خود جنگ را فرمان مقدس خدا خواندند و جنگجویان مقدس را خلق کردند. مسلماً هیچ انسانی نمیتواند بی دلیل خود را بکشتن دهد و دیگران را بکشد اما جنگجویان مقدس برای هرگونه جنایتی میتوانند دلیلی از خدایان بیاورند. قدرت دین و باورهای مذهبی به حدیست که میتواند انسانها را به برده گی بکشد و آنها را به هر نوع کاری وادار کند. میتواند تن به برده گی دهد، میتواند دیگری را به برده گی بکشد و میتواند انسان را به قاتل بدون فکر تبدیل کند.

قاتلی که بتواند بدون هیچ سابقه آشنایی، دیگر انسانها را بدون تامل بقتل برساند و برای کارش انتظار ثواب داشته باشد. میتواند ملت همجوار خود را کافر بداند و به جنگ آنها برود و میتواند پس از مدتی آنها را همدین و برادر خود بداند. چنین انسانی باید دور از خرد رشد کند و تحت آموزشهای دینی بمراحل بسیار پائین تنزل کند طوری که با هیچ حیوان درنده قابل مقایسه نباشد. با خلق جنگجویان مقدس، پایه فکری ارتش بی چون و چرا نهاده شد. اهمیت این اختراع مسیر تاریخ را عوض کرد و جهان را اهریمنی نمود. ارتش هیتلر یکی از همین ارتشهای بی چون و چرا و جنگجویان مقدس بود که برتری نژاد آریایی را بهانه ای برای کشتن ملت های دیگر قرار داده بود.

بعد از گسترش حکومت پارس، دگرگونی بزرگی در ارتباطات ملتها و فرهنگ آسیا و اروپا و شمال آفریقا ایجاد شد و از آن زمان بود که این نواحی معنای آزادی را تجربه کردند و برده داری در حیطه ی مدیریت هخامنشیان منسوخ شد و برای اولین بار امنیت قانونی برقرار شد و قوم یهود که در اسارت بابل بسر میبرد آزاد شد و به دیار خود رفته به تجدید دین خود پرداختند. و از آنجا که سرنوشت ایران در یازده قرن بعد از آزاد شدن بدست کورش توسط اینقوم در مسیری دیگر افتاد مجبوریم نکات مهم داستان آنها را که به ایران ارتباط میابد بازگو کنیم تا به ریشه ی وقوع اسلام پی ببریم .

شبکه ی پیامبران بنی اسرائیل بصورت نسل در نسل حکومت یا رهبری کردند، گاهی به پادشاهی میرسیدند و بیشتر در جنگ و نفاق با یکدیگر بسر میبردند اما دارای نبوغ خاصی در توطعه و جادوگری و ساحری و خودخواهی بودند. حتما درباره پادشاهی سلیمان و داود داستانهای قشنگی شنیده باشید اما این داستانها را طی قرن‌ها تا قرن سوم میلادی مینوشتند. تورات از خوی تجاوزگری خبر میدهد و با قیام عیسی که در حقیقت مبارزه ای بر علیه یهود بود قدرتشان شکننده شد و اگر چه یهودیان، مسیحیان بسیاری را در آتش سوزاندند و شکنجه ها کردند اما بالاخره بر اثر کهنگی عقاید و نفاق و حسادت نتوانستند با هم کنار بیایند و بر پیامبری یکی از خودشان رضایت دهند و کارشان از پیامبری به صومعه داری محدود شد.

گسترش دین مسیح ضربه ای کاری به شنز پیامبری یهود زد و از قرب و منزلتشان چنان کاست که برای چاره اندیشی دنبال راه و چاره ای دیگر بودند. نتیجتا به دنبال کسی بیرون از خاندان خود افتادند تا او را با همکاری به قدرت برسانند ولی نتوانستند از قوم یهود کسی را انتخاب کنند چون کثر شان خود میدانستند بنابراین پس از مدتها به این فکر افتادند که فردی ناشناس بیرون از قوم خود بیایند که هیچ قرابت و دشمنی برنیاگزیزد. آنها به نوجوانی بنام محمد که با کاروان خدیجه به شام و بیت المقدس رفت و آمد میکرد برخوردند و چهره او را پسندیدند و پس از صحبت با او دانستند که فرد مناسبی خواهد بود و او را با القاعات و وعده هایی در دنیای افکار خود بدام انداختند و هدفشان تجدید دینی بود که بتوانند خودشان رهبری آنرا بر عهده بگیرند. الگوی فکری آنها عیسی بود که توانست پیروان بسیاری را به خود جلب کند و اینها هم بطمع افتادند که همان کار را بنحو دیگر تکرار کنند اما تحت کنترل خود شان تا پیامبر جدید که به ثمر نشست خود جانشین او شوند و پیامبری را بشکلی احیا و ادامه دهند.

محمد با این افکار و القاعات در مسافرتها با صومعه داران شام و اورشلیم و پیران سر رشته دار در قبایل یهود با عهد و پیمان وفاداری فرمول پیامبری را می آموزد و در کنار سلمان از نظر بینش اجتماعی سرآمد عرب میشود. پژوهشگران توانسته اند از تمام زوایای زندگی محمد پرده بردارند و نیاز به تکرار نیست اما یک نکته مهم: زمانی که محمد به قدرت رسید هم پیمانان یهود خود را از دم تیغ گذراند چون دست آنها را خوانده بود در واقع مهتران قوم یهود فکر عواقبی اینچنین نمیکردند که دست پروردشان بر علیه خودشان بکار افتد و این عجیب ترین سیاست در دنیای قدیم است.

ابتکارات دیگر محمد پس از قدرت گرفتن گذاشتن مانعی بر سر راه یهود بود که خود را آخرین پیامبر خواند تا یهودیان نتوانند نقشه ای دیگر طرح کنند و جای او را بگیرند و خوب میدانید که موبدان ایرانی طراح این سیاستها بودند اما این سیاستها هم با تمام زرنگی نتوانستند طبق برنامه حاکمیت ایران را بدست آورند و همانطور که به یهود خیانت کردند دچار خیانت شدند و میهنشان در اثر اشتباه و سودای قدرت، دچار بلا شد. افسار اسلام از دست یهود بیرون رفت بود از دست کودتاچیان هم بدر رفت و بناگاه در دستان کسی قرار گرفت که بنام کلام الله چندین قرن بر ملتها با ستم و اجبار حکمرانی کرد تا بدست مغولها برچیده شد. اگر چه آن شبکه پیامبری یهود در ابتکار عمل محمد دچار فترت شد اما تورات باقی ماند و با فروپاشی امپراتوری عثمانی بار دیگر ذهنیت شنز یهود جرقه خورد و با یکدیگر بنیاد دیگری بر شالوده ی افکار کهن نهادند.

نتیجه این بنیاد جدید، نوابغی از آنها توانستند با سیاستی خاموش شبکه تجمع ثروت و سرمایه را احیا و این شبکه سالهاست در هاله ای از حجاب و امنیت، بر ثروتهای دنیا سیطره دارند و برای رسیدن به اهداف خود در تمام لایه های قدرت کشوری مثل ایران نفوذ کرده جنگ و جدال و اسلحه و سازمانهای جاسوسی و ماموران مخفی و قدرت پنهان سیاسی در اختیار شان است و سرزمین موعود را برای پیروان خود بهانه بهم ریختن اوضاع خاور میانه قرار میدهند. این شبکه، اخترائی فراوری شده از شنز عهد عتیق با تغییراتی نسبت به زمان معاصر است.

ماموران شنزجدید زمانی که سپردگی دانشگاهیان ایران با خمینی را دیدند پی به قدرتی عظیم و بی منطق او و پیروانش برده طمع رهبری بر جهان اسلام را بجانش انداخته از عراق به فرانسه بردند تا زیر دوربینهای خبرنگاران بزرگ شود و آنگاه که ملت در پی دانشگاه خواهان امام شدند او را در ماه نشاندند سپس به ایران آوردند. خمینی در جماران فتیله جنگ با عراق را روشن کرد تا ازین طریق بتواند بر عراق تسلط یابد و به گسترش قلمرو بپردازد و پس از فتح عراق و سوریه ابرقدرتها وارد شوند و خط مرز اسرائیل را از روی نقشه سرزمین موعود به بنی اسرائیل تقدیم کنند. در نقشه سرزمین موعود کشورهای سوریه لبنان عراق عربستان یمن اردن قرار دارد که همگی درگیر آتش افروزی های ماموران بیگانه شدند اما حيله شياطين سرمايه دار هميشه طبق ميل آنها پيش نميرود و دست بالاي دست از آستين ديگر آيد.

اما در روزگار پيش رو بر خلاف دوران گذشته، انسان ایرانی بدنبال کشف حقيقت خواهد رفت در حالي که مهتران قوم ممکنست مانند گذشته نفعشان در همراهی با قدرتهای برتر باشد و مانند چهارده قرن گذشته اشکال تراشی کنند و مانع بر رهبری اندیشمندان شوند! همان رفتاری که با خردمندان پیشین کردند.

+_(وقتی از نظر اخلاقی در کشورهای مذهبی جایی برای انسانیت نیست چه جایی برای حیوانات باقی میماند!!) با توجه به اینکه عقل و زبان در روندی تکاملی، متکی بهمدیگر رشد میکنند، هرچه زبان پیشرفته تر باشد زمینه برای رشد عقل و اندیشه بهتر میشود. اکنون زبان المانی بعنوان قدرتمندترین زبان علمی در دنیا کاربرد دارد. از نظر زبان شناسی، زبان پارسی قدرتمندترین زبان ادبی جهانست و اگر در قواعد نوشتاری و گفتاری به اصالت آن توجه شود میتواند قدرتمندترین زبان علمی دنیا نیز باشد. اگر چه ریشه زبانهای آریایی در پهنه ای از هند تا اروپا یکست اما فلات ایران خواستگاه فرهنگ و زبان پس از تشکیل کشورهای اولیه تا تسلط عربی، زبان بین المللی دنیا بوده است.

ملتی که اندیشه های خردمندانه را در خود پرورید و هم اکنون باعث حیرت دانشمندان است که چگونه در روزگاری بسیار دور ایرانیان مسیر خرد و اندیشه را می پیموده اند در حالی که بسیاری از جوامع به خونریزی و وحشیگری افتخار میکردند. این قدرت زبان و مهارستی ایرانی باعث آفرینش اندیشه های یسنایی و اختراع و اکتشاف علوم بوده و برآمدن فرهنگ ارزشمندی که قابل قیاس با فرهنگ نامیزان امروز نیست. (اندیشه های یسنایی منظور رفتار مردمی است که فرهنگ ایران باستان را ساختند و آیین زردشت خردمند نه دینی که در دوران ساسانی به نام زردشت برپا نمودند)

از یهودیت و اسلام میتوان ایدئولوژی ساخت که تمام فضیلتها در رسیدن به هدف بدانند نه چگونگی رفتن به سوی هدف. در راه رسیدن به هدف هرگونه رفتار ستایش میشود، با این حساب اگر شما این ایدئولوژی را پذیرفتید و بخواهید طبق رفتار قریش عمل کنید آیا میتوانید با کشاورزی و زحمت کشیدن به توسعه گری بپردازید یا آنکه بایست برای خدای حاکم اسلام و یهود دست به اسلحه ببرید و جهاد کنید؟.

ایدئولوژی اسلام بر خلاف ادیان دیگر، چهارچوبی برای آن تعریف نشده که مهاجم را به حد و مرزی قانع کند. هر کسی میتواند دیرک اسلام را بردارد و هر جا که نفعش بود کار بگذارد، برای همین است که در طول چهارده قرن افراد زیادی با شعار اینکه قبلی ها اسلام را نشناخته اند و ظلمی که در جریانست بخاطر انحراف از مسیر اسلام است، برای رفع ظلم به زنده کردن اسلام ناب قیام کردند اما هرچه بیشتر پافشاری کردند در میان دریایی از تفاسیر گوناگون و ضد و نقیض، پیروان خود را گمراهتر کردند و دوران مجددی از ظلم و ستم آغاز میشود. شاخه های متعدد از اسلام اولیه و فرقه های گوناگون که جملگی بر اثر ناامیدی از زنده کننده گان قبلی اسلام و برای

مبارزه با ظالم بوجود می آمدند دلیلی است بر این ایدئولوژی که گذشتگان را در شناخت خود همراه کرد و کسانی که توانستند پی به واقعیت ببرند در میان خیل متعصبان مجال تغییر نداشتند.

به آشکارا محقق گردیده که طبقه دبیران، در زنده نگهداشتن تب اسلام ناب تلاشها داشته و کوهی از آثار و کتابهای گوناگون در رساندن جامعه به مدینه فاضله داشته و گوی سبقت را از خدای سلمان بسیار ربوده اند چنانکه مفسر عرب تبار درین بازار نقش نداشته و اینست که همراهی از درون سر بر آورده و ملتی درین سیاه چاله مردم بکام مرگ و نیستی دیگر کشیده میشدند. وقتی خود عرب میگوید ما قرآن را برای غیر عرب نیاوردیم چون درک نمیکند! دبیران به چرا پا را از عرب فراتر میگذارند، چون خودشان سازنده و مخترع و فاتح و نافع این مذهب اند. شما به قرآن نگاه کنید (سوره الشعرا آیه ۱۹۵ تا ۱۹۸۹) سوره انعام آیه ۹۲ (سوره ابراهیم آیه ۴) که در آنها تصریح میکند قرآن برای اعراب نازل کردیم نه دیگران چون محال است درک کنند و بفهمند و چرا دیگران را سر میبرند که نمیتوانند درک کنند!؟

فردوسی در چنین جامعه یی شروع به نوشتن فرهنگ ایران میکند. جایی که دبیران، حکومت کاملاً دینی برپا میکنند و دنبال بهانه اند تا امر به معروف و نهی از منکر کنند و هر چیزی که به مذاقشان خوش نیامد از ریشه بزنند! تعدادی که از مرکب دبیران پیاده شدند، برای نجات دیگران تلاش کردند، ولی چون نجات را در اصلاح دین میدانند دلیلی میشوند برای همراهی های بعد و این سیاه چاله هنوز میچرخد و انسانها را بکام خود میکشد.

فرهنگ و زبان پارسی در دو قرن اولیه اسلام از بخش های وسیع ایران جارو شده و داشتن کتاب پارسی با مرگ همراه بود. هجوم فرهنگ بیگانه چنان گسترده بود که بسیاری از حکیمان ایرانی عمده آثار خود را به زبان عربی نوشته اند و دانستن زبان و خط عربی فضیلتی محسوب شد و اگر بزرگانی از ایران بر علیه حکومت عرب قیام نمیکردند و به زبان پارسی حیات دوباره نمی بخشیدند، این زبان از دست میرفت با این وجود فرهنگ ایرانی نتوانست زیر تیغ سانسور کمر راست کند و این نقیصه باعث پدید آمدن نسلهایی گردید که از اصالت خود بیگانه و با هر بادی به سویی روان شده، رفتاری متأثر از عقاید خرافی و بی ریشه دارند و در این بیراهه، بیگانه پرستی در تمام زوایای فکریشان رسوخ دارد.

بسیاری از واقعیتهای با توجیهات دبیران از حالت جنایت به جهاد در راه خدا مبدل میشد و گرنه شاید تیمور لنگ و محمود غزنوی و عثمانیه و صفویه و قجرها و امروزیها پا جای پای عباسیان نمیگذاشتند و بنام اسلام اینهمه کشتار و ویرانیها ببار نمی آوردند!

در هر صورت گذشت و آنچه نباید بر این کشور میگذشت تا حال که طبقه حاکم به دستگیری دبیران خودی در میدان یکه تازی و افراط برای نشان دادن حقانیت خود، تمام بلندگوها و تلویزیونها و مساجد و امکانات و بیت المال را اشغال کرده و هر مخالفی را محارب با خدا میخوانند اما چرخ نیلوفری بازی دیگر دارد. همین افراط و جنایت باعث شد که ساختار مکتب دبیران را در مخالفت با اصل آزادی؛ در پیش چشم جهان بنمایش بگذارد و هر مدعی نجات دین را به ناکامی افکار خود متوجه کند طوری که امروز بسیاری از روشنفکران از طبقه بالا پیاده شده به منتقدان گذشته خود بدل شده اند.

آری ای مهتران فهم و سواد، توده های کوخ نشین که با وعده های امامتان محروم از حداقلهای زندگی در رنج و مشقت به فنا رفتند و چاپلو سان بی عرضه یی که به طبقه مزدوران پیوسته و مدیر و مسئول و نماینده شدند دست بدزدیهایی زدند که تاریخ بخود ندیده. بزرگترین سرمایه انسانی (مغزهای نابغه و آزادگانی که مطیع بندگی نشدند) آنها را بدار آویخته یا فراری دادند. سرمایه ملی آثار تاریخی و باستانی که از خاک ایران سرقت شد. بهترین سرمایه که میتوانست جای کشاورزی بگیرد و محیط زیست را راحت بگذارد. دیر نباشد که مردمان عادی از مکتب برده سازی شما گذر کنند و طرح جامعه یی آزاد بریزند تا شما بتوانید از خاکد شینان درس آزاده گی بیاموزید.

(نکته هایی که از تاریخ ایران باستان اشاره میشود بمعنی نژادپرستی یا یکجانبه نگری نیست بلکه یادآوری واقعیهایی است برای مقایسه دو فرهنگ کاملاً متفاوت از فرهنگ اصیل با فرهنگ قریش! ایرانیانی که در همه حال رعایت حقوق انسانها کردند حتی اسیران دشمن که گاه و بیگاه به حریم کشور حمله میکردند. ایرانیانی که هنوز اصالت خود را نگه داشته و عراقیان متجاوز را بعد از اسارت به درمانگاه میبردند. چرا حاکمان اشغالگر ایران نمیتوانند جوانان مبارز را با گلوله نزنند؟ چون خون سلمان در رگهایشان هست؟ آیا این حاکمان میتوانند اصول انسانی را بکار گیرند؟ مطمئناً نمیتوانند چون از تبار همان دشمنی هستند که خلبان اسیر ایرانی را به جیب بستند و تکه تکه کردند. نه اصالت ایرانی گم میشود نه خوی سلمانی از بین میرود.

دنیای پیش رو وارد مراحل جدا از سلطه ادیان میگردد و شاید برای ایرانی خردمندانه نباشد که دنبال تغییر مذهب و در آمدن به ادیان دیگر حتی زردشتی ساسانی باشد. مهم نیست چه دینی دارید مهم اینست که فرهنگ آزاده گی را باید ارج نهاد تا از برده گی و ستم نجات یابید. ارزش و اعتبار ادیان را به گذر روزگار بسپارید.

هر ایرانی جدا از اینکه چه دینی دارد با اندیشه های مهربانستنی، میتواند بطور کلی مسیری خردمندانه منطبق با طبیعت برگزیند و در راه دانش و علم و آزادی قدم بردارد. آئین مهرابستنی بر پایه های علم و دانش و واقع بینی بنا شده و هیچ نوع توهم و مقدس سازی و خرافه در آن راه ندارد. بسیاری از هموطنان ازین وضع آشفتگی گریزانند اما فکر میکنند با تغییر مذهب کاری درست میشود ولی نه! حتی آئین زردشت امروزی هم نمیتواند جوابگوی نسلهای آگاه و اندیشمند آینده باشند چراکه در خط مقدرات میتازد.

ایران را باید از نو ساخت و تاریخ را بر مبنای واقعیتها نگاشت. ژنتیک فرهنگها را در نظر داشت و هیچگاه از ملتهای استعمارگر غرب یا نوادگان سلمان توقع خوبی نداشت. نه غرب دست از استعمار برمیدارد و نه نوادگان سلمان دست از آدم کشی و دزدی و غارت.

با خوی غربی ها هم اندکی آشنا شویم: امروزه ظاهر آن ملتها عوض شده؛ زندگیهایشان بعد از جنگ جهانی دوم تغییر زیادی کرده و حرف و حرکتشان نشان از متمدن بودن دارد اما فریب ظاهرشان نخورید و هیچگاه از آنها غافل نشوید که در پشت پرده حيله گری قهارند. خوی و خصلت آنها با استعمار ساخته شده و همیشه متر صد فرصتند که از هر راهی شده نفوذ کنند اگر چه در ظاهر خیرخواهانه. کاری که با ایران کردند باید عبرتی باشد برای همیشه. تاریخ اروپا را از اجدادشان تا امروز در حافظه تاریخ قرار دهید. ژنتیک فرهنگ غرب را از یابیرید. این سرزمین گرسنه نمیتواند جوابگوی نیازهای مصرفی مردمان خود باشد، نه در قدیم و نه حالا.

پس برای رفع نیاز بایست روابط اجتماعی مناسب با اهداف خود داشته باشند که در پرتو آن بتوانند متحد شوند برای حمله به آسیا و آفریقا و بردن مایحتاج خود. این شغل آبا و اجدادی اروپاست. این مردمان استعمارگر از ابتدا توانسته اند برحسب احتیاج مقرراتی بین خود وضع کنند تا به قدرت لازم برای جنگ با دیگران دست یابند و بر سر تقسیم غنائیم با هم کنار بیایند و با ایجاد نوعی دموکراسی درونگرا، همدیگر را تحمل کنند و هرچه از استعمار دیگران بدست می آوردند با هم بخورند. در حالی که برای غیر خود حقی قائل نبودند و اسیران را به برده گی می گرفتند و غل و زنجیر، یکی از ابزارهای پر کاربرد در اروپا تا بعد از قرون وسطی بود. این خوی اروپایی هست که هرچه از فضائل و خوبی هست برای خود می پسندند و هرچه بدی و بربریت و وحشیگری است را به خارج از اروپا و دیگر ملتهای دنیا نسبت میدهد ریشه در فرهنگ آنها دارد.

بسیاری از روشنفکران ما براین باورند که برای رهایی از استبداد بایست طبق نسخه های اروپایی به آزادی رسید. آیا ایران میتواند به یک دموکراسی سکولار مانند غرب برسد یا روحیات و اخلاق ایرانی نیاز به تغییری فراتر از نسخه ها غربی دارد.

تمدن چند هزار ساله آراتا در کرمان میتواندست ژنتیک فرهنگ ایرانی را آشکار کند و بسیاری از توهومات رایج را به سطل آشغال تاریخ بسپارد اما دریغ که در بدترین شرایط کشف شد. کشف این تمدن میتواندست انقلابی در تاریخ و تمدن بشری ایجاد کند ولی با همین برداشتهای اندک از این تمدن میتوان به شکوفایی جوامع قدیم بدور از توهومات مذهبی پی برد و سوال مبنی بر اینکه آیا یک جامعه سعادتمند لزوما بایست دارای دین و مذهب باشد یا تنها انسانیت و روابط نیک است که باعث نجات بشریت است.

جرات سوال کردن و کنجکاوی در مسائل خلقت و پدیده های علمی و طبیعی میتواند چشم انسانها را بر واقعیات بازکند تا تعارض باورها را با انسانیت ببیند و راه درست پیش گیرند.

با توجه به این گناه بزرگ مذهبی، یعنی شک! تکلیف علم و صنعت و دانش روز دنیا چه میشود که پایه آن فکر و اندیشه و شک و تردید است. یعنی تمام یافته ها و بدایع علمی و صنعتی از نیازهای بشری سر رشته میگیرد و برای پاسخ به آن با تحقیق و شک و تردید و آزمون و خطا و ایده به اختراع و ابداعات گوناگون میرسند اما چگونه است که رهبران مذهبی اینهمه با دانش و ابداعات بشری مخالفت و ستیز میکنند و هر اختراعی را ابتدا حرام دانستند از طرفی می بینید که اولین کسانی که از بدایع تکنولوژی استفاده میکنند رهبران ثروتمند مذهب هستند! حد اقل در میان ملت ما یعنی همانهایی که با فکر کردن و شک و تردید مخالفند و بهترین پیروان را کسانی میدانند که چشم و گوش بسته مطیع و قانع و دست به سینه آماده جانفشانی اند. آیا عاشقان مذهب جدید میتوانند به سوابق فکری خود نگاه کنند و شبیهایی را یاد بیاورند که با کتابهای مارکس صبح میکردند و یا دل به انطاق علامه های دهر چون علی شریعتی و مرتضی مطهری داده برای آرمانشهر امن و آباد دینی خود برج و بارو میساختند و نتایج افکار روشن خود را در طبق اخلاص به توده ها تزریق میکردند؟

واکنون که دارد به دهه چهارم نزدیک میشود مداحی و مرثیه سرایی شما همه را هاج و واج کرده که چه میخواهید بکنید، ما می بینیم که دارد دنیا بر سرمان خراب میشود و وقتی نمانده اما کمونیستها نصیحت میکنند که از هرگونه تلاش رادیکال پرهیز کنید! و مرثیه های صبر میخوانند! و عامل این عقبگرد فرهنگی را به هزار لفظ و قلم، به توده های بیسواد میبندند و خود را مبارز و پیشگام در آگاهی رسانی میدانند! مگر آنموقع توقع نداشتی که توده ها را بقول خودت از خواب غفلت بیدار کنی؟ چگونه توده ها را مقصر میدانی وقتی خودت شرایط ایران دهه ۵۰ را مانند فرانسه قرن هفده مساند برای انقلاب پرولتاریا دانستی؟ چگونه با آن همه دلبستگی به کمونیسم، ناگهان آن را با اسلام در معیار ذهن روشنت، مکمل همدیگر دیدی و

معجون ذهنی خود را مکتب آزادی و رهایی بخش توده ها معرفی کردی! و از عجایب اینکه دموکراسی خواه شوی اما در گوشه غربت نتوانی با همکلاسیهایت سر یک میز بنشینی!

شرایط زمان بسرعت عوض میشود اگرچه تغییری در رفتار طبقه دیران حاصل نشود بر حسب زمان و مکان تعارضات آشکار بین ایدئولوژی های مذهبی با واقعیتهای روز دنیا در حال تائین تکلیف است. قرنهای پیش این اختلافات بصورت نبردی خونین بین دانشمندان و رهبران مذهبی آغاز شد و اکنون در مرحله هستیم که در بعضی کشورها مذاهب تسلیم علم شده و در امور مردم هیچ دخالتی ندارند و در بعضی جاها رهبران مذهبی برای نجات از نابودی دست به جنگ و کشتار و افراطگری میزنند با اینحال در دستشان هم سلاح مدرن است هم موبایل و اینگونه رفتارها نمیتواند پاسخگوی ذهن متفکر باشد و باعث ریزش از سمت مومنین به نفع دنیای علم میباشد.

سوال متداول مردم این زمان اینست، عدالت و آزادی کجاست؟ آیا خدایی هست، آیا نیست، آیا حساسی در کارست، آیا هر کار کنیم مورد بازخواست قرار میگیریم یا نه؟ چرا روحانیون از عاقبت کار نمیترسند؟ آیا تمام باورهای گذشته اشتباه بود؟ آیا واقعا بعد از مرگ همه چیز تمام میشود یا نه؟ آیا و آیاهای دیگر در همین زمینه، که نیاز به جوابهای منطقی دارد و کسی نیست پاسخ آنها را بدهد یعنی کسی نمیتواند مانند گذشته با خواندن چند کتاب و قرار گرفتن در محیط دانشگاه به فلسفه بافی و پردازش ایده روی بیاورد و هزاران پیرو و شنونده داشته باشد. قرن آینده کسی را روشنفکر حساب نکنند مگر آنکه جوابی علمی برای توده های پراسان داشته باشد و اینبار چشم و گوش مردم باز ست و مانند گذشته گوسفند وار دنبال کسی راه نمی افتند. دنیا دنیای علم و تکنولوژی است و دستها رو میشود!! برای آنکه لطمه به شما نخورد حتما بفکر یافتن جواب علمی و منطقی برای توده ها باشید. قرن پیش رو قرن دانش و دانشمندانست.

سوالهای قرن جدید ،، کمر ایدئولوژی ها را زیر ساتور قرار میدهد!

آیا ایدئولوژی درست و منطقی، متناسب با علم و اندیشه وجود دارد؟

آیا ایدئولوژی متناسب با حفظ ارزشهای محیط زیستی وجود دارد؟

آیا ایدئولوژی وجود دارد که بتواند انسانها را از عوارض تبلیغات برده سازان نجات دهد؟

آیا ایدئولوژی هست که باعث جنگ و اختلاف و نفاق نشود و همه را سر یک سفره ببیند؟ آیا ایدئولوژی هست که پیروان ادیان مختلف را انسان بداند و همه را خلق سهیم در نعمات زمین بداند، بدون خودی و ناخودی؟

آیا ایدئولوژی هست که نسلهای بعدی را نسبت به حدود ارزش ثروت آگاه کند تا حرص را فرو نشاند و تعدی به حقوق دیگران را عبادت و ثواب نداند؟

ما میدانیم که با ایدئولوژیهای رایج نمیتوانید مسیر روشن و آینده ای انسانی بسازید.

اما آیا آئینی وجود دارد که اصالتا ایرانی باشد؛ آزادی و آزادی را و راه و رسم نگهداری از آزادی را بنمایاند؟

نمونه این سوالها را در گذشته از جامعه دبیران می پرسیدند. یعنی طبقه دبیران که خود را بالاتر از مردم عادی میدانند و فکر میکنند علم و دانشی دارند که لایق خودشان است و مردم نمیتوانند درک کنند و با همین ذهنیت، بخود و دانسته های خود اطمینان دارند و مردم را عامی و خود را صاحب نظر و مسلط بر آنها میدانستند. اما برای اینکه بار دیگر و برای چندمین بار، با مهتری این طبقه، نسلهایی به چاه نروند و از زندگی محروم نشوند چشمها را باز کرده ایم. ما میدانیم که تغییری پیش آمده و سه جبهه وجود دارد و آن جبهه یی پیروز میشود که بتواند مردم را بخود جذب کند. ۱- مذهب ۲- دانشمندان ۳- دبیران(سیاسیون، اپوزسیون، حکومتچیها).

این سه جبهه همچنان از مردم جداسست با این حساب که مذهب بشدت تضعیف شده و جبهه دبیران با تمام قدرت دنبال نشستن جای حکومت است اما از ارزش و اعتبار افتاده و جبهه دانشمندان در راس افکار نمود پیدا کرده.(در طرح سیستم مدیریت ملی آزادگان مجلسی هست بنام مجلس خردمندان که از دانشمندان برجسته تشکیل میشود و درباره آن توضیحات لازم داده شده) در واقع با دانشمندان میتوان به آزادی و عدالت رسید. تعدادشان کم ولی ارزش وجودشان بسیار است. آنها را در مجلس خردمندان قرار دهید و از علم آنها جهت رهایی از مشکلات گوناگونی که دیکتاتورها و استبداد و غارتگران بر سرزمینمان وارد کردند کمک بگیرید و نقطه پایانی گذارید بر قلم فریبکاران و مزدوران و جاسوسان و سرزمین آزادگان را از لوٹ وجود خودفروختگان و خیانتکاران پاک کنند. دامها بگسلند و آزادانه دست در دست هم به مهر و محبت آئین پاک مهرآستی را بشادی فراز کنند.

زیبایی سرشت فرهنگ ایران، تکرار پیروزی مینوی پاک بر انگره هاست. چون رستم ضحاک را به بند کشید، بار دیگر نوادگان رستم در رکاب رادمان، مزدوران ضحاک را از خاک ایران راندند و اما آخرین ضحاک؛ خود میدانند چه سرنوشتی دارد؛ جادوگران و ساحران سامی خبر سرنوشتی او و طوفانی که بنیاد مذهب و آئین ریاکاری را بر باد خواهد داد به او میروسانند و برای اینکه بار دیگر مثل اجدادش گرفتار خشم نوادگان رستم و رادمان نشود بسیار بر آن قطعه خاک آریایی سخت گرفته و از کوچکترین حرکت جوی خون راه می اندازد اما چرخ روزگار بسمتی میچرخد که واقعه تکرار خواهد شد و دور نباشد که ضحاک و مزدورانش به بند کشیده شوند و این آخرین نبرد شرق با ساحران سامی است. این یک واقعه در سرنوشت ایران هست که نوید آن در کاخ کسرا دیده شد و سال واقعه نزدیکست.

اهمیت ارگ میانه برای لشکر سیستان چنان بود که آنرا پایه ای برای پیروزی های بزرگ نامیدند! (روزی که ارگ آزاد شد مردم بم شادی کردند. بعد از استراحتی کوتاه پدرم گفت همه در میدان جمع شوند؛ میدان ارگ از دلاوران سیستان پر شد و مردم روی پشت بامها رفته تماشا ایستادند. بزرگان در جایگاه مخصوص قرار گرفتند و نشان سپهسالاری به جنای رداي رادمرد زدند و او را سپهسالار خواندند. سپه سالار یک زانو بر زمین نهاد و دست به قبضه، نوک شمشیر بر زمین! رسمی بود که هرکس جرات فرماندهی داشت باید دست روی دست سپهسالار گذارد و چون عمرو دست آورد بقیه هم جرات نموده تعداد کفایت شد. پیمان وفاداری خواندند و برخاستند. سپهسالار در میان بود و با صدایی که تا کنون از او نشنیده بودیم چنان میدان را لرزاند که گویی شیری دمان نعره زد؛ این خاک ایران است نه جای تازیان! سرزمین ایران! و تمام ارگ یکصدا جواب دادند جاوید ایران و زمین لرزید. پس از آنکه از جنگاوران تقدیر کرد گفت تازیهای وحشی به سرزمینهای ما آمدند به کودکان شیرخوار هم رحم نکردند، ما نمیتوانیم مانند آنها جنایتکار باشیم اما نمیگذاریم خاک ایران آلوده بماند و هر کجا تازی و مزدوری را یافتید جمع کنید تا به حجاز برانیم! مفتخوری اجنبی تمام شد زمان سروری ایران رسیده! سپاه یکصدا بانک زد ایدون باد! ارگ لرزید. و مردم در پشت بامها هورا کشیدند....در همانجا پیکهای سامانی و بغداد پیغام بردند که در برابر یعقوب نمیشود پا دراز کرد، جسارتی نکنید که گرفتار خشم طوفان میشوید.

ارگ بم پایگاه پیروزیها، محکمترین دژی بود که هیچکس نتوانسته بود خرابش کند و آخرین ضحاک میداند که بم برای زاهدان و ایرانشهر همان نقطه اتصال است و تکرار واقعه ارگ میانه میتواند بزرگترین تهدید برای حکومتش باشد! پس کمر به نابودی بم بست و آن را به رو سها واگذاشت تا در قبال آزمایش هسته ای، بمب اتمی بگیرد. (ثبت تاریخ خواهد شد: رو سها باور نمیکردند که این حرامزاده ها چنین کاری با مردم ایران کنند و چندین بار صحبت کردند ببینند واقعا این شیاطین راضی به چنین جنایتی اند و هربار متعجبتر از قبل فهمیدند که واقعا بله! پس تمام دستگاهها را آماده کردند و دکمه را به این تخمه های شرّ و خیانت و ابتذال واگذار کردند و رفتند و با تمام بیوجدانی گفتند اگر اینها چنین کاری کنند واقعا باید انقدر بازیش بدهیم تا عمر حکومتشان تمام شود و گرنه دنیا را نابود میکند. در یک سحرگاه سرد و لعنتی آن کاج مزدور دکمه را فشرد و قیامت برپا شد و نامش را زلزله گذاشتند).

آنچه از راه یافتگان به حقیقت در مدار اندیشه انعکاس دارد مهراستیان را در مسیر جاودانگی و در پرتو آزادگی به دنیای علم و اندیشه جذب میکند و حقجویان را از حیرت و ابهام رهایی میبخشد آنها را به ثبات و آرامش درون و حس اعتماد میرساند.

آنچه باعث حیرت و سرگردانی انسان شد؛ مسافرانی پا به عالم هستی گذاشتند تا چند صباحی زندگی کنند اما راهزنانی پیدا شده و با توصیه و تهدید، آنها را به مسیر دیگری میبرند. در مقابل راهزنها دانشمندان قد علم میکردند، فیلسوفان به نحوی و مبارزان بنحو دیگر اما موفقیت پایداری با علم و دانش نبود تا روزگاران اخیر که از مدارهای اندیشه، ابزار اطلاع رسانی پدید آمد و ناگهان میان تمام لایه های مداری اندیشه ها ارتباط برقرار شد و فاصله ها برداشته شد و اندیشه های کهن بر مدار جدید راهی یافت. پرتوهایی به عمق تاریخ، دیدن وقایع گذشته، تشخیص بعضی دروغها و توهمای تاریخی در اینزمان میسر شد. و با چنین زمینه آگاهی که پیش آمد ماندن در اشتباهات پیشین دلیلی ندارد جز ترس یا طمع و نداشتن شهامت دانستن.

اثین منطبق با عالم هستی

در جهان بینی حکیمان بزرگ ایران، زمین موجودی زنده است در عالم هستی با تمام کائنات و مواد و ضد مواد که در واقع بدنه ای بدون انقطاع است با انرژیهای حیات بخش در قلب تپنده زمین که میتوان با چشم بصیرت پی به حقایق آشکار برد که به اشاره راهزنان دل و دانش به رازهای نهفته تبدیل شده بود، و این همان حقیقتی است که عالمی را در شناخت خود سرگردان میکرد. حقایقی که برای پنهان کردن از دید مردمان روزگار، هزار نوع دین و آئین بوجود آمد ولی در مقدم اندیشه رنگ باخت و بعضاً به بی دینی گرایید. اینک بهشت جاویدان در منظر نگاه شماسست و جاودانگی در فهم و درک آزادی و رسیدن به طبع آزادگی با تغییر رفتارها به سمت مهربانی و راستگویی. شرط آزادی، انسانیت است و شرط انسانیت، آزادی.

آزادی پایه و اساس انسان بودنست در حالی برای رسیدن به آن، تلاش خود محوری دارند چرا که آزادی را برای شخص خود دوست دارند نه دیگران و دلیل آن بیتفاوتی عمومی در مقابل ظلمی است که به هر فردی یا همسایه ای یا همکاری وارد میشود. فرهنگ آزادی آنست که این حق آزادی را برای همه قائل باشیم و ابتدا از آزادی دیگران دفاع کنیم تا مجموعه ی اجتماع برخوردار ازین حق گردد. آزادی در جایی معنا دارد که تبعیض نباشد. وقتی قدرت و ثروت در اختیار عده ای باشد، معلوم است که حقوق برابر و حق زندگی برابر معنا ندارد.

چه عاملی انسان را از بدیهی ترین حق خود برای زندگی شرافتمندانه محروم میکند؟ محرومیت‌های خودخواسته که میتواند مهار اختیار انسان را بدست استثمار کننده بدهد. تمام ماجرای انحراف اذهان عمومی که با چنین قدرتی توانسته بدیهی ترین حقوق انسان را ظایع کند و نداشتن آزادی را یک فضیلت جلوه دهد، به رهبری معکوس اذهان عمومی برمیگردد و گرنه انسان ذاتاً آزادیخواه است.

مشکل برای رسیدن به دانش و خرد جمعی، جدایی دانشمندان از اجتماع است. در شهر خود دنبال یک دانشمند بگردید و از مردم سوال کنید. مردم عادی برای دانشمندان احترام قائلند اما کجا هستند آنها؟ آنها در طبقه بالاتر از بالا هستند و در جاهایی زندگی میکنند که نمیتوان دیدشان. آنها با طبقات بالا محشورند.

بیولوژی حیات و فرقی میان انسان و حیوان و سو استفاده هایی که از سادگی مردم میشود؛

با دید علمی به پیدایش حیات توجه کنیم و به ریشه مشترک انسان و جانداران زمین پی ببریم، از برج عاج توهم بیرون آییم و جایگاه انسان را در چرخه حیات پیدا کنیم.

زمین چگونه جان گرفت و مادر جانداران شد. پس از مرگ دنیایی، دنیای دیگر متولد میگردد و این یک دگردیسی متوالی است. این دنیایی که ما در یک لحظه روی آن قرار میگیریم و بازیافت میشویم حدود ۱۴میلیارد سال پیش متولد شد و در میان تریلیونها ستاره همزاد، زمین در گوشه ای از پیکره ی جهانی قرار گرفت و پس از ۹میلیارد سال از آن گوی آتشین و متلاطم بصورت آرام راه سبز را پیش گرفت. آن طلاطم در ادامه مهبانگ از دگردیسی عالمی دیگر به عالم فعلی بود و زمین ما یکی از فرایندهای این دگردیسی بود. پس از آنکه زمین در رحم داغ هستی مراحل اولیه تکامل را پشت سر گذاشت در چهارو نیم میلیارد سال پیش شروع کرد به یک سری تغییرات بسیار آرام به سمت زمینه سازی برای مهرزایی. (بارداری و زاد و ولد، همانطور که تمام جانداران زمین برای تولید مثل در یک بازه زمانی با تغییرات بیولوژیک آماده برای بارداری میشوند) این تغییرات را دانشمندان بیولوژیست، نتیجه عمل فتوسنتز توسط میکروب ریز دریایی بنام فیتوپلانکتون میدانند یعنی حیات زمین را به این میکرب که اگر این میکرب نبود پس حیات هم نبود!

اگر این میکرب نبود که بتواند با جذب انرژی خورشید، آب را تجزیه و اکسیژن و هیدروژن تولید کند و در پرتو این تجزیه، انرژی لازم برای جذب دی اکسید کربن و اسیدکربنیک از جوّ حاصل کند و ازین فرایند مصالح اصلی لازم برای ساخت موجودات مانند کربن و اسیدهای امینه بدست آورد حیاتی پیدا نمیشد.

نکته ای که جنگ مذهب و دانش را سرد نکرده و بایست در آن دقت شود همینجاست که دانشمندان جوابی به ذهن پویای انسانها ندادند که منشاء این حیات فقط همین میکرب است یا نیروی دیگریست که نمیتوانند به آن پی ببرند! اینست که دکان ادیان تخته نشده و پیروان مذاهب هنوز میتوانند جولان دهند و برای خدایان خود جنگ راه اندازند و آدم بکشند. اگر دانش بشری پی به نیروی سازنده هوش میبرد جنگ و دعوا تمام بود.

زمین طی یک میلیارد سال خود را برای تولید مثل آماده میکرد تا حرارت بدنش در عمق دریا مناسب شد و اولین کوچولوی شورانگیز متولد شد. اولین بچه از رحم زمین متولد شد و البته بچه های بسیار دیگر که پدر تمام جانداران امروز از جمله انسان بودند! این کوچولوها که دانشمندان به آن میکرب پلانکتن میگویند طی یک میلیارد سال توانستند دریاها را تسخیر کنند و آنقدر اکسیژن تولید کردند که آب و هوای زمین مناسب برای بچه های آینده آنها شود. آماده سازی برای تولید مثل بیشتر و تکامل تا تولید موجودات بزرگتر و بزرگتر و بالاخره تولد کرمها و سپس قورباغه. اگر استخری بسازید در جایی که اصلا قورباغه نبوده پس از مدتی در آن بچه های قورباغه میبینید و این از قدرت نوزایی و مهرزایی زمین است. و این تکثیر و تکامل ادامه یافت تا حیوانات را تولید کرد.

زمین نزدیک به ۲ میلیارد سال در اختیار حیوانات دریایی و خشکی بود و با روندی بسیار متنوع و انواع کم و زیاد در حال تکامل و هیچ خبری از آدم و هوای قصه ها نبود چون خبری از تولد خیالپردازها نبود اما انواع دیگری از انسان بود که در ادامه روند تکاملی یکی به سلولهای مغزی بیشتری رسید و با تغییرات آرام و اندک و سپردن جا به آخرین نوع انسان، خود منقرض شد. این انسان بخاطر ضعف بدنی در مقابل دیگر حیوانات مجبور به تکامل زندگی اجتماعی شد و در جمع، قدرت دفاع و شکار یافت و با تقلید صدا به تکامل بهتری رسید و پس از میلیونها سال گنگ بازی بالاخره برای نیازهای خود صداهای مخصوص اختراع کرد و این صداهای مخصوص همراه با تکامل مغز به پایه گذاری زبان های چند واژه ای انجامید.

زنها صداها را نظم میدادند چون حواسشان به اطراف خود جمع تر بود و بالاخره توانستند با همین صداها با هم ارتباط بهتر و بالاخره بحرف درآیند. با تکامل زبان سرعت پیشرفت بیشتر شد. با کشف آتش، انسان به هم نزدیکتر شد و از این نزدیکی به زبان بهتری دست یافتند و این یک معادله در پایه پیشرفت عقل و زبان است که هر دو در گروه هم پیشرفت میکند. و زبان به جایگاهی رسیده که انسان اندیشه مند شد و میتوانست در مورد خود یا دنیای اطراف خود فکر کند و روند تکامل زبان ادامه یافت تا به تمدن رسید. این روند تکاملی که به دنیای اندیشه ها و آئینها انجامید انسان را در خیال خود به برتری رساند. او فکر کرد عاقل بدنیا میاید و اندیشمند از دنیا میروود اما فکر نمیکرد که یک کودک در تنهایی از تمام حیوانات ضعیفتر و نادان تر است و هرچه عقل و اندیشه و اختراع و دستاورد دارد بخاطر زبان است و در همین اشتباهات خود را اشرف مخلوقات خواند و به خودخواهی عجیبی رسید.

این توهمات باعث نابودی حیات و انقراض تدریجی نسل حیوانات در جهانی شد که پس از روی کار آمدن سلاحهای باروتی و ماشین از خواب مذهب بیدار نشدند و از طرفی خودخواهی به ایجاد نظام سرمایه داری جهانی انجامید که با توسعه دین و مذهب میتواند منابع طبیعی کشورهای دینزده را غارت کند و این تهدید جهانی سرعت انقراض حیوانات و نباتات و تخریب محیط زیست را تا جایی بالا برده که حس مادری زمین را میخشکاند و اولین قربانیان نظام سرمایه داری کشورهای بی در و پیکر و ضعیف خواهد بود که در حال غارت شدن است از همه بدتر کشوری مثل ایران که حکومت و مردمش در مقابل هم قرار گرفته اند در معرض بدترین سرنوشتها قرار میگیرد و البته این علائم بزودی آغاز میشود ضمن آنکه میتوان در همین فر صت

کوتاه با یک تحول آگاهانه کشور را از راس خطر دور کرد و الگویی شد برای دیگر کشورهای ذلیل. زمین به انسان هوشمند و راستگو نیاز دارد.

اگرچه دانشمندان ایران قرن‌ها جلوتر از اروپا به علوم و دانش پایه رسیدند اما با توسعه دانش فناوری و علم زمین شناسی در اروپا، طوفانی از گرد و خاک بین رهبران مذهبی از یکطرف و دانشمندان از طرف دیگر برپا شد. همانطور که دانشمندان در حال بررسی پیشینه متولدین زمین بودند، با هر پله ای که از این نردبان علمی بالا میرفتند، آتش بجان رهبران مذهبی می افتاد و بنای داد و قال تکفیر سر میدادند که بتوانند مردم را علیه دانشمندان بسیج کنند و هر طور شده جلوی پیشرفتهای علمی را بگیرند! اما زمان به نفع مذهبی ها نبود چون اروپا از زیر سلطه مذهب بیرون آمده بود و گرنه بساط دانشمندان یکروزه بر باد میرفت. دانشمندان به پیشرفت ادامه دادند و سرنوشت آدم و هوارا در مضان اتهام قرار گرفت و داستانهای مقدس از عرش به فرش افتاد. این کشف قرن‌ها زودتر در ایران اتفاق افتاده بود و میتوانست جلوی بسیاری از کشتارهای مذهبی بگیرد اما منفعت حکومتها بر مبنای عقاید مذهبی و تائید خلیفه عباسی بود و با حقیقتها مقابله میکردند.

رازی، خواجه نصیر توسی، ابوریحان بیرونی، محمد بوزجانی، مهستی بلخی، جمشید کاشانی، محمد خوارزمی، پور سینا، ابوسهل مسیحی، فردوسی و چند دانشمند دیگر که در یک دوران ظهور کردند ولی با چه سختی هایی روبرو بودند تا دانش خود را مکتوب کردند و برخی به خاموشی و برخی مجبور به همگامی با جاهلان شده با رازها در دل به مدار جاودانگی پیوستند.

خیام راز دل را بصورت ابیاتی کوتاه و قابل حفظ به اندیشه ها منتقل کرد و مقالات مهمی از مکتب مهراسی داشت که توسط جاسوسی به دست ماموران حکومت افتاد و آنرا نابود کردند و حتی خودش را. اینگونه بود که داستان مذهب و سود جویی از انحراف اندیشه ها پابرجاست ماند و زمین جولانگاه شیاطین پولپرست شد و این خطر کاملاً جدی است اگر به هشدارها توجه نشود و زمین وارد تنگنای جهنمی گردد خشکسالیهای وحشتناک و قحطی و کمبود منابع حیاتی و رهایی و برگشتی از آن نیست!!

حقیقت اینست: انسان باید خود را از دخالت در طبیعت دور کند. (زمین و طبیعت بواقع هیچ احتیاج به انسان ندارد) انسان بیچاره و نادان با کج اندیشی، فکر میکند صاحب اختیار زمینست که هرکاری به فکر ناقصش رسید در زمین انجام دهد یا اینکه فکر میکند میتواند کاری برای زمین بکند در حالی که انسان باید با درست اندیشیدن و عدم دخالت در هر گونه اکوسیستم زیست محیطی، قبل از هر چیز خود را از نابودی نجات دهد. انسان با ادامه تفکر فعلی هر روز به مرحله خانه تکانی نزدیکتر میشود و آب و هوا را برای خود نامساعدتر و زندگی را برای آیندگان غیر ممکنتر خواهد کرد. تنها کاری که از دست انسان بر می آید دست کشیدن از تغییرات در چهره زمین است. زمین خود از هزاران دانشمند بیناتر و توان این را دارد که خود را بازسازی کند.

انسانی که نمیتواند یک دانه ارزن بسازد، چگونه میخواهد پی به واقعیتها ببرد و با چه جراتی خود را دایه و ناجی و احیاکننده یا در واقع حیات بخش زمین میداند. این ادعاهای اشتباه، اگر دیر اصلاح شود، عوارضی دارد که هزینه ی آن جان حیوانات و جنگلها و انسانهاست. گرم شدن میانگین یک یا دو درجه ای هوای زمین بسیار مهتر از بازار بورس و نفت و طلا و پولپرستی است که تمام رسانه ها را پر کرده. واقعیت، گرمایی است که با گوشت و پوست خود احساس میکنید. واقعیت آب شدن یخ های قطبی است که تعادل حرارت را بر هم میزند.

سیستم سرمایه داری چنان بی رحم است که برای تامین خواسته های خود میتواند از جان ملیونها انسان بگذرد، باورهای ملتی را به بازی بگیرد و تاریخ و فرهنگ ملیونها انسان را تحت الشعاع اهداف خود قرار دهد. آنها هیچگاه به عواقب وحشتناک

کار خود اندیشه ندارند و هدفی جز رسیدن به ثروتهای بیکران در مخیله آنها نمیگنجد. تعداد افرادی که بر سر دو راهی قدرت و علم، به علم روی آورده اند، انگشت شمارند اما تعداد افرادی که با رسیدن به پول و ثروت، پدر و مادر خود را گم میکنند، بینهایت فراوانست و این صفت نکوهیده را نمیتوان نادیده گرفت (ابزار لازم برای کنترل سرمایه دار و حمایت از اندیشمندان به برتری قدرت جامعه نیاز دارد. جامعه ی آگاه و روابط اجتماعی سالم)

انسان عصر جدید وقتی به این آگاهی برسد که عکس العمل دخالت در طبیعت او را زمینگیر خواهد کرد ادعای برتری و اشرافیت بر دیگر مخلوقات نخواهد کرد و افکار و عقاید امروزی بشر که مدعیانه بر سر آن جنگ و دعوا دارد، رنگ میبازد. آزمایش سلاحهای اتمی، دستکاری در طبیعت، تغییر مسیر رودخانه ها، تولید دود و گازهای سمی.

آیا هموطنان من وقتی از کنار کارخانه های ذوب فلزات میگذرند، با خود می اندیشند که چند در صد تولیدات این کارخانه ها به شخص خودشان تعلق دارد؟ شاید این حق را برای خود قائل باشند اما اجازه ندارند پای در کارخانه گذارند. تعداد بسیاری از مردم از کنار این کارخانه ها میگذرند و هیچ احساس تعلق ندارند. بدبختی بزرگ ماست که دنبال حق و حقوق اصلی خود نیستیم و فکرش هم نمیکنیم که تمام ثروتهای این مرز و بوم باید بصورت مدیریت شده، به طریق علمی، بدون عوارض برای محیط زیست، و با در نظر گرفتن حقوق آینده گان، بین همه تقسیم شود نه آنکه یک قشر خاص ببرند و غارت کنند و ما فرمان درگیر جدال با همسایه و هموطن خود باشد که یکریال از او طلبکار شدیم و باید روزگارش را سیاه کنیم تا پس بدهد. / برای نجات از سرنوشت هولناک محیطی راههای نجات را با جدیت دنبال کنید.

مرجع فکری اجتماع چه نقشی دارد!!

تمام تحولات مثبت یا منفی در اجتماعات گذشته که بدست جمع صورت گرفته با رهبری شخص یا گروهی بوده که بر افکار عمومی تسلط داشته اند حال آنکه این رهبران افکار عمومی یا خردمند بوده اند که توانسته اند تحول مثبتی ایجاد کنند یا افراد حيله گری که بفکر منافع خود بودند و جلوی علم و آگاهی گرفتند.

پس قدرت مرجع افکار عمومی از قدرت هر پادشاه یا رئیس جمهور یا صدر اعظم یا هر جایگاه دار دیگری که نتواند در قلب توده ها جای گیرد موثر تر است.

در آن مقاطع تاریخی که اجتماع ایرانی به موفقیت های چشمگیر و پر سرعتی میر سیده دلیلش قرار گرفتن قدرت رهبری افکار عمومی و پادشاهی در یک راستا بوده. یعنی مردم، پادشاه خود را رهبری خردمند یافته و فرامینش را با دل و جان می پذیرند یا آنکه مراجع فکری جامعه و پادشاه در یک خط با هم همفکری و همکاری کرده اند و به پیشرفتهای بزرگی دست یافته اند.

شناختن رهبران خردمند اجتماع، در مقابل رهبران حيله گر یک نکته اساسی برای نجات از استبداد و ساختن اجتماعی زنده و پویا ست. این واقعیت را نمیتوان به هیچ وجه انکار کرد که غالباً رهبران مذهبی باعث میشدند که مردم به خردمندان و رهبران دانشمند خود پشت کنند.

ما ایرانیان در دو قرن اخیر دنبال راهایی از استبدادیم اما درست در زمانی که بیشتر کشورها از استبداد و دیکتاتورپها نجات یافتند در مخوف ترین استبداد، گرفتار شده ایم! آیا این گرفتاری به ما تحمیل شد یا خود خواسته است.

کمتر مبارزی به خطای خود اعتراف کرد که در دوران شاه تغیر یا اصلاح امور به محضر مجتهدین دینی رفت و آمد میکرده و بدون نظر آنها آب هم نمیخورد. در واقع پایه و اساس انحراف و این استبداد دینی را خود مبارزان راه آزادی بنا نهادند و آنچه به کمک آنها از خارج آمد موثر از رفتار خود مبارزان بود وگرنه هیچ قدرتی در دنیا نمیتوانست یک ملت آگاه را منحرف کند.

در ظاهر این طبقات را عادی جلوه میدهند اما این بزرگترین ابزار برای ظلم به محرومان و مردم کف جامعه هست. طبیعیت هر جامعه شناسی، نتواند با طبقات متوسط و مردم پائین دست اجتماع ارتباط برقرار کند نمیتواند تحلیل درستی از تحولات پیش روی جامعه و قدرت اجتماعی ارائه دهد زیرا این یک ضرورت است برای درک واقعیت در کنار مردم بودن و زندگی در کنار آنها که اکثریت جمعیت را تشکیل میدهند. اصولاً چرا روشنفکران از طبقه پائین و طبقه متوسط و طبقه بالا صحبت میکنند ولی برایشان اهمیت ندارد که این طبقات باید یکی شود و کلاً طبقه بندی در کار نباشد؟ این یک واقعیت است که دانش پژوهان ایرانی برای بالا رفتن از پله های ترقی بایست دور از قلب اجتماع و حتی دور از کشور به تحصیل علم بپردازند و چنانچه استعداد آنها شکوفا شود محلی برای زندگی متناسب با راثه علم و دانش و تامین زندگی در داخل کشور برایشان فراهم نیست این تناقضات ساختاری در امر آموزش، سواد دارها را پاستوریزه کرده و از مرکز اجتماع دور میکند.

درین پارادوکس اخلاقی اجتماعی معمولاً نوابغ تصمیم میگیرند از کشور بروند و نیروی خردورزی خود را در جایی دیگر تقدیم ملتی دیگر کنند و در هر صورت دستگاه پیش برنده علم و دانش در این وضعیت ناکارآمد میشود. فاصله طبقاتی با حوادثی جدید دست به دست هم داده تا دانش اندوزی و انتقال دانش از میان برود و کل وزارت علوم از مسیر خرد و دانش، بیرون رفته و در دست جریان قدرت و ثروت، به دستگاه نشر خرافه و تبلیغات مذهب و انحراف تاریخ و محل کسب درآمد تبدیل گردد. و طبیعی است که ره پویی خردمندان، نیاز به توسعه دانش و آزادی اندیشه دارد. نگاهی جامع به روند تحولات مثبت و منفی در سطح ملی و بررسی تاریخ گذشته و فراز و فرودهای پیایی کشور و علت و معلولهای سرفرازی و شکستهای بسیار، این فاجعه فرهنگی را فریاد میزند که مسیر راه آزادی منطبق با واقعیت در ارتباط مستقیم، با طبقه پایین دست اجتماع طی میشود و آنانی که باید آزاده گی را یاد بگیرند زیر فشار طبقات بالا سرکوب شده اند.

هرگونه تغیر انقلابی احتیاج به راهنما دارد و نیروی تغیر در وجود همین مردم طبقه محروم است ولی طبقه دبیران بجای اصلاح و اعتراف به اشتباه، مردم را مسئول خطا دانسته و باعث بی اعتمادی و شکست اراده مردم به هرگونه حرکت دیگری شده اند.

رهبر واقعی نیازمند روابط با قلب جامعه است نیاز به دیدن واقعیتهای زیر پوست اجتماع. رهبر واقعی همانهایی اند که در زندان هستند و از پشتوانه مدعیان مهاجر محرومند. آیا کسی هست که با مردم محروم بنشیند و با سیاستمداران مطرح به مناظره و تبادل نظر بپردازد؟ اینهایی که امروزه خود را بعنوان رهبر مطرح میکنند کسانی هستند که مشکلات و احساسات مردم را بعد از اوج و فوران، میبینند و از راه دور به ارائه ایده و نظر میپردازند.

به زندگی نامه کورش کبیر نگاه کنید! چگونه یک پادشاه میتواند با مردم در ارتباط باشد و قلب آنها را با خود همراه کند. در راس سپاه حرکت کند و خود را از منظر عوام پنهان ندارد. خود را مقدس و بالاتر از دیگران معرفی نکند و مظلومان را در اسرع وقت از ظالمان برهاند. بار عام دهد و آزادی بیان و آزادی مذهب را در سرلوحه پادشاهی ایران قرار دهد، پس از گذشت دوهزارو پانصد و هفتاد سال از آزمون، خرد و دانش ایرانی در چه دایره ای قرار گرفته و چرا ملتی بجای یافتن رهبران دانشمند، سر به فرمان رهبرانی از جنس مخالف با خرد و اندیشه بودند؟ رهبرانی که تا بجایی رسیدند خود را خدایی مطلق دانسته و مردم را رعیت میدانند.

کوروش های زمان کجا هستند؟ زیر چرخ استبداد و پایه های آن یعنی دیوانسالاری حاکم محلی برای پرورش انسانهای آزاد نیست و این یک واقعیت احتیاج به یک تغییر بزرگ دارد و راهی برای فروپاشی دیوانسالاری و دوباره سازی نظام اجتماعی نیست جز آنکه پایه و اساس این نظام طبقاتی در یک فرایند علمی و آگاهانه تغییر داده شود.

آنچه باید قبل از هر چیزی تغییر کند اندیشه های سرکوب شده مردم است که بایست با انتشار آگاهی به قدرت جمعی خود مسلط شوند و منتظر طبقه برده ساز دبیران نشوند. برای رسیدن به چنین اصلاح ساختاری تنها راه اصولی ایجاد سیستم مدیریت ملی است که همه را در مدیریت کشور سهیم گرداند. اگر جوانان آزادیخواه ایران هوشمندانه به این مسئله دقت کنند خواهند فهمید که آن روئیای آزادی در هیچ نظامی قابل تحقق نیست مگر با ایجاد طرح مدیریت ملی آزادگان ایران که به همت جوانان برقرار خواهد شد و برای همیشه ریشه استبداد را خواهد کند.

دانشمندان زیست شناس میتوانند حوادث آینده را از روی مشاهدات امروز ببینند و راه حل پیشگیرانه ارائه دهند. میتوانند راه و رسم انسانیت و مسئولیتهای فردی را چه در قبال جامعه و چه در قبال دولت ارائه دهند و علاوه بر تشخیص درست دردها و عوارض آن، به مشکلاتی که در آینده از استمرار این دردها بوجود می آید پی ببرند. شناخت و الگوبرداری اجتماع از دانشمندان بسیار مهم است. متأسفانه کار بجایی رسیده که مردم نیازی به حضور دانشمندان در دیار خود نمی بینند. این تناقض هست که جامعه را در تصمیم گیری برای سرنوشت خود دچار مشکل میکند و اگر بخواهد به جدا افتادگان از اجتماع یا نوابغ مهاجر اکتفا کند باید شنونده تلوزیونی باشد که در این صورت تبادل افکار بین شنونده و گوینده صورت نمیگیرد یا بسختی، «واین باعث ساخته نشدن مرجع فکری خردمندان همراه با درک مجموعه واقعیات لازم اجتماع است.

شما خوب میدانید که هیچ علمی تنها با تئوری و درس دانشگاهی تکمیل نمیشود مگر آنکه به میدان عمل وارد شود چنانکه دیده اید بسیاری از دانشجویان پس از اخذ مدارک عالی و وارد شدن به بازار کار تازه متوجه ضعفهای تجربی میشوند مضاف بر اینکه در سالهای اخیر حتی برای نزدیک شدن نوابغ به بطن اجتماع موانع بسیاری قرار داده اند تا مردم در تسلط نیروهای غارتگر، بدون راهنما باقی بمانند.

وقتی به صورت گذرا مجموعه مشکلاتی که برای اجتماع ایرانی ایجاد شده را نگاه کنی احتمالا به این نتیجه میرسی که تمام اینها برنامه ریزی شده و سالها روی آن فکر شده تا کشوری را به چنان بن بستی بکشاند که کسی امید برون رفت از آن نداشته باشد اما اگر بتوانید به عقب برگردید و ریشه هر مشکلی را با دقت و بر اساس مدارک و منصفانه بررسی کنید خواهید دید که تمام شکستها و مغلوب شدنهای در اثر ارجعیت منافع شخص به منافع ملی است یعنی ضعف هویت ایرانی! تا منافع ملی در مقابل منافع شخصی ارجعیت پیدا نکند زبان صلح و دوستی برقرار نمیشود. نداشتن زبان صلح و محبت یکی از خصوصیات نسل دبیران است. زبان صلح برای اتحاد نیروهای پیش برنده افکاراجتماعی بسیار ضروری است اما برای ما ایرانیها همه چیز برعکس است یعنی اینقدر که سیاسایون بر دفع همدیگر استاندند بر جذب کارایی ندارند. آنها علاوه بر اینکه در میان مردم نیستند، در برابر همدیگر هم حضور پیدا نمیکنند و با این وضع هیچ امیدی به آنها نیست.

اندیشمندان امیدوارند شرایطی محیا گردد که به شیوه ای صلح آمیز، هر ایده و نظری به آراء عمومی گذاشته شود تا از طریق رای اکثریت که بهترین راه انتخاب است، نوع سیستم برگزیده شود تا دچار مسائل پیچیده و خطرآفرینی که در قبال شورشها و اعتراضات، متوجه کشورمان میشود نشویم.

سیستم مدیریت ملی آزادگان؛ طرحی است بر مبنای همسویی زیست محیطی و زیست انسانی با بکارگیری خرد جمعی در پرتو علم و تکنولوژی دنیای پیش رو در مدیریت کشور.

بکارگیری علم و تکنولوژی نوین در سیستم مدیریتی آزادگان برای برقراری (ملت دولت)؛ ملتی که دولت را در بطن خود دارد و میتواند در موقع لازم از او مانند بازوی خود استفاده کند و این بازو برای حرکت از جایی جز بطن اجتماع نیرو نمیگیرد یعنی دولتی که در دایره قدرت مردم قرار گیرد و مانند هیولا نتواند سر از اطاعت ملت برتافته به تسخیر قدرت مردم بپردازد.

مردم سرخورده از رهبران خیانتکار میگویند چه کسی بیاید که گر سنه تر از اینها نباشد و بقول معروف خیانتکار نشود. آنها حق دارند چنین فکر کنند چون هرکسی را برمیکشند به جبهه دشمن می پیوندند و در این وضعیت هرگونه اعتمادی از بین میرود.

با توجه به نداشتن هیچگونه ایده ای برای اصلاح امور مردم، حکومت اسلامی با بحرانهای بزرگ برخورد میکند و گذشت زمان به نفع آگاهی مردم و به ضرر حکومت است بنابراین چراغی باید افروخت تا جوانان آگاه را به آینده ای روشن نوید دهد.

در سیستم مدیریت ملی آزادگان ایران، تمام خواسته های اجتماعی مردم و دانشمندان با خط ارتباطی اینترنت و ساز و کاری بسیار آسان و کار آمد به مرکز سامانه وارد میشود و سرجمع نظر اکثریت مبنای خواست جامعه هست که برای اجرا به دایره وزرا داده میشود و شما خواهید دید که دیگر لازم نیست در چنین سیستمی نگران انحراف مسئولین با شید چون قدرت در دست فرد قرار نمیگیرد و همه به سهم خود احساس مسئولیت میکنند و علاوه بر ایجاد اتحاد، درد بی تفاوتی های اکثریت رفع و مجال یکه تازی افراد، چه ثروت طلب چه قدرت طلب چه فرصت طلب چه مذهبی چه بی دین و چه با دین، رفع شده همه در یک سطح از قدرت اجتماعی قرار میگیرند و با اتصال به یک سامانه نظرات خود را ارسال و مرکز داده بدون امکان نفوذ متغلبان و متعصبان، آمار آرای مختلف را ارائه و رای اکثریت را نشان خواهد داد. با این روش در کوتاهترین زمان، خردمندانه ترین راه حلها، برای مشکلات امروز بر صفحه جام جهان بین نمایان میشود و برای اجرا به دولتی سپرده میشود که تحت تسلط کل جامعه است و حد و مرزهایش با استفاده از خرد جمعی تأیید شده است.

قدرت بیکران جامعه، در چنین سیستمی میتواند به عرصه عمل درآید و خطر استبدادهای گوناگون رفع شده، امنیت و ثبات را پایدار میکند و رهبر و راهنمای مردم در چنین سیستمی، دانشمندان و متخصصان با تجربه هستند. دانشمندان بزرگ ایرانی تشکیل مجلس داده راهنمای علمی جامعه میباشند و ریاست موقت این مجلس را با خرد جمعی انتخاب میکنند هر فردی که محبوب دل ایرانی و مورد حمایت اکثریت باشد مثلاً شاهزاده رضا پهلوی که دوستدارانش سعی میکنند او را بعنوان سمبل پادشاهی در کاخی قرار دهند و دور او را محکم کنند سپس خود به امور بپردازند و هر جا گیر کردند کاری بنام او تمام کنند و اسم آنها مشروطه یا پارلمانی گذارند؛ در حالی که ایشان در مجلس خردمندان میتوانند لنگر اتحادی باشد و بسیار مفید واقع گردد.

خاطر نشان میگردد که هدف، آزادی و خردگرایی و اتحاد و ترمیم روابط اجتماعی و رفع هرگونه تبعیض و نجات میهن از مسیرهای انحرافی و مسدود کردن راههای نفوذ خائنان و مزدوران و برچیدن سفره سالوسان و چاپلوسان و حفظ تمامیت ارضی کشور زیر پرچم ملی ایران است.

آزادیخواهان و رهبران و رهنمایان و فعالان و مبارزانی که با راه حلهای سنتی نتوانسته اند نظرات را جلب کنند، اگر خودخواهی نداشته باشند با این روش میتوانند.

ضمناً با رسیدن به یک اتفاق نظر میتوان از خطرهای بزرگی که در راه است و ممکنست ضربات غیر قابل جبرانی به حیات زمین بزند رها شد.

(استفاده از علم و دانش و دفاع از حقوق اجتماعی)، این دو خصیصه در میان ما ایرانیان تحت الشعاع آموزه های مذهبی از بین رفته چنان که بجای خردمندان، دنبال رهبران دینی راه می افیم و در موقع دفاع از حق و حقوق، همینکه کار سخت شد، به حضرت عباس و به قیامت واگذار میکند.

در زمان یورش ایران سلمانی به ، سو استفاده از راستگویی ایرانی توسط ، باعث مغلوبه شدن بسیاری از شهرها و شکسته شدن مقاومتها و توسعه فرهنگ آلوده به تذبیر و دروغ و مکر و ریا گردید و باقیمانده فرهنگ اجتماعی اصیل ایرانی از بین رفت و امروز همان شرایط حاکم است. شعله هایی از اصالت ایرانی سوسو میزد ولی مورد هجوم تازیها واقع شده و هر قیامی را با بی رحمی سرکوب میکردند. تکرار ماجرای اشغال ایران و هجوم بیگانه شرایطی را بر فرهنگ و اخلاق و روابط ایرانی حاکم کرده که آن ایران واحد و قدرتمند را به اجتماعی جزیره ای با روابط ضعیف و گاها خصمانه و درگیر جنگ و جدال تبدیل میکرد.

اگر تاریخ ایران را مورد بررسی قرار دهیم تعداد حملاتی که به ایران شده بسیار زیاد است و هیچگاه این کشور آسوده از دشمنان و غارتگران نبوده. در تاریخ بعد از اسلام، گاهی میرفت که نام ایران هم از یادها برود اما در واپسین لحظه های مرگ یکی ازین اجتماعات قیام میکرد و با بهره گیری از اندیشه های ملی ایرانی، با نیروی نهفته در اصالت خویش دشمنان را مغلوب و ایرانی دیگر شکل میگرفت.

نه تاریخ بلند بالا و نه پیش بینی های شاعرانه و نه دعا و نفرینهای مظلومانه و نه حرکت های موضعی و بی هدف و بی رهبر و نه انتظارات از کشورهای دیگر میتواند ملت را به خواسته هایش برساند. تنها منجی و راه رهایی، حرکت آگاهانه و هدف دار خود مردم است که متأسفانه بخاطر اشتباه برگزیدن رهبران فکری و فراگیری آموزه های مذهبی و نومذهبی توان ساخت جامعه از دست رفت و همچنان ادامه یتفت تا اکنون که سر و افسار از دست روحانیون رفته و موقع آن رسیده که دانشمندان را به رهبری افکار عمومی برگزینند.

قدرت دین فروشان از دوهزار سال گذشته، در دو مقطع حکومت نادر شاه و رضاشاه از سر مردم این سرزمین کوتاه شد و رفع این سایه شوم نیاز به گسستی دائمی در افکار عامیانه بسمت فرهنگ انسانی دارد. بدیهی است که هیچ ملتی با رهبری دین فروشان، نتواند بر مشکلات فرهنگی پیروز شود. آنچه ما را امیدوار به آزادی و برقراری ایرانی متمدن و قدرتمند کرد نشانه های اتحادیست که در پرتو آگاهی شکل خواهد گرفت و خبر این تحول ارزشمند در تغیر گفتمان جوانان است.

یک مبارز، لزوما رهبر سیاسی یا مرجع فکری ملتی نمیتواند باشد زیرا یک رهبر ملی، در مرزهای مبارزاتی گروهی و حزبی خاص جای نمیگیرد همانطور که پیروان مکاتب کمونیستی یا اسلامگرایی، عقاید همفکران خود را بیشتر از منافع فرا حزبی و فراعقیدتی در نظر دارد و در واقع ارجعیت منافع ملی با عقاید پیروان پیامبران باسلاح و بی سلاح، سازگاری ندارد به همین خاطرست که اعتماد کردن و سپردن سرنوشت به فرد یا گروه، اشتباهی است که بارها تکرار شده و بهتر است رهبری اجتماع را بطور کلی از فردیت بسمت جمعیت برد و جامعه را در مکتب دانشمندان به سمت فرهنگسازی سوق داد.

یک جامعه نمیتواند تحت قیومیت یک شخص یا یک گروه آزاد بماند. اگر نیاز به رهبر شد بجای چسبیدن به یکنفر و سپردن عنان بدست شخصی خاص؛ میتوانیم از مجمعی متشکل از بهترین دانشمندان کشورمان استفاده کنیم؛ مجلسی از خردمندان و متخصصان علوم که در طرح مدیریت ملی آزادگان ایران، جایگاه پادشاهی و رهبریت و مرجع فکری را عهده دار شود که از مهمترین نهادهای رهبری خردمندان بر مبنای دانشگرایی خواهد بود.

محل رویش اندیشه های نیک، محل پرورش زرتشت خردمند، مهد تمدن کهن، خاستگاه زبان بین الملل قدیم، سرزمین دانشمندان بزرگ، و مهد آزادی و انسانیت، سرزمین خیام روشنگر و کنشگر در مقابل دین فروشان، سرزمین ابن سینا، خوارزمی

و رودکی و فردوسی و سعدی و حافظ و بیرونی و... همیشه استعداد آن را دارد که بهترین نوع آزادی همخوان با شرافت انسانی را برقرار کند.

انسان آزاده نیاز به حاکم ندارد. در یک اجتماع آزاد هرکسی حدود خود را بلد است و نیاز به آغبالاسر و توسری خوردن ندارد. تمام انحرافات گوناگون از حيله و سياست سلطه گران است. بدی در ذات هیچ انسانی نیست و این یک قانون طبیعی است که انسانهای تحت ظلم و ستم از مسیر اصلی منحرف و در حد توان ظالم و ستمگر میشوند. گاه آن رسیده که از انحراف به اصالت خویش برگردیم و دست تمام سلطه گران را کوتاه کنیم.

اگر معلمان اجتماع و مبارزان و کنشگران در طول سالها مبارزه برای جابجایی حکومت، توانسته بودند راه و رسم آزادی را به مردم بیاموزند اوضاع بسمت آزادی پیش میرفت گو اینکه خود روشنفکران برده هایی بودند که راهی جز گرفتن قدرت از حکومت و نشستن جای او نمیشناختند. بسیاری از کنشگران اجتماعی، راه را به بیراهه برده، ریشه تمام مشکلات را در وجود حاکمان و نوع رفتارشان با مردم جستجو کرده هر ضعف و شکستی را به گردن شخص حاکم انداخته و به ریشه های درد توجه کرده کشیدن این و برپایی حکومت دیگر دانسته اند. کمتر کسی به انحرافات فکری جماعت پرداخته و به ریشه های درد توجه کرده که این فلاکتها از خود فرهنگ چوپان پرستی است، چرا که هر نوع حکومتی ایجاد شود، عده ای دیگر از همان طبقه بالا، همان بالا نشینها، همان طبقه دبیران، همانها که مردم را عامی و رعیت میدانند به قدرت میرسند و این تکرار استبدادی دیگرست.

کشور ما در اثر حکومتهای مطلقگرا از انسان سازی عقب مانده و اگر ژنتیک فلات مهربانی ایران نبود اثری هم از ایران فعلی نبود. نگاه کنید به کتابهای بجا مانده از طبقه دبیران همچنان که کتابهای اندرزنامه و پندنامه و سیاست نامه و سیر الملوک که در باب رفتار پادشاهان و حاکمان نوشته شده و به آنها درس اخلاق و رفتار نیک داده اما کمتر توجهی به رفتار مردم در مقابل حکومت شده و این سرنخ از ابتدا گم شده میبینیم، انگار تمام امور فقط به فرمان و تأیید پادشاهان و حاکمان بایست به انجام برسد و مردم هیچ وظیفه ای در مقابل چگونگی صدور فرامین ندارند و تنها راه جلوگیری از فرامین ظالمانه، نصیحت و اندرز است. فکر میکنند شخص حاکم را باید نصیحت کرد تا مهربانانه تر با رعیت رفتار کند.

درین اندرزنامه ها ذهنیت الهویت پادشاهی هویداست و حقوق خدایگانی حاکم همه جا رعایت شده. در ذهن نویسنده ها، حاکم در واقع خدایی قدرتمندست که میتواند هر کاری بکند و حق دارد هر کاری بکند و جز نصیحت و پند و اندرز راهی برای تعادل رفتارش نیست! در نوشته های حکیمان نه حقوقی برای شهروند آزاد و نه خطی برای مسئولیتهای اجتماعی مردم نوشته شده. در پس ذهن آنان گله و چوپان است و حق آزادی و مسئولیت فردی و اجتماعی چندان اهمیت ندارد در نظر ایشان، مردم درکی از واقعیت و قدرت یادگیری و تغیر سرنوشت ندارند.

این مشکلاتی که اجتماع را سردرگریان کرده و راه نمیباید از تنگ نظری طبقه روشنفکر سر چشمه میگیرد و با آنکه خود میدانند در دنیای فعلی جایی برای تجدید قدرت و رسیدن به قدرت وجود ندارد اما دست از راه و روش قدیم خود برنمیدارند و همچنان بدنبال سواسستفاده از توده ها و قالب کردن عقاید انحرافی هستند. ما ایرانیان همانطور که قرنهایست دنباله روی روحانیون شده ایم دارای الگوی آزادی در تاریخ هستیم. هرکدام از این مردم مهراندیش میتواند یک عامل برقراری آزادی در رفتار خود باشد هر کسی میتواند الگوی آزادی باشد و نیاز به دستور از بالا ندارد. هر انسانی میداند مهربانی و محبت یعنی چه و اگر تحت ظلم و جور حکومت قرار نگیرد خودش معلم رفتار خوب در اجتماع است.

هر تلاشی که به انقلاب و تغیر حکومتها منجر شود، مانند مسکنی موضعی و زود گذر عمل کرده پس از مدتی وضع به خرابی انجامد. بنابراین به هموطنانی که دنبال رهایی از استبداد هستند، صادقانه بگویم؛ هر نوع حکومتی که در دنیای امروز

رایجست تضمین کننده آزادی و عدالت برای مردم ما نخواهد بود مگر آنکه انقلابی در سیستم اداری و آموزشی برقرار شود و زمینه برای قدرت عده ای و سواستفاده چاپلوسان از میان برود.

ممکنست شما با توجه به آموزه های مذهبی یا سنتی ذهنیت دیگری داشته باشید مثلاً با توجه به اندیشه های شعرا یا پند و اندرزهای اندیشمندان یا جملات قصار از هر بزرگی، رفتاری را تشریح کنید که با اقدام برای تغییر مغایر باشد. یک بررسی و نگاه کلی به تمام این اندیشه های شرقی دوران اسلامی، بازتابی از تقدیر گرایی در اذهان مردم ایجاد میکند. طبق آموزه های بزرگان شعر و ادب، همه چیز به تقدیر بند است و انسان هم باید خود را به تقدیر آویزان کند که هر چه پیش آید خوش آید و سرنوشت همینست که دارد برای تو رقم میخورد. در این نوع تفکر، آدمی موجودی محکوم به شرایط موجود است و دست زدن به ساختارها را بیهوده میدانند. در نگاه تقدیرگرایانه که بیشتر مردم ایران به آن گرفتارند گویی هیچ اختیاری از خود ندارند برای همین هم تا با سختی مواجه شد می پندارد که باید زمین بنشیند و کاری نمیتوان کرد. با هر ظلمی برابر شد بدون مقاومت تسلیم میشود. با هر نابرابری روبرو شد نداشتن شانس را عامل میدانند. با هر پدیده ی مخربی مواجه شد بجای ایستادگی و اراده برای تغییر، از سر راه کنار میروند تا هر چه میخواهد بشود که این سرنوشت است و نمیشود کاری کرد.

حالا ببینید دیگران با این مردم تقدیرگرا چه میکنند؟ در سرزمینی که تقدیرگرایی رایج است ممکن است امنیتی نسبی حاصل شود اما عده ای فرصت طلب، دندانتان را شمرده و برایتان تقدیر میسازند و این بی تفاوتی های مردم را به غنیمت گرفته برای خود به فرصت تبدیل میکنند. در این اجتماع تقدیرگرا، هر خردمندی ظهور کرد تو سطر همان تقدیر سازان حذف میشود و نیروی فکری او را به قهقرا میبرد.

این توضیحی کلی از جریان افکار عمومی اجتماعات ایرانیست که با سوء تدبیر طبقه دبیران به بردگی میانجامد و چندین قرن گذشته و هنوز در پیچ و خم راه آزادی درمانده و نمیتواند عزم و اراده برای یک تغییر واقعی به سوی آزادی داشته باشد کما اینکه گاهی آزادی را در نوسازی دین و مبارزه با دیانت دیگر دانسته.

داوری بنما آیا اندیشه های خیامی میتواند انقلابی در افکار ما ایجاد کند، که در پرتو این انقلاب درونی و فکری، به راز بودن خود در زمین پی ببریم و فرصت باقی مانده را برای زندگی کردن و بخشیدن زندگی، بخود و به هم نوع خود، که همانا بزرگترین دستاورد انسان خردمند است هموار سازیم. داوری کن که این فرصت کوتاه عمر را میتوان با مهربانی و گذشت و رجوع به اصالت نیک اندیشی، غنیمت دانسته از خودخواهی بیرون شده زیبایی زندگی را در طبیعت زمین ببینیم و اجر آفرینش را به سودای ثروت اندوزی به قیمت آزرده شدن دیگران، ظایع نکنیم.

((آریانه: زمین تا جایی محترمت دارد که مفید باشی نه اژدهای ثروت و افسرده خیال. زمین اگر جای نداشت رشته روح را بخود وصل نمیکرد و برایت جای پای قرار نمیداد. ای فرارفته از خرد، فردا که ناتوان گردی با احترام جاییت را بگیرند و تو در دلت با آرامی خاک شوی. خواهی چهره گشایی کنی اما غوغای دلت فرو نمی نشیند پس این همه بجان خریده ای که ناتوانی خود را در مقابل ثروت بسیاری که به حرص و بی قراری جمع کردی بچشم بینی؟! وای به صبح فردا که به جای زانوانت، با دست از زمین بلند شوی و تو در کوچه های حسرت به دیوارهایی خیره شوی که حاصل عمرت است اما جوانها در پناه آن لمیده و صدای عصای تو، آرامش خیالشان را بر هم میزنند. توقع داری که پای برهنه به پیشوازت آیند ودعوت کنند که دمی در سایه ای که برای فرزندان فراهم کردی بیاسایی؟ مشکل اینجاست، سرزمینی که میتوانست خانه ای امن برای همه باشد، به ضرب طمع قدرت طلبها به جایی رسید که صدای عصای پیرترها آرامش خیال جوانها را بر هم میزند. وقتی میتوان فرصت زندگی و خوشبختی را با تمام هموطنان شریک شد چرا راه بر روزی ملیونها انسان بسته شود تا دیگ طمع یک عده پر گردد!!))

زمین برای همه جای دارد، زیبایی دارد، ثروت دارد، نعمت از هر نوع برای همه و به اندازه کافی؛ اما در مقابل فرهنگ ریاکاری و زیاده طلبی، پس می نشیند. درجا میزند، نازایی پیشه کرده، فراوانی را به خشکی و خست مینشاند. جا برای همه در آرامش و صفا هست، زمان نمیگذرد، چرخ روزگار میچرخد به تکرار و در بینهایت اما آنچه میگذرد عمر آدمیست که میتواند در چند دوری که نصیبش میشود انسانیت پیشه کند و از چرخ پیاده شود.

پایه های عقاید را محکم کنید. مهم نیست که عقیده به چه مذهبی دارید یا از عقاید مذهبی جدا شده باشید، عقاید شما مربوط به شخص شماست!

اما مهم است که در دل و افکار شما طوفان شک و حیرت بر پا نباشد. مهم است که دین در دل شما مانند صدها عقیده راجع به مسائل دیگر باعث آزار شما یا دیگری نشود. مهم است که هیچ کسی و هیچ قدرت و نیرویی اجازه نداشته باشد راجع به عقاید شما تصمیم بگیرد یا قضاوت کند. نایست در مقابل مذهب و تفکرات دینی سست و کم اطلاع باشید که با هر اشاره ای به سمتی تمایل پیدا شود.

کسانی که با یکدست قرآن بلند میکنند و با دست دیگر تیغ بر گلولی دیگری میگذارند شرافت انسانی را به چند صباحی حکمرانی فروخته اند اما دور نباشد این جهالت و تعصبات سرد شود و چهره واقعی دستگاههای دینفروش همچنین قدرت طلبان و حکومتچیان نمایان گردد. مداخله در سرنوشت و عقاید دیگران برای منفعت طلبی مصداق خیانت و جنایت علیه بشریت است. همانطور که برای برده کردن مردم میخواهند آنها را با زور به بهشت ببرند و باعث رویگردانی از دین شدند در تمام امور دیگر هم همین قانون حکم میکند.

برای آنکه در دل شما طوفان نباشد و هر لحظه به طرفی و با هر کسی به سویی متمایل نشوید و راه خود را بشناسید لازم است قبل از هر چیز جایگاه انسان در چرخه طبیعت را بشناسید. بدنال هویت انسانی خود باشید همانطور که هویت ملی خود را زنده میکنید. به علت و عوامل رفتاریهای معمول بیاندیشید و چشم خود را بر دلایل و ریشه های درد باز کنید و بدانید که واقعا چرا و چگونه داستان دین شکل گرفته و اگر بتوانید جدا از اینکه چه دینی دارید هویت انسان در زمین و هویت ایران در جهان و هویت خودتان در ایران را باز شناسید از تزلزل عقیده نجات یابید و اگر بتوانید در مورد دین یا آئین خود تحقیق کنید و همانطور که نسلهای قبل چشم بسته بدنال مدعیان دین رفتند، چشم بسته هم، دین را رد یا دین دیگری قبول نکنید بلکه راه جاودانگی را در چرخه حیات پیدا کنید. هر کاری دلیل میخواهد و هر کسی که نتواند برای عقیده و اعمال خود دلیل علمی داشته باشد بخاطر حجم وسیع تبلیغات ضد و نقیض که مانند باران فرود میآید، هر لحظه متزلزل و درمانده شده و در هر عقیده یی ناتوان خواهد شد و ممکنست به انسانی بی اخلاق یا خطرناک تبدیل گردد.

در سالهای اخیر بخاطر نشر آگاهی از یکطرف و حجم تبلیغات دینی و دروغ پردازی های افسانه وار از طرف دیگر، بسیاری از مردم دنبال سرچشمه های حقیقت اند. بسیاری از انسانها در برزخی از ایمان و بی ایمانی گیر افتاده حیرانند و بسیاری در ظاهر نمایش رهایی از اسارت مذهب میدهند اما در باطن با کمترین محرک یا خطری به یاد مقدسات می افتند و در همین خیالات و حال و احوال، برخی فکر میکنند با کنار گذاشتن باورهای مقدس، آزادند که هر کاری بکنند و عواقبی ندارد در حالی که قوانین عالم برای هیچکس تغییر نمیکند چه دیندار و چه بیدین. همانطور که قوانین جاذبه و سیالات و گازها و اتمها و نوترونها و عناصر و ترکیبات مختلف و دهها قانون طبیعی دیگر در معادله یی از کنش و واکنش قرار دارد هر رفتاری از هر موجودی بدون تاثیر و عکس العمل نخواهد بود و عواقب اشتباهات فردی دامن زدن به بی اخلاقی جمعی است.

قانون جاذبه در لحظه عمل میکند اما رفتارهای اشتباه در طی زمانهای بیشتر واکنش نشان میدهد حالا میزان واکنش به تعداد اشتباه کننده ها و اندازه اشتباه بستگی دارد و این یک معادله هست. شما اگر از درختی شاخه ای شکستی ممکنست رخما نشود ولی تکرار باعث خراب شدن چهره درخت شده و اگر تعدادی همین کار را با آن درخت کنند چیزی از درخت

نمیمانند و همین را به محیط زیست تأمین دهید و تعداد مخربان و انواع اشتباهات رفتاری که در صورت ادامه به بن بستیهای وحشتناک منتهی خواهد شد در هر حال پی بردن به قوانین طبیعت، باعث تعادل رفتار در برخورد با طبیعت خواهد شد. انسانی که به قوانین طبیعی آگاه شود مغلوب تبلیغات دروغ نمیشود و در دام سواستفاده کنندگان از عقاید نمی افتد. از طرفی انسان رها شده از زیر بار باورهای ساختگی، وقت را غنیمت میداند و برای بهتر زیستن و بهره بردن از این فرصت کوتاه میداند که راهی جز نیکی رفتار نیست.

جهان دارای قوانینی قدرتمند و دقیق است که با هیچ دین و آئینی قابل تغییر نیست. قوانین طبیعت با رای و نظر هیچ کس و هیچ پیامبر و هیچ دانشمندی تغییر نمیکند و بخاطر هیچ موجودی از راه خود منحرف نمیشود همانطور که قانون جاذبه زمین در هر جایی برای همه یکیهست. قوانین طبیعت را بایست ارج نهاد. طبیعت جلوه گر بهترین نشانه های حیات است اما انسانی که تحت آموزشهای مذهبی باشد نمیتواند واقعیت را ببیند. تمام دانسته ها و عقل و هوش انسان به واسطه آموزش از یکدیگر و شنیدن و دیدن است و اگر این آموزه ها، مبنای غیر علمی داشته باشد در برخورد با واقعیت در تضاد قرار میگیرد.

همانطور که صحبت از رام کردن یا مهار طبیعت مبنایی غیر علمی دارد و این تفکر اشتباه در حال نشان دادن عکس العمل است. بسیاری از مهندسين و کارشناسان درباره تسخیر یا مهار کردن طبیعت ایده پردازی کردند و بخاطر بهره برداریهای آنچنانی با دستکاری در اکو سیستم محل، باعث تغییرات بسیاری در چهره زمین شدند. آنها به این امید که با این روشها به محصولات بیشتری دست میابند بدون درنگ هر چه بفکرشان رسید انجام دادند اما نتیجه چه شد؟ آنها نمیدانستند که زیربنای آموزشهایی که دیده اند اشتباه است و اگر در جایی از دنیا جواب مثبت داده دلیل نمیشود که در همه جا میتوان همان کار را با زمین کرد. تغییر مسیر رودخانه، سد سازی، شهر سازی، راه سازی، هجوم به طبیعت و قطع جنگل و مصرف آب زیر زمینی و تخریب کوهها و مراتع، ویرانگریهای پنهانی و غیر قابل جبران، تمام این پروژه های به اصطلاح توسعه محور بر پایه مطالعات کپی برداری شده از داده های کارشناسی کشورهای دیگرست که اکوسیستمی متفاوت از ایران کویری دارند و با مصرف بودجه های عظیم و هدر دادن ذخایر ارزی کشور، بالای جان طبیعت شده اند و هنوز مانده که معلوم شود چه زیانها به حیات زنده اطراف زده و میزند.

اینکارها نتیجه حماقتی است که از نشناختن قوانین طبیعت سرچشمه دارد.

زمین مادری مهربان است مانند دیگر مادران مهربان و روحش با دریای انرژیهای حیات بخش جان دارد و دائما در حال زایش و میرش و تغیر و تحولست. آنکه فکر میکند زمین موجودی بیجان است، نمیتواند بفهمد که چرا خودش جان دارد!! ناآگاهی و کوتاه فکری انسان است که خود را از زمین دانا تر بداند در حالی که توان خلق یک گل که نه، یک خار هم ندارد. چقدر یک آدم باید ناآگاه و محصور در توهمات غیر علمی باشد که حکم تخریب هکتارها زمین پوشیده از بوته و درخت بدهد و با یکسری تفکرات خودخواهانه، بخواهد زمین را رام خود کند یا طبیعت را مهار کند و ازین دست دیوانگی ها!!

صحبت راجع به احترام و ارزش قائل بودن برای زمینی است که تحت شرایط مخصوص و در چرخش میلیونها سال آرامش پس از میلیاردها سال جوشش و فوران و بمباران شهابها و حرارت و تلاطم، برای زایش و پرورش آماده شده و برای مخلوقات خود بشکلی در آمده که هست. چرا باید به این راحتی و با توهمات شبه علم، یا آموزه های دینی که از مغزهای متوهم تراوش میکند تمام آنچه طی این همه زمان ساخته شده تخریب شود!! متأسفانه بسیاری از تخریبهای محیط زیستی در کشور ما بغیر از الگوبرداری از جاهای دیگر دنیا که هیچ سنخیتی با ایران نداشته، ریشه در آموزه های دینی هم دارد چراکه در نگاه مذهبی، انسان اشرف مخلوقات و مرکز کائنات است اما یکی که هنوز فکر میکند اشرف است چگونه میتواند بفهمد که گاهی ارزش یک شهاب سنگ از تمام اشرفها برای هستی بیشتر است؟!

باورش سخت اما واقعیتی بسیار تلخ؛ بازوهای غارت ثروتهای مردم کدامست؟

سیستم سرمایه دزدی استعمار با برخورداری از تمام امکانات مدرن و پیشرفته روز دنیا، با تبلیغات و مغزشویی دینی و تفرقه و گسترش فقر و بیسوادی از مردم، ابزاری میسازد که منابع خود را طی چند مرحله، دست بدست کردن و تبدیل کردن به ارز، نهایتاً به کشورهای هدفگذاری شده میبرد و در بانکهای تحت نظر رهبران سرمایه داری ذخیره میکنند. شاید فکر کنید که اینکار فقط توسط حکومت انجام میشود اما حکومت کیست، اگر بتوانید چند لحظه بدون تعصب فکر کنید و هوش خود را بکار گیرید دست خود را در اینکار میبینید. این شکل غارت، فرایند مدرن و سیستماتیکی دارد که مردم را فریب داده تا طلاهای سرزمین خود را برای حقوق ناچیزی به تاراج دهند. از آن کارگر ضعیف تا بالای حکومت همه در یک خط مانند ابزاری در خدمت بیگانگان غارتگر قرار دارند.

شما اکنون توسط وکلای دست چندم به ابزار درجه ۶ و ۴ استعمار تبدیل شده اید تا برسد به ابزار سوم که معمولاً بنده زاده ای است که در طبقه خودیها جا گرفته و براحته قابل خرید و فروشت یا کسانیکه اصالتاً بیگانه اند و با نقاب ایرانی در اطراف حکومت جایگذاری شده تا برسد به دست دوم که مامور بیگانه! پس حکومت هم ابزاریست بی اراده در خدمت استعمار. اگر انصاف خرج دهید مشخص است که اگر کارگر ایرانی دست از معدنکاری بکشد غارتی صورت نمیگیرد و اگر نیروی انتظامی چشمش باز کند و خود را عاملی در مقابل مردم و در خدمت استعمار ببیند مسئله حل میشود بنابراین تمام برنامه های پیچیده و ساستبازی و حيله گری استعمار در برابر آگاهی کارگر و مامور انتظامی فرو میریزد کافی است مسیرهای خدمت و خیانت از هم تشخیص داده شود و منفعت ناچیز امروز را با سرمایه های ملی و منافع جمعی تاخت نزنیم.

اگر طرز رفتار فرقه های مذهبی جدید را مطالعه کنید می بینید که با ابزار و سلاحهای غربی بر جایی مسلط میشوند و اولین کار نابود کردن آثار تاریخی سپس غارت منابع و ثروتهای منطقه است. این دستور کار رهبر فکری جهان سرمایه دزدی است که برای رسیدن به ثروتهای زمین فرقه سازی میکند و با استفاده از فرقه های رادیکال، حکومتها را تحت فشار میگذارد و بازار معامله مواد مخدر، اسلحه، دارو را برای ربودن نفت داغ میکند زیرا نفت خام ارزشی بیشتر از طلا دارد که متأسفانه در بازار مکاره تبدیل به ضایعات شده.

در ابزار سازی، دو حالت دارد، یا شما به ابزاری برای کنترل مردم خود شده اید تا وقفه ای در امر غارتگری پیش نیاید مانند نیروهای امنیتی و انتظامی یا به ابزاری برای برداشت منابع سرزمین خود شده اید مانند کارگر و راننده و مهندس و کارفرما. با یک حساب ساده میتوانید به عمق فاجعه پی ببرید که چه نیازی است این همه معدن و نفت و منابع گوناگون به اسم صادرات از کشور خارج شود در حالی که مردم به کارگری یا حقوقی قانع هستند و بیشترشان از صادرات هیچ سهمی ندارند بلکه باید هزینه های اضافی دستگاه حکومت را هم تامین کنند

بله شما ممکنست سر نخهای غارت را ببینید ولی نمیتوان این نخها را تا انتها دنبال کرد و مسیرهای غارت را تا مقصد نهایی ادامه داد و سرگذشت داستان غارتها در هیاهوی ساختگی و شلوغی رسانه ها گم میشود. حتی همان دزدان بیت المال هم ممکنست ندانند که چگونه در دام شبکه غارتگری افتاده اند و چون عملاً ای خائن عمل میکنند و روزی خواهد آمد که نوه و نتیجه های آنها را یکی یکی حذف کنند تا بذر خائنان در خاک دیگر کاشته نشود و این یک قانون نانوشته است و در تمام طول تاریخ با دقت در همه جا رعایت شده.

شبکه غارتگری که بعد از فروپاشی نظام استعماری سنتی شکل گرفت، دارای قدرت و نظم و قواعدی بسیار پیشرفته است چنان که افراد بسیاری سسی سال در خدمت غارتگر بیگانه اند در حالی که فکر میکنند به وطنش خدمت کرده و از کار خود راضی است اما اگر پرده های ضخیم ناآگاهی و تعصب که در برابر دیدگانش کشیده اند کنار رود و پی به نتایج کار خود ببرد کمتر آدمی از عمر خود پشیمان نشود. یک نظامی یا ارتشی که نامش در ردیف نیروهای مدافع میهن است چگونه میتواند بپذیرد که نهایتاً برای غارت منابع کشورش، جاده صاف کن بیگانگان است و بدست خود صاحبان واقعی ثروت را سرکوب

میکنند و بر علیه منافع ملی کشور خود حقوق میگیرند!! این احساس بدی خواهد داشت و قبولش دشوار است اما دانستنش بسیار ضروریست حتی اگر قبول نفرمایند!

((آزادی راه باریکه ایست که با فاصله از میان عشق و نفرت میگذرد و آن راه اندیشه و خرد است)))

روحانیون قرن‌ها پیش مقام و جایگاه خردمندان اجتماع را نصیب خود کرده بودند اما نکته بارز اصالت ایرانست که با منافع روحانیت در تضاد است و اگر اصیل بودند به هر حال با مردم همراه میشدند و دست بیگانه را پس میزدند اما این یک حقیقت غیرقابل کتمان است که مجتهدین اجازه ندارند با مردم باشند. آن مقام روحانی که در دوران ساسانی به مقام سیاسی نقب زد و ازین دگردیسی، همزاد قدرت شد اگرچه اصالت ایرانی داشت اما میراثی بجا گذاشت که هنوز پابرجاست.

بارگاه خسرو با دم و دستگاه موبدان، در هم تنیده بود و هر تغییر، تدبیل، تعویض، حکم و اجرایی بی اشارت موبدان موبد ناممکن بود و در واقع حکومت ساسانی یک حکومت دینی بود که میراث آن به تاراج رفتن ایران و تسلط حکومت‌های دینی بعدی بود و نمیتوان در این منشور مختصر سلسله حکومت روحانیون را بدقت دنبال کرد تا به امروز برسیم چون به مدارک و مستندات نیازست و البته در آینده تاریخ را بسیار متفاوت از آنچه بناحق بخورد مردم داده اند خواهید دید.

اگر به نصب نامه ساسانیان نگاه کنید می بینید که این سلسله از طبقه روحانیون برخاست و ساسان موبد معبد آناهیتا در استخر بود. هیچ حکومتی نمیتواند تاریخ گذشته را از بین ببرد مگر آنکه دینی باشد و اردشیر تاریخ اشکانیان را از بین برد و در واقع شروع حکومت دینی در ایران با ساسانیان آغاز شد اگرچه طبقه دبیران تاکنون به این واقعیت تن نداده اند. اردشیر با پشتیبانی موبدان دیگر موانع را سر راه برداشت و به تخت پاداهی نشست گویی یک آخوند لباس را گذاشت و تاج بر سر نهاد.

تبلیغ و تعریف موبدان، خسرو را به القاب فنا نا پذیری رساند و در مقابل؛ موبدان به جایی رسیدند که پای کسی بدانجا نمیرسید. آنها برای رسیدن به ثروت و قدرت بیشتر اصول و مقررات دین را به نفع خود تغییر دادند و آئین زردشتی را مطابق میل خود به ابزار سواستفاده از مردم تبدیل کردند و جامعه را اسیر خرافات خود کردند.

در ذیل قدرت روحانیون دستگاه حکمرانی دست به تغییراتی زد و اصل برابری ایرانی به سمت ارباب و رعیتی پیش راند. دستگاه حکومت مذهبی برای جدا سازی مردم از همدیگر جامعه را به دو بخش تقسیم کرد و میان آن خط قرمز کشید. در تاریخ از نظام طبقاتی جامعه ساسانی تمجید میکنند اما عوامل این کار کثیف و پیامدهای آن باعث فروپاشی قدرت جامعه شد. آن عوامل هنوز دست در سرنوشت مردم دارد و از احیاء قدرت اجتماعی جلوگیری میکند. در این نظام طبقاتی، روحانیون و دبیران و امرای ارتش طبقه ممتاز بودند و بقیه مردم رعیت محسوب میشدند و اکنون هم روحانیون و امرای ارتش و رؤسای دستگاه های اجرایی با هم در همان طبقه مشغول سواستفاده از مردم اند.

با ایجاد فاصله طبقاتی و تائین مرز؛ مردم باور کردند که لیاقت تغییر سرنوشت برای خود ندارند و این یکی از مهمترین ابزار استعمار توده ها بود. عوارض این فاصله طبقاتی ابتدا مشخص نبود اما با گذشت زمان ثروت و قدرت جامعه بطور کلی از دست مردم بیرون رفت و در دست روحانیون حاکم قرار گرفت و فقر و بی عدالتی گسترش یافت. روحانیون برای تحقیق توده ها دستگاه تبلیغات وسیعی راه انداختند و معابد در هر آبادی سر برآورد و مردم برای احقاق حق و طلب رحمت و دفع بلا به معبد و موبدان روی آورده و رفع نیازهای خود را در اراده روحانیون دیده و تحت تاثیر تبلیغات و تزویرهای مبلغان مذهبی، از مسیر اندیشه و الگوهای خردمندانه جدا افتاده روز به روز به خرافه و اوراد و ظواهر دینی آلوده تر شدند و در این گردونه جهالت، دستگاه موبدان با دوشیدن رعایا به ثروت و قدرت بیشتر میرسید و سرنوشت ملت را به هوا و هوسهای سیری ناپذیر خود گره میزد.

آن اوضاع را در نظر مجسم کنید و با دستگاه تبلیغات دینی امروز بسنجید و تکرار تاریخ را مشاهده کنید. دقیقاً وضعی مشابه میبینید. آن حکومت ۴۲۷ سال دوام آورد اما چهار قرن ماندگاری آن مدیون اصالت فرهنگی گذشته بود و ۲۷ سال آخر در لبه پرتگاه قرار داشت. سرعت تغییرات در جهان سنتی آنزمان را یکدهم دنیای مدرن بگیرید و تکرار تاریخ را.

روحانیون ساسانی صاحب املاک و درآمد و متولی وقف و خیرات شدند و میراث خود را با امیران عرب شریک شدند تا در صفویه برای روحانیون وارداتی از سرزمین سامی به ارث گذاشتند. این روحانیون بیگانه، منشور غارت قریش را با شاخ و برگهایی جدید در جهت خواب کردن بیشتر مردم برپا کردند. این جریان مذهبی توسط نادر شاه سرکوب شد اما توانست در قاجاریه به حکومت برگردد و صاحب نفوذ بیشتری شود و ادامه آنرا تا امروز میدانید. نکته قابل تأمل و امیدواری بر مبنای مدار اندیشه های ایرانی؛ در اواخر دوران ساسانی ایران روی لبه پرتگاه قرار داشت و مردم آرزو میکردند که از دست حکومت دینی خلاص شوند اما الگوهای گذشته و تاریخ اشکانیان توسط ساسانیان حذف و به نفع حکومت دینی تغییر داده شده بود و مردم پس از چهار صد سال الگویی جز دین و مذهب نداشتند و نظام اجتماعی در اثر جداسازی و ایجاد فاصله بین طبقات نابود شده بود.

آنچه از راستگویی و اعتماد مانده بود! به پای خوکان سامی ریخته شد. این راستگویی باعث میشد بتوانند به هم اعتماد کنند و در مقابل لشکر خونخوار قریش مقاومت کنند اما قریش از همین راستگویی ایرانی سواستفاده میکرد و با عهدنامه صلح یا ترک مخاصمه، سبب میشد که جنگجویان ایرانی سلاح بر زمین بگذارند اما مسلمان خدعه گر که برای عهد ارزش قائل نبود فقط از موقعیت استفاده و مردم بیدفاع را سر میبرد. خدعه گری هم از میراث روحانیون است که ریشه در تعصب و خودخواهی مذهبی دارد.

تکرار تاریخ؛ تقابل اندیشه های نیک با نیروهای شرّ بارها قصد رهایی ایران داشته اما زمینه فراهم نبوده است. فاصله زیاد بین طبقات بالا که مهتران سواد و اندیشه و دانشمندان نیز شامل میشد با مردم باعث تضعیف اراده میشد. این فاصله در تمام دوران وجود داشته و تاکنون؛ اما یک رویداد ارزشمند به نفع مردم عادی در جریان است که فاصله طبقاتی از نظر دانش از میان بردارد و آن رویش اطلاعات و آگاهی است که ایرانی را با هویت اصیل خود آشنا میگرداند.

رهایی از هر فاصله و طبقه فکری و اجتماعی یک تغییر انسانیست و پیوند میان اندیشه های آزاد در حال رقم خوردن است. این پیوند روزی به نتیجه میرسد به شادی و شغف و کهکشان اندیشه ها به هم پهلو زند و هزاران دانشمند از میان برخیزد و تا هزاران سال ازین پیمان جاوید، آزادی و انسانیت به جهان ارمغان دارد.

•

سیستم مدیریت ملی ایران

آزادگان جهان در دامن مادران آزاده تربیت شده اند و جامعه یی که زنان را گرامی بدارد و حقوق آنها را ضایع نگذارد هیچگاه به برده گی کشیده نمیشود.

در فصلهای این منشور نگاه خردمندانه به چگونگی ساخته شدن جامعه یی که در آن رعایت احترام به حقوق دیگران اصل و پایه آزادی خواهد شد بحث کرده و توضیحات مفصل در خصوص آزادی و راه آزادی، استعمار و دلایل مستعمره شدن، صفت آزاده گی و دلیل برده گی داده شد. درباره حکومتها و مکاتب و ایده ها، دین و آئین و ایدئولوژیها و ریشه پیدایش و تداوم آنها بحث شد. با توجه به اینکه بشریت در معرض ناامنی تن به اسارت های گوناگون داده است و دراین راستا ادیان و حکومت های بسیار برای خود آفرید و بعضی از آن ادیان و حکومتها از میان رفت و بعضی با دگرگونی و تغییر ماهیت توانست با اندیشه های

رو به تکامل انسانها همسازی کند و در قرنهای معاصر با یک پالایش بزرگ روبرو شد و ملت‌های آگاه شده بخش عمده ای از زنجیرهای اسارت را شکستند و ملت‌هایی هنوز درگیر همان شبکه های برده داری هستند.

در عصر ارتباطات و رسانه شکست دیگری در جبهه برده داران افتاده و آگاهی و اطلاعات فراگیر می‌رود که باقیمانده رشته های اسارت را از ذهن و روح انسانها بزداید و آینده ای پاک و روشن رقم زند و نسل‌های جدید را در مقابل نسل‌های اسیر گذشته قرار داده که سعی می‌کردند با تجدید حکومتها یا سنتها رنگ اسارت را تغییر دهند اما دوران برده داری به سر آمده و ملتی که برای اولین بار در دنیا موفق به برقراری سیستم آزادی در ایرانویج شد لیاقت دارد که سیستم مدرن و بینظیر مدیریت ملی برقرار کند و به کشوری پیشرو در دنیا تبدیل شود. با اجرای سیستم مدیریت ملی معنای آزادی واقعی را زیر یک پرچم بر فراز ایران به اهتزاز در آورده هویت ملی ایران زنده خواهیم کرد تا آرزوی حکیمان فردوسی و خیام برآورده شود.

برای گذار از موقعیت فعلی، نیاز به پرواز از هزاران مشکل ریز و درشت که طی قرن‌ها متمادی بر سر راه پیشرفت و مدنیت نهاده شده است. هزاران عامل که برای عقبگرد و افول فرهنگ بکار نهادند نیازمند به یک تحول بزرگ است. گفته شد که مشکلات و موانع آنقدر هست که جز با یک انقلاب فکری جدید توان رهایی حاصل نمیشود و این انقلاب در حال وقوع است که در ادامه به انقلاب آزادی و رهایی از تمام بند و زنجیرهای طبقه برده ساز می انجامد و این یک تغییر لاجرم اتفاق خواهد افتاد.

برای رفع انبوه مشکلات فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی باید با دید علمی و تخصصی بررسی و ابزار لازم را پای کار گذاشت که درین زمینه مجلس خردمندان بهترین راهنمایان افکار عمومی هستند و تکنولوژی لازم برای مدیریت کشور در این پیکر اجتماعی در دست همگان قرار خواهد گرفت و آن دولت مردمی که در ایران بواقعیت در دست همه مردم قرار خواهد داشت ثابت میکند که انسانهای آزاده نیاز به هیچ نوع زور و جبر حکومتی ندارند و زمانی که زمینه بی عدالتی برچیده شود و همگان در یک سطح قدرت قرار گیرند بهترین رفتار و منش انسانی را جاری خواهند کرد.

نکات عبرت آموز تاریخ بر ما ثابت کرد که نسل‌های پیشین و برخی بزرگان چرا بنده گی و تحمل جور و ظلم را عادی انگاری میکنند و بدنبال زنجیرهای مجدد میگردند تا جایگزین زنجیرهای کهنه کنند.

(برای مشارکت عمومی در اداره کشور با استفاده از تکنولوژی مدرن الکترونشال، ممکنست روزانه یکساعت وقت شما را صرف کند اما همین یکساعت ارزش آزادی و عدالت و داشتن اختیار سرنوشت را به مرحله ظهور میرساند)

با اندیشیدن به ملت و توانایی استفاده از اینترنت که در امورات ملی و میهنی بسادگی رای و نظر خود را به سیستم میدهد و سیستمی که با مشارکت حداکثری مردم کار خواهد کرد و بجای گرفتن حدنصاب از یک مجلس که احتمال دارد سرنوشت ملت را به منافع خود گره بزنند، حدنصاب واقعی را دایره ملت و از خود مردمی میگرد. در یک سیستم رایانه جامع، مردم در دستگاه خود تمام برنامه ها را مشاهده میکنند. هر تصمیمی که اهمیت وطنی دارد در شبکه مربوطه به شور گذاشته میشود و دانشمندان در محور آن، آگاهی لازم را به مردم میدهند و آنگاه تمام مردم با دستگاههای الکترونیک، رای خود را به مرکز داده میفرستند و آن مرکز رایانه ای جمع نظرات اکثریت و اقلیت را به همه نشان میدهد و همه در جریان اداره امور هستند.

اکثریت این نظرات که برگرفته از خواست جمعی و خرد جامعه هست مبنا و دستور کار برای دولت مردمی میشود و در این نظرخواهی الکترونیک کسی نمیتواند متجاوزانه دخالت کند. بدیهی است که در این کار از خردجمعی ملیونها انسان بهترین و عاقلانه ترین جوابها بدست می آید. با مجهز شدن سیستم و وارد شدن مردم به این راهبرد اجتماعی شورایی، خط سیر بهورزانه که آرزوی هر پاکنهادیست، برآورده میشود. هیچ کسی یا گروهی یا ایدئولوژی و دشمنی نمیتواند در سرنوشت ملت دخالت کند و هر کسی تنها یک رای و نظر دارد که بمرکز میفرستد. مجری نظرات ملت دولتی است که از شش مدار منتخب مردم

تشکیل شده. هر شش مدار در احاطه ی بزرگترین و قدرتمندترین مدار است و آن مدار مردم جامعه است بدون هیچ تبعیض و اختلافی.

و جوانان امروز میتوانند با استقرار سیستم مدیریت ملی، رهبری افکار عمومی را به دانشمندان برگردانند تا ملتی مجبور نشود با داشتن بهترین الگوها و راهنمایان دانشمند، زیر سلطه افرادی قرار گیرند که از تخصص لازم برخوردار نیستند. وقتی که چنین ابزار پر قدرتی در اختیار داریم چرا در مدیریت کشور از آن استفاده نکنیم و با برافراشتن پرچم انسانیت و صلح و آزادی کشور خود را به بهترین روش در دنیای مدرن اداره نکنیم!

قابلیت بزرگ سیستم مدیریت ملی آزادگان این است که آرزوی هیچ عدالت خواهی را بر باد نمیدهد و با کسانی که بجز حکومت، نمای دیگری از مدیریت جامعه در مخیله شان نمیگنجد عرض میشود که ایران آینده جایی برای حکومتگران نخواهد داشت همانطور که شاهزاده رضاپهلوی بارها به طرفداران پادشاهی توصیه کرده که بدنبال چوپان نباشند. این سیستم با توجه به خصوصیات فرهنگی و اخلاقی ایرانی مطرح شده و خطر استبدادهای گوناگون را رفع میکند.

کسانی که خواهان حکومت کارگری هستند اگر خود را ایرانی بدانند و دنبال الحاق ایران به روس و چین نیستند، خود میدانند که کارگر بیچاره امروز اگر بحکومت برسد بدون شک استالین دیگر میشود بنابرین بهتر است با حمایت از سیستم مدیریت ملی آزادگان برای برقراری مدیریت ملی تلاش کنند و همینطور طیفهای سیاسی دیگر! بجای آنکه با اشتباهات تکراری، منابع و ثروتهای ملی را زیر دست عده ای قرار دهیم و بعد برای حفاظت از آن در تضاد با آن عده قرار گیریم و دشمن تراشی و خیانت و سواستفاده از ثروتهای ملی رواج یابد، مدیریت را ملی کنید تا تمام امور مادی و معنوی ملی شود و یک مساوات بی نظیر در برخورداری از ثروتهای ملی و اجتماعی برقرار گردد.

شایسته است از خرد جمعی بعنوان رهبر استفاده کنیم که در این روش امکان تصمیم اشتباه در جمع آراء میلیونها انسان وجود ندارد آنهم در جامعه یی که در دنیایی از اطلاعات و روشنگری قرار دارد و دانشمندان به جای فرار از کشور در دسترس افکار عمومی قرار میگیرند. این واقعیت است که یک نفر امکان خطای بالایی در تصمیم دارد ولی هر چه طرف شور بیشتر شود امکان خطا کمتر میشود چنانکه در یک جمع هزار نفره که مطلع از موضوعی باشند هر تصمیمی که با نظر واقعی اکثریت آنها و بدون اعمال زور گرفته شود امکان خطا رفع میشود چرا که مشمول خرد جمعی و غلبه عقلانیت میگردد.

حال به این توجه کنید ۷۰ میلیون انسان در یک مسئله نظر دهند و جز آگاهی علمی و راهنمایی دانشمندان، هیچ نیروی منحرفی نتواند در نظرات آنها دخالت کند، با اینکار آیا امکانی برای انحراف یا اشتباه میماند؟ در این روش امکانی برای کسی نمیماند که بتواند نظر خودش را بزور بر میلیونها انسان تحمیل کند. چرا باید یک نوجوان بخاطر اشتباهات بزرگترها دغدغه آینده داشته باشد. نوجوانی که باید در آزادی به انسانیت برسد چرا زیر قوانین پوسیده و متحجر برده گی؛ افسرده و غمگین شود؟!!

اعتبار و اطمینان به کاری که انجام میدهی و به انتخابی که میکنی و نظری که به مرکز سیستم مدیریت ملی میفرستی در حد اعتبار کارت الکترونیک حساب بانکی است! زمانی که کارهای مشتری بانکها از طریق این دستگاههای عابر بانک بخودشان واگذار شد ابتدا همه به اعتبار آن شک داشتند و اشکالاتی هم داشت چون تازه در ایران داشت راه می افتاد اما حالا میبینید

که ریالی اشتباه در آن اتفاق نمی افتد مگر خودت دکمه اشتباه بزنی. چرا از این امکان خوب، برای مدیریت کشور یا شهر خود استفاده نشود.

این اختراع بزرگ بشری به اینخاطر که خیلی راحت در اختیار قرار میگیرد چندان بها داده نمیشود اما میتواند گرفتاری اجتماعی هزاران ساله را حل کند. در هر حال تمام نکته ها و دلایل لازم برای رفتن بطرف این نوع مدیریت روشن است.

مشکل ما فقط نداشتن آزادی نبود بلکه پیروی از کسانی بود که آزادی را برای مردم سَم میدادند. افرادی که قدر آزادی را میدانند کاری از دستشان نمی آید. امیرکبیر فردی بود که میدانست و زیر چرخ استبداد و رهبران مذهبی له شد چراکه ایرانی ها نمیتوانستند خود را از خط فکری مذهب جدا بدانند و در همان حال که دنبال آزادی و مشروطه بودند رهبران مذهبی هم بدنبال خود میکشیدند.

در چنین مجموعه یی کمبود نقش اندیشمندان واقعی هویداست اما اندیشمندان در ذهن مردم ایران جایی نداشتند. امیرکبیر یک اندیشمند است ولی قدرت رهبری افکار عمومی در دست دشمنانش هست، پس کارش پیش نمیرود. نکته ظریف اینست که امیرکبیر اندیشمندی است که موقتا به طبقه دبیران راه یافته اما مردم طوری از اصلاحات امیر فرار میکنند که باعث گریه او میشود! چرا؟

آیا شما فکر میکنید مردم اشتباه میکنند؟ حکایت امیرکبیر رازهای نا گفته را برملا میکند و ریشه مشکلات امروز را نمایان میکند.

اسناد و مدارک از نا آگاهی مردم میگوید، از بی خردی و خرافه پرستی مردم و از روحانیونی میگوید که در جهل و خرافات الگو هستند اما اگر بگوییم مردم گناهی ندارند و با پیروی از الگوهای خود، رفتاری بر حسب صداقت میکنند نکته هایی که حقیقت را برملا میکند مشخص میشود. امیر فکر و اندیشه اش کاملا درست است اما مردم حرفش را قبول ندارند چون رهبران فکری مردم، به کارهای او شک و شبهه و اتهام وارد میکردند. هرکس دیگر هم جای امیر بود نمیتوانست اعتماد مردم را جلب کند مگر آنکه رهبری افکار مردم را دست داشته باشد. پس جایگاه امیرکبیر هم نمیتواند اطاعت قلبی مردم را باعث شود واین یک قانون نا نوشته در تمام جوامع است. قدرت رهبران فکری که نزد مردم پذیرفته شده باشند از هر قدرت دیگری بالاتر ست و مردم بحرف کسی هستند که فکر میکنند انسان آگاه و دلسوزیست! و نکته ظریف اینست که مردم قدیم نگاه به نصب خانوادگی میکردند! اگر صاحب گفتار دارای نصب و سوابق اعیانی بود گفتارش دارای اعتبار بیشتر بود و اگر از خانواده معمولی برخاسته بود هرچند بهترین دانشمند باشد در نظر مردمان اعتبار کافی نداشت.

اینگونه است، معدود روشنفکرانی که در طبقه دبیران جذب نشدند بخاک نشستند و حتی پادشاهان خوب یا وزیران خردمند که بدست دبیران و روحانیون آلوده به تهمت و افترا شده سربیه نیست شدند. هیچ کسی نمیتوانست در آنموقع مردم را به اطاعت و پشتیبانی از امیرکبیر ترغیب کند به جز روحانیت. همیشه گفته ام قدرت نفوذ طبقه دبیران را جدی بگیرید که دراینزمان دستگاه اداری است.

(پایه های عقاید خود را محکم کنید) هویت واقعی خود را بشناسید و به رسومات جاری فکر کنید.

بجای تاختن به انگلیس و انداختن گناه خود بگردن دیگران بخود بیایید که امروز هر ایرانی از انگلیس به منابع ملی نزدیکترست اما نمیداند چگونه خیانتکار است. هوش و فراست و همبستگی انگلیسها را باید ستود که چگونه توانستند با برنامه و تحقیق و مطالعه و تلاش و ساختن دین و مذهب و فرقه برای خاور میانه و افریقا، جزیره ای خالی از هر منابعی را به امپراتوری بریتانیا تبدیل و انگلیس را برای خود و نسلهای آینده شان به ثروتمندترین کشور دنیا تبدیل کنند. چرا آنها اینقدر موفقند که نه تنها مشکلی در مدیریت کشور خود ندارد بلکه میتوانند کشور های دیگری را به گاو شیرده خود تبدیل کنند.

نکته مهم اینست که در این ماجرای غارت بواقع انگلیس مقصر نیست چون اگر او نمیآمد کشور دیگری جای او میگرفت! روسیه هم یک غارتگر بالقوه برای ایران است که همیشه چشم طمع داشته ولی به پای انگلیس و آن توانایی در برنامه ریزی و کنترل اهداف نمیرسد. بنابراین مقصر واقعی خود مردمی هستند که مسیر خرد و اندیشه را رها کرده بدنبال الگوهای دروغین افتاده و جرات فکر کردن درباره باورهای خود ندارند و زمانی که عقایدشان در مقابل علم و دانش ترک برمیدارد براحتی خیانت میکنند و دروغگو و ریاکار میشوند. به جرات میتوان گفت تاثیر الگوهای نابخرد در ایران چنان است که در میان هیچ ملتی این تعداد خائن از میان مردم برنمیخیزند. افرادی که فقط به منافع خود می اندیشند و به هر قیمتی میخواهند گلیم خود را از آب بکشند.

زخمی چرکین که از ملتی شاخص و کهن، جماعتی همجوار ساخته، و در میان این جماعات، مردمی سوداگر که حس وطن دوستی و هم نوع دوستی در باطن نداشته و جز تظاهر و شعار، در پای عمل هیچ از خود گذشتگی ندارند و از خرد و خردمندان بیزاری میجویند و از آنطرف هر خیانتی را تحمل و پس از مدتی عادی انگاری میکنند!!

میدانید مهمترین عامل موفقیت انگلیس چیست؟ شاید بگوئید با غارت منابع دیگران به اینجا رسیدند، اما نه! چرا ما که گنجینه منابع دنیا داشته ایم و هنوزم در منابع فسیلی و معدنی در بالای جدولیم به هیچ جا نمیرسیم؟

این نکته کلیدی است برای موفقیت هر مجموعه یی./ کشورهای موفق دنیا برای تحکیم روابط جمعی ارزش بسیار قائلند. اگر جامعه بتواند درخود انسان اجتماعی تربیت کند، انسان واقعی بسازد و احترام به هم نوع را به فرهنگ تبدیل کند، شرایط مناسب اقتصادی و امکاناتی و عدالت هم در آن فراهم میشود. بینید اروپاییها چقدر به کشور ما آمد و رفت داشته اند اما هیچ اروپایی پیدا نشد که بیاید ایران و به کشور خود خیانت کند در عوض چقدر زیاد است ایرانیهایی که به نفع کشورهای بیگانه خیانت میکنند.

ملتی که روابط اجتماعی و ثروتهای ملی را فدای دین و ثروت اندوزی شخصی و طمع ورزی کند محکوم به شکست است. مطمئن باشید اگر تمام ثروتهای غارت شده دوباره به ایران برگردد و فرهنگ و آموزش و الگوهای ما همینکه الان است باشد تنها چیزی که تغییر میکند تعداد دزدها و سرعت دزدیهاست. بنابراین آدمها درکنار هم بدون آموزش صحیح انسان بودن و احترام به حقوق همدیگر و فرهنگ سازی اجتماعی نمیتوانند گام موثری در پیشرفت بسوی مدنیت بردارند ./

با الگوهای جعلی مخرب، از فرهنگ انسانی جدا شدیم و با خودخواهی از فرهنگ اجتماعی بیش از پیش دور شدیم، هر کس فقط بخود می اندیشد و حاضر نیست برای دیگری قدمی بردارد که آینده ی او هم تامین شود، بلکه همگی به گرگ همدیگر تبدیل شده اند و نمیتوانند همدیگر را راحت بگذارند و بهم خیانت نکنند. اگر فرهنگ ما انسانساز بود امکان نداشت اینهمه خائن و ریا کار در آن پا بگیرد که در نقش مرد خدا بمردم خیانت کند. فرهنگی که لباس موبدان را مقدس میبیند و آنرا لباس پیامبر میداند عده ای هم آنرا لباس عرب میدانند و بیزاری میجویند در حالی که ربطی به عربستان ندارد. مردمی که خاک امامزاده را برای شفا میبرند و آن امامزاده در زادگاه خود هیچ نام و اثری ندارد. مردمی که آنهمه الگو و استوره های واقعی ایرانی را نمیشناسند یا اهمیت نمیدهند و به الگوهای ساختگی و جعلی پرداخته اند.

و نتیجه اینهمه انحراف، تنزل اخلاق امروز می بینیم!! از هر طرف به مردم ظلم میشود اما مردم تحمل میکنند. این تحمل ظلم و ستم و ناتوانی در برابر ظالم بر اثر از هم گسیختگی روابط اجتماعی و تفرقه ای است که بین مردم افتاده و تفرقه را کسی نمیتواند بزور وارد کند جز آنکه ابزار اتحاد را از میان بردارند. چه کسی میتواند ابزار اتحاد را از مردم بگیرد؟ هیچکسی مگر آنکه مردم به اهمیت با هم بودن پی نبرند. غریبه را از برادر خود بهتر بپذیرند به آشنای خود خیانت کنند و به همین ترتیب زمینه را برای از دست دادن تمام تار و پودهای لازم در تحکیم روابط اجتماع، از دست بدهند. و البته تمام اینها برمیگردد به

گذشته های این ملت و مهتران قوم که در انحراف جامعه به سمت الگوهای بیگانه نقش اول داشتند و از فرهنگسازی عقبمانده تا در این دوران که بیشترین سواستفاده از نفاق توسط غارتگران میشود.

برای برگرداندن ابزار اتحاد، فرهنگ سازی و خردگرایی و شناخت خردمندان واقعی و الگوبرداری از آنها لازم است که این امر در تذویر تلوزیونها به پرت میرود. شاید کسانی یاد بیاورند که در اواخر زمان شاه همین مردم تهران که امروزه به تمام ذلت های دنیا تن داده اند به کمترین نارسایی ایراد میگرفتند و تظاهرات راه می انداختند و دولت را مجبور به خواسته های احمقانه میکردند و خدمات را به هیچ می انگاشتند و طلبکار زمین و زمان بودند، امروز به حدی از ظلت و خاری تن داده اند که در صف کالای ۴۰ هزار تومانی سر و دست میشکنند و اعتراض ندارند!!! تهران که مرکز قدرت اجتماع بود حالا مرکز انتشار ذلت است.

سبد کالا که در این حکومت از الطاف و مراحم حکومتی محسوب میشود در واقع از فحش و توهین به ملت کمتر نیست و مثل این میماند که کسی تمام مال و دارایی شما را در اختیار بگیرد سپس به اندازه ای که تلف نشود لقمه ای بشما بدهد و منت زیادی هم سرت بگذارد! دلیل این سر نهادن به خفت، نبودن یک نکته اتکاست و ندانستن راه درست است و اعتماد نداشتن به همدیگر و شناختن خردمندانی که بتواند آنها را به اصلاح امور متحد و رهنمایی کند.

(خرد جمعی؛ روابط سالم اجتماعی و آموزش انسان سازی!! این سه عامل میتواند هر ناممکنی را ممکن کند) باید به این نکته رسیده باشید که ایرانیها به خود اجازه میدهند بدون داشتن تخصص در هر کاری نظر دهند. آیا باسوادهای ایرانی از عواقب این رفتار آگاه نبوده و نمیدانند که با این نقص فکری ارزش اثبات واقعیت از بین میرود؟! چرا مبارزان ایرانی خود را از همه مبارزتر و بجای مطرح کردن خود نام دیگری بزبان نمی آورند؟! در میان این قوم مدعی رهبر پیدا نخواهد شد چون همه خودخواه هستند و از دیگری حمایت نمیکند.

روابط اجتماعی تحت تاثیر شرایط اقتصادی مناسب و تربیت صحیح، ساخته و پرداخته میشود. بنابراین با نگاهی به اقتصاد خرابه اسلامی و تربیت مومنان زیرک، معلوم است که هرچه بگذرد بحران بیشتر و روابط ناسالم تر میشود.

مصلحت اندیشی یا محافظه کاری در تاریخ نگاری حاصلی جز کتمان حقیقت و قصه گویی بجای واقعیت ندارد.

کسی که دنباله رو حاکمان باشد یا نان خور حکومت باشد یا ترسو و بزدل باشد، نمیتواند واقعیهایی که قدرتمندان را زیر سوال میبرد، بر صفحه تاریخ بنگارد.

ثبت وقایع تاریخی نیاز به استقلال فکری و از خود گذشتگی دارد و کسانی که تحت تاثیر ترس، طمع و معذورات دینی قرار داشته اند نتوانستند واقعیتها را آنطور که باید به ثبت برسانند و این نوع تواریخ ارزش چندانی ندارد.

اگر بخواهیم تاریخ معاصر را مورد بررسی قرار دهیم با انبوه گزارشات ضد و نقیض ممکن است پی به اصل ماجرا نبریم. تاریخنگارهای نمک پرورده خود را با ولی نعمت در نمیندازند. اگر کسانی واقعیت نوشتند در زمانی دیگر دستخوش تحریف و تغییر شد. مثال آورده ایم که یکی از ریشه های بارز شورشها تکه زمینی بود که در برنامه اصلاحات ارضی از ملاکین گرفته به رعیت بیچاره دادند تا مجبور نباشد مزد زحمات خود را با ترس از ارباب گدایی کند. نتیجه آن شد که ارباب بخاطر همان تکه زمین، خود را مغبون بداند و با شاه بد شمنی پردازد. بواقع که آن مقداری که ازخانها و ملاکین گرفتند در حدی نبود که لطمه ای به آنها بیاید ولی ناخن خشکی خان و متمکنان در مقابل رعیت دلیل بارز این دشمنی بود. آنها نمیتوانستند ببینند که رعیت صاحب زمین شود و از سلطه خارج گردد. در واقع شاه برنامه اصلاحات ارضی را خیلی زودتر از مساعدت شرایط در ایران شروع کرد و خود را مقابل خاندانهای قدرتمندی قرار داد که نفوذ زیادی در تمام لایه های اجتماع داشتند و مانند آخوندها در گرفتن و ندادن ید طولایی دارند ولی ثرویشان روی لعامتشان پوشانده همانطور که در دین ثروتپرستی امروز،

ثروتمندان حق دارند هر اشتباهی بکنند و بچشم مردم درست بیاید در حالی که همان اشتباه اگر از یک فقیر سر بزند قابل بخشایش نیست. حالا این واقعیت را ممکن است در تاریخ نبینید چون باعث دشمن تراشی برای نویسنده میشود ولی به وفور از بدی اصلاحات ارضی و بدبخت شدن خوانین و ملاکین، قلمفرسایی کرده اند و شما به همین سادگی در میابید که تاریخ گذشته تا چه اندازه نکات ناگفته یا غیر واقع دارد.

به این نکته توجه کنید: هیچکس بتنهایی مقصر نیست!!

واقعا هیچکس مقصر نیست و جز کاری که دیگران آماده پذیرش نبوده اند نکرده!!

همانطور که شاه مقصر نبود و شما در گذشته به اشتباهات متعدد او در زیر پا گذاشتن منافع ملی اشاره میکردی خمینی هم مقصر نیست همانطور که ۲۰ سال بعد به صحت حرفهایش شک کردی. او کارهایی میکرد که وقت خود مورد رضایت تو بود و زمانی مقصرش شناختی و پی به بیسوادی و ماموریت او بردی که تازه چشم و گوشت باز شده بود و سالها گذشته بود. آیا او خودش به تنهایی میتوانست انقلاب کند یا به اسم او تمام شد؟ هیتلر همان کاری میکرد که جامعه آلمان بر دوشش نهاد و کس دیگر هم جای او بود همان کار میکرد مگر اینکه بسیار دانشمند باشد که گرفتار جوّ زمانه نشود.

با کم حوصله گی یا عشق یا نفرت وقایع را، تقصیرها را، درستی ها را، نادرستی ها را به گردن شخص نیندازیم تا درک حقیقت آسان شود. باید خود را در موقعیت قرار داد یا آنقدر باهوش، که موقع را در ذهن باز سازی کنی و در هر حال قضاوت کردن و بدون مدرک نظر دادن صحیح نبود.

مکاتب مطرح در دنیا و الگوهای حکومتی! اسلام، کمونیسم، دموکراسی

راجع به کمونیسم: (پی نبردن به واقعیت سرمایه باعث تکرار اشتباه است و انسان ثروتمند و ظالم امروزی معمولاً همان کارگر فقیر و مظلوم دیروزست)

در سوابق دو مکتب دموکراسی و کمونیسم در دنیا بحث بسیار ست و هرکسی برای خود راهکاری ارائه میدهد تا انسان را از سلطه اربابان قدرت و ثروت در امان دارد اما اجرای هر مکاتب بستگی به درک مردم دارد یعنی میزان آگاهی اجتماعی، مرزها را مشخص میکند نه لزوماً نام مکتب و شعارهای قشنگ.

عمده دلیل شکست کمونیسم و نارسایی دموکراسی، یا مقابله با سرمایه داریست یا افتادن در دام سرمایه داری. اگر درجنگ وجدال با سرمایه میشد عدالت و رفاه عمومی ایجاد کرد، الان تمام کشورها آباد بوند. با فرو افتادن در تعصبات ایدئولوژیک اگر هم موفقیتی حاصل شد موقت بوده و عده ای دیگر به سرمایه و قدرت دست یافته اند و باعث انحراف از سلطه این نظام به سلطه نظام دیگر شدند.

ایدئولوژی فرق نمیکند که دینی باشد یا کمونیستی یا سکولاریسم. همینکه در دفاع از یک سیستم تعصب به میان آید ناگهان دیکتاتوری از میان زیانه میکشد. اصولاً نمیتوان به نام و رسم یک سیستم دلخوش داشت و آنرا بدست افرادی داد که اجرا کنند و درست از کار درآید. نقش مردم در مواظبت از حقوق اجتماعی بسیار ضروری هست. این دو مکتب فراگیر از همان ابتدا با نفوذ سرمایه داری در معرض بحرانهایی شدید قرار داشته و این واقعیت سرمایه هست که در صورت مدیریت نشدن بلاشک در دستان افراد پر نفوذ و سود جو قرار گرفته، سایه خود را بصورت نامتعارف بر جامعه میگستراند.

قصد و منظور، در یافتن نوعی از مدیریت است که با ساختار وجودی انسان و طبیعت ذاتی که با آزادی به کمال میرسد و در عین حال بتواند سرمایه را در جامعه بگونه ای مدیریت کند که در اختیار همه باشد. قدرت در دست همه باشد و هیچ تبعیض و اقلیتی در کار نباشد. طرحی که مغلوب عقاید دیگر نشود و فرهنگ و اخلاق ایرانی را شناخته باشد و اطمینان حاصل شود که در آینده، دچار بحران و انحراف و شکست از طرف سرمایه دار یا بنیادگرایی دینی نشود. (تمام هدف ما فراگیری مدیریت جامعه با روشی مطمئن با ابزار و تکنولوژی روز دنیا و منطبق با طبیعت انسان و محیط زیست هست)

قطع مسلم است که دنیا در قرنهای آینده وارد فصل دیگری از حکومتهای مدیریت محور شود و تکنولوژیهای نو، حرف اول در این مدیریت میزند. هر جامعه ایی زودتر موقع را دریابد و پایه های مدیریت خود را بر این ابزار بنا نهد برد میکند و جوامعی که از این ابزار استفاده نکنند گرد راه رفتگان را هم جمع نخواهد کرد.

اما برای قرار گرفتن در مسیر درست، هدفی فراگیر لازم است. ایستایی بر یافته های ذهنی قدیمی، کاری از پیش نخواهد برد و پیروان متعصب مکاتب قدیمی نمیتوانند سرعت دنیای آینده را دریابند، وحتى ایده و آرمانهایی که در کشورهای دیگر کار ساز است لزوما با اخلاق و فرهنگ ایرانی سازگار نیست و مانند آچاری است که به هیچیک از پیچهای وسیله مورد نظر ما نمیخورد. تصمیم سرنوشت سازست. هرکس بسهم خود میتواند موانع را از مسیر آزادی بردارد و همچنین هر کس که موقعیت را در نیابد مانند سنگی افتاده در مسیر رودخانه گرچه نمیتواند جلوی آب را بگیرد، حدى سرعت رودخانه را کم میکند.

با نگاه به تاریخ و فرهنگ ایرانی که تحت نفوذ بی وقفه اسلام گرایان، رهایی از هر مشکلی را در مکتب اسلام میجوئید، در میابیم که تا این معجون ذهنی امتحان نمیشد، امکان پی بردن به اشتباه نبود نزد روشنفکرانی که مبنای ذهنشان تاریخهای جعلی موجود است. در هر صورت سه مکتب رایج در افکار و اذهان مردم نمود بیشتر دارد که هر کدام دارای کارنامه هایی هست که با عملکرد خود، سوابق خود را بخوبی نشان میدهد.

۱. اسلام در امتحان آخر یکللی رفوزه و از دور خارج و به تاریخ سپرده میشود. ۲. کمونیسم، گلی خوشرنگ و رو که در عاقبت، بوینده را مرحمتی نکند و کاری بیش از وعده های خوب نمیتواند انجام دهد و در ایران جای نمیگیرد. ۳. دموکراسی که اخیرا آنرا با پادشاهی مشروطه و یا پارلمانی تلفیق میکنند، بستگی به مواظبتی که از این نوع سیستم میکنند دارد و کارایی آن با فرهنگ و اخلاق و پیگیری مستمر مردم نمودار میشود. برقراری چنین سیستمی شاید ایران راحت باشد اما نگهداری از آن در طولانی مدت دور از انتظار است چون نیاز به مواظبت مردم از آن دارد.

با شناخت تجربی از سرآمد اخلاق ایرانی و صراحت کلامی که شهیران بخاطر حفظ محبوبیت بزبان نمی آورند! ما به نسل دهه ۵۰ به قبل هیچ امیدی نداریم. امیدها به فرزندان آنها باشد.

هر چه لازمست میگوییم و احتیاجی به تائید و هراسی از تکذیب نداریم. حقیقتا ایران امروز نه جامعه هست نه ملت، چون شرایط و مقرراتی که به مردم یک کشور، خاصیت جامعه و ملت میدهد در روابط مردم نمی بینید. ایران امروز جامعیت ندارد بدلیلی که مردمی از هم گسیخته و بدون هیچ روابط سالم و انسانی، فقط دنبال ارتزاق از همدیگرند، مردمی که ریال نقد خود را مقدم بر تومان همسایه میداند. مردمی که اموال خود را مقدم بر همه بلکه اموال ملی میدانند. مردمی که بدون رو دروایی، در تمام دوران قاجار دارای همین صفات ناپسند بوده اند و در نیم قرن پهلوی نیمه هدایتی شدند اما در سیستم آموزش معیوب و زیر چوب و فلک و ترکه مترصد تلافی به چاه سابق برگشتند.

نسل منحرف بایست باز یافت شود. مردمی که اکثریت، تحت تاثیر مبلغان مذهبی، ریاکار، چاپلوس، کلاهبردار، دروغگو، ستمگر و ستم پذیر، حسود، خودخواه و ناصادقند و این صفات در میان بیسوادها به وضوح و در میان باسوادها بالایه ای از احتیاط شرعی

موج میزند. تاریخ چند قرن اخیر نشان می‌دهد که اگر اتحاد مردمی شکل گرفته از روی آگاهی و شناخت و اهمیت تحکیم روابط نبوده بلکه از روی جو و اثر تبلیغات و ماجراجویی تلافی جویانه بوده و بزودی آن اتحادها به پراکندگی انجامید.

گرچه این مردم از نظر ژنتیک وقتی زاده میشوند هیچ فرقی با نوزادان دیگر کشورها ندارد، اما اگر کسی در این جامعه با این فرهنگ بزرگ شد و انسان ماند، جای تعجب دارد و نشان از قهرمانی. انهایی که بیشتر ادعای دیانت میکنند بوقتش خطرناکترند.

سیستم مدیریتی آزادگان ایران، سیستمی است که بدون تعصب و تکبر با توجه به اندیشه های جهانی و ایرانی هر نکته مثبتی را از مشروطه، پادشاهی، پادشاهی پارلمانی، سکولاریسم، کمونیسم، لیبرالیسم و فدرالیسم، و... گرفته و به شاخصه اصلی سیستم مدیریتی دموکراسی تکنو محور و الگوی اصلی طبیعت گرا، پیوند زده و به گرایشی دست یافته که تمام نیروهای جامعه را براساس استعدادها و توانایی و بدون تبعیض، در اداره و پیشبرد اهداف جامعه سهم بداند و راههای گریز و سواستفاده ی سرمایه دار و فرصت طلب و سود جویان بی اخلاق و قدرت طلبها و چاپلوسان را ببندد و دایره ی عدالت را در دستان جمعی ملت قرار دهد. البته برای نا آشنایان به علوم رایانه ای ممکنست قابل باور نباشد اما برای کسانی که حداقل آشنایی هایی با اینترنت دارند قابل قبولست که این برنامه مدیریت جامعه با کمک اینترنت بسیار راحت است. مدیریت سالم جامعه بسیار با اهمیت و فوق العاده مهمست حالا شاید کسانی را از طرحی که نصیب وافر در حکمرانی نمیبرند شاد نکند.

مردم امروز جامعه همان مردمی هستند که در گذشته توانسته اند از بحرانهای بزرگ عبورکنند منتها خط فکری حکومتها که همیشه با رفتار محقرانه چاپلوسان فساد کشیده باعث نابودی اخلاق و ایمان و صداقت مردم شده و همین مردم فلکزده امروزی در یک سیستم درست در اندک زمانی در ستکار خواهند شد و رفتارهای بیمار گونه و شرم آور را کنار میگذارند. البته ایراد و اشکالاتی در ابتدا پیدا میشود اما مانند دیگر برنامه های جهانی اینترنت به محض شناخته شدن هر عیب فوراً رفع میگردد. این سیستم دوایری هست که بدست جماعت ساخته میشود و همه را بدون تبعیض در شعاع خود دارد.

همه سازنده ی این مداراتند، حال آنکه مدیران را بجای آنکه بالای سر خود قرار دهند، بداخل دایره قرار میدهد و برای همه نسبت به استعداد و توانایی های واقعی جا و ارزش قائلست و نظر واقعی بر این است که هرکس را در جای خود قرار دهد. و تنها کسی که جایی در این سیستم ندارد انسان علاف و حقه باز و شارلاتانهای مذهبی است چون حرافی و فریب اذهان عمومی نه تنها شغل نیست که جرم است و اگر مدیر با شرفی در حکومت فعلی انسانیت را حفظ کرده شایسته است که به میزان دانش و توانایی جایزه دریافت کند./

در زمانه ای که بخشی از ملت‌های دنیا مراحل اندک از همسویی **زیست محیطی** و **زیست انسانی** را تجربه و احیا میکنند، برای ما بسیار ضروری است که سمت و سوی مسیرمان را اصلاح کنیم. کویزایی بزرگترین تهدید برای محیط زیست ایرانست و حفرچاههای آب که بدون هیچ مطالعه علمی صورت گرفت و ناگهان غول سوزان کویر را بجان فلات می اندازد بزرگترین خطر است.

اگر کویر را میشناسی باید بدانی که مرگی است ویرانگر و رو به گسترش! ادامه ی این وضع بکجا خواهد کشید؟ آیا ویرانی روز افزون، فرصت بازسازی برای مردمی که از این نسل متوهم نجات میابند باقی میگذارد یا طومار همه را در هم میپیچد؟ بستگی به کنار گذاشتن فرهنگ مخرب فعلی و در یافتن واقعیت دارد.

طوفان بزرگ جهانی اینترنت در حال در نوردیدن دنیاست؛ آیا این فرصت را هم از دست می‌دهیم یا با همتی والا این تمدن کهن را بر جای خود محکم و استوار نگه می‌داریم؟

سرعت پیشرفت تکنولوژی دیجیتال مانند خود این تکنولوژی حیرت آورست. قرن آینده، قرن صنایع هوشمند و صنایع وابسته به اینترنت است. هوشهای مصنوعی ناممکنها را ممکن خواهد کرد و انسانها با وسایلی جابجا خواهند شد که نه صدایی نه دودی دارد و در اندک زمانی فواصل زیادی را طی کرده و با گذر زمان مرزها و قوانین امروز بین الملل تغییر میکند و انسان دنیای پرندگان را شریک خواهد شد.

اما در مقابل این بلبشوی مدیریت فعلی به جرات میتوان گفت برای مدیریت صحیح و علمی امور جامعه آنقدر ایرانی دانشمند در سراسر دنیا هستند که کمبود در هیچ زمینه ای نباشد.

مقدمه ای بر **آخرین فرصت در طوفان بزرگ**، سالهاست که فعالان مدنی و تحلیل گران و سیاستون تنها از دردهای اجتماعی گفتند و پیش بینی دردهای آینده کردند. هر چه از راه درمان پرسیده شد، باز هم از درد گفتند و از کمبود و کاستی و کجی و نادانی ها. هر چه مجری گفت ما درد را میدانیم درمان چیست؟ باز از عوامل درد گفتند. کسی پیدا نشد که راه علاج را بگوید و دیگران هم تأییدش کنند.

با برپایی حکومت اسلامی در عصر ارتباطات واقعیتهای این دین آشکار شده، ریشه اش به رو افتاده و آن تعصب و خوانش و آن جو خصومت با خرد ورزی از بین رفته و بینش مردم را تا درجاتی از شروع ر ستاخیز بیداری و پر سش گری بالا برده و هر چه بگذرد این تحول شدت گیرد و این شانس بسیار خجسته است!

عارضه بی نیازی به خردمندان اجتماع و اندیشه ورزان، بیماری است کهنه، زمینه ای و مسری است و از وجود آن انواع بیماریهای دیگر اجتماعی شکل میگیرد. انجماد افکار عمومی در مقابل ظلم و ستم یکی از دهها درد اجتماعیست که در این زمینه قرار دارد. این که جواب هر سوالی را چه اجتماعی چه اقتصادی چه علمی، به متخصصان آن رشته واگذار نمیکنیم و همه میخواهند جواب هر سوالی را با نظر خود بدهند، یعنی نیاز به متخصص در میان ما جایی ندارد و مهجور ماندن متخصص و نداشتن احساس نیاز به دانشمندان و اساتید فن، یعنی گمراهی و تفرق آراء ؛ این یعنی بالا آمدن بعضی از متوهمان بجای متخصصان؛ و در هر صورت گمراهی اجتماعی در اثر دور ماندن دانشمندان از صحنه ی اجتماع.

مردمانی که به دانشندان جامعه احساس نیاز نکردند، برای رفع مسائل به سراغ رمال و جادوگر و آخوند و مرتاض میروند.

در این دوران هم مثل گذشته خردمندان مغذوب روحانیتند و از طرفی اصولا مردم دنبال خردمندان زنده نیستند. از خردمندان در گذشته بهتر یاد میکنند و اگر کسی را بعنوان الگوی زنده معرفی کنند عده ای دیگر مخالفت کرده و صحبت را به حاشیه میرند و در این بیراهه متعسفانه کسانی الگوی اجتماع میشوند که گاهی باعث خجالت است.

اگر به دوران پهلوی نگاه کنیم با وجود بزرگان علم و ادب و اندیشه، کسی مانند علی شریعتی الگوی دینی و سیاسی میشود که نه دین شناس است نه جامعه شناس! یا داریوش خواننده الگو میشود که خود نمیداند چه شعری در چه موقعی باید بخواند.

و امروزه کسانی الگو میشوند و میلیونها پیرو و دنباله رو پیدا میکنند که بواقع هیچ جنبه مثبتی نداشته و مردم از سر لج با حکومت یا از نا آگاهی دنبالش افتاده اند.

چگونه مسئولیت پذیری ترمیم شود که حقوق بگیر بیکار نباشیم، تاجر فرصت طلب و مغازه دار محترک نباشیم. مردمی که مترصد فرصت باشند که سودی ناروا از هم ببرند؛ نمیتوانند اجتماعی باشند! وقتی بیمار ستانها و دادگاههای کشور از کارخانه ها شلوغتر و پردرآمدتر است، روابط سالم اجتماعی از بین رفته.

در این وضع پیش آمده تنها یک راه متصور است که باید بدقت آنرا بچسبیم و دریابیم. اگر بتوانیم موقعیت شناس باشیم و دنیای پیش رو را دریابیم و راهکار مورد نظر را درک کنیم.

اینترنت جهان را تغییری بزرگ خواهد داد و روابط اجتماعی از دست رفته را میتواند به گونه ای دیگر ترمیم کند؛ اگر بتوانیم با هوشمندی از آن استفاده کنیم اینترنت موقعیتی بی نظیر است و نیاز به جدی گرفتن دارد. برای بازی وقت بسیار است اما از این امکان جهت نجات و رسیدن به آزادی استفاده کن. این مرحله را میتوان به فرصت تبدیل کرد هم میتوان زیر نگاه استبداد، فواید آن را واگذار کرد و گذشت.

در گوش دلم گفت فلک ای سر مست، نتوان به امید شک همه عمر نشست / /

برخیز درین فرصت کوتاه ز خواب! در بی خبری مرد چه هشیار و چه مست/

در فاصله ی میان عشق و نفرت راه باریکه ای است که به آزاد راه وصل میشود. آزادهای که میتوانند به نجات از انجماد فکری (و نجات از انواع استبدادها) و بالاخره به آزادی اجتماعی بینجامد؛ روشنایی این راه باریک، چراغی است که با روغنی از اندیشه و خرد، می افروزد. خردمند و رهبر فکری اجتماع کسیست؟ آزادی چه معنا دارد و حد و حدود آن کجاست؟ چگونه فرهنگ آزادی را در جامعه بی مثل ایران میتوان گسترده؟ اینکه هر کسی در ایران خواهان آزادیست، آیا اگر آزادی محقق شود، همه از آن برخوردارند. چه تدابیری لازم است تا اقلیت و اکثریت، دین و مذهب، زبان و قومیت، ملاک نباشد؟ آیا در اعتراضات ۸۸ و امثال، نقش خرد و رهبر خردمند جامعه را در کار میبینیم؟ خردمند و چراغ روشن او کجاست؟

(در قرنهای اخیر خردمندی اگر آن چراغ را برگرفت، مزدوری به تیری از تاریکی جان و چراغش را بهم دوخته خاموشش کردند و کسانی به جایشان نشستند که جز ردای انسان هیچ خردی از انسانیت و خیری برای عموم ملت در سر نداشت).

(یکی از حقایقی که باید همیشه در نظر داشت درک این نکته است: در جامعه بی که فردی تحت ظلم قرار گیرد و مردمان در حمایت از او نشورند آن جامعه در حقیقت مرده است)

در کشوری که هر روز جوانانش را به دار می آویزند؛ در کشوری که مردمش نشسته اند تا پیش بینیهایی شاه نعمت اله ولی تعبیر شود و بساط ظلم و جور برچیده شود. مردمی که هیچ رحم به همدیگر نمیکنند و توقع رحم از خدای آسمانها دارند؛ در جامعه بی که معلم بجای درس آزادی تقيه میکند و کتابهای تحریف شده را بدون اعتراض درس میدهد و معلمی که بخاطر ترس، اسمی از آزادی نمیبرد، ریشه آزادی را کشته اند. آزادی یک دانش است، یک مکتب فرهنگی است و در کشوری که تمام زیر ساختهای فرهنگی برای حکومت اقلیت بر اکثریت بنا شده نمیتوان با ایده های دانشگاهی با رسم الخط استبداد به آزادی رسید.

اینترنت دنیا را چون توبی در دستان انسان قرار میدهد با قابلیتهایی بسیار حیرت آور اگر فرهنگ کاربری توسط متخصصین به مردم آموزش داده شود.

بر پایی سیستم مدیریتی مردمی با تکنولوژی ارتباطات و طراحی یک برنامه که هرکسی میتواند در آن بعنوان یک صاحب نظر دارنده ی یک شماره ملی و یک حساب مخصوص اعتباری مانند یک حساب الکترونیک بانکی معتبر از اعتبار خود در هر انتخاباتی استفاده کند.

((حکیم خیام پس از نهصد سال، بسیار زنده تر است از جماعت متعصب و خودبین وقتی چنین میگوید:

یک قطره آب بود با دریا شد یک ذره خاک با زمین یکتا شد//آمد شدن تو اندر این عالم چیست آمد مگسی پدید و نا پیدا شد

انسانی که آزادی ندارد اگر راضی باشد، ناآگاه است و یا شأن خود را نمیداند و اگر بداند و نتواند به آزادی برسد بیمار شود. بسیاری از هموطنان بیمارند و با انواع دردهای روحی و جسمی گذران عمر میکنند و عامل عمده ی بیماریها نداشتن آزادی و شادیست.

نبرد نهایی !! نبرد انسانهای بیدار شده با عوامل خوابزده گی است و رها شدن از چنگ استبداد، نگهداری از آزادی و رسیدن به آبادی و امنیت، درسهایست که درین فرصت کوتاه عمر بایست آموخت! فروغ آزادی

ایران ما چرا آزاد نیست؟!

کشوری که از غنای آثار تمدنش، تاریخ برای کشورهای بی تاریخ ساخته شود، چرا آزاد نباشد؟

علم و منطق میگوید زبان و رنگ و عقاید، مبنایی برای ارزش گذاری یا جداسدن از همدیگر نیست و در واقع هرکسی با خصوصیات قومی و مذهبی و زبانی ادعای برتری و بر حق بودن میکند، در افکار پوسیده و بی ارزش دوران خودستایی گذشته گیر کرده و نتوانسته واقعیتها را در یابد. بشر امروز در دنیای ارتباطات قرار دارد و از نظر سطح آگاهی به جایی رسیده که هیچ حد و مرزی بلحاظ قومیت و مذهب و رنگ پوست و عقاید برایش معنا و ارزش نیست و تنها کسانی در این ادعاها مانده اند که کوچکی ذره را درک نکرده اند.

حال انسانی که در خانه ای در شهری در کشوری در کره ای زندگی میکند که خود این کره ذره ایست بسیار بسیار کوچک در میان بینهایت کائنات در یکی از کهکشانها که این کهکشان نقطه ایست در پهنه ی آسمانی که خود یکی از بینهایت آسمانهای عالم بی انتهای هستی است!! یک لحظه فکر کافیست در یافتن ناچیزی بشر در عالم. هر کس توانست نگاه خود را گسترش دهد، به اندازه ای که شعاع نگاهش بزرگتر میشود، تعصبات و خود خواهی ها در ذهنش بی معنا و کودکانه میشود. در این زمانه که تمام علوم دنیا بصورت انفجاری در همه جا و در اختیار همه کس قرار میگیرد، تعصب و کوتاه فکری رنگ می بازد. انسانی که در پرتو علم و دانش، تعصبات دینی و قومی را کنارگذارد دچار انحراف و تفرقه و خودخواهی نمیشود. یک انسان متمدن هیچگاه قدم در راه تفرقه نمیگذارد. تفرقه یکی از ابزارهای کار آمد استعمارست. اینکه آیت الله با ملیت مخالف بود، از اتحاد میترسید. او میدانست اتحاد اقوام ایرانی بزرگترین قدرت در مقابل حکومتش است زیرا در اتحاد همه قومها زیر یک پرچم، پیروزیهای بزرگ رقم خورده است و خوشبختانه نسیم آگاهی در راه است و این نقاط قوت اجتماعی بار دیگر سبب آزادیخواهی خواهد شد.

سوالی که همواره ذهن بسیاری از مردم را به خود مشغول داشته اینست که چه فرقیست بین ما و دیگران؟ چرا ما نمیتوانیم خود را آزاد کنیم؟ چه اشتباهاتی در افکار و رفتار ماست که با آنهمه تلاشها و مبارزات بسیار، حتی جنگیدن تا پای جان و کشته شدن بهترین جوانان، نه تنها آزاد نشدیم بلکه هر بار در دامی دیگر افتاده و زنجیرهای دست و پایمان محکمتر شد!! نه آنکه آزادی پدیدار نشد بلکه در مواقعی هم مبارزه به بار می نشست اما همان انسانهای آزادیخواهی که رهبری مبارزه را برعهده داشتند پس از تغییر، به زندان بان مردم مبدل شدند؟ اشتباه از کجاست؟ آیا در انتخاب راه اشتباه میکنیم یا در انتخاب رهبر.

در راستای این سوالات و سوالهای متعدد دیگر که هر روز و هر شب ذهن و روح هر ایرانی را می آزارد سعی کرده ایم در تماس نزدیک با جامعه و احساس نیازها و رویت نگرشهای مردم و همچنین سیر در تاریخ و مطالعه ی احوال گذشته گان، علت و عوامل ناکامیها را دریابیم و با شما در میان گذاریم. برخی از این اطلاعات تازه گی ندارد و برخی دیگر احتیاج به تأمل و اندیشه دارد. آنچه درین نوشتار به شما عرضه میشود برداشت و ارائه ی واقعیتهاست از نگاه اندیشمندان در عین همنشینی با مردم که از سطحی بالاتر از سطوح سیاسی و جناحی، جامعه را زیر ذره بین گرفته و به دردهای اجتماعی و آلام مردمان پی

بردند و علت و عوامل تحمل و ضع موجود را دریافته، به ارائه راهکاری واقعی و مطمئن در نجات از استبداد و رنجهای گوناگون پرداختند.

شاید بسیاری از زنان امروزی را نشود از افکار بندگی نجات داد اما اگر سیستم آموزش را بر آزاده پروری بنا کنید بعد از آنکه دختران آموزش شجاعت و آزاده گی و راستگویی دیدند فرهنگ آزادگی برقرار میشود. برای رسیدن به یک فرهنگ زیبا و افتخار آمیز که باعث عزت و سربلندی هر ایرانی در هر جای دنیا باشد. رفتار نیک در گروی فرهنگ نیک است و فرهنگ نیک به آموزش و پرورش نیاز دارد که زنان را ارج نهد و مقام عزتشان را بالاتر از هر ثروت و هر قدرت و مرتبه ای بداند.

اعتماد بنفس زنان را در حد ارگانیک خود بشناید که توانمند تر در مدیریت و پایداری در عقیده و امانت هستند اگر برخوردار از آموزش صحیح دوران کودکی باشند. گردآفرید و یوتاب و آراتامیس و آریانه و پروشات و ماندانا بسیار بیاید اگر نگاه به آنها، نگاهی انسانی و قوی باشد. زنها در ثبات شخصیت بسیار قوی هستند حال این شخصیت خوب باشد یا بد بستگی به رفتار والدین و مدرسه و جامعه دارد و بنیاد فرهنگ نسلهای بعد را دختران امروز میگذارند.

اگر یکبار بجای شیخ و شعبده باز و سیاسهای منتظر الحکومه، با علم و دانش و به کمک دانشمندان، تغییر حاصل شود و بجای مدعیان رهبری، عالمان علم و دانش را دریابیم و خرد جمعی را در امور بکار گیریم به هدف نهایی میرسیم.

(هر انسانی با آگاهی، آزادی را تجربه کند، هیچگاه تن به بندگی نمیدهد.) یکروز زندگی در آزادی بهتر از صد سال زندمانی در جهل و بنده گیست.

اسارت در قیود ذهنی که اختراع بشر بوده و در گذر زمان به جرگه مقدسات درآمده، روان را آزاده و آرامش درونی را بر هم میزند و برخی برای نجات ازین عذاب، به افراط در جمع آوری مال و ثروت یا تفریح های افراطی میپردازند. اگر آمار جرم و جنایت بالاست دلیلش تنها فقر نیست، دلیل ناآرامی روحی هم هست، ماموری که دنبال سوژه برای ظلم کردنست دلیل عدالت خواهی نیست، دنبال آب برآتش روانست.

برای گذار از فرهنگ نابسامان امروز و انبوه موانع و مشکلات تا رسیدن به فرهنگ آزادی راهی نیست جز آنکه با یک رویکرد ملی به طرح مدیریت ملی دست یابیم، طرحی که سیکل نمایندگی را بطریقی مطرح میکند که قدرت مردمی را تبدیل به ابزاری کند بنام دولت و تکنولوژی اینترنت را به کمک گرفته تا به بهترین وجه ممکن مشارکت مردم در اداره ی اجتماع به عرصه ظهور برساند.

مطمئناً تمام راهکارها و ایده های سنتی میتواند راههای انحراف را باز نگهدارد و داشتن پیشینه ای تاریخی دلیل نمیشود که مردمان استبداد زده را بدون طرح و برنامه ای خردمندانه و کارآمد در تغیر اوضاع مشارکت داد. میدانیم که نمونه هایی از دموکراسیهای موفق در سطح دنیا هست و در ظاهر میتوان آنرا نسخه درمان قرار داد اما با فرهنگ موجود و عاداتی که داریم سخت است بتوانیم بر فرهنگ قهرمان پرستی یا خودخواهی های مسلمانانه پیروز شویم و باید جنبه های اخلاقی حاضر را در نظر بگیریم.

استفاده از تکنولوژی فرمانروایی مردم بوسیله اینترنت حتی برای مشارکت چند برابر این جماعت امکان پذیرست و تا چهل سال آینده بیشتر کشورهای دنیا وارد مدیریت الکترونشنال میگردند و نهایتاً انسان برای نجات خودش از خانه تکانی زمین مجبور خواهد شد به عرصه مدیریت خردمندانه الکترونشنال وارد شود و تمام این معضلات استبدادی و اسارت های ذهنی و بردگی های گوناگون نجات میابد.

ایران میتواند وارد این مراحل شود و خود را به دریای علم و اندیشه برساند زیرا تغییرات شگرفی در راه است و تمام این مقررات امروزی که ادامه ی قراردادهای دنیای کهن است از میان برداشته میشود و دنیا وارد عرصه خرد جهانی گردیده و نوع زندگی بشر را بطور کلی دگرگون خواهد کرد.

زمین، رها یافته از سوخته‌های فسیلی و آسوده از انسانهای متعصب کوتاه فکر و خودخواه، بسوی بازسازی و سبزیگی خواهد رفت. رسیدن به چنین آزادی گسترده با وارد شدن انسان به عرصه های تکنولوژی مدیریت الکترونیکی، بسیار آسان و قابل دسترس خواهد گردید. دانشمندان ایرانی میتوانند در این عرصه کشور را پیشتاز و ممتاز گردانند.

برقراری دموکراسی در هر صورت نیاز به آگاهی و فرهنگ سازی دارد. آگاهی به اینکه انسانها احترام به آزادی دیگران را احترام به آزادی خود بدانند و آزادی خود را در آزادی دیگران بچینند. هر نوع سیستمی که بخواهید برقرار کنید از هفت مدار اجتماعی مدیریت ملی غافل نشوید. این پایه های آزادی را بکار گذارید تا شاخ و برگها بر اصول آزادی جوانه بزنند.

از آنجا که عده ای به بهانه های مختلف میتوانند مخالفت خود را به جامعه قالب کنند، بهترست در پذیرش این طرح و نوع مدیریت کشور، نهایت دقت و صلابت را بکار گیرید، از قضاوتهای عجولانه و شایعات بی اساس در تمام مراحل پرهیز کرده و اطمینان داشته باشید که ایده های منشور آزادی در نهایت دقت، سوابق سرجمع زندگی ایرانی و اخلاق و طرز تفکر و نوع نگرش او به دنیا را با نگاهی واقع بین در نظر گرفته و چه اندازه خواهان رهایی شما از بیداد جاهلین است. بکارگیری خرد در تمام شئونات زندگی از توصیه های حکیمانه بزرگان علم و دانش بوده اما بکارگیری (خرد جمعی با راهکارهای سنتی محل توصیه نداشته به دلایلی که درگذشته فکر اینکه بشر از زیر بار حکومتها بیرون آید و به زندگی در امنیت ادامه دهد نا ممکن بوده و هنوز هم برای مردمی که با اندیشه ی وارسنگی پرورش نیافته اند قابل باور نیست. آزاد زیستن بدون جبر حکومتی نیاز به فرهنگ آزادی دارد.

اهداف سیستم مدیریت ملی آزادگان ایران

*. جلوگیری از رفتارهای مخرب، که منابع آب و جنگل و محیط زیست را به مرحله بحران رسانده و اگر پیشگیری نشود، در سالهای آتی شاهد فجایع غیرقابل جبران خواهیم بود و من امیدوارم هر چه زودتر امور آب و منابع طبیعی از دست افراد نامتخصص و ناآگاه بدست متخصصان درآید و از نابودی جلوگیری شود.

*. آشنا کردن مردم باحق و حقوق خود از ثروتهای ملی و استفاده بهینه و نگهداری از آنها و استفاده بهینه در حد لزوم.

*. مدیریت جامعه با استفاده از خرد جمعی و آمادگی برای پی ریزی زیر بنای لازم برای استفاده از این دانش نوین و توانایی های بسیار ارزشمند آن.

*. ایجاد همفکری و اتحاد با استفاده از اینترنت که خرد جمعی با قابلیت فوق العاده بالا در بیشتر عرصه های مدیریتی و امور ملی و میهنی را محقق میکند.

*. آبادانی کشور با اتکا به دانشمندان واقعی و متخصص از هرجای دنیا و برقراری زمینه های لازم برای مشارکت نوابغ در برنامه نویسی و ایده پردازی و نظرخواهی از جامعه و اجرا گذاشتن آن.

*. میان بری به آینده با استفاده از سیستم مدیریت هوشمند و گذار از استبداد و رفع گرفتاریها و معطلات بوجود آمده.

*. ترمیم زخمهای گوناگون اجتماعی که در اثر بی برنامه گی و عدم استفاده از مدیران توانا و نوابغ کشور بوجود آمده و رو به گسترده گی دارد.

*. اجماع در پذیرش نوع سیستم مدیریت جامع و آگاهی جمعی از نحوه ی مدیریت و اعتماد و اطمینان به درستی این طرح با علم بر این که سرنوشت ملت بدست نفرات نیست که به انحراف کشیده شوند.

سیستم مدیریت ملی، راههای انحرافی را مد نظر داشته و شاهراه اصلی پیشرفت و توسعه را نشان میدهد. روشی که متفاوت از تمام حکومتها و ایده ها و مکاتب رایج است، مکاتب و ایده هایی که نمیتواند برای ملت و دردهای وسیع ما درمانی قطعی و دائمی باشد.

(میانبری به ۴۰ساله به آینده)

این درد بارها بجان ما افتاده و بنیاد میهنمان را بر باد داده و بارها تکرار شده مثل اسب عساری دور خود چنان چرخیده ایم که درین پائیز ۹۶ وقتی دنیای غرب غرق در سعادت و نعمات است ما از نادانی و حقارت، بدنبال سعادت در دنیای پس از مرگ، مفاتیح الجنان را میگشاییم! و برای قوت لایموت فردای بچه هایمان دعاهای دراز میخوانیم، زهی درد و ندانی و فقر، زهی خرافه و جهل.....اما چگونه کشتی از این ورطه بلا برهد؟

سنگ زیر بنای اجتماع:

برای ساختن اجتماع سالم صدها فیلسوف و جامعه شناس و معلم، گفته اند و نوشته اند و درس داده اند اما مهمترین معمار اجتماع در یک کلام مادر است(معمار اجتماع فردا مادر امروزست)

وقتی نام و یادی از فرهنگ و تمدن ایران میشود نام کورش میدرخشد در حالی که کورش در دامن ماندانا تربیت میشود و کورش در میان کورشهای بسیار به پادشاهی میرسد که بتواند موثر باشد و گرنه در میان مسلمانها کورش تربیت نمیشود و اگر بشود تاثیری ندارد.

چه کسی میتواند فرزندی مثل کورش تربیت کند؟ هر زمان و در هر جای دنیا دختری مانند ماندانا تربیت شود میتواند کورش دیگری تربیت کند. فرهنگی ممتاز باید که ماندانا در آن ساخته شود. اگر چه مرد سالاری بسیاری از واقعیتها را با آب و تاب فیلسوفانه تغیر داده اما حقایق عالم هستی تغیر نمیکند.

برخلاف ادعاهای رایج، ارتقاء فرهنگ در دستان زن است. ارتقاء و تکامل زبان نیز!

اولین انسان موثر در ساخت شخصیت هر انسانی مادرست و بعد از مادر پدر و بعد دیگران حالکه بسیاری از فرزندان از سایه پدر محروم میشوند ولی طبیعت برای پرورش کودک، معمولا مادر را حفظ میکند. بسته به اینکه مادر دارای چه سطح فکر و باورها و چه فرهنگیست کودک خود را شخصیت میبخشد؛ آزاده گی یا بنده گی، ترس یا شجاعت، حق طلبی یا حقکشی، مهربانی یا بیمهری، بخشش یا خساست و انواع صفات دیگر که شخصیت آینده کودک را میسازد.

همچنین احساس نیاز عاطفی، روانی، تسکینی و طبیعی برای مردم بسیاری از باورها و عقاید وادیان و مذاهب در راستای این نیاز انسان ساخته شده اند و پیامبران و رهبران دین نیز ازین نیاز برای رسیدن به قدرت یا رهبری استفاده یا سواستفاده میکرده اند همانگونه که برخی مردمان بی پناه امروز، مردمانی که خود را فریب خورده و رانده شده از درگاه مدعیان دین می بینند اگر به علم و دانش دست نیافته باشند برای پاسخگویی به نیاز عاطفی و احساسی و رهپویی خود به جادوگران، دعانویسان، ملایانی در لباس دیگر روی میبرند.

در ایران به تشکیل خانواده نگاه حیثیتی میشود اما تربیت سالم را به باورهای اعتقادی مذهب گره زده و فرزندی مستعد برده شدن می پرورد.

(برده تنها کسی نیست که پاهایش در زنجیر و دستانش زیر بار باشد، تمام کسانی که افکار و اعتقاداتشان زنجیر به کنده ی دین و رهبانی مذهبی است، در واقع برده هستند به دلایل بسیار)

(آدمی که براحتهی در جلوی چشم میلیونها نفر دروغ میگوید، وقتی کودکی بود پدر و مادرش براحتهی به او دروغ گفته اند. پدر و مادرش مثل خیلیها فکر کردند این بچه میمون نمیتواند تشخیص راست و دروغ دهد و برای جلوگیری از ورجه وورجه های او مرتب به او وعده های دروغ دادند، و آنقدر چرخ آموزش، دور برعکس زد تا آن کودک که حالا به میانسالی رسیده را در راس قدرت نشانند!).

کودکان موجوداتی عاطفی و نیازمند محبت پدر و گرمای وجود مادر هستند. تمام موجودات زنده زمین به نوعی با محبت و مراقبت همون خود پرورش میابند) کودک انسان بخاطر دوران طولانی تر ناتوانی معمولاً وابستگی زیادی به والدین دارد و والدین به قهرمانان زندگی کودک تبدیل میشوند. البته هرکسی که بتواند محبت لازم را بر کودک عرضه کند الگوی رفتار کودک میشود.

مسئله ی پرخاشگری و نافرمانی و زورگویی کودک از جایی شروع میشود که اولاً در گفتار و رفتار والدین تناقض ببیند. دوماً، کودک احساس کند که قهرمان زندگی اش دارای ضعف است از کسی میترسد یا به دیگری تملق میگوید یا به کسی التماس میکند یا خود را بنده ی کسی میداند، اینها جایگاه قهرمانانه والدین را در ذهن کودک فرو میپاشد و زمینه بی اعتمادی در ضمیر او نقش میدهد.

اگر کودک سر پیچی و پرخاش میکند به حرفها و وعده های دروغ واکنش نشان میدهد!! آنچه کودک را به گریه وامیدارد درک نکردن روحیه پاک او و ترس و دلدریهای بی پایه است (دانستن رفتار درست با کودک بسیار مهمتر از کارهایی است که بعدها برای او میکنند. پدر و مادر همیشه از کارهایی که برای جوانشان کرده اند میگویند اما کارهایی که در کودکی او کرده اند میتواند جوابی باشد در قبال کارهایی که بعدها جوان آنها میکنند.

(مادران امروز معماران جامعه فردا هستند) (الگوهای خوب زیر دست مادران با فرهنگ پرورش یافته اند) مادری که برای ثبات کردن کودک خود یا او را میترساند یا براحتهی به او دروغ میگوید، هرگاه کودک از مادر سوالی کند یا چیزی میخواهد و مادر بدون فکر میگوید نداریم و پس بنای گریه میگذارد و آنچه یزی که خواسته حاضر میشود، پایه های دروغ و زورگویی و چاپلوسی را در ذهن کودک میکارد. توجه کنید که روزمره چه اندازه کودک در معرض این دروغهای به ظاهر کم اهمیت و آموزه های مخرب قرار میگیرد در حالی که قرار است شخصیت کودک در همین دوره کوتاه هشت ساله و با همین رفتار و گفتارهای به ظاهر بی اهمیت ساخته شود.

(آموزش دین و مذهب بکودک اشتباه بسیار خطرناکی است و پایه های انحرافات گوناگون در ذهن کودک میکارد. وهر کسی باید به جایی برسد که بتواند خودش درین زمینه تحقیق کند) این روش بسیار خطرناک که امروز در مدارس رواج بیشتر دارد در زمان پهلوی بنحو دیگری: در مجلات مربوط بزمان پهلوی، تنی چند از اهل قلم که دارای معرفیت بوده اند والدین را ترغیب میکنند که دین را باید از ابتدا بکودکان آموخت و آنها را با مسائل مذهبی آشنا کرد. این نوع مجله ها چنان که معلوم است خواننده گان زیادی داشته اما کسانی پیدا نشده که به آن معلمهای اخلاق هشدار دهد که این روش شما باعث چه گرفتاریهایی برای کودکان و حتی برای والدین آنها خواهد شد.

باری بسیاری از مردم میخواهند کودک را با حرفهای خدا پسندانه قانع کنند یا او را با دین آشنا کنند در حالی که آن حرفها ایجاد سوالهای زیادی در ذهن کودک میکند و جوابها درین زمینه ها بر او هام و ابهامش افزوده و تناقض در باور و واقعیت را بجای میگذارد. بعضی حرفها با درک صادقانه کودک کاملاً در تضادست!! بسیاری از حرفها که برای بزرگترها معنی رستگاری

میدهد، برای کودک دروغی بیش نیست ولی در اثر تکرار به باور تبدیل میشود. کودک بسیار هو شمندها به تحولات اطراف نگاه میکند. کودک با عینیات و واقعیها کار دارد! وقتی شما موفقیتی کسب میکنی اگر بجای آنکه با شفافیت به سوال کودک جواب دهی و بگویی فلان کار انجام دادم تا به اینجا رسیدم، بگویی اینرا خدا داده و من کاره ای نبودم!

شما میخواهی تواضع خود را نشان دهی، اما کودک چنین میپندارد که پدرش نقشی در موفقیت نداشته و این خدایش بوده که به او موفقیت داده. چرا کودکان از شما در مورد خدا سوال میکنند؟ کودک در ذهن خود ازین رفتارها به این نتیجه میرسد که برای رسیدن به هرخواسته لازم نیست خود را به زحمت اندازد و باید کاری کند که خدا را راضی کند و هر چیزی به راحتی از او بخواهد! و بدین ترتیب پایه های تقدیر گرایی گذارده میشود و این فرهنگ، شاعران را تقدیر گرا و مومنان را منتظر منجی میکند.

چگونه کسی میتواند خود را از اجتماع مبرا بداند ولی از امکانات اجتماعی بهره ببرد و طلبکار باشد که کاری به اجتماع ندارد. فخرانه میگویند فلانی کاری بکسی ندارد و سرش توی لاک خودش است!! حتی لاکپشت هم نمیتواند دائم سرش در لاک باشد انسان که همه گونه احتیاج به اجتماع دارد! آیا او نان و آب و محیط زندگی را از کزهره ای دیگر آورده؟ هر کس تا زنده است باید برای جبران خسارت به محیط زیست و روابط اجتماعی نهایت سعی خود را بکند و گرنه نمیتواند نقش انسانی خود را ایفا کند.

در این مسیر خردمندانه رهبری دانشمندان اصل دقت است. در زمانهای قدیم وقتی قرار بر جنگ بود همینکه میدان جنگ مشخص میشد، فرمانده لایق و کار آزموده، یک یا چند کهنه فرمانده را به بلندای مشرف بمیدان جنگ میفرستادند تا کل جبهه دوست و دشمن زیر نظر بگیرند و پیش بینیها و نظرات این پیر فرماندهان به فرمانده میدان جنگ ابلاغ میشد چرا که فرمانده ای که در کوران زد و خورد قرار دارد نمیتواند تمام جوانب جبهه را ببیند و اگر تمام تصمیمات محدود به دید خودش باشد ممکن است از جایی ضعف و شکست در لشکر افتد.

برخی صاحب نظران برین باورند که باید به مرور زمان به آن مرحله از دانش و آگاهی برسیم که هر ایرانی یک رهبر باشد و آنموقع آزادی حاصل میشود. گذشته ازینکه گذشت زمان باعث غارت ایران و نابودی میشود؛

حال به این جامعه ی تحت ظلم و استبداد بیندیشید که در آن افراد بسیاری در حال مبارزه برای رسیدن به آزادی هستند. اگر چه همه مبارزان نهایتا بدنبال رهایی اجتماع ازین استبدادند اما هر کدام در جبهه یی متفاوت و با عقایدی متمایز و با راهکاری برای اداره اجتماع به کار زار ادامه میدهد. یکی از ضعفهای بزرگ این مبارزان نداشتن یک نقطه اتصال در فرماندهی کل جبهه های مردمی ست اگر بتوان نام جبهه را برین بلبشوی ناهمآهنگ گذاشت ، دومین ضعف ؛ اگر بنا به اتفاقی ملت شانس بیاورد و حکومت استبدادی در اثر اشتباهات خودش دچار فروپاشی شود و استبداد از بین برود تازه جنگ احزاب و جبهه های گوناگون شروع میشود چرا که آنها در مدت مقتضی مبارزه هیچ نقطه اتصال و هیچ منافع مشترک برای خود متصور نبودند حال که جنگ تمام شده هر کدام جداگانه فکر میکند حکومت حق خودش تنهاست و بقیه نابحق هستند و جنگ بر سر قدرت شروع میشود. درین جاسست که جای خالی خردمندان اجتماعی بیشتر از پیش نمود میکند. آن فرماندهی که از بالا، تمام جوانب جبهه را زیر نظر داشت میتواندست راهنمای تمام مبارزان باشد در سطح ملی یک جمع شورایی میتواند باشد از تمام طیفها.

درد بزرگی که باعث شکست آزادیخواهی شد نشناختن راهنمای جامعه از شخصیتهای مبارز است و این اشتباه از خود مبارزان سرچشمه میگیرفت که علاوه بر مبارز، خود را راهنمای جامعه هم میدانند و میخواستند دو نشان را با یک تیر بزنند حالی که

معنا و مفهوم مبارز و رهبر اجتماع دو مقوله کاملاً جدا و متمایز است. نه آنکه یک مبارز نتواند جامعه را رهبری کند بلکه نکته ی باریکتر از مو اینجاست،

این سخن به مذاق خیلیها خوش نمی آید اما واقعیت است و هنوز هم بشدت ادامه دارد، شما هیچگاه از مبارزان در تلویزیونها نمیشنوید که رهبری جامعه را به دانشمندان ارجاع دهند بلکه با رودرواسی خود را از همه مناسبتر میدانند.

(رهبر خردمندی که بتواند دستیابی به عدالت و مسیر آزادی را برای کل جامعه رسم کند آن نیست که مبارزه را در راس یک گروه یا حزب یا بخشی از افکار و عقاید رهبری کند)

به تعریف دیگر؛ اگر فردی خردمند در سطح ملی داشته باشیم زمانی درفش رهبری فکری جامعه را میتواند حمل کند که تمام مردم جامعه را فارغ از نگرشهای گوناگون به چشم مساوی و یک مجموعه و یک ملت واحد ببیند و اما امکان ندارد آن فرد از صف مبارزه ی حزبی و جناحی همزمان رهبر خردمندی برای جناحهای دیگر هم باشد و آنکه بواقع رهبر یک حزب یا جناح یا قوم یا گروه است، لاجرم فکرش در محدوده ای محصور میگردد که خط و مشی آن حزب یا قوم یا گروه ست و خود قضاوت کنید که آنهمه مبارز که خود را روشنفکر میدانستند چرا ناخواسته باعث انحراف مسیر آزادی شده و هنوز هم در حیرتند که چرا انقلاب مشروطه به بیراهه رفت و یا چرا شورش ۵۷ مثل یتیمی بدامن خمینی افتاد متأسفانه این اشتباه کماکان ادامه دارد و سد راه رسیدن به یک هدف مشخصست.

اگر توجه کنید نکته های ریزی هست که شاید بنظر کم اهمیت بیاید اما همین نکته ها سنگ زیر بنای مبارزه است و ما سعی کردیم با همفکری و بررسی اتفاقات و تاریخ و مستندات دیگر، جایگاه مبارز و روشنفکر و رهبر و راهنمای جامعه را مشخص کنیم تا از ادغام این مواضع جلوگیری شود و مسیر آزادی و مبارزه با استبداد، روشن شود. برای مثال وقتی نام یک نفر مطرح شود و آن شخص دارای یک دیدگاه فراجناحی و ملی است بی آنکه حرفی در مرد رهبری اجتماع زده باشد به احتمال اینکه ممکن است توسط مردم شناخته و پذیرفته شود، مرد حمله و هجمه و تهمت احزاب و گروهها و افراد قرار میگیرد که مبدا این فرد مطرح شود و جای کیس مورد نظر آنها بگیرد بنابراین هیچگاه نمیگذارند که مردم با دید باز رهبری برای خود انتخاب کنند.

حال توجه کنید که چرا جامعه یی که به انحطاط فرهنگ و فروپاشی روابط اجتماعی مبتلا هست توافق بر سر یک رهبر ملی بسیار دور از انتظار است با اینکه صدها رهبر مستعد و دانشمند در بین مردم وجود دارد. این اشتباه در برگزیدن رهبر چنانچه بصورت فراگیر مورد مطالعه و تبادل نظر مردم قرار گیرد محتملست در زمانی کوتاهتر به سر منزل مطلوب و رهایی از استبداد برسد.

نکته: خواهان آزادی هستید، آزادی را از خود شروع کن با احترام گذاری به حقوق دیگران! بسیاری از چهره های مبارز در خارج ایران حتی حق صحبت کردن هم برای هم رعایت نمیکند تا چه رسد به اینکه فردا بجایی برسند و بخواهند رهبری یک مملکت را بصورت شورایی یا نحوی دیگر پیش ببرند یعنی بطور کلی از مسیر طبیعی خارج هستند و این پدیده از آموزش و پرورش اشتباهی است که همه ایران بدان مبتلا هستند.

احترام به حق حیات برای تمام موجودات عالم، احترام به زمین و عدم تغیر در چهره آن، دانستن این واقعیت که حیوانات تا زمانی از انسان میترسند که انسان وحش باشد ولی خودش را اهل بداند. پس تغیر را باید از افکار خود شروع کنیم تا رشد آگاهی برای گذر کردن از استبداد فراهم شود. سرزمینی که بدست یک حزب افراطی اداره شود بدیهی است که به خواسته های جامعه تن ندهد و محیط زیست و منابع طبیعی را با سرعت عجیبی بطرف پرتگاه ببرد و هر چه این نظام بینظم ادامه یابد به فروپاشی طبیعت نزدیکتر میشویم. /.....

طرح مدیریت جامعه بصورت پایدار و مطمئن، آینده را برای فرزندان و نسلهای بعد در سایه ی یک سیستم مدیریتی الکترونیک توان بکارگیری خرد جمعی دارد و رای و نظر تک تک افراد را با خط نوری مرتب و منظم از همه جای میهن، بلکه از هر جای دنیا هر ایرانی که علاقه مند به مشارکت در مدیریت کشور باشد به یک مرکز تجمع و نشر خرد وصل کند و این مرکز با استفاده از الگوریتمهای قدرتمند دیجیتال، داده ها را گرفته و حاصل آنها را به معرض دید و اطلاع عمومی میرساند و این اعلانها انعکاس خواست اکثریت و دستور کار برای مدیران است. مدیر در این سیستم مانند یک رباط در خدمت خرد جامعه عمل میکند. فرمانده این سیستم مردم هستند، که در بازه زمانی کوتاه میتوانند با همین سیستم اینترنتی هر خواسته و هر راهکاری را در سیستم به رای گیری گذاشته و خردمندانه ترین جواب را از جامعه میگیرد و به بازوی اجرایی میدهد که در حصار جامعه قرار دارد.

حال آنکه جامعه میتواند برای هر امری که مطابق میل خرد جمعی، انجام شد از گماشته قدرشناسی کند و اما اگر مطابق میل عمل نشد یا مانع واقعی جلو انجام کار بود و گماشته نتوانست توضیح دهد یا اصلا عرضه انجام آن مأموریت را نداشت با بررسی سازمانی که توسط متخصصان و دانشمندان برقرار شده اعلام علت نماید، به رفع مانع یا برکناری گماشته انجامد و از مجلس متخصصان یا مجلس خردمندان تقاضای معرفی نفرات متخصص دیگری در آن زمینه میشود و سوابق و مدارک افراد مربوطه به شبکه اجتماعی موصوف ارسال در معرض دید و انتخاب گذاشته شده و کسی دیگر جایگزین فرد ناتوان شده و آن فرد قبلی به ارزیابی حقوقی یا تخصصی میرود تا به استعدادهای محک بخورد و اگر از نظر حقوق اجتماعی خلافی نکرده در جایی که مناسب با توانانش فرستاده شود.

چون مبنای سیستم بر پایه ی آگاهی و اعتماد گذارده میشود، انتخابات و تائین یا تغییر قوانین و پیدا کردن بهترین راهکار برای رفع مشکلات ریز و درشت اجتماعی، بسیار سریع و آسان و مطمئن و بدون دخالت افراد در داده های اینترنتی صورت میپذیرد و هر آنچه نیاز به تصمیم گیری از طریق خرد جمعی دارد با این سیستم که الهامی از طبیعت هوشمند است، قابل دست یابیست. چگونه دانشمندان با استفاده از محاسبات الگوریتم توانسته اند فضا پیمایها را در مدارات زمین قرار دهند و یا کاوشگر به کرات دیگر بفرستند، الگوریتم پایه علم دیجیتال است که از نام دانشمند بزرگ ایران، خوارزمی گرفته شده همانطور که همه جای دنیا بسیار بیشتر از ایرانیان از کتب دانشمندانی مانند خوارزمی و ابوریحان و خیام استفاده کردند که لازم به تفکرست.

در هر حال استفاده از خرد جمعی که با روش الکترونشنال، بشریت را به راه عقلانیت و رفع وابستگی ذهنی و فکری به مراجع میرساند همچنین سدی محکم در مقابل دیکتاتوری های احتمالی و رفع بسیاری از وابستگی های فعلی جامعه به نیازهایی که پایه و اساس فسادهای گوناگون است.

نکته : استفاده از خرد جمعی در مدیریت جامعه فرقی اساسی دارد با مدیریت جامعه از طریق نماینده های مردم و مجلس و حتی با تمام حکومتها و سیستمهای رایج دیگر./

نکته: رفع اشکالات و ایرادات اجتماعی و رسیدن به یک روابط سالم نیاز به زمان و گستره ای از پتانسیل های سازندگی دارد که با وجود استبدادهای فکری مردم و حکومت حاضر قابل اجرا نیست چون با منافع غارتگران در تضاد است اما در طی زمانی نسبتا کوتاه، ملت به مرحله ای از رشد و توسعه آگاهی میرسند که برای نجات خود دنبال راه حل مناسب باشند، آنوقت است که انواع ایده ها و طرح های تجربه شده و نشده بر دایره ی تلاش و تبلیغات گذاشته میشود و آن مرحله، حساسترین موقع برای ملت است که بر اثر ناآگاهیهای گذشته، زندگی و رفاه و سعادت را باخته و میخواهد برای همیشه از بازیچه شدن رها شود و به زندگی انسانی و شرافتمندانه برسد.

اطمینان دارم ایرانیان شرافتمند، درک موقعیت کرده، چون در معرض خطرهای بزرگ و ویرانگر محیط زیستی و منابع ملی قرار داریم و نیاز به حرکتی هوشمندانه و سریع است. حرکتی یکپارچه و عظیم که به رهبری خردمندان که ایران را وارد مرحله ای از سازندگی عاشقانه کند.

ایده و طرح مدیریت ملی آزادگان ایران برای نجات از حماقت‌های اشرف مخلوقات بسیار ضروری است! دریای انرژی هوشمند بسیار زیباست و منتظر، اما نظرتنگی و کوتاه فکری ما انسانها مانند حایلی درمیان واقع است و بخاطر حرص و طمع به قطعه خاک و کاغذی که استاد دوشندگان بنام پول پراکند، چشم بر مرام انسانی بسته، آسیایش را رها نموده بدنبال باد میدویم.

سیستم مدیریت ملی آزادگان روشی آسان دست یافتنی و قابل قبول برای هر انسانی که شایسته آزادگیست، قابل تصور برای مثبت اندیشان و در عین حال واجب و لازم برای رفع بدآموزیهای رایج درباره طبیعت و رفتارهای افراطی سودجویانه با منابع و مخازن کانی، فسیلی، گیاهی و حیوانی و غیره است. نباید این رفتار مخرب ادامه یابد و فرسایش محیط زیست به خانه تکانی زمین برسد.

باز کردن مسیر آگاهی برای انسانهای محروم از تحصیل و رهایی ناآگاهیهای تحمیل شده و سد کردن راههای منتهی به دیکتاتوری، آشنایی عموم مردم با رفتارهایی که در برابر خدمتکاران خود دارند که باعث خدمت گریزی، مسئولیت ناپذیری و نهایتاً مفتخواری و منتظر حقوق مجانی بودن میکند، بالا بردن احساس مسئولیت و وجدان کاری، ایجاد فرهنگ مطالبه گری در سطح عمومی از گماشتگان خود که در فرهنگ مورد نظر من، نگاهها از جایگاه فعلی (مسئول خدایی)، صد و هشتاد درجه تغییر میکند چون عملاً با همان رای گیری مجبورست انتخاب کند و برای انتخاب مجبورست بصدای دیگران گوش دهد مجبورست به متخصصان گوش دهد و با اهل فن ارتباط یابد مجبورست بخاطر سرنوشت کشورش فکر کند مجبورست بخاطر مصالح خودش نظر دهد، و مزیت‌های دیگری که تمام افراد جامعه را برای اداره کشور به میدان عمل میکشاند.

این سیستم مدیریت میتواند با سرعت بطرف تکامل و رفع هر اشکال رود و البته به جایی برسد که وارد مرحله هوش جمعی شود و آنگاه زمین تحت تاثیر سازگاری انسان با طبیعت، شروع به بازسازی و بهسازی بنیادهای مولد کرده هدیه های عالی به فرزندان خردیافته خود میدهد. (اینها شعار نیست واقعیت است که باید بخاطر نجات و رسیدن به زندگی و یاد گرفتن حمایت از منافع ملی و استفاده بجا و درست از منابع ملی پذیرا باشیم).

(با یک تغییر نگاه ۱۸۰ درجه ای به مدیران منتخب، از بردگی به آزادی سعود کردن و با ایجاد ارتباط مهربانستی به فرهنگ انسانی دست یافتن و با استفاده از خرد جمعی با تکنولوژی هایی که دانشمندان در اختیار همه گذارده اند به ارتباط جمعی دست یافتن و با این مجموعه به هوش جمعی نرونیکی رسیدن و آنگاه به حقوق انسانی و زندگی اجتماعی رسیدن)

زمین شوخی با کسی ندارد و بزودی کاری کند که انسان از کمبود تولید و فقر مولد و از زنده ماندن پشیمان شود بنابراین در مقابل تاریخ و در مقابل زمان و در مقابل سرعت تخریب و در مقابل سرعت اکت تولید، وقت چندانی ندارید و هر یکروز تاخیر، روزها کار سخت میطلبد برای جلب رضایت زیست بوم و هر اشتباه و سهل انگاری، احتمال فاجعه را بالاتر میرود.

نکته؛ افکار عمومی میتواند به جایگاهی رسد که بجای دیدگاه (مسئول خدایی رایج)، فرد مسئول را گماشته ای بداند از طرف (خودش) که در قبال انجام کاری که وظیفه یافته بنا به کیفیت و دقت در کارش مزد دریافت کند نه آنکه مانند گذشته تا امروز، هر کس و ناکسی را که نام مسئول بر آن نهاده اند، خدایی داند که میتواند هم حقوق بگیرد هم هرطور دلش خواست رفتار کند. تائین کارمزد مناسب یکی از بارزترین عوامل ایجاد عدالت و برابری در جامعه است. پی گیری و بازرسی امور خدمت

رسانی و تأمین کارمزد برای حقوق بگیران دولتی زیر نظر متخصصان و دانشمندان حقوق و اقتصاد و رای و نظر جمعی مردم صورت گیرد نه بدست عده ای ذینفع.

امروزه برای مسائل کوچک از مدل رای گیری الکترونیک استفاده میشود. میتوان شبکه ای قدرتمند و معتبر بین المللی انتخاب کرد و شاید زمانی ایران به قدرت سازنده ی شبکه اجتماعی تبدیل شود و انتخابات را در شبکه ملی اجتماعی بنام مشاهیر ایران قرار دهند و یکایک مردم به زیباترین و پرافتخارترین شکل ممکن در دنیا انتخابات برگزار خواهند کنند و به بهترین وجه بر موانع فایق آیند.

روحانیت شاید تنها شبکه ای باشد که در ظاهر خود کمترین تغییری نداده و بر سنت خود افتخار میکنند و این شانس اتحاد مردم را بیشتر میکند اما این روحانیت نیز بر اثر طبع مفتخواری قربانی شبکه های غارتگر خواهند شد و روزی میرسد که فرزندان شان را در بلاد غرب حذف کنند و سرمایه هایی که به خیانت بردند نصیب دیگران شود اما امروز که بعنوان دشمن در مقابل آزادی قرار دارد یک شانس برای مردم ایرانست که عاملان انحراف را در لباس متفاوتی ببینند در حالی که این طبقه سنتگرا، خودشان هم بازیچه ی تعدادی از مراجع بزرگ هستند که علاوه بر سلطه و کنترل نیروی فکری بخش بزرگی از مردم، جامعه روحانی را هم قربانی اهداف پلید خود کرده و احتمالاً بیشترین تاوان دهندگان روزهای سخت خواهند بود.

داستان انقلاب ۵۷ را بارها از همه نظر شنیده اید اما عبرتهایی در همین داستان نهفته است که باید ثبت تاریخ شود.

معمولاً در انقلابها شکستهای بزرگی رخ میدهد که حاصل نیندیشیدن و اتفاق نظر نکردن رهبران مبارزه برای فردای بعد از انقلابست. چنانکه تاریخ میگوید انقلابها از مسیر آرمانی خود منحرف میشوند یا انقلاب بچه های خود را میخورد یا ایرادهای دیگر که اگر به مسیر تحول انقلابی از قبل تا پیروزی و بعد از پیروزی نگاه کنیم در مابیم که این انحرافها نتیجه یک اشتباه هست که در انقلاب ۵۷ این رخداد عینی و تجربه شده درس بزرگی به جای گذاشته که میتواند راهگشای امروز باشد. اگر بعنوان یک مدل به آن نگاه کنیم و تحولات آنرا از مبارزه تا پیروزی و انحراف مطالعه نماییم به این نتیجه واقف میشویم که درست است عده ای ناراضی و عده ای جوگیر و عده ای خطاکار حکومتی با جریان استعمار همراه میشوند اما در هرجایی که خودخواهی بروز کند ارتباط و مشورت و پیدا کردن راه عقلانی دشوار میشود.

حالا دقیق شوید که چرا عده ای خائن میشوند: پادشاه سعی میکند نظام خود را مطابق با پادشاهی های دوران باستان تطبیق دهد و با زنده کردن نام و یاد امپراتوری پارس و نمادهای باستانی، زمینه را برای یک تحول بزرگ ملی آماده کند اما پادشاه راهی برمیزند که اتفاقاً خودش در میدان تقابل تمام راهها قرار گیرد و تمام مسئولیتهایی که بین افراد مسئول تقسیم شده را بگردن خود می اندازد. دیگران هم بدشان نمی آید که حقوق و نام و نشان داشته باشند و چندان مسئولیتی هم بگردنشان نباشد!!

در نگاه شاه به نمادهای باستانی و احیای هویت ایرانی، تضادهایی با دینمدارها ایجاد میشود از طرفی عده ای با ترفندهای موزیانه اصالت شاه را زیر سوال میبرند و سعی دارند دستاوردهای شاه را به بهانه اینکه او از نسل پادشاهی نیست کوچک و ناچیز پنداری کنند. این افراد بیشتر از خانواده های خوانین هستند که با استثمار رعیت به سرمایه و قدرت رسیده و با کبر و غرور به سوابق حکمرانی یا ایلخانی خود مینازند و برای بزرگ جلوه دادن خود و بدست آوردن جایگاه سابق، اصالت خود و شاه را در ترازوی قضاوت افکار رعیت گذاشته و اینطور به رعیت القا میکنند که اربابت از شاه با اصالت تر است و در ردیف خدایان قرار دارد. در این رفتار موزیانه گروههای چپگرا و توده ای ها هم همدست شدند.

مراجع با خوانین و ملاکین و بازاریان به هم نزدیک میشوند. (این نکات را از زبان خاطرات خانزادی میگویم که به نسبت بقیه سفره شان هیچگاه خالی از کارگر و مهمان و رهگذر و فقیر و غیره نبوده بنابراین تعبیر شخصی نیست با اینحال شخصا از پیرمردی شنیدم که گفت خدا نیارد زمانی که در همین خانه از ارباب کتک خوردم برای دو من گندم و سیر کردن شکم بچه ها (عبرت

دهه چهل با اصلاحات و انقلاب سفید شاه، زمینه های دیگری برای بهانه های بیشتر فراهم میکند. همانطور که گفته شد قدرت و ظلمت خوانین، طبقه روستایی را بسیار درمانده کرده و شاه برای دادرسی، با مشاورت نیکسون رئیس جمهور وقت امریکا به اصلاحات ارضی دست میبرد و این یعنی دست کردن در لانه افعی. خان با بیگاری از رعیت به ثروت و قدرت رسیده! تعدادی هم خاندانهای روحانی که طی دوران گذشته با املاک اهدایی و موقوفات و نذری پروار و تنه به تنه ی خان میزدند حال چگونه میتوانند ببینند که یکباره روستایی صاحب زمین شود. رعیتی که حالا صاحب زمین شده و از سلطه خان خارج میگردد تا دیروز مجبور بود با ترس و لرز و یک خروار تملق و گرفتن وقت و اجازه، پیش اربابش زانو بزند و بدون اسم آوردن از مزد و زحمتی که کشیده، اندازه ای که بچه هایش از گرسنگی نمیرد و خودش برای کار کردن تجید قوا کند، مقداری گندم یا جو گدایی کند! که گاهی با تنبیه و حقارت بسیار همراه است. حالا ورق برگشته و طوفان دشمنی برپا میشود. این وضعیت در تمام ایران به اشکال مختلف جریان می افتد.

نفس اینکار در دست است و هدف نجات انسانهای دربند ظلم و ستم میبا شد اما زمینه ای برای آگاهی و فرهنگ سازی فراهم نشده. هر کاری و هر خدمتی نیاز به آگاهی دارد. اگر رعیت به آگاهی میرسد خودش از شاه میخواست که از سلطه اربابها نجاتشان دهد و مشکلی پیش نمیآید و خود کمک میکردند اما مردمی که در فقر و بی فرهنگی دنیا آمده اند و زمانی که ماشین تبلیغات خان و مالک و روحانی بسیار قدرتمند تر از حکومت عمل میکند. اسیران رها شده فریب دستگاه تبلیغاتی خوردند که شاه دو پایه آنرا میدید اما پایه سوم آنرا که طبقه دبیران بودند ندید. طبقه دیوانسالار جدید بیشتر از بچه های خوانین و روحانیون متمکن بودند که از دانشگاه به ادارات راه میافتند. (خانزاده های مغرور با ارتجاع سیاه و سرخ همراه شده. این سه پایه بر سرنوشت ایران سایه انداخت. عبرت)

شاه برای رساندن ایران به قدرت و ثبات هر اقدامی که میداند بسرعت انجام میدهد. دموکراسی غرب و کمونیسم شرق سایه بر دانشگاهها انداخته و دولتمردان ایران میگویند دموکراسی در ایران بهتر از غرب رعایت میشود اما بسیاری از تحصیلکردگان نظرشان مخالف نظر دولت است.. دشمنان شاه دائم از نفت و سرمایه ملی که شاه میفروشد و پولش را برمیدارد حرف میزنند و با دادن آمارهای جعلی جو نفرت شکل میگیرد. اعتراض به اقدامات دولت آغاز شده و گروهکهای تروریست در شهرها اقدام به خرابکاری و ترور میکنند و آنرا بگردن ساواک می اندازند. دولتیه نمیتواند درد را تشخیص دهند یا به عرض شاه برسانند. سر و شاخه های اخوان المسلمین در همه جا رسوخ میکند و برنامه های انگلیس را پیش میبرد. توده ای ها برای اهداف خود با حکومت ضدیت دارند (عبرت)

اما شاه به نتیجه اقدامات خود امیدوارست و غافل از آتشی که در حال شعله ور شدن است حساب میکند که با تمام این مخالفتها، نتیجه مهم است و وقتی مردم به رفاه برسند ارزش حمایت میکنند و ریشه تمام مخالفتها را در کشورهای محتاج نفت میداند و بارها اعلام میکند که آنها میخواهند بر روال سابق اختلاف بیندازند و سواستفاده کنند. نفت ارزان ببرند و ما را در ضعف و ناآگاهی نگه دارند. شاه درست میگفت اما برای آگاهی جامعه برنامه ندارد. زمانی که رادیو میتواند صدای هر مخالفی را به هر خانه ای ببرد برنده کسی است که بتواند از این وسیله جهت روشنگری استفاده کند. (رادیو دولتی برنامه گلهای شاد میگذاشت و رادیوهای بیگانه برضد شاه برنامه داشتند. عبرت)

شاه برای ناامید کردن غرب و امیدوار کردن مخالفان سیاست عجیبی پیش میگیرد گویی مردم را همیشه با خود دارد. شاه به پشتیبانی آمریکا امیدوار است از طرفی اروپا را با حرفهای خود میترساند(در حالی که مردم توسط دشمنان شاه مغزشویی میشوند و اگر بر علیه حکومت اقدامی هم نکنند پشتیبان او هم نیستند! عبرت)

کمپانیها نمیتوانند از سود نفت بگذرند چون زمینه فروش اسلحه بر اثر تغییرات بنیادی در کشورهای اروپایی برچیده شده و اگر اختیار نفت را هم از دست بدهد دومین شاهراه بزرگ ثروت اندوزی را از دست داده بنابراین با جدیت تمام بدنبال انحصار بازار نفت است و رهبران کشورهای مصرف کننده را متقاعد میکنند که در مخمصه بزرگی قرار میگیرند و باید هرچه زودتر فکری بحال خود کنند.(سیاست تکفره شاه. عبرت)

چون موضوع خیلی مهم است، مهره ای کلیدی در ساواک مانند فردوست خریده شده و در خفا زیر پای شاه را خالی میکنند. شاه بوی خیانت امرا و نوکرها را در روزهای آخر حس میکند. هیچ مجالی برای اثبات واقعیت نیست و باید جان خانواده را نجات دهد.(فاصله بین حکومت و مردم)/ در میان آن همه مدعی بی برنامه، تنها یکنفر را مناسب میداند و به خاطر نجات ایران به شخص شاپور بختیار از جبهه ملی رجوع میکند و بختیار وزارت را بر عهده میگیرد. (جبهه ملی پشت بختیار را خالی میکند. خودخواهی نهادینه شده). ۳۶ روز حکومت بختیار همراه است با آشوب بسیار که از سوی گروهکها سازماندهی میشود (و احزابی که بدون برنامه فقط یک راه بلد بودند! مخالفت با شاه و حالا مخالفت با بختیار).

در میان رهبران احزاب گویی هیچیک ایران را نمیخواهد و بجای همکاری، ناگهان چشم به حکومت یا سهمی از حکومت میدوزند. رفتار احزاب بعد از نخست وزیری بختیار به تاریخ ثابت میکند که مهتران سواد و مبارزه در ایران با چشم باز به منافع ملی نگاه نمیکندند.(ارجمیت منافع شخصی بر منافع ملی در تمام ابعاد)عبرت.

زیاده گویی داستان انقلاب برای رسیدن به این نتیجه بود که اولاً تمرکز قدرت در هر شکل و هر نوع میتواند زمینه را برای انحراف و درگیری فراهم کند چنان که شاه تمام امور را بوجود خود وابسته کرده بود و از طرفی به روحانیون پرو بال داد و بجای آنکه برای آزاد سازی برده ها از دست خوانین ایجاد سیستم آموزش مناسبی کند، مانند جراح بجان دمل چرکین دوهزار ساله افتاد و خان و ملاک را با خود دشمن کرد و از همه مهمتر دستگاه آگاهی رسانی نداشت تا مردم را با دلایل اصلاحات آشنا و همراه سازد.

یعنی اگر ده سال روی آموزش و اطلاعات مردم کار میکرد، مردم خودشان منتظر اصلاحات میشدند اما زمانی که زمین از خان برداشتند و به رعیت دادند خیلی ها نمیدانستند دارد چه اتفاقی می افتد. اگر قبل از انجام هر کاری مردم را آگاه کنند ممکن است تغییرات بدست خود مردم و با سرعت کمتری انجام شود ولی دستور دادن همیشه عواقبی دارد.

این نسخه نیکسون بود که به شاه توصیه داد و در واقع این داستان ما ایرانیان است که با نسخه های غرب و شرق میخواستیم بیماری خود را علاج کنیم و بدرد ما نمیخورد و در پای عمل کار نمیکند. ایده های جوامع غربی و روس شرقی و حتی ایده های ایرانیان خارج نشین با واقعیت قلب ایران سازگاری ندارد. اگر نتوانیم به نیاز اجتماع و ضعف و دلایل انحرافات پی ببریم راه بجایی نمیبیریم. (دشمنان میتوانند از همین مردم ساده دل، دشمن بسازند بر علیه منافع ملی خود چنانکه امروز هرکسی بنحوی دارد منافع ملی را خرج منافع شخصی میکند. عبرت)

(ا)ستادی از آمار میگوید در میان صد انسان، یک گو شیر در میان صد گوسفیر، یک رمال و در میان صد رمال یک آخوند و در میان صد آخوند یک مجتهد بوجود میآید).

تاریخ به ما در سهایی ارز شمند میدهد که خود را بیابیم و از تجربیات گذشته استفاده کنیم و یک اشتباه را دوباره و چند باره تکرار نکنیم وانگهی عملکردهای صحیح را از یاد ببریم و مسیر را گم نکنیم، ولی تاریخ معاصرمان که پر مغفله است و گذشته

نیز حال بهتری ندارد. آنهایی که مسئولیتها را بر عهده میگیرند وظیفه دارند تاریخ را با واقعیت بنویسند ولی خودشان عامل مغلطه اند. همانطور که دانشمندان کشف علم میکنند تا جهان پیرامون را بهتر بشناسیم. مخترعین ابزار و امکانات جدید و مدرنتر میسازند تا زمینه رشد صنعت و فناوری فراهم آید، هنرمندان امکانات و اختراعاتی برای پیشرفت هنر و آسایش روح و روان آدمی فراهم میآورند و خردمندان مسیر عقلانی پیشرفت فرهنگ و آزادی و عدالت اجتماعی را به جامعه نشان میدهند، تاریخ نگار نیز وقایع را نگارش میکند تا نتیجه ها سرمشق امور جاری و آینده شود، حاکمین استبدادی هم از تحریف تاریخ به نفع خود سود میبرند، اما هر گونه دخل و تصرفی در واقعیت عواقبی نامناسب برای اعتماد و اعتبار اجتماعی پدید می آورد کما اینکه مشاهده میشود هم اکنون بر سر اعتماد مردم چه آمده!!

انحراف سیستم آموزش، واقعیتیست که برای نجات از بردگی ذهنی باید اصلاح گردد زیرا پیکان آموزش در انحصار حکومت و حکومت در انحصار طبقه دبیران بوده و اگر به ابهامات تاریخ رسیدگی شود معلوم میگردد که پایه و اساس انحراف ملت ایران در طول قرنهای گذشته چه بوده و چرا دستگاه آموزش هیچگاه از دست روحانیون خلاصی نیافته؟! این واقعیت انکار ناپذیر است که اگر تاریخ زیر نظر حاکمان نوشته شود و معمولاً فریب است.

(میان عشق و نفرت راه باریکه ایست، به سوی اندیشه، نجات و آزادی، در گروی اندیشه است نه عشق یا نفرت)

(((انسان میتواند با قدرت اندیشه و علم از جهنم بهشت بسازد و با قدرت جهل از بهشت جهنم)))

زنگ بیداری در ایران؛

دهه جاری نسبت به دهه ۸۰ از منظر رشد آگاهی و سطح تفکرات جامعه بسیار متفاوت است. تا سال ۸۸ جوانان علاقه به بحث سیاسی نداشتند. اعتراضات و ناراضیاتی مردم در قبال تقلبات انتخاباتی چشم جامعه را بر مسیر حکومت باز کرد و آنانی که از تعصبات کور و سفره ی انقلاب به دور بودند فهمیدند که این حکومت هیچ به شعاع خود عمل نمی کند. از آن زمان بسیاری از مردم که غافل از بنیاد غیر اخلاقی حاکم بودند از خواب غفلت بیدار شدند. تا آن سال هنوز کفه ی ترازو به لحاظ مشروئیت به نفع حکومت بود یعنی اکثریت مردم نسبت به چگونگی اوضاع بی تفاوت بودند و فکر می کردند مشکل چندانی ندارند و نباید ناراضی باشند. وقتی چشمها بر مسیر دیکتاتوری باز شد، موجودیت نظام را خطرناک و مخرب دیدند و در این چند سال شاهد رشد تصاعدی آگاهی هستیم.

اکنون اوضاع تغییر کرده و کلید بیدار باش زده شده و بر عکس گذشته مردم دارند متوجه خطر می شوند همانطور که قبلاً گفتیم تا آن زمان کسی به تاریخ و سیاست علاقه ای نشان نمی داد و اکثریت مردم می خواستند خود را با وضع موجود وفق دهند اما واقعه ی سال ۸۸ ضربه ای محکم زد به روان تمام کسانی که از ترس طوفان به قایق شکسته دل بسته و منتظر نجات بودند.

نبود آگاهی، ندانستن تاریخ و نداشتن راهنمای خردمند باعث میشود افراد منحرف و عوامل بیگانه، جایگاه رفیعی نزد افکار عمومی پیدا کنند چنانکه یک اسلام آرمانی توسط شیخی به نام مرتضی مطهری به مردم قالب شود که هیچ سنخیتی با واقعیت دنیای امروز نداشته باشد. وقتی فردی ناشناخته با تبلیغات منجی آزادی شود و دلسوزان مملکت، دشمن مردم جلوه داده شوند باید دید کجای کار میلنگد چون اگر مشکل اصلی را پیدا نکنیم این واقعه بارها تکرار شده و باز هم ممکن است تکرار شود. از گفتن این سرگذشت میخوام نتیجه بگیرم که اگر ملتی آگاه باشد هیچ گاه فریب نميخورد. ملتی که بتواند به تاریخ واقعی خود واقف گردد، ضعف و قوتهای خود را میشناسد. مردم بیدار در خرافات غرق نمیشوند. هیچ قدرتی نمیتواند یک ملت بیدار را از راه بدر کند. مهم اینست که این اشتباهات بدرستی شناخته و درس عبرت شود تا نسلهای بعد فریب نخورند. مردم ما درین شکست بزرگ تجربه های بزرگی هم کسب کردند که امکان نداشت اینگونه صریح بیاموزند.

اگر چه حکومت مذهبی بارها در ایران تجربه شده و ویرانیه‌ها بار آورده اما تاریخنگار مذهبی هیچگاه پشت سکه را نشان نمیدهد و اینگونه است که عده‌یی عاشق صدای دهل از دورند و گسترش حکومت دینی را یک امر واجب میدانند چنانکه در گیلو دار انقلاب مشروطه در سال ۱۲۹۲ دوباره جرعه خورد ولی یک تعداد از بزرگانی در امور دست داشتند مانند مشیرالدوله و احتشام السلطنه و فروغی که بهرحال مسیر را از انحراف بسمت حکومت مذهبی مانع میشدند ولی از سال ۱۳۲۰ به بعد در اثر تغییرات بسمت دموکراسی، مذهب باز پروری شد و در ۵۷ بازهم به وقوع پیوست اینجا بود که هر کس ادعائی در فهم و سواد داشت به نحوی توی سر این مردم زد که بپایند اسلام واقعی یاد بگیرند.

واکنش به اندازه کافی زمان برای نمایش حکومت دینی و اجرای احکام و قوانین الهی داشته‌اند. در این مدت تمام امکانات کشور را بکار گرفتند که مانند عباسیان حکومت کنند. هیچ تغییری نمانده که انجامش نداده باشند و آزمایشی نیست که نکرده باشند. اکنون موقع قضاوت و برآورد است و کل جامعه در مقام قضاوت نشسته و تمام ادیان با ریشه و شاخ و برگش عیان گردیده و حاصل کار مدعیان جلوی چشم همه قرار دارد و هیچ رازی در پرده ابهام نمانده مگر برای کسانی که منافع ازین سقوط تاریخی دارند و این روشنگری بسیار مهم و کارساز بود.

اکنون پرونده در دادگاه وجدان ملی در شرف قضاوت و حکم نهایی قرار دارد و تاریخ قضاوت خواهد کرد.

(مسلمانا وقتی صحبت از اسلام و اعراب اشغالگر می شود ربطی به اعراب و کشورهای همسایه در این روزگار ندارد آن اعراب صدر اسلام هر چه بودند و هر چه کردند گذشت و هر آنچه امروز بر سر ایران می آید مثل همیشه نتیجه گمراهی خود ایرانیان است که با تبلیغات دشمن بسادگی فریب خوردند و بدام ماموران روس و انگلیس افتادند و به قهرمانان خود پشت کردند و دانشمندان را اهمیت نداده و بجای آنها درب خانه شیخ و رمال میزنند. نتیجه آموزه های پلشتی است که بر اثر نادانی رواج یافته و در واقع نتیجه نداشتن تاریخ و انحراف جامعه از مسیر خرد و اندیشه و تمام اینها نتیجه اعتلاف طبقات حاکم و روحانی و دبیران است که فرهنگ جامعه را برای منافع خود شکل میدهند.

حال با توجه به مجموعه ی معضلات اجتماعی که به خاطر نداشتن مدیریت به نفع مردم، دارد به سوی پرتگاه می رود راه چاره چیست و چگونه می توان از این بحران گذشت و به یک ثبات اقتصادی و سیاسی رسید. اینک در حساس ترین مقطع تاریخ قرار داریم و چه نیرویی میتواند کشورمان را از این گردنه طوفانی عبور داده و به یک مرحله از ثبات سیاسی و اقتصادی برساند. آیا این مردان خدا همگی دزدند یا روش کلاه شرعی پیش میگیرند و مسئولیت گناه خود را بگردن پیشوای خود می اندازند. درین راستا به رساله جدید نگاه کنید. از او سوال شده در مورد تداخل مال حرام و حلال: اینگونه جواب می گوید، اگر مال حرامی با حلال مخلوط شود و حساب آن نتوان کرد می توان خمس کل مال را داد تاحلال شود !!! از مبلغ و مقدار هم صحبت نیست.

با این فتوی هر میزان پول دزدی با هر میزان پول حلال مخلوط شود که نتوان حساب آن حلال و حرام را از هم سوا کرد تنها با پرداخت خمس کل مال حلال میشود. این فتوا با گذشت زمان جنبه عادی به خود گرفته و محتمل روزی فرا رسد که دستبرد زدن به خزانه ملی را جهاد در راه خدا دانند.

کشور ما دارای چند قطب تولید محصولات ناب در شهرها است. هر یک از این شهرها با درآمد خود می توانست دهها کارخانه بزرگ صنعتی ایجاد کند. یک سری طرحهای صنعتی در گذشته بود و بعد از انقلاب این طرحها در اختیار جهاد سازندگی گرفت که تا قبل از ادغام سازمان کشاورزی و جهاد سازندگی روی این طرحها فعالیت می شد ولی به دلایلی متوقف شد. اگر آن طرحهای صنعتی مطرح میشد و روابط مردم مانند چند دهه قبل، کار آفرین و پولدار در کنار هم جمع می شدند و دولت با دادن تسهیلات آنها را تشویق به احداث کارخانجات صنعتی یا فرآوری می کرد ضمن ایجاد همکاری و اتحاد سطح فکر

اقتصادی و اجتماعی مردم را بالا می برد اما سازمان غارتگری که منافع خود را از تفرقه و نادانی مردم میجوید از هرگونه پیشرفت اجتماعی و اقتصادی مردم جلوگیری میکند. وقتی از طرحهای توسعه جلوگیری شود با توجه به سیاست ایدئولوژیک، روابط بین قشر پولدار و آخوند برقرار میماند و پولدار برای نجات از عذاب وجدان بدنبال راه فرار و روحانیت که خود را واسطه مردم و خدا جا زده در این جا به حقیقت وارد مرحله دلالتی شده و می تواند با گرفتن پول یا قطعه زمین، قطعه یی از بهشت به او بفروشد و با گرفتن خمس و ذکات وجدان او را از انجام ندادن وظایف انسانی راحت کند.

از هزارها سال پیش در هر کشوری مردم به نوعی در صدی از درآمد خود را به فقرا میدادند. این بعدها بصورت احکام دین یا قانون درآمد. در اسلام با عنوان ذکات، ده درصد مستقیماً بفقرا میدادند با آمدن منقلبین، روحانیون توانستند علاوه بر مصادره ذکات به نفع خود، بحث خمس که در اسلام مخصوص غنائیم جنگ بود را بر درآمد مردم توضیح کنند و ذخایر زمین را به چشم غنیمت ببینند و عمال غارتگر را بعنوان سرباز و با این احکام اسلامی ثروتهای ملی سر از کشورهای غرب و شرق در میآورد تا خمسی به دربارهای معممین برسد.

نتیجه این سیاستهای استعماری اینکه یکی از بدیهیات رابطه بین غنی و فقیر که در تمام ادیان مرسوم است در حکومت منقلبین وارونه شده و آنچه می بایست از ثروتمندان به فقرا برسد به نفع حکومت مصادره و با این وضع فقرا فقیرتر روابط مردم تیره تر اتحاد به نفاق و جیب ظالم پرتو و برای خریدن خانه های آنچنانی در بلاد کفر راهی میشوند تا شعار نه شرقی نه غربی محقق گردد.

اتاق فکر استعمار با کمک گرفتن از تجربیات دوران شاه، با کمک گرفتن از تجربیات دیکتاتورهای دنیا، با کمک از سرویسهای اطلاعاتی و جاسوسی و شجره ای که ریشه در لندن و شاخه در همه جا دارد، به بی ارزش کردن علم، بی اعتبار کردن آموزش، بی اعتبار کردن اساتید دانشمند و بر هم زدن روابط اجتماعی پرداخته موجبات تسهیل غارت کشور با کمک مردم را فراهم می آورد تا ماموریت تاریخی خود را به پایان رساند.

یکی از برگهای تاریخ ایران که در آینده با استناد به مدارک آشکار و محرمانه، نوشته آید نقشه ی غارت ایران است. غارت ثروتمندترین کشور دنیا بکمک مردم خودش!!

بدیهی است که هیچ قدرتی در مقابل مردم آگاه و روشن به حقوق خود، توان مقاومت ندارد. حکومتها هرطور سفاک و بی رحم بودند در مقابل سیل ملت شسته شدند. یک نقطه اتکا لازم است بنام راهنما و یک هدف مشترک. همانطور که در سال ۵۷ مردم ایران با یک اتحاد جمعی چشم ایران را کور کردند، پس مهمترین موضوع ایجاد حس اعتماد و ارتباط بین مردم است که بهیچ وسیله ممکن نیست مگر آنکه سیستمی برقرار شود که مردم بدانند نفعشان در مشارکت و رعایت حقوق همدیگراست. آنگاه خواهید دید که همین مردم قانون گریز، خودخواه، بی اعتماد، ظلم پذیر و ضعیف کش چگونه دل به اصلاح و آبادانی دهند.

در دربار حاکمان ماضی، اگر بتوانیم آن را با دربار زمان آتی گره کوچکی بزنیم، زمینه برای سالوسی و چاپلوسی و زیرآب زنی و توطئه فراهم است مگر آنکه استثنائی در کار باشد. در چنین جوی هیچگاه خردمندان راه نمیابند اگر خردمندی هم باشد مانند امیرکبیر و عباس میرزا و تقی خان به تیر غیب گرفتار آید. بدون استفاده از دانش خردمندان، دربار ماواى کشمکش مدعیان حکومت است. بنابراین سعادت جامعه در حکومت یک نفره بستگی مستقیم به خصوصیات اخلاقی و علم و دانش و حتی سلامتی روح و تن و حتی سلاقی شخصی و حتی عاداتهای آشکار و پنهان شخص حاکم دارد. حتی غده پروستات حاکم میتواند بر سرنوشت آذربایجان اثر گذار باشد.

حال فرض کن شاهزاده رضا پهلوی را در سن ۵۴ سالگی برغم میل خودش به زور بر تخت پادشاهی نشاندید. بسیار خوب، از فحوای کلامی ایشان مشخص است که تحت تاثیر چاپلوسی و تملق و دغل بازی و نیروهای قدسی و غیبی که آفت سلطنت است قرار نمیگیرد و سه دهه حکومت کند. آیا بعد از آن چه خواهد؟ چه کسی جای این پادشاه عالیقدر مینشیند که همین خصال نیک را ضمان باشد؟ فرض کن چاپلوسان نتوانسته اند روی پادشاه کمترین اثری بگذارند اما چه میدانید که جانشین او چگونه خواهد شد؟

در هر حال سالهاست که دنیای آزاد این فصل از کتاب مملکت داری را تمام کرده و به عوارض آن واقف گردیده و هرگونه اختیارات مطلق را به هیچ شخصی نداده و از مجالس برای اداره ی جامعه بهره میبرند و از عوارض دیکتاتوریهایی تکفیره نجات یافته./

حال به مشروطه و پارلمان توجه کنید! در این مدل میخواهند پادشاه را در یک حصار قرار دهند تا بقیه کار خود انجام دهند و شاه فقط ببیند و دم بر نیاورد. این یک خطر بزرگ و تکرار اشتباه دیگرست که در ایران میتواند بزودی میان مردم تفرقه و ایجاد طبقه ای قدرتمند در مقابل مردم کند و به بستن درب آزادی منتهی خواهد شد. یعنی عده ای به نحو دیگری بنیاد حکومت بگذارند و بجای یک پادشاه دویست، سیصد نفر شاه کوچک و رقیب بسازند.

اگر بتوانید هفت مدار سیستم مدیریت ملی را بکار گیرید در سایه آن هر چیز دیگری بخواهند بیفزایند چندان سنگین نشود مثلا شما دوست دارید پادشاه داشته باشید زمانی که سیستم مدیریت ملی را برقرار کرده اید نه تنها پادشاه بلکه هر چه لازم بنظر برسد به خرد جمعی میسپارید و بدون نگرانی جواب در ست و دقیق را بدست می آورید حال پادشاه اشتباه کند بازهم قدرت اجتماع تصمیم میگیرد و حسن کار در تکنولوژی هست که اعتماد را زنده میکند و شما میدانید که تک رای شما کار خودش میکند و نمیتواند دزدیده شود.

انسانهای دربند استبداد فکری خیال میکنند آزادی را باید از جایی یا کسی یا مجموعه یی برایشان بدست آورد و خود را در ایجاد آن دخیل نمایند یا در بدست آوردن آن موظف نمایند یا ناتوان از بدست آوردن آزادی مطلقا فکر میکنند آزادی را دیگران از ما گرفته اند و باید آن را بازپس گرفت!

این یک ناآگاهیست که آزادی را در حکومت دیگر جستجو میکنند برایشان فرق هم ندارد فقط از این حکومت به آن حکومت!! نه میدانند چگونه از دست رفت و نه میدانند چگونه بدست می آید.

اگر این واقعیت ساده را بپذیریم که:

آزادی را تو بمن میدهی، آزادی را من به تو میدهم، ما به همدیگر آزادی هدیه میکنیم، رسیدن به آزادی یعنی همین و راه آن روشن است. البته نه حالا که کار از کار گذشته بلکه بعد از آزاد شدن.

(همانطور که من و تو آزادی را از هم گرفته ایم به همین سادگی میتوانیم آزادی را به هم باز پس دهیم!)

((((مشکل ما این است که خود را اجتماعی میدانیم اما خود را از اجتماع سوا میدانیم!)))

این یک واقعیت است که برای مردمان ما قابل هضم نیست و در برابر پذیرش آن جبهه میگیرند و اهانت بخود میدانند اما:

به این داستان با دیده خرد و بدون تعصب نگاه کنید ((هیچ قدرتی در جهان، بما حکم نمیکند که همدیگر را محدود کنیم الا خود ما، ما که اسیر تبلیغات مذهب برده داری و توهمات ضد اجتماعی آن هستیم و چه کارها که در راه رسیدن به خواستههای او میکنیم تا ذهن خود را ارضاء کنیم و بسیاری از این کارها با طبع خود انسان ناسازگارست و باعث ضربه زدن به روح انسان و یا ساختار طبیعت میشود.

ما بدست خود نماد قدرت میسازیم و بدست خود نماد و قدرت خویش را به یکی واگذار میکنیم و آن را در جای رفیعی که دستان ترسد قرار میدهیم و خود را بنده او نشان داده و طرز رفتار خدا گونه را به او القا میکنیم و این تنها روشی است که تجربه کرده و در افکارها نهادینه شده.

(کسانی استثنائاً در جایگاه قدرت سعی کردند این طرز فکر و این نوع رفتار ما را تغییر دهند اما با شکست مواجه شده چون در نظر ما ضعیف یا نادان تلقی میشوند)

به روال معمول آن قدرت یافتگان، پس از چندی با خردمندان اجتماع به مخالفت برمی خیزند و به نمایندگی از خدا فرمان غل و زنجیر و داغ و درفش میدهند و ما با کمال متانت تردید در الهی بودن دستورات نکرده، ابتدا خردمندان و بعد دست و پای هم را زنجیر میکنیم. هیچکس استثنائی نیست، همه مجری خدای ذهن خود هستیم و زنجیر باف و خشتزن بدنبال خیر و ثواب و رضایت خدا!!!

حالا هرکسی ممکنست تعبیر و تفسیری ازین داستان کند یا خودش را میرا ازین بندگی بداند اما شک نکن شجاعت فکر پرتو افکنی به تاریکیهاست./

این محدود کردنهایی که برای ما خیلی عادی شده، ریشه در طول زمانها دارد اما شیوع دور جدید که همگی یاد دارید!! چطور با جدیت و تلاش همگانی از تائین محدودیتها خشتهایی ساختند که از کف خیابان شروع به ایجاد حد و مرز نموده و با ارتقای قدرت به ادارات و در جاهایی تا کف خانه ها را مرز و مانع میگذاشت. این خشتهای اذهان مردم عادی، پایه های زندانی شد که با کمک هم ساختند و کلیدش را به دست زندانبان داده ند. ممکن است تو خودت را میرا بدانی اما تو هم با تحمل و صبر و شکیبایی به برادرت فرصت دادی که زندان بسازد.

زندانبان کیست؟ کسی که در وقت انتخاب هیچکس او را نمیشناخت! اما سیطره ایمان به نادیده ها و ماجراجویی ذهن انسان در پی رسیدن به واقعیتهای ملموس، قدرتی پدید میآورد که کارهای بس عجیب و غریب کند. اذهان مشتاق، از هر منفی، مثبت میسازد و دیو را فرشته پندارد! همانطور که با پمپاژ نفرت و انزجار میشود اذهان عمومی را به سوی بدبینی برد تا فرشته را دیو، بهشت را جهنم و نور را تاریکی پندارند!! ازین توهمات منقلب کننده که بگذریم، غالب مردم به عوامل فساد و دگرگونی در اطراف دستگاه حاکم که زندانبان جدید است آشنایی ندارند یا مهم نمیدانند که یکی را به خدایی نشانند، و خشتهایی که پیش پای یکدیگر میچیدند از سر راه او بر میدارند و هر مانعی را بر هم روا داشته اند از فرشته دور میکنند.

زندانبان به القا مردم خدا شد و مردم، خود را بنده او می بینند. ملیونها انسان بنده شده که بدست خود خشت میزنند و دیوار حدود میکشند تا زندان بزرگ ساخته شود. چه کسی مقصر است؟ از آن به بعد یکی خشت بر میدارد و چند نفر آنرا سرچایش محکم میکنند! یکی میداند که اشتباه کرده دهها نفر نمیدانند! ده سال برای دانستن حقیقت کم نیست اما زمانی که خمینی می میمیرد هیچ تنابنده ای به فکر نجات نیست و همه در فشار روحی از دست رفتن خدا اشک ریزانند.

من و تو اگر بخواهیم آزاد باشیم براحتهی میتوانیم در رفتار خود با یکدیگر تجدید نظر کنیم. آن حکومتی که دارد عرصه را بر تو تنگ میکند از جنگ و دعوای بین مردم سواستفاده میکند.

رفتار من در غیاب تو، تائین کننده سرنوشت ماست و رفتار تو در غیاب من*

هیچگاه داروغه دراء کسی نمیزند مگر آنکه یکی از او خواسته باشد! و هیچگاه سربازی در مقابل تو نمی ایستد مگر آنکه دیگری از او بخواهد! هیچ کسی مرا به دادگاه نمیکشاند مگر آنکه تو خواسته باشی!!

چه کسی ما را به زندان می افکند؟ چه کسی به ما تهمت میزند؟ چه کسی حجاب ما را تعریف میکند؟ چه کسی ما را از تفریح منع میکند؟ چه کسی گرانی ببار می آورد؟ چه کسی ما را غارت میکند؟ چه کسی به مامور راهنمایی نوع رفتار با ما القا میکند؟ چه کسی نفت را بدست خود از چاه میکشد؟ چه کسی جنسی که گران شد بیشتر میخرد و مهر تائید بر گرانی میزند؟ چه کسی از ابتدا در مقابل ظلمهای کوچک حرف نمیزند و خودش در جای دیگر همان ظلم را بر دیگری روا میدارد؟ ممکنست فکر کنی که تقدیر ست!! نه تمام اینکارها با شراکت تو شروع شده. در تمام کارهایی که امروز نادرست میدانی من و تو دست داشته ایم.

خاک معادن خودت را بدست خودت بار میکنی و به دیگری میسپاری تا مزدی بگیری آنهم یک در هزارم ارزش آن خاک، آنهم از دست بیگانه ای که معلوم نیست از کجا آمده. تو آنرا با کامیونت بار میکنی و به کشتی میرسانی تا یک در بیستهزارم ارزش آن مقدار خاک را بعنوان حق حملی از پیمانکار خائنی بگیری بعد فکر کنی آن خاک مال او بوده و او دولت بوده یا حکومت!! بعد هم از دست دشمن مینالی!! در تمام وقایعی که باعث نارضایتی تو شده یا حقت پایمال شده یا محدود شده ای یا احساس خفقان میکنی خود تو دخیل هستی. پس دشمن تو خود تو هستی خودت نه دیگری..

(تو از این برداشتهای وارونه چه نتیجه میگیری؟)

حالا که واقعا جوانها روشن شده اند نباید روزگاری که قبلی ها برای هم ساختند. چه کسی مامور بیگانه را بر نماینده ی دموکراسی ترجیح میدهد؟ چه کسی قاتل را به قتل فرزندان دلاور میهن تشویق میکند و برای او هورا میکشد و با تکبیر او را تشویق به جنگ و جدال میکند؟

چه کسی نیروهای کمیته را به خانه های همسایه میکشانند؟ چه کسی به کمیته و سپاهی میفهماند که چه رفتاری با دوست یا خویشاوندش داشته باشد؟ چه کسی خواهان ترس و وحشت همشهری خود گردیده؟ واین خط را همینطور پیش بگیرد و ادامه دهد تا بفهمد!! اگر خمینی را درست نمیشناختی چگونه در حرفهایش تامل نمیکردی؟

حالا ای اهل تفکر، بدون بهانه و طفره رفتن و فرار از مسئولیت و دنبال مقصر گشتن، بنشین با خود فکر کن و از جاده شرافت و صداقت خارج نشو و تمام حب و بغض هایی که در طول این سالها در ذهن خود جمع کرده ای را کنار بگذار و بقول معروف کلاه خود را قاضی کن. هر کس به نسبت سن خودش، خاطراتش را مرور کند! یک پراتنز باز کن (واین واقعیت که کسی دارد در توهم حکومت بر خاور میانه ثروت من و تو و نسلهای بعد را غارت و خرج میکند) این پراتنز را چند لحظه ندید بگیر و فقط روی کارها و رفتارهای شخص خودت تمرکز کن!

از جمعیت ۳۶ میلیونی انقلابی چه تعدادی از سرا سر ایران در قبرستان جمع شد و پیش پای ماه نشین عاشقانه گوش بفرمان سپرد؟؟ هیتلر هم قبل از حمله به لهستان چنین صحنه ای از مردم المان دید که گفت با این نیرو میتوانم دنیا را فتح کنم!! و زمانی که مرد چه جمعیتی و با چه مشقتی توانستند جسد خمینی را خاک کنند. چندبار با هلیکوپتر مردم را گیج کردند تا هجوم بیاورند و این خط بتیر ستی ادامه یافت. هیتلر، نجات المان را در نابودی یهود میدانست، خمینی هم نجات اسلام را در نابودی یهود میدانست اما هیتلر یک وطن پرست بود برعکس خمینی!!

قصد هیتلر ایجاد حکومت جهانی بود و خمینی هم درست همین راه میرفت! هیتلر واقعا رهبری بود که اگر تصمیمات خوب را با جنگ تاخت نمیزد میتوانست آلمان را به پیشرفته ترین کشور دنیا تبدیل کند و ایران هم بدست روس و انگلیس نمی افتاد. ما نمیتوانیم دیکتاتوری هیتلر را با دیکتاتور اسلامی در یک قالب قرار دهیم ولی هیچ دیکتاتوری بدون حمایت مردم پا به پله های خودخواهی نمیگذارد. و بزرگترین عیب دیکتاتورهای ضعیف نفس، جمع آوری چالپوسان بگرد خود است و دور شدن آزاد اندیشان و خردمندان از اطراف حکومت.

وقتی تمام افراد جامعه در دفاع از آزادی هموطنان خود احساس مسئولیت کنند پلیس هم مدافع و نگهبان این آزادی خواهد شد، جاییکه آزادی فردی نقض شود یا فراتر از حد معقول به ناراحتی فرد یا افرادی بیانجامد جامعه جلوی آن سد میشود و از حقوق آن فرد یا افراد پشتیبانی و حدود آزادی را نگهبانی میکند بنابراین احتیاج به فرهنگ و اندیشه اجتماعی است که افراد، آزادی خود را درگرو آزادی دیگران بدانند و رعایت حقوق دیگران را مبنای رسیدن به حقوق خود و تضییع حق دیگرانرا بنای هرج و مرج و آلودگی جامعه به حشکشی و سر پیچی از قانون بدانند.

همه آزادی را دوست دارند اما مهم آن است که همه آن آزادی را برای دیگران هم دوست بدارند. اگر آزادی را فقط برای فرد خودمان دوست بداریم که می شود همین ایرانی که امروز در آن هستیم و لازم به تغییر نیست. این یک نوع آزادی بود که هر کسی به فکر زندگی خودش، ثروت خودش، خانه وکاشانه خودش، تفریح و سرگرمی خودش، میلیاردر شدن خودش و همه چیز برای خودش است. این هم یک نوع آزادی است منتها از نوع آزادی خودی. عمده افراد جامعه هم امروز در آزادی از نوع خود بینی بسر میبرند که پایه آن سرمایه است حتی اگر به آن دست پیدا نکنند.

افرادی که با حمایت و سهمیه و بدون هیچ زحمت به مدرک دکتری تزیین شده به طبقه دبیران کشانده میشوند هیچگاه مردم را بحساب نگرفته و نگاهشان به دست بالاست. و چون از سواد و علم کافی برخوردار نیستند نمی توانند مضرات وجود خود را در راس یک مجموعه اداری درک کنند و به تنها چیزی که واقعا وابسته اند منافع خود می باشد. الان دکترهایی در حوضه درمان داریم که با سکوی پرواز انقلاب به مدرک دکتری رسیده و جز اخاذی از مردم و بیمارها هیچ ارزشی در وجود ندارند.

شاید در مقام ادعا و دفاع هر کدام از ما بگوییم من که بی تقصیرم و کاری بر علیه کشور نکرده ام اما اینگونه نیست بلکه تک تک افراد جامعه درین منجالب پر از کثافت اخلاقی غوطه ورنند و از این واقعیت نباید فرار کرد که هر کدام از ما تیشه ای به ریشه ی اخلاق جامعه هستیم چون رو به خرابکاری اخلاق نهاده ایم بر سر همدیگر کلاه می گذاریم به حق و حقوق خود پایبند نیستیم حقوق دیگران را ضایع میکنیم به دیگران تهمت می زنیم و قبل از آنکه مشخصات کاری معلوم شود بی گناهی را رسوا و بی ابرو می کنیم آبروی دیگران را مانند آب خوردن می ریزیم و از بی آبرو شدن دیگران می خندیم به قول و قرار های خود پایبند نیستیم و ناحق را به راحتی به نفع خود تفسیر بحق می کنیم. همگی به ناروایی سیستمی که برقرار کرده ایم واقفیم اما در سر بزنگاه حضور بر خلاف قول و قرارها، در جا میزنیم. برای منزلت و ثروتهای اجتماعی خود هیچ ارزشی قابل نیستیم اما برای یک ریال شخصی قیطره را به آتش میکشیم. برای خاک و آب و آینده ی کشورمان چشم بر هم می نهیم و دم بر نمی آوریم اما بدنبال نگهداری و افزایش ثروت شخصی با تمام قدرت و همت ایستاده ایم.

حقیقتا انسانیت را باخته و همیشه سعی داریم خود را پاک نشان دهیم! با ارائه و اشاعه سرمایه داری وحشی راهکار زندگی خود را همسو میکنیم. ریا کار و چند شخصیتی شده ایم و از نشان دادن چهره ی واقعی در بیشتر جاها هراس داریم. کودکان را از همان سنین کودکی با شخصیتهای متفاوت بار آورده ایم. در این اقدامات ضدفرهنگی و در جریان فریب توده ها همیشه دو گروه در معرض فریب خوردن هستند یکی کارگران که در هر شرایطی میتوانند آنها را به طمع اندازند و از آنها لشکری برای طبقه ی دبیران بسازند و دیگری دانشجویان که میتوانند ذهن و افکار آنها را در اختیار بگیرند و جامعه را به نفع فرصت طلبها تغییر دهند. برای نجات کشور نیز این دو گروه میتوانند با رسیدن به یک همفکری و همبستگی بیشترین نقش را ایفا کنند.

معلمها میتوانند در اصلاح یا تخریب فرهنگ نقش اول را بازی کنند!! چرا اجازه می دهند هر سال از کیفیت مطالب در سی کاسته شده و به مطالب جهت دار خرافی افزوده شود؟

و با این روند آموزش، رسالت انسانسازی و آموزش برای زندگی سالم و همزیستی مسالمت آمیز، به تربیت نیروی مخالف آزادی تغییر کرده و بن بستی اخلاقی و محیط زیستی انجامدا!

نکته قابل تامل، نابودی انسانهای صالح و اخلاق محور، قبل تر از بقیه درین سیستم است. وقتی برای پذیرفتن حرف و حدیثها، یاد نگرفته ایم مدرک بخواهیم ارزش راستگویی از دست میرود همچنین که بازار شایعه بر همین اساس داغ میشود. چه سو استفاده هایی ازین ملت ساده با شایعه پراکنی کردند.

ما ایرانیان در واقع چند خدایی هستیم، پول را بیشتر به خدایی برگزیده ایم. ثروت در چشمها از هر ارزشی بالا تر است. ثروت را بر علم ترجیع می دهیم به ثروتمندان احترام میگذاریم حتی اگر ریالی برای ما فایده نداشته باشد. به تهی دستان بی احترامیم حتی اگر در حال زحمت کشیدن برای خودمان باشند و این یعنی فروپاشی اخلاق و ساختارهای فرهنگی.

آیا می توان انتظار داشت که آزادی را مهمتر از نان شب و گذران عمر کوتاه در سایه استبداد و ستم را بدتر از مرگ در راه آزادی دانسته و برای رهایی از قید و بند اسارت جانفشانی کند؟

جوهره ی ذات انسانها پذیرای برده گی نیست اما ایران را باید از زاویه ای دیگر شناخت و امیدواری اینجاست!

ایرانی همانقدر که مهربان است، موجودی خطرناک است. همانطور که می تواند سی سال گر سنگی و خاری و خفت را تحمل کند اگر فهمید چه خبرست از هر حیوانی درنده تر میشود. ایرانی دارای خصوصیاتی است که در هیچ ملتی نمی توان یافت و به همین خاطر نام ققنوس بر داستانش نهادند... نویسنده ها: ۱۹---۳۶۹ // ۷---۳۶۹ // ۱---۳۶۹ //

شاهنامه جوهره ی اتفاقاتیست که طی هزارها سال درین سرزمین واقع شده، نتیجه تجربه و زندگی، جنگ، آزادی، اسارت، بلا، ظلم، ستم و پستی و بلندیهای بسیارست. شاهنامه مخصوص این ملت نجیب و لا ابالی و خطرناک و مهربان و گاه کثیف است. ققنوس ایرانی پرنده ای که بارها در طی تاریخ زیر بار ظلم و جنایت سوخته و خاکستر شده آنگاه از همان خاکستر، ققنوسی سالم و سرزنده پر می کشد و دوباره زندگی را از سر میگیرد. اگر به این داستان از منظر دیگر و زاویه ای متفاوت نگاه کنیم به واقعیتی حیرت انگیز دست می یابیم.

زمانی که همه از ایران قطع امید کردند، زمانی که همه به نابودی ما ایمان آوردند، زمانی که دنیا فکر کرد ایران دیگر ایران نشود، از میان همین مردمان تحقیر شده طوفانی بر خیزد که جهان را شگفت زده کند! این اتفاق بارها در این خاک تکرار شده!!

حال چرا ملتی اینگونه خود را به پستی و خاری می زند که تا مرز نابودی پیش رود و چرا به یکباره از میان این خار شده گان ققنوس برمی خیزد؟ و اصلا چرا باید چنین شود؟

چرا باید یک اشتباه بارها تکرار شود که نیاز به خیزش و شورش باشد؟ و دارویی برای درمان آن البته تاکنون م صرف نشد باشد.

این درد گران دارویی دارد که چگونگی مصرف آن مهم است تا علاج گردیم و ققنوس بیچاره مجبور نباشد هر بار بسوزد و زنده شود. من اطمینان دارم که همین مردم با این همه سردرگمی و یاس وقتی حقیقت را دریابند در وجودشان امید و اراده برای رهایی زنده می گردد به مثابه کسی که عمری به دنبال راهی برای نجات است تا آنکه روزی که آن راه را پیدا کند.

(هیچ کشتی برای همیشه از طوفان دور نمیماند)

موضوع مهم اینست که آگاهی و دانش عمومی به جایی برسد که باز هم به چاه دیگری نیفتید و به همین خاطر با کمک گرفتن از طبیعت و دانش و اصالت و هویت ایران و اخلاق ایرانی، طرح مدیریت ملی را بعنوان ارمغانی بشما عرضه کردم. رهایی بلاشک اتفاق خواهد افتاد اما چکار کنیم که برای همیشه آزاد باشیم؟ آخر تمام دنیا عوض شدند، از دیکتاتورها رها شدند،

آزادی برقرار کردند، اما کشور ما که دارای چند هزار سال مدنیت است و حقوق بشر را به جهان عرضه کرد چرا در این عصر ارتباطات و تکنولوژی باید مانند برده گان بابل هم کار کند هم کتک بخورد هم فحش و ناسزا بشنود هم گرانی و بی عدالتی را تحمل کند و هم دم بر نیاورد؟!

امروز به صراحت تمام مردم ایران از هر صنف و قشری بنوعی برده هستند؛ سرمایه داران خائن و ارتش و انتظامی و بسیجی و حزب الهی ریا کار در واقع برده هستند منتها شکل ظاهر شان شاید به برده نمی خورد در اساس کار همه و همه برده و بنده ی نمایندگان خدا.

ما برای نسل پاکي صحبت می کنیم که از میان آتش و دود و خاکستر بر میخیزد.. جوانانی که اگر هم بخواهند ریا کار باشند و از والدها تقلید کنند نمی توانند با ناله های دروغین دیگران را گول بزنند.

نسلی که ریشه از زندان دارد اما به جز آزادی به هیچ آیین تن نخواهد داد. نسلی که نهال آزادی را در قلب خود کاشته و تا ابدیت از این درخت نگهداری خواهد کرد.

میگویند (حکومتها نمادی از اخلاق مردمان خود هستند و این یک واقعیت است)

حقیقتا نشناختن خردمند واقعی باعث میشود که چه ضربه هایی به حیثیت ملت وارد آید. ایران ما در موضوعات زیر دچار اشتباهات بزرگی بوده و ضربه های سهمگینی خورده، موضوعات خرد ورز، خردمند، رهبر حزب، رهبری خردمند اجتماع، افراد مستعد رهبری، مبارز، روشنفکر، مبارزانی که به اشتباه ادعای روشنفکری کردند، روشنفکرانی که در الفبای جامعه شنا سی مانده اما خود را رهبر جامعه میدانستند؛ و به موازات اینها مردمی که به اشتباه افتاده، هر مدعی را الگو و رهبر خود قرار دادند و دانشمندان و خردمندان جامعه را در نیافته و از یاد بردند./

اعتمادی که اینروزها به هیچ قیمت حاصل نمیشود، روزگاری خروارها به وعده ای بی مایه تامین میشد و عجبا که تا سالها از مردم اعتماد و از واعظان خیانت. تا سالها مردم نمی توانستند قلباً بپذیرند که حاکم دین میتواند از بلندگوی منابر و تلوزیون دروغ بگوید. تا خرچنگ از آب بیرون افتد سالها طول کشید و چه لطمه ای به بنیاد فرهنگ و ارتباطات مردم زد. تا حدود سال ۸۳ آنچنان لطمه ای به ارتباطات اجتماعی و اعتبار مردمی نیامده بود چونکه خیلی چیزها را میدیدند ولی باور نمیکردند. و این اعتبار و ارتباطات مردمی، مهمترین سرمایه هایی بود که از دست این ملت رفت و نسل ریاکار باعث به تحلیل رفتن عزت مردم ، غارت ، سوختن ، دزدی ، زوال فرهنگ ، شیوع دروغ و کلاه برداری شد که با وقفه ای به فرهنگ ایران فجری میرسید. آن اعتبارها نتیجه ای از مدیران راستگو بود و این بی اعتباریها نتیجه ای از سیاست اسکندر است.

بیائید مدیریت را ملی کنیم. سیستم مدیریت ملی یک فرهنگ است. فرهنگ انسان اجتماعی. فرهنگ مدیریت جامعه بر اساس طبیعت و همسویی با زیست محیطی. بهتر است بزرگترین امر مهم کشورمان را ملی کنیم تا از گزند روزگار برای همیشه در امان بمانیم. طبقات فریبکار را بطور کلی بشناسید. هیچکس دلش برای مردم عادی نسوخته و جز سودای حکومت و افسار زدن به سرنوشت مردم ندارند. از طبقه دبیران خیری بمردم نخواهد رسید پس بیائید با یک هماهنگی سرنوشت خود را از دست تمام فریبکاران و متوهمان تاریخ بیرون آورید و مسیر انسانیت را احیا کنید.

سیستم مدیریتی ملی، طبقات اجتماعی را بر میدارد و مردم را به جای برحق خود میبرد. بجای طبقه و جدایی و فاصله و نشانندن یک عده روی شانه ملت اگر بخواهید واقعا برای همیشه از استبداد نجات پیدا کنید و برای همیشه آزاد بمانید این هفت مدار مدیریت را اجرا کنید بعد بنشینید نان آزادی بخورید.

مونیال ممکن است هیچگاه ندانید از کجا آمد و بکجا رفت اما فرزند عزیز، ما زندگی خود را برای نجات شما صرف تحقیقاتی کردیم که در توان فیل نبود ولی از شما میخواهیم خود را نجات دهید ازین همه کج اندیشی که بعنوان مقدسات و مقررات بر

دوستان نهاده اند مانند سرو آزاد رها شوید تا در آینده بگویند که نسل آزاده و جوان ایرانی از میان آتش و دود و خاکستر برخاست و موفق به برقراری سیستمی شد که باعث افتخار برای تمام تاریخ ایران است.

سیستم سالم احتیاج به تک فرد و تک رهبر و تک سردار و تک قهرمان و تک فراش ندارد که از آینده ی او بترسید. سیستم سالم به دانش و استعداد تمام افراد نیاز دارد و افراد را بر اساس فهم و علمشان می پذیرد و از آنها تا زمانی که خدمت صادقانه کنند استفاده می کند.

خسارتهای ناشی از آزمون و خطا که از افراد نابلد سر میزد و خطاهای عمدی که از آدمهای کاربلد اما بی شرافت سر میزند، حاصل حاکمیت ناخلف است و در سیستم مدیریت ملی، چون مینا بر دانش و استعداد و نتیجه است و انتخاب دست مردم است هیچ فرد ناتوانی در هیچ یک از مشاغل مدیریتی وارد نمیشود و افراد شایسته نیز بر اساس لیاقت میتوانند در مدیریت بقایی داشته باشند. ممکن است افرادی فکر کنند که برقراری چنین سیستمی مناسب در توان ما ایرانیان نیست چون تاکنون آنرا تجربه نکرده ایم اما حقیقتاً برقراری یک سیستم عالی و خدمتکار، کار سخت و پیچیده نیست.

برای آن که یک تغییر ملی آغاز شود لازمست یک آگاهی ملی و یک چشم انداز روشنی از آینده در جلوی چشم همه باشد. اگر یک سیستم سالم داشتیم که هیچکس ناراحت فردایش نباشد آیا رفتار ما خیلی انسانی و با محبت نمیشد؟ حالا که پس از سالها هرکدام فهمیده اید این دوندگی ها ارزش یک روز زندگی در کشوری آزاد و آباد ندارد پس بیائید با فرمول مدیریت آشنا شویم. یک فرمول نسبتاً ساده و قابل پذیرش برای هر ایرانی که به داشتن یک کشور امن افتخار میکند

جوانان ایران با فراگیری این طرح میتوانند بهترین کشور دنیا داشته باشند و دانشمندانی داریم که امروز فردای تغییر را بخوبی کفایت است و در کوتاه مدتی تمام قوانین و مقررات لازم بدست بهترین فرزندان متخصص ایران نوشته و با رای و نظر مردم گذاشته میشود، بنابراین لازم است به همت آزادی خواهی و با اطمینان قلبی ازین خرابه گذر کنیم. نکته مهم:

در سیستم مدیریت ملی ابتدا باید به این مفهوم مهم واقف گردیم که تمام مردم در سرنوشت کلی کشور سهیمند و همچنین مردم هر شهر و دیار در سرنوشت شهر خود سهیمند و منزلت افرادی که در سیستم آزاده گان، مسئول کاری میشوند به لحاظ جایگاه و سلسله مراتب خدمتی برعکس منزلتی است که در حکومتهای گذشته ی ایران داشته ایم یعنی در سیستم آزاده گان افراد عادی از نظر منزلت اجتماعی در جایگاه مهم تری هستند تا خدمتکارها. خدمتکارها یا خادمان به افرادی می گوئیم که مشاغل مدیریتی را بر عهده می گیرند البته همه به نوعی خادمند ولی عده ای این خدمت را به عنوان شغل می پذیرند..(تنها جایی که احترام و عزت معمول دارد مجلس متخصصان است) اینهم به این خاطر که دانش محترم است.

در سیستم مدیریت ملی هر شهروندی حق دارد در مورد مسائل به سناتورش رجوع کند و در اندک زمانی مراتب به پیشکارها برسد و مورد نگرش قرار گیرد. پیشکارها میتوانند مراتب را توسط سفیران به مجمع خردمندان ارجاع دهند و در یک پروسه کوتاه هر امری بازبینی و رسیدگی شود.

پس باید این بخوبی دریابید و ملکه ذهن خود کنید که مدیران در سیستم زیر دست افراد جامعه هستند و این درس را تا ابد فراموش نخواهید کرد. باید نگاه خود را به مدیران عوض کنید و آنها را در خدمت مردم بدانید آن هم نه در ظاهر بلکه در رفتار و گفتار و تمام کارها.

این به این معنی است که وزیر و مباشر تنها در مقیاس خدمت و کاری که انجام داده منزلت دارد نه به این خاطر اینکه وزیرست است و نه به این خاطر که قرار است کاری انجام دهد.

یک مدیر برای این در جایی قرار داده شده که توان اجرای اوامر لازم دارد و میتواند در آن زمینه خدمت به مردم کند پس او زیر دست مردم است این دیدگاه را هرگز فراموش نکنید .

ما می‌خواهیم معنای اداره اجتماع را با دیدگاهی بر مبنای فطرت انسان و طبیعت آزادی بیان کنیم.

حکومت یک واژه است که در عمل جبر و زور بر دیگران را تدائی میکند و ما نمی‌خواهیم تحت جبر یا قیومیت عده ای بنام دولت یا حکومت، آینده خود را بخطر اندازیم.

اداره اجتماع وقتی با رای و نظر واقعی مردم باشد، احساس مسئولیت اجتماعی را گسترش می‌دهد. تغلب و دزدی را رفع میکند. خدمت به جامعه را با ارزش میکند.

ملتی که از مدیران خود مطمئن باشند با جان و دل، قوانین را اجرا میکنند و احتیاج به زور و اجبار نیست. همه انسانند و آزادی و عدالت را دوست دارند مگر آنکه به آنها زورگفته شود. چرا باید انسان را تحت فشار قدرتمندان از جاده انسانی خارج کرد بعد برایشان مامور و زندان و غل و زنجیر آورد؟

اگر با جبر میشد مردم را به راه راست دعوت کرد، اینهمه تبلیغ و دم و دستگاه و هزینه لازم نبود که حکومت بخواهد مشروعیت خود را ثابت کند این یعنی وارونه شدن حقایق بدست حکومتگران و سواستفاده از مردمی که با القاعات ضد انسانی به انحراف ذهن کشیده شده اند. برای نمونه به این مثالها توجه کنید:

چرا در کشور ما بسیاری از افراد فقط در جلوی پلیس یا دوربین قوانین رانندگی را رعایت میکنند.

آیا جرمه های پلیس راهنمایی میتواند اخلاق راننده را اصلاح کند یا یک نصیحت بجا؟ به عینه نشان می‌دهد که جرمه شده ها همیشه درصدد تلافی از پلیس، تا جائیکه بتوانند خلاف قانون رانندگی میکنند. اما همین مردم وقتی از پلیسی که توان جرمه دارد، یک نصیحت درست و دوستانه بشنوند برای همیشه در خاطرشان میماند که آن خلاف را انجام ندهند.

انسانست مسیری آشکار است و تا رفتار با انسانها درست باشد عکس العمل آنها هم درست است. مردم کشور آلمان معروفند به اجرا و احترام به قانون، حال اگر حکومتی زورگو در آلمان برقرار شود، فکرمیکنید باز هم آن مردم به قانون احترام می‌گذارند؟ من که فکر میکنم بجای ۳۰ سال در عرض ۳ سال با فروپاشی اخلاقی و فرهنگ و اجتماع روبرو خواهند شد چرا که از خود گذشتگی در ایران معنایی دیگر دارد برای همین با خدعه ها توانستند اینهمه از مردم سواری بگیرند. یک اروپایی تا جایی احترام بقانون می‌گذارد که خدمات دریافت کند و اگر خدمات قطع شد دیگر لحظه تحمل نمیکند. نه آنکه آنها بلحاظ انسانیت یا ژنتیک با ما فرق دارند. بلکه دانش و فرهنگی دارند که آموخته است نباید در مقابل هیچ بی عدالتی یا اجعافی ساکت بماند بر خلاف ایران که زجرکشیدن را دارای اجر و منزلت اخروی برای مردم بیان میکنند و فرهنگ آزادی را با مزخرفات خراب.

بنابراین ما به یک راهکار نیاز داریم که بدون هزینه به ارتقاء فرهنگ برسیم و لازم نباشد یک دیکتاتوری قانونمدار برپا شود تا مردم را مجبور به رعایت قانون کند و آخرش به تضاد حکومت و مردم منجر شود.

جامعه امروز ما نیاز به مدیریت انسانهای شایسته و با فرهنگ دارد نه آدمهای قدرتمند و سیاستمدار آنچنانی و سایه سنگین چوپان. آن شعار مونیرال که میگوید(صداقت در سیاست برای داخل و سیاست در صداقت برای خارج) برای اینست که در داخل فقط صداقت و درستکاری جواب میدهد__ و برای خارج سیاست در صداقت نه آنکه مانند احمقهای نظام سلمانی آبروی چند هزار ساله ملتی را ببرد.

بایست نگاه خود را به انسان و نحوه مدیریت جامعه عوض کنیم. فرهنگ امروز که در سایه استبداد تا این درجه تنزل یافته را میتوان در کوتاه زمانی به مسیر انسانی تغییر داد اما با وجود مدیران لایق و با فرهنگ.

دایره ای که مدیران جامعه با اختیارات مشخص در آن قرار میگیرد، با خواست و اراده جمعی مردم شکل میگیرد و به همین صورت هم با خواست و اراده جمعی قابل انحلال است. یعنی هیچ پست و مسندی ارث پدری کسی نیست که برای نگهداری

آن بتواند با خواسته‌ی مردم مخالفت کند. هر مدیر تا زمانی که در خدمت جامعه باشد و وظایف خود را انجام دهد ضرورت وجودش معنا دارد اما با کوچکترین خطا، منزلت اجتماعی و جایگاه خدمتی خود را می‌بازد و با قدرت اجتماعی مردم برکنار میشود و فرد شایسته‌ای بکار گرفته میشود.

مدیران هر شهری با نظر اکثریت مردم همان شهر انتخاب شوند که با پروسه انتخابات الکترونیک نمونه‌ای از مدل انتخابات کشوری انجام میشود. در حال حاضر که سرنوشت شهرها و حتی روستا بدست ماموران حکومتی است می‌بینید چقدر انسانهای فداکار و شایسته وجود دارد که کنار گذاشته میشود تا چاپلوسها سرنوشت‌ساز شوند و این یک فرمول نانوشته حکومتی است.

حال سیستمی برقرار شود که مردم هر شهری بتوانند مدیران شهر خود را انتخاب کنند بدون دخالت هیچ نیروی اجبارگری. همانطور که حکومت دنبال افراد چاپلوس است، برعکس مردم دنبال افراد باسواد و با استعداد و با اصالت هستند. حکومت دنبال افراد بی‌خانواده می‌گردد تا برای خودش تربیت کند و از او در ریاست اداره‌ها استفاده کند بدون نظرخواهی از مردم آن شهر در حالی که اصالت انسانی حکم میکند که هر شهری بتواند مدیران شهر را، خود با آگاهی و آزادی انتخاب کند. حکومت سعی میکند با دخالت در امور شهر، مردم را به بند کشد اما در سیستم مدیریت ملی امور هر شهر در دست منتخبین مردم همان شهرست و اگر کسی تخلفی کرد سازو کار لازم برای برکناری فوری او در دستان مردم شهر است با یک نظر خواهی دیگر. مهم ساده‌گی انتخاب است و در انتخاب آزادانه، مردم گلچین هستند. مردم وقتی در انتخاب آزاد باشند میتوانند بهترین افراد را شناسایی و انتخاب کنند.

افرادی که نامزد پستهای مدیریتی مهم می‌شوند توسط مجلس متخصصان و دانشمندان تمام سوابق آنها بررسی گردد چنانچه از امتحان تخصص و سابقه پیروز شدند و تمام سوابق بچگی تا پختگی بر دایره ریختند به رأی مردم گذاشته می‌شود. انموقع خبری از جنتی هم نیست که بکمک دانشمندان بزرگ بشتابد و همه را براه راست هدایت کند.

در کشورهای پیشرفته موضوع یافتن افراد لایق از طریق احزاب حل میشود.

احزاب در کشورهای دیگر پا به پای حاکمیت، همراه و همزاد و رقیب دولت بوجود آمده‌اند، ادامه داده‌اند و برای همیشه خواهند بود. دولتها می‌آیند و می‌روند ولی احزاب سرجایشان هستند و این که تا چه اندازه وجود احزاب برای آن جوامع ضروری است، باید گفت که احزاب نگهبان اصول اجتماعی و دانشکده تربیت انسانهای سیاسی هستند ولی در ایران میتوان موضوع را بر مدار طبیعت قرار داد و بنحو بسیار معتبری به حقیقت رسید.

در سیستم مدیریت ملی آزادگان هر ده خانواده میتواند یک حزب باشد. به همین راحتی و با تمام مزیتهایی که برای آن فکر شده. هر شهر میتواند برای اهداف انسانی و رسیدن به ثبات و شرایط بهتر بر اساس پتانسیلهای آن شهر پیش رود.

در سیستم مدیریت ملی سیاست داخلی بر مبنای صداقت و راستگویی برقرار میشود چون قدرت در دست جامعه هست نه قشری خاص اما در برابر امور بین الملل تربیت افراد سیاسی قدرتمند برای حفظ منافع ملی بسیار ضروری است که این مهم میتواند توسط دانشگاه حل و فصل شود. یادتان باشد حتما دانشگاه را بایست از پشت بام پائین آورد و اجازه ندهید فرزندان شما را از شما بگیرند و یک عده مکار سیاسی تحویل بالا دهند بگذارید دانشجو به اجتماع برگردد و در میان مردم ساخته شود تا از فریب خوردن در امان بماند و به خائن وطنفروش تبدیل نشود. اینها که به جدی و شوخی گفته میشود حاصل عبرتهای تاریخ هست و حاصل کار روی طبیعت انسان، حاصل تحقیقات گسترده و ارتباط بسیار.

و این یک نکته اساسی و بسیار مهم است که می‌توان با تغییرات بنیادی در سیستم آموزشی دانشگاهها که اکنون به حسینیہ تبدیل شده و راه اندازی دانشگاه به روش علمی و معقول، افراد لایق سیاسی را تربیت کرد و بجای احزابی که در کشور ایران به

انحراف کشیده میشوند دانشگاه را تقویت کرد. دانشگاه در تعامل با مجمع خردمندان و با دانشمندان سراسر دنیا میتواند بهترین انسانهای متخصص علمی و سیاسی تربیت کند.

معمولا افراد متخصص و با وجدان و دلسوز جامعه خودشان پا به میدان کارزار می گذارند و برای نجات میهن به تشکیل مجلس متخصصان اقدام خواهند کرد و تا برقراری دانشگاه سالم با اندازه کافی دانشمند داریم. و من بر این باورم که دروازه ی آگاهی بر روی این ملت باز میشود و شولای سیاه عوام فریبی و خرافات در مقدم فهم و دانش از آسمان این ملت رخت بر می بندد.

امروز تمام جوانان تشنه ی درک حقایق تاریخی اند و چه مبارک زمانی که با سبز شدن نهال وسایل ارتباطات جمعی اینترنتی همراه شده و این روزگار برای تاریخ ملت ایران آخرین برگ دیکتاتوری را رقم میزند.

چه سو استفاده هایی که از صداقت این مردم شد و این مردم تا چه اندازه تحمل کردند و دوست نداشتند ریاکاری منقلبین را تا سال ها باور کنند تا خون شهیدانشان به پای عده ای لافتن رمال ریخته نشده باشد اما وقاحت و سماجت خائنان در فریب کاری و حرص در جمع آوری اموال هیچ مرز و حدودی نمی شناسد و همه را نا امید کرد و بزرگترین درس تاریخ بود.

چه خواهران مهربانی که برای خون به ناحق ریخته برادر خود گریه کردند اما نجات وطن از صدام لعنتی آنها را باز هم دلداری داد و چه جوانان باهوشی که زندگی در سایه حکومت تزویر را خودکشی تدریجی استعدادهای خود یافتند و جلای وطن کرده در اقصا نقاط جهان به خدمت مشغولند با این حال مردم ما برای تاسیس یک سیستم انسانی مشکل کمبود نیروی با سواد و دانشمند ندارد. بوقتش همه می آیند همه...ایرانی هستند دیگر../

در واقع احساس مسئولیت جمعی از احساس مسئولیت شخصی نه تنها کم ارزش تر نیست که مهم تر است اما هر نوع احساس مسئولیت باید نتیجه ای داشته باشد. از آن سبب که در تمام دوران حاضر با انتخابات فرمایشی و تغلیبی و نماینده های بی خاصیت احساس مسئولیت را از مردم سلب کردند چون هر انسان پاک و آلوده نشده ای به این نتیجه رسید که نمیتواند در سرنوشت کشورش کوچکترین اثری بگذارد و از وجودش بعنوان سیاهی لشکر مشروعیت استفاده میشود و آخر کسی انتخاب میشود که هیچ ارزشی ندارد و یک نوکر تمام عیار برای حکومت است. این تغلیبات باعث بی اعتمادی و بی تفاوتی شد و گرنه همین مردم در زمان خاتمی وقتی حس کردند این ملا میتواند کاری برای نجات کشور کند با تمام وجود ایستادند و او را رئیس کردند. حالا هم همان مردم و همان شور شوق میتواند در یک زمان احیا شود منتها به اعتماد و اطمینانی واقعی نیاز است..

ما میتوانیم نماد انسانیت را در جهان به نمایش بگذاریم و آبروی رفته را باز گردانیم و الگو شویم برای کسانی که امروز هموطنان ما را در کشورهای دیگر بخاطر حکومت بنی امیه تروریست میگویند.

شایعه یکی از کار آمد ترین ابزارها برای انحراف اذهان ناآگاهست. در حکومت اسلامی از این بی اخلاقی بصورت ابزاری، زیاد استفاده میکند. اگر توجه کرده باشید ۲شایعه در بین مردم رواج زیادی دارد و همین ۲شایعه کافیسست که ملت نا آگاهی را سرچایش بنشانند و تسلیم ظلم شود .

اولین شایعه که از خرافات و باورهای مردم سرچشمه دارد عمر حکومت است و شایعه دیگر ترساندن مردم از جاسوسها و گوسی های همراه است و این باور که هر کسی یک جاسوس در جیب خود دارد.

بسیاری از مردم براین باورند که رژیم تا فلان سال ماندگار است و بعدش تمام می شود یا اینکه فلانی پیش بینی کرده است که عمر حکومت سی سال است یا سی و پنج سال یا چهل یا فلان اندازه است با این باور غلط بسیاری از مردم انتظار می کشند که با پیش بینی ها عمر حکومت سر بیاید بدون زحمت و تلاش و هزینه! این باورها یکی از باز دارنده ها در مقابل حرکت مردم

تقدیرگرا است و برای هیچ کدام از سیاستمداران و مخالفان حکومت اهمیتی ندارد که برای رفع این باور کاری کنند در حالیکه باید در این مسائل بظاهر کم اهمیت تامل شود این ریزه کاریهای هوش و اراده هست و میتوانید پیکان هدف را سیقل دهید.

مجلس شورای ملی را به مجلس سفیران ملی تغییر نام دهید تا از یاد نبرند اصالت نمایندگی را که سفیر یا مجری یا نوکر مردمند نه تصمیم گیر برای مردم . اسامی را طبق وظیفه ای که برای اشخاص در نظر میگیرید انتخاب کنید خیلی موثر بر تصحیح است. این سفیرها یا پیکها وظیفه رابطی بین نماینده های محلی یعنی پیشکارها و مجلس خردمندان و مباحثران دارند. تمام تصمیماتی که جنبه ملی و وطنی دارد را به انتخاب رای اکثریت بگذارید و تصمیمات تخصصی را مجلس خردمندان به شور میگذارند یعنی حتی یک دانشمند نمیتواند با داشتن علم کافی، بتهنایی تصمیم به انجام کاری بگیرد که در آن تخصص دارد یا دستوری صادر کند بدون آنکه آن تصمیم را در میان مجمع دانشمندان و متخصصان مطرح نکرده باشد و همه از کم و کیف آن تصمیم مطلع نباشند. اجازه ندهید دانه های ریز دیکتاتوری در هیچ جایی بیفتد حتی اگر آنجا محل ریاست رئیس مجلس خردمندان باشد.

مجلس خردمندان از بهترین دانشمندان ایران تشکیل میشود. دانشمندانی که برای نجات بشریت تلاش میکنند. و نیاز به حضور دانشمندان در راس امور فکری و دانش و خردگرایی، مجلس خردمندان را برای همیشه در کشور ما پایه گذاری خواهد کرد که راهنمای تمام تصمیم گیری های ملی باشد.

اجازه دهید به صورت واقعی مدیریت کشور را در دستان جمعی تان قرار گیرد. کاری که قرنهایست از آن میگویند اما جز نمایش و وام گرفتن از نام مردم جنبه واقعی ندارد. فیلم بازی کردن بنام مردم نزد اهل قلم مانند فیلم بازی کردن روحانیون در نقش مرد خدا همیشه فریب بوده است. امورات عمومی و ملی را با راهنمایی مجمع خردمندان و آنچه میدانی خود با اینترنت به شبکه انعکاس نگارش میفرستی. برای امورات شهر، خانواده ها با هم مشورت کنید و در یک نظر سنجی به نتیجه اکثریت برسید و به سناتور و واگذار کنید او هم به پیشکار و ادامه به پائینترها مربوط میشود که متخصص هستند و حقوقشان در اینست که کار شما را به نحو بهی انجام میدهند. و امورات فنی و تخصصی که دانشمندان باید در آن نظر دهند را به مجلس خردمندان واگذار میکنید و بهترین راهنمایی بگیرید و نتیجه را در دستگاه انعکاس نگارش ملکزادگان آزاد ایران به انتخاب اکثریت گذارده و اینگونه فرمان ملی صادر میکنید. با این روش بهترین افراد برای امور بین الملل انتخاب میکنید و نام ایران را بر قله های افتخار با پرچم ملی بنشانید.

موضوع خانواده.

شاپرک ۹۳۶۹:۱//

خانواده مهمترین نهاد اجتماع است و خانواده های منسجم و موفق می توانند آینده ی بهتری چه برای فرزندان و چه برای کشور خود رقم بزنند. نقش مادر و آموزش مادران برای تربیت فرزندان آزاده از مهمترین و والاترین امور در ساخت یک کشور و ملت آزاد است. کودک یک لوح پاک است که آنچه در ده سال اول کودکی در آن مینویسند شخصیت او را میسازد و این شخصیت آینده ساز جامعه خواهد شد. مادر میتواند با درس شجاعت در راستگویی فرزند آزاده تربیت کند یا با آموزه های بندگی و ترس و تقلیدکاری از کودک برده بسازد. مادری که خود دارای شخصیت آزادی و ادب و دانش است شعاع اطرافش همه آزاده بار آیند.

به دلایل محکم و مبرم، کار را از خانواده شروع کنید و سنگ بنا را در جای خود قرار می دهید که آیندگان به نمونه ی نگاه شما افتخار کنند و به داشتن نیاکانی که توانستند در کشوری تحت سیطره ی استبداد و ظلم، تمام مایه های همفکری از دست داده بود بهترین نوع دموکراسی را مطرح و و پایه ریزی کنند . البته از دیدگاه مذهبی ، خانواده یک نهاد مرد سالار و

دیکتاتوری شرعی باید باشد، یعنی نقش زن و موجودیت او چنان خفیف کرده که نتوانید به راز نوانایی بالقوه این شیر ماده پی ببرید و زن و مرد ذلیل و ستم پذیر شوند. این عوامل استبداد و بندگی را از ذهن و روح مردم بزدایید.

دیگر برای ملتی با دیدن این همه زجر و ضلالت افت است که باز هم اشتباه کند و تاوان اشتباه دهد.

بیداری وسیع در راه است و جوانان برای تغییر وضع موجود تشنه ی راه درستند. و دنبال یک هدف درست و واقعی می گردند

اگر یک راهکار درست و مطمئن که بتواند این جوانان مبارز را قانع کند عرضه نشود مطمئن باشید این الگوهای دموکراسی آیکی و ایده های پرابهام رایج و مکتب کمونیسم و فئودالیسم و ایده های وارونه به اسم سوسیالیسم و لیبرالیسم و تبلیغات وسیع اسلام خواهان آنها را قانع نخواهد کرد و در میان این همه عقاید و ایده ها جز سرگردانی و گمراهی و ناامیدی و در آخر تن دادن به وضع موجود یا خرابه ای دیگر.

پس بیایید همه با هم دنبال راهکاری واقعی باشیم تا بتوانیم این نیروی عظیمی که در حال جوش است و طغیان خواهد کرد را به سمت و سوی یک هدف مشخص راهنمایی کنید که در برگیرنده ی تمام اقوام و انسانهای این مرز و بوم باشد و متضمن آزادی و عدالت و مردم سالاری واقعی باشد و چشم انداز آینده را به صورت شفاف و بی آلودگی نمایان سازد.

در سیستم مدیریت ملی آزادگان هیچکس بر مردم حق حکمرانی ندارد و تنها منبع قدرت، سیستمی است که با خرد جمعی کار میکند. آیا میتوانید به خرد جمعی ایمان بیاورید؟ حال به این نکته توجه کنید که سیستم انتخابات الکترونیک در اختیار یک عده خاص یا یک قشر یا سرمایه دار یا کارگر یا فقیر یا غنی یا شاه یا گدا قرار نمیگیرد که کسی بتواند از قدرت سواستفاده کند. قدرت در دستان جامعه است و جامعه در یک فرایند علمی و ثابت شده میتواند منافع عمومی را بشناسد و روی آن دست بگذارد. جامعه میتواند راه خود را طی کند بدون نیاز به افراد یا بقول کارخانه های مواد غذایی بدون دخالت دست!! در این سیستم با یک فرمول ساده دولت را خودتان تشکیل میدهید. دولتی که از خانه ها آغاز میشود و میداند چه کسانی را برای چه کاری برگزیند و همیشه قدرت ابقاء یا عزل هر مدیری را در دستان خود دارید.

تشکیل شعاع قدرت مردمی با تشکیل دولت ملت در یک انتخابات متفاوت و سراسری.

شعاع قدرت ملی بالا دست قدرت نظامی است. برای روشن شدن سیستم به این هم توجه شود: کسانی که میتوانند فرماندهی ارتش را به عهده بگیرند، توسط مجلس متخصصان به مردم معرفی میشود. مردم با نگاه به توانایی آنها یک نفر را با انتخابات الکترونشنال به عنوان ارتشدار انتخاب میکنند و ارتش را به او میسپارند که نظم و قوانین مخصوص خود دارد و چون موضوع تخصصی و نظامی است، باید به ارتشیان متخصص سپرد. قدرت عزل یا ابقاء فرمانده ارتش همیشه در دستان جمعی مردم باشد.

در بخشهای اقتصادی و سیاسی و اجتماعی، نظرات و انتخابات مردمی از ابتدا تا انتها اعمال میشود تا منافع ملی هیچگاه به انحراف کشیده نشود.

در قانون طبیعت تصمیمات جمعی صحیح تر از تصمیمات فردی است و هر چه تعداد افراد بیشتر باشد ضمانت عقلانیت در تصمیم گیری بیشتر است و با بکارگیری ارکان هفتگانه تحولات بسیار شگرف و عظیمی شاهد خواهید بود. / مردم ایران به جایی رسیدند که به هیچ سیاستمداری اعتماد و اعتقاد ندارند و دقیق می اندیشند که سیاستمداران جز برای منافع شخصی از خواب بیدار نمیشوند. اگر ما میتوانیم به سیستم موبایل و اینترنت و کارتهای هوشمند که در دست داریم اعتماد کنیم حتی سالخورده ها هم به این راه اعتماد میکنند! اگر روزانه یکساعت وقت خود را برای مدیریت کشور صرف کنیم چه تحول بزرگی در سطح کشور رخ خواهد داد چون در سایه ی اعتماد و راستی حس آزادی و احترام، همه را شاد و خشنود میکند! اکنون که

نمیدانیم امورات ملت درستان کدامین افراد و با چه نیت‌هایی است، وقتی می‌شنویم که فلان تصمیم گیری شده، نمیتوانیم هیچ اعتماد یا احساس خوبی داشته باشیم زیرا دروغ گفتن بسیار عادی شده و هر مسئولی میتواند براحتی ادعاهایی کند و خلاف آن عمل کند بدون آنکه مجبور به پاسخگویی باشد.

مونیرال: از جمله مزیت‌های سیستم مدیریتی آزادگان::

- ۱: رفع خطرات دیکتاتوری از جمع شدن قدرت در دست یک قشر یا گروه یا افراد خاص .
- ۲: امکان رأی گیری برای هر امر مهمی که منافع ملی را تحت الشعاع قرار می دهد و حتی سهولت نظرخواهی در امور کم اهمیت تر.
- ۳: ساده گی و هزینه ی کم برای هر انتخاب و همچنین سهولت در مدیریت جمعی. ((جمع یعنی ۴۰ میلیون انسان که در یک فرایند مدرن و پیشرفته و مطمئن میتوانند برای هر تصمیم ملی و میهنی به سهم خود اثر گذار باشند))
- ۴: رفع خطرات تغلب و سوء استفاده ی اشخاص یا جریان‌ات فرصت طلب.
- ۵: رعایت منافع ملی در هر زمینه ای براساس عقلانیت جمعی.
- ۶: مشارکت مردم در سرنوشت خودشان باعث ایجاد احساس مسئولیت در افراد جامعه می شود و این احساس مسئولیت باعث آرامش روان جامعه و رعایت حقوق اجتماعی توسط تک تک مردم و ایجاد فرهنگ مناسب شهروندی خواهد شد. (عنایت به طبیعت و رفتار براساس خویش زمین، تنها راه نجات بشریت از نابودیست.)
- ۷: رفع انواع تبعیض‌های موجود. در سیستم مدیریت ملی عوامل جدایی و اختلاف و بی عدالتی رفع شده و همه در برابر این دستگاه عدالت مانند هم هستند.

در سیستم مورد نظر چون مبنا بر خرد جمعی است مسائلی مانند سکولاردموکراسی در بطن سیستم است یعنی نیازی به تلاش برای کرسی آن نیست چون آرائ جمعی تعیین میکند که چگونه باشد و اینگونه است که مسئله ای خارج از خرد و نظر ملت رخ نخواهد داد ضمن آنکه خواست اکثریت یعنی فرمان ملی. ۸. ارج نهادن به خانواده که باعث ایجاد آرامش و ثبات و نتیجتا رسیدن به فرهنگ پاک و پایدار است. خانواده ها زیر بنای جامعه هستند و اهمیت بقدریست که بر خلاف گذشته نباید قوانین و مقررات خانواده بدست افرادی نوشته گردد که تراوشات و تجربیات و شکستشان پایه قوانین ملت شود. تائین قوانین خانواده حتما بایست با رجوع به خرد اجتماع نوشته شود و هر چند مدت یکبار توسط افکار و آرائ عمومی بازنگری گردد چرا که جامعه در حال توسعه فرهنگی است و قوانین هم باید همراه با فرهنگ و سطح سواد اجتماعی به روز و همراه شود و سیستم هوشمند آسان میتوان با خرد جمعی بهترین قوانین را بدست آورد و لازم نیست مردم زیر بار قوانین کهنه رنج بکشند. امور ملی در دست مردم تغییر پذیر است و چنین که باشد اسباب شادمانی و انسانیت فراهم میگردد.

در آمریکا چنان تاریخ و گذشته ی کشور خود را ارج مینهند که هر چه میگذرد، روسای جمهور قدیم محبوبتر و داستان کارهایشان ویرایش و مبنا، قرار میگیرد. این هم یکی دیگر از نقاط قوت غرب و نقطه ضعف ماست که گذشته های کشورمان هنوز در تاریکی مانده چنانکه مردم را از اینهمه تناقضات فراری داده آنوقت میگویند چرا مردم تاریخ نمیخوانند. آخر کدام تاریخ؟

ارج نهادن به تاریخ در آمریکا و نگهداری سنت‌های ارزشمند باعث بوجود آمدن مکتبی ۷۰ سال پیش توسط رناتون گردید. شاگرد مشهور رناتون، جولینوس عولا مکتب مشهور به سنت گرایی در زمینه تاریخ را پیش راند. جولینوس عولا معتقد بود

که سنت گرایی باید از حالت انفعال خارج و به نیروی سیاسی اجتماعی قدرتمند در کنار مدرنیته تبدیل شود و واقعا این کار برای آنها ارزشمند واقع شده.

ما به یک تاریخ معتبر نیاز داریم نه به صدها کتاب مختلف تاریخ که هر کدام سراز خودش میزند. ایران بهترین تاریخ دنیا میتوانست داشته باشد اما کسی که پایش در غرب و سرش در ایران است نمیتواند درک واقعیت کند. اینها آنچه از غرب یاد گرفته اند اینست که قضاوت را باید به مردم واگذاشت اما مردم از روی کدام کتاب قضاوت کنند از روی کدامین جریان راه درست انتخاب کنند به کدام سند استناد کنند و اگر اینترنت ظهور نمیکرد روزگار این ملت تا کی سیاه بود.

برای توضیح واقعیت لازمست به دکترین و استراتژی مجموعه فعالان و کنشگران سیاسی زیر نظر حکومت، به رفتار و گفتار عجیب و تناقضاتی که میبافند پی برد و در نظر داشت که آزادی یا دیکتاتوری چه تاثیر بزرگی بر اصحاب رسانه دارد! در مقایسه پی میبریم که آزادی تا چه اندازه روی راستگویی و دروغ بافی خبرنگارها اثر دارد.

ایران کانون تغییرات اکولوژیک! اشرف مخلوقات با سه دین یهود مسیحیت و اسلام حدود سه چهارم کشورهای دنیا را شاملند اما افکار خودخواهانه و حرص و طمع ناشی از حقارت بندگی که اسلام سیاسی به ایران و حومه صادر کرد روزگار سختی برای مردم رقم میزند.

اگر چه در دنیای آینده، همسویی انسان و طبیعت در صدر برنامه قرار میگیرد و برگشتن به طبیعت سبز، مهمترین وظیفه خود میدانند اما امروز که سیاست بر مبنای برداشت بیشتر از طبیعت است تا زمانی که بشریت به جایگاه همسویی با طبیعت برسد تغییرات بزرگ آب و هوایی در پیش است که ایران در مرکز این تغییرات قرار خواهد داشت.

شاید باورش سخت باشد اما زمانی میرسد که انسان به تکنولوژی پیوند هوش برسد یعنی تمام انسانهایی که دانش یک کاری را دارند بوسیله ی تکنولوژی، از نظر فکری در یک پروسه به هم مرتبط شده و قدرت عظیم هوش جمعی شکل میگیرد و آنروز است که قدرت خلاقیت خدا گونه ای خلق گردد.. امید است که هموطنان در این راه پیشقدم شوند و در دنیای شگفتیها، حرفی برای گفتن داشته باشند و بجای القاب تروریست و مسلمان متحجر و بدنمایی...، مخترع مدیریت جامعه با خرد جمعی باشند که روزی بتوانند به هوش جمعی دست یابند. این هدیه ایست که از مدار اندیشه ها رسید و به احترام تمام بزرگان علم و دانش از اشتباهات تکراری دست برداریم و به انسانیت فکر کنیم.

به حال و روز خود و آینده ی فرزندان و کودکان بی گناهان بیندیشید و با یک همنوایی و مهربانی آئین پاک مهرآستی را زنده کنید. تاریخ ایران را زنده کنید و اخلاق نیاکان را که با راستی در رفتار و گفتار، انسانیت را پاس و سپاس داشتند و فرهنگ شریف خود را به جهان عرضه کرده بشریت را از زیر یوغ ظلم و برده گی و استثمار رهانیدند و افتخاری برای ما بجا گذاشتند که با تمام سیه روزی ها و بی اعتباریهای اهل ریا باز هم احترامی و عزتی در قلبهای جهانیان داریم.

۱. روشنفکر و مبارز و خردمند و باسواد و سیاستمدار را با هم یکی ندانید. ۲. خردمندان را بشناسید و بدانید که آنها خود را به جامعه تحمیل نمیکنند پس حسابشان از همه جداست و شما باید آنها را در مجامع علمی بیابید و به عرصه رهبری بیاورید. ۳. هیچ ادعا کننده ای نمیتواند رهبر خردمند برای یک ملت باشد. ۴. وقتی دانشمندان را دریابید هر طور شده آنها را به میدان خالی شده از رهبران مذهبی بکشانید. ۵. مذهبیین را براهنمایی نگیرید چراکه بجای عقل از فال و استخاره و تقلید از متحجرین استفاده میکنند. ۶. دنیای علم پیش روی شماسست بنابراین در مقابل فراگیری علوم جدید مقاومت نکنید. ۷. به جوانان بالاستعداد ارج نهید. ۸. راستگویی بهترین وسیله برای داشتن آزادی و دروغ بزرگترین خطر برای آزادیست. بدون سند به مردم انگ زنید و با باورهای مهندسی شده از هم دور نشوید. احمقها بدون سند حرفهای روکشدار محرمانه قبول میکنند. ۹. محبت رافراموش نکنید و از تزلزل اندیشه رها گردید. ۱۰. از تمام مکاتب تاریخ فقط یک راه به جاودانگی میرسد و آن راه

مهر و راستی است. با مهراستی به آزادی میرسید به مکتب مهراستی افتخار کنید. ۱۱. نام هیچ قومی را با دینش نیاورید. ۱۲. دانشمندان را بیش از سیاستمداران دریابید ۱۳. در دنیای مجازی و واقعی یکی باشید.

واضح است انسان بخودی خود ناآگاهی را خوش نمیدارد اما در معرض آموزه های بد، ناآگاه بار می آید. انسان موجودی خردگراست اما اگر آزادی را از دست بدهد بشدت سوداگر ثروت میشود. همانطور که در آزادی میتواند سوداگر خوبیها شود.

سودای دین و مذهب، سودای قدرت و ثروت. و اما بعضی هم سودای خوشبختی و سعادت برای جامعه دارند. و سوداگران قدرت و ثروت برای رسیدن به هدف ممکنست هرکاری بکنند و از هر وسیله ای استفاده کنند و نهال خرد را ریشه کن کنند. اما درین برهه از تاریخ، عمده مردم جهان بر اثر سوداگری نابخردانه و افراطی توسط تعداد معدودی صاحبان ثروت و قدرت در دنیا و تعدادی از رهبران مذهبی دینی که با بیرحمی تمام مسیر انسانیت را به خط و ربط فکری خود میررند.

این سوداگران در جاهای حساس با هم همکاری میکنند. پشت پرده با هم به بزم می نشینند و روبرو به رزم، و نتایج کار اینان انحراف بشریت است تا زمانی که آگاهی و دانایی فراز نگیرد. بهره برداری افراطی از منابع ملی بزودی دامنگیر عالم شده، تا سردمداران دنیا بخواهند بخود بیایند و بساط خرابکاری را برچینند به یک خواست جهانی نیازست. این خواست در برخی کشورها در حال جوانه زدن است و بدون همفکری آزادگان جهان، ممکن است نتوانند به طبیعت مولد و شاداب گذشته دست یابند. در ایران مسئله بحدی جدی است که ورای مسائل جهانی در خط مقدم بحران قرار داریم و بایست مسئله محیط زیست را به نجات از استبداد و آزادی گره زد و همزمان در راه نجات میهن قدم برداشت.

همانطور که مسرانه سعی داریم اثبات کنیم که هر نوع گرفتاری اجتماعی و غلبه استبداد بر ارکان زندگی مردم از خود مردم به عرصه اجتماع وارد میشود و با چنین فرهنگی، حتی انقلاب و تغییر حکومت نمیتواند آزادی را ضمانت باشد. نابودی محیط زیست و غارت ایران، ورای تمام مسائل است و نجات انسان یعنی نجات زیست بوم سیاره زمین از روند تباهی که رو به گسترش است. این موضوع آنقدر مهم و نزدیک است که میتوان گفت هیچ تلاشی برای آزادی نمیتواند این اندازه مهم باشد که آنرا بگذاریم و محیط زندگی که در همین اثنا در حال فروپاشی است را از دست دهیم. جایی که برای زندگی مناسب نیست آزادی یا غیر آزادی معنا ندارد. به محیط زیستی بیندیشید که قابل زندگی باشد. خانه ای که چند روزی در آن مهمانیم را با نادانی و مصرف هزار لیتر آب برای یک هندوانه خراب نکنیم. مهمترین کاری که برای نجات ایران باید قبل از هر اقدامی انجام داد خاموش کردن پمپهای آبکش از زمین است. اگر بزودی کشاورزی را با صنعت توریست و صنایع دستی و هنرهای بومی جایگزین نکنید هم کشاورزی از دست خواهد رفت هم سرزمین و هم خودتان.

واقعیت تلخ و هولناک است اما جز واقع بینی و باز کردن چشمها راهی نیست؛ بقول دکتر صدیق یزدچی مشکل از عوض شدن جای مهمان و صاحبخانه است:

یکی از مسائل فتنه انگیز؛ افراط گرایی بشر است. افراط در هر موردی باعث بروز مشکلاتی میشود و از آنجا که سیستم زیست جهانی بر مبنای تعادل و نسبیت کار میکند، هر گونه زیاده روی در استفاده از منابع طبیعی، عوارضی جبران ناپذیر دارد. از جمله مسائل کم توجه؛ برخورد انسان با خانه ی امانتی است که فکر میکند صاحبخانه است در صورتی که زمین یک مسافرخانه است و هر انسانی یک مهمان !! . حال فرض گیریم که مطابق میل مومنان و پولپرستان، تمام عالم بخاطر انسان ساخته شده!! با این طرز فکر اکوسیستم از هم فروپاشد.

بایست دریابید که مسئله محیط زیست چنان سایه بر تمامی امورات و مسائل خواهد افکند که گویی خیمه ای در معرض طوفان قرار گرفته حال درون این خیمه دانشمندی باشد یا عامی فرق نمیکند !! تلاش برای خانه ایست که انسان بتواند مانند

یک مهمان محترم در آن با عزت و احترام وارد و با آسودگی خیال زندگی را سپری و به انرژی مثبت کائنات بپیوندد و با جاودانگی وارد چرخه حیات شود!

زمین در گذشته با موجودات ناموزون دیگری هم روبرو شده و نسخه یی ازین دست موجود است که عکس العمل زمین را در مقابل تجاوزگری، بهتر درک کنیم .

واقعیت امر اینست که زمین برای این مهمان حریص که انسان باشد همان اندازه احترام قائلست که برای یک پروانه؛ اما انقراض موجودات دیگر را نمیتواند بپذیرد.

زمین تمام مهمانانش را به این هدف وارد این خانه میکند که در یک چرخه همزیستی و حیاتی وابسته و همبسته قرار داده و هر گاه یکی ازین مهمانان نتواند تکیه گاه خود را درین خانه حفظ کند یا پا را از گلیم خود فراتر گذارد و مانند دایناسورها، باعث اختلال در زیست دیگر گونه ها شود از هدف اصلی خارج شده قلمش توسط صاحب خانه خرد میشود. زمین از انسان رعایت رفتار درست خواهانست و در غیر اینصورت از خانه تکانی هیچ ابایی ندارد. برای سستی که زمین هیچ دلی در گروی انسان ندارد آنگونه که خلیپها فکر میکنند. و علت سازش و تحمل او، تنها در تفاوت تحمل گذر زمانست نه احترامی مضاعف بر دیگر میهمانان و پیروز میدان همیشه زمین خواهد بود. زمین با استراتژی زمین سوخته در طی زمانی که برای انسانها طولانی مینماید، بر عوامل مخرب حیات پیروز خواهد شد در حالی که برای کائنات، زمانی کوتاه است.

دانستن این نکته خصوصا برای مومنین لازمست که در تمام آن میلیونها سال که اثری از انسان حریص نبود محیط زیست، فضایی برای شکوفایی و تکامل موجودات زنده بود و انسانی که خود را تنها بهانه برای خلقت عالم هستی میدانند، دیرتر از همه رسیده و دیوانه وار بجان محل زندگی موجودات دیگر افتاده تا آنرا به اشغال خود در آورد. مسلم است اگر زمین فقط در اختیار حیوانات و گیاهان بود، چرخه حیات و تکامل براه بود و نه تنها نقصی در ادامه حیات ایجاد نمیگردید بلکه عرصه را برای پرورش گونه های مناسبتر با محیط زیست محیا میکرد.

کافی است یک لحظه فکر کنند با قدرت یافتن دین چه به روز محیط زیست و حیوانات زیبای طبیعت آوردند همین سرنوشت در انتظار تمام مومنین است. همانگونه که بعد از انقراض دایناسورها، گونه های جانوری متنوع و زیبا به شکوفایی رسیدند انسان هم پا جای پای دایناسورها گذاشته و طبیعت بهتر از هر انسانی به کار خود واردست. با تکامل انسان و قدرت یافتن این حیوان، توازن در طبیعت و چرخه زیست تا حدودی بهم خورد. با دستیابی انسان به صنایع ماشینی؛ چنان فکر کرد که توانای مطلقست. با رسیدن به ثروت مغرور شد و با ایدئولوژی دینی، خود را بهترین مخلوق دانست و حیوانات را بیرحمانه شکار کرد و افتخار یا ثوابی هم برای خود دانست. به صنعت مدرن و ابزار ماشینی دست یافت و برای زیاده خواهی خود تائیدیه از خدایان آورد.

و در ایران، اوج وحشیگری: فخر فروشی شکارچیان با اسلحه گرم، شکار غزال و انواع حیوانات تا انقراض. هنوز هم این دشمنان محیط زیست دست از شکار برنداشته اند. در گذشته یک دانایی در نگاه دولتهای زمان پهلوی بود برای کنترل این جنایت قوانین نوشتند! اما چه شد، انقلاب برای آزادی بیشتر به شکار حیوانات و کشتار انسانهای ممتاز انجامید. انگار انقلاب شکاربود. هر مادر مرده ای تفنگی برداشت. قتلگاه آهوان و بز و میشهای

کوهی. نه کسی میپر سید کجا و نه میپر سید کی؟ دائم الوقت شد شکار و همه گیر. انگار آزادی از دست رفته را از جان آن زبان بسته ها میجستند. و دیری نپائید که همه جا تمام شد. هر چه بود شکار شد./

شکارچی تا تفنگ کار میکرد و گله در تیررس بود آتش میکرد پس نمیدانست با هشت لاشه میش چکار کند که تنها توان بردن یکی بود و بقیه خوراک مگسها شد/ اینگونه که باشد چرخه ی زیست طبیعی قطع شده و عوارض آن آتشفشوزیهایی است که بجان جنگلها افتاده. بسیاری بر اثر ناآگاهی بر این باورند که محیط زیست فقط برای جانوران و گیاهان از دست میروود و انسان تافته جدا بافته ای است که میتواند در روی زمین بدون وجود حیوانات دیگر زندگی کند!.

به چرخ دنده ای نگاه کنید که دارای تعداد بسیار دندانه های ریز است و بر اثر فرسایش گاهی یکی ازین دندانه ها حذف میشود ولی بخاطر تعداد زیاد و ریزی دندانه از حرکت نمی ایستد , این روند در طی حرکت باعث فشارمضاعف بر دندانه های دیگر میگردد و سیر فرسایش را تسریع میکند تا زمانی که تعداد دندانه های حذف شده آنقدر زیاد شود که دندانه های باقی مانده زیر فشار، شانه خالی کنند و چرخ از حرکت بایستد. این مثال، واقعیت پیش رو در عرصه زمین و انقراض تک تک گونه های جانوری و گیاهی که هرکدام حکم یک دندانه ریز اما مهم و در یک سطح از اهمیت برای چرخه حیات نشان میدهد!!

چرخ دنده , یک قطعه خشک و بدون هوش است اما زمین یک موجود زنده و منبع تمام هوش و جانها ست و خالق و صاحب هر دندانه , به خلقت هر موجود شاد و از نابودی آن ناراحت شود. طبق آماری که دانشمندان در سال ۹۳ داده اند هر سال ۱۰۰ نوع از انواع گونه های جانوری و گیاهی منقرض میشود به عمق فاجعه پی میبرید. آیا بزرگ شدن یک دندانه که انسان باشد در میان میلیونها دندانه که گونه های دیگر باشد و بطور مداوم از تعداد آنها کاسته میشود، چطور بنظر میرسد. آیا استفاده های اینچنین از منابع زمین، اصولا از روی نیاز است؟! اگر نفت پیدا نمیشد چه شکلی از زمین داشتید؟ دنیایی را که مثل امروز یا زمین سالمتر با انرژیهای سبز و الکترونی. زیست جانوری که در اثر شکار و خشکیدن آنها و جنگلها به اینروز افتاده سالم مانده و آتشفشوزی خیلی کمتر نبود؟.

آیا نفتی که در دل زمین است برای ادامه و بقاء محیط زیست نقشی ندارد؟ آیا میتوان از بدن یک انسان دائم خون گرفت و انتظار سلامتی داشت؟ همینکار را دارند با زمین میکنند! گیریم که نفت فقط برای مصرف انسان خلق شده، چرا با این سرعت، جایگزین این دریاچه های نفت و عوارضی که بجا میگذارد، عوارض این همه دود؟ تغییر مسیر عقلانیت به طبع سوداگران ثروت و قدرت اثرات ناگوار و ویرانیهای جبران ناپذیر دارد. درک و آگاهی از دردها و رنجهای مشترک و شناخت راه فرار از جهنمی که در مسیر آن افتاده ایم بسیار ضرورت دارد.

مشکل سیاستمدار و مخالفان استبداد این بود که اولاً با توده ها بیگانگی میکنند چه به عمد و چه به عادت، چون با کف جامعه چندان سر و کار ندارند آنها از طبقه ای جدا از اجتماع هستند. دوما افراط و تمامیت خواهی در تار و پود افکار آنها نهادینه است. تمامیت قدرت، تمامیت سیاست، تمامیت حکومت یعنی اهل مبارزه هم اگر باشند بدون همیاری دنبال کن فیکون و بنای تازه ای بر شالوده های سابقند و اگر اتفاقاً تغییری صورت گرفت و اوضاع بر خلاف خواست خود دیدند بجای جمع شدن برای همفکری و رفع اشتباه، بلافاصله دنبال مقصر گردیدن و همدیگر را خراب کردن و آخرش فرار و دامن خود را پاک کردن از هرگونه خطا و از آنطرف دنیا راه کن فیکون دیگر نشان دهند و دنبال حرکتی مشابه حرکت قبل.

اگر ایرانی بدرستی با گذشته تاریخی آشنا بود میدانست که جز اتحاد تحت رهبری بزرگان شایسته و خردمند میان خود امکان پذیر نیست و خردمندان خود را به روضه خوانها تاخت نمیزد و در مقابل بسیاری اتفاقات حاج و واج نمیماند. اصولاً قدرت ایلات و عشایر در ایران چنان بوده است که هر موقع از فرماندهی بزرگان خردمند برخوردار بوده اند توانسته اند معادلات

دشمنان را برهم بزنند اما رضاشاه را از تهران تا بندر عباس بردند یکی نگفت این پادشاه ما را کجا میبرد تا او را به کشتی نشاند و بی سرو صدا بردند چرا؟ چون رضا شاه بجای نظم دادن به ایلات و ایجاد ارتباط با سران ایل عشایر، آنها را با جدیت از میان برد تا همه گوش بفرمان خودش باشند اما با اینکار بازوهای قدرتمندی که میتوانست پشتیبان خودش و کشور باشند قطع کرد.

این گوشه های پراکنده از تاریخ برای گرفتن نکات ضعف و قدرت اجتماعی میاورم تا ریشه ها درد را بشناسیم و دلیل پراکندگی را هم بدانیم. سرگذشت نادر شاه افشار نسبتاً روشن ترین درس تاریخ است زیرا چندان دستخوش تحریف نشده و بسیاری از وقایع دوران بلطف جهانگردها و وقایع نگارهای اروپایی و تعدادی اهل سواد و قلم در زمانش ثبت شده است. از زمانی که ایرانیها به دام ریاکاران مذهبی افتادند با خیلی از واقعیتهای بیگانه شدند و اگر رهبر خردمندی در میان پیدا میشد و چند صباحی راه پیروزی و پیشرفت هموار میکردید بالاخره ملاها مردم را فریب داده دلیل پیروزی را به نفس روحانی خود ربط میدادند، اینست که در واقع با نادر شاه هم همین کار کردند و با القاع باورهای مخرب و سخنان آزار دهنده به مردم کاری میکردند که آن حرفها بگوش نادر برسد و قلبش را جریحه دار میکردند و او که ایران را از شر شیخ و شاه نالایق و افغان و صدها خطر دیگر رها کرده بود در مقابل این ناسپاسی ها تحمل از دست داده به کج خلقی رفتار مبتلا گردید و ارتش ظفرمند و پسر برومندش را بدست خویش از ایران گرفت و چنان شد که نباید میشد.

نویسنده و تاریخنگار فرانسوی همراه نادر میگوید: عده زیادی از نفرات لشکر بجای فغان و انتقام، صبح که فهمیدند نادر کشته شده به غارت چادر پادشاه مفتخر شدند! احمدخان ابدالی فرمانده فوج افغان، طوری متأثر شد که گفت انتقام نادر را از شما نمک بحرامها میگیرم و وقتی دید کاری نمیتواند به غارت ته مانده سرآورده پرداخت و افرادش را برداشت و رفت. اما یادمان نرود که چه باعث تفرقه ایرانیان میشود؟ چطور همین ایرانیها در مدتی کوتاه به فرماندهی نادر توانستند دشمنان بزرگی مثل روس و عثمانی را فراری دهند! اما در یکروز هم تمام زیربنای حکومت را ویران کرده و وارد دوران ناامنی مجدد شدند!

نتیجه: نادر قلی افشار در روزهایی که قدرت فرماندهی یافته بود پایتخت در اشغال افغان بود. مردم پریشان و سردرگم بودند و سرداران ایلات و حاکمان شهرها هر کدام بدنبال کلاهی از نم آشفته روزگار. مردم اصفهان غرق در خرافه و نکبت و دعا و روضه ملاها از حرکت وامانده و دلیل شده بودند. نادر قلی پی به اصل و ریشه ضعف برده بود و میدانست که تمام گرفتاریها از شاه صفوی عارض شده که تحت سیطره ی کامل ملاها از خط عقلانیت و درایت خارج بوده است و گزینه امکان نداشت که بجای آمادگی و دفاع و حمله، منتظر فرج امام و نذری و عملکرد دعاهای آخوندها بماند تا محمود افغان بدون درگیری جدی وارد شود و او را از تخت بزیر بکشد و مردم را قتل عام کند.

این گسست افکار عمومی از خرافه سازها که امروزه در حال وقوع است، این رنسانس ایرانی پس از قرنهای متمادی، فرخنده پیامی دارد.

قبل از شکست یک ملت در مقابل دشمن باید نظام اجتماعی آن دچار ضعف شده باشد. (از ماست که برماست) پی بردن به عمق قاجعه و جواب اساسی این سوال میتواند ما را به دردهای تاریخی خود واقف کند. عرب و محمود غزنوی و مغول و تاتار و انگلیس و روس، مقصر اصلی نیستند در وحله اول ایرانی مقصرست طرز تفکر او محکوم به شکست است. ذهن خرافات زده او باعث نابودیست. دنبال الگوهای مخرب دودین و خرد گریزی باعث انحراف جامعه شده. خودخواهی هر ایرانی با همسایه و دوست و آشنا و برادر و همشهری باعث تشویش کل جماعت است. پس ما ملتی نیستیم که با این حال خراب از پس دشمن برآییم. تنها چیزی که نام ایران را در چهارده قرن اخیر زنده نگه داشته همان اتحاد گرد رهبران آگاه است هرچند مقطعی و کوتاه مدت و مبارزانی که با نبوغ خود معجزه وار به دفاع از کشور پرداختند اما ایرانی که دست بردار از الگوهای مذهبی نبود و آخر مزد قهرمان را با تیغ زبان یا تیغ بران میدهد یا او را به دشمن وامیگذارد و میروید پی توهماتش.

دردی که اینچنین کشور ما را دچار فروپاشی و ضعف و غارت و شکست و درماندگی میکند. دردی که شماخه های آن، مصیبت‌های بیشمار در طول قرن‌ها بر این مردمان درمانده وارد کرده، آه مادران را در آورده، عزیزانشان و جوانانشان را گرفته و بگذریم از این شمارش چوب خط مظلومه‌ها. / حال نزدیک به چهار دهه است آتش جنگ و اعدام و زندانی و تجاوز به نوامیس در زندان و شلاق به پشت و پهلوی آزاد اندیشان، اعتراف بر علیه خود زیر شکنجه و نشر دروغ و فقر و گرفتن بنیه جوانان تا غارت خاک و آب و ثروت‌های ملی تنها بخشی از عوارض مومنین عاشق بهشت موعودست که رهبران‌شان گوش بفرمان ماموران مو ساد و کاخ سفید و کرم‌لین و ایلومنتاتی و فرا سونی دارند. چگونه ملت فهیم و قهرمانی هستیم که پس از تکرار مکررات باز هم بدنبال رهبری از جنس همان عامل درد میدویم. چگونه مات فهیمی هستیم که ۴۵۰ سال با فرقه های انگلیسی که مبنای آن از مذهب اسلام میگیرد سر خود را گرم کرده ایم؟! آنها چه پایه و اساسی در افکار ما کاشته اند که جرات بر سر ی باورهای خود نداریم! چرا عمال بیگانه دست از سر کشورمان برنمیدارند؟ آیا همین ملت فهیم نیست که حاکم دستساخت غرب را سر دست میرد تا به تخت حاکمیت بر خود بنشانند؟! با چه وسیله میتوانند به تحقیق توده ها بپردازند؟!

فکر نکنید دیگر از این خبرها نشود. سالهاست دارند روی پروژه امام زمان سازی کار میکنند و برای رسیدن به هدف دو برنامه را با هم به اجرا گذاشته اند، نشر خرافه برای جا انداختن جای پای امام زمان و غارت منابع و انتشار فقر و فلاکت جهت آماده کردن مردم برای پذیرش منجی. هم منابع را غارت میکنند هم از نتایج این غارت به هدف دیگرشان دسترسی بیشتر پیدا میکنند یعنی راه اندازی فرقه دیگر در زمان مناسب برای رسیدن به هدف اصلی که همان سرزمین موعود و تسلط بر تمام کشورهای دینزده اسلامی است.

میدانید چرا فردوسی ققنوس را در شاهنامه خاکستر میکند و دوباره زنده کرده پرواز میدهد؟

او در برابر صاحبان زر و زور با افکار بدشگون مذهبی قرار دارد که نیندیشند جز به چرای شکم و شهوت و گردآوری ثروتها از سرزمین بندگانی که آرزوی شراب طهورا دارند پس از مرگ در بهشت موعود! آه چه کوهی از خودخواهی داشتند این بندگانی که خود را اشرف مخلوقات می دیدند! و او میدانند.

او میدانند که این سرنوشت بارها تکرار شده و خواهد شد و هزار سال است که این مردم با داشتن شاهنامه و راهکار نجات از تفرقه از آن راهنمایی های گهربار استفاده نمیکنند چون از آموزش فرهنگ محرومند و به ظواهر شعر و بخاطر زنده کردن زبان پارسی محترمش میدانند و از هدف اصلی او وامانده اند! آخر چه فهم و درک و دردی در دل داشته که چهل سال مطالعه در تاریخ و احوال قوم ایرانی کند و سی سال بنشینند و بنویسد و مخارج زندگی را با فروش مایملک خود تامین کند در حالی که میدانند مزد دستی ندارد و کسی نیست که دستش بگیرد با اینحال عمر خود را بپای عشق خود میگذارد، عشق به وطن. وطنی آباد فروغلتیده در جهالت که باید زنده گردد و دارویی نیست جز زنده کردن یاد و خاطره ی نیاکان و گذشتگان و بیدار کردن عشق به آزادی در افکار زندگان زنجیر شده به اوهام. اینست تکلیف پر سوم و موقع کارآیی آن! خجسته نهیب آزادی از گلو ی جوانان ارس تا چابهار و از سرخس تا آبادان و پرواز ققنوس از این خاکستر ویرانی.

ققنوس جان ایران است با فره یزدانی، آرزوی فردوسی برای داشتن مردمی آگاه و آزاد. مردمانی آگاه و رها شده از زیر خروارها چرک خرافه و انحراف، چنانکه با هیچ قدرت و حيله و ویروس ناپخردی سوی آتش نرود. باشد که این طبیعت شکسته شده زیر بار خودخواهی بندگان به شوق آید از آزادی ایران و به مهر آید از مهرآستی نوباوه گان و عالمی را برهاند از جهنم مومنان.

ای آیندگان دریابید فغان ما را از قلب جهنمی که مدعیان بهشت فروش برای ما برجای میگذارند و خود میخزند به جزایر انگلند و ویکتوریا. بخوانید حکایت آتش افتاده بر دامان هستی ما و تا چرخ نیلوفری میدهد فرصت عمر، گوش نسپارید به هیچ صدایی جز ندای آزادی و عشق به جهان جان آفرین و قدر بدانید فرهنگ زیبای هواوایی با طبیعت مهرآستی.

بگذارید خلاق عالم از حق زندگی محروم نشوند، مقدمان زمین را بر خود مقدم دارید و جانشان را نگیرید، شکار کردن را برای همیشه کنار بگذارید که آنها شکار نیستند، آنها بنیاد زندگی روی کره ی آبی خاکی بودند که بسیارشان به انقراض بردید، آن روزگار گذشت و حال پرده اسرار خرافه سازان در شرف پاره گیمست. به جایی میرسیم که ادعاهای پوچ و متعصبانه راحت کنار گذاشته میشود اما باید بدانیم که برای غارت منابع ملی، همه را به الفاظ و القاب دلخوش داشته اند و سیاستبازیهای بسیار برای سرگرم نگه داشتن و کنترل مردم اختراع خواهد شد. فعلا در عصر نبرد اندیشه و خرافه، نظاره گر این جدال بسیار بزرگ و تاریخ ساز هستیم نبردی که تاریخ ایران را به دو بخش کاملا مجزا تقسیم خواهد کرد، ایران دینزده و گمراه و ایران آگاه.

هر اندازه اعتقادات مذهبی بیشتر، ترس و تعصب هم بیشتر و مانعی بزرگتر برای بیرون رفتن از حصار ذهن اما اتفاقی رخ نموده و جهان دیگری را رقم خواهد زد!

افرادی که چشمشان به دنیای واقعیتهای باز شده احساس آزادی و فراغت از آنهمه زنجیرهای ذهنی بسته شده به افکارشان دارند و بهیچ وجه حاضر به بازگشت در آن زندان توهمات نیستند، مشکل اساسی در نجات از این زندان، بیش از همه، خود خواهی و کوتاه نظری های نهادینه شده در افکار است! اما یک مسئله باید روشن باشد که دست برداشتن از افکار خرافی بمعنی دور شدن از انسانیت نیست. بعضیها دین را با سیستم نظم جهانی گره میزنند و فکر میکنند اگر از دین کنار رفتند از قانون نظم جهانی هم فرار کرده اند و میتوانند هر کاری بکنند و جوابی نگیرند در حالی که انسانهایی که بیشتر با علم و اندیشه مانوس اند، درستکارترند نه متدینان خودبین با آنهمه ادعای دانایی که چنانچه مقداری علم واقعی میداشتند دست از خودخواهی و شعار برداشته بودند و هم اکنون بیشترین سو استفاده ها و کلاه برداریها در دنیا از ملت فهم ما نمیشد.

بایست ملتی را با ایجاد فقر فرهنگی به انواع ناهنجاریهای اجتماعی از جمله پولپرستی گرفتار کنند تا همیدگر را خار و دلیل کنند و اهمیتی حتی برای جان هم قائل نباشند! تا قابل نفوذ و شکست گردند.

مقصود از تمام تلاشها در نابودی فرهنگ انسانی و جایگزین کردن رسومات خرافی و مبتذل مذهبی؛ از بین بردن روابط و نظام اجتماعی مردم است چون روابط سالم و انسانی و دوستانه و متمدنانه مانع انحراف و استثمار توده هاست و استثمار توده ها نه فقط به معنای گدایی از مردم بلکه بمعنای غارت ایران در سطح فوق کلان آنهم نه بدست جامعه روحانیت که به اراده ی غارتگران بین المللی با نفوذ در کابین کشتی طوفان زده که فعلا در دست روحانیت است و همه را از راه بدر کرده است.

رهایی از سرنوشت تلخی که برای همه از جمله سرمایه دارها و حقوق بگیرها رقم خورده احتیاج به فرهنگ سازی دارد. یک انسان با فرهنگ، اگر سرمایه دار هم باشد دست در جیب مردم نمیکند چون میداند که اینکار یک موعد پیشرفتی دارد و پس از مدتی که فقر گسترش یافت امنیت از بین میرود و آتموقع یک سرمایه دار هدفی متحرک هم برای غارتگر است و هم برای فقرا.

آئین مهرآستی، فرهنگ اجتماعی را نشان میدهد و رهبر و پیامبر این فرهنگ کسی نیست جز خود انسانهایی که از بدآموزیهای رایج شبکه های غارتگری آگاه شده اند. مردمی که از کودکی در جلوی چشمشان اتفاقات ناگوار پولپرستی تجربه شده و دیده اند که بیرحمی پولپرستان چه عاقبتی در پی داشته. این تجربیات است که از هر دانشگاهی بهتر می آموزد و اگر حیاتی باقی بود و جهان از دست غارتگران جهانی زنده بیرون آمد آینده ای زیبا در دستان نسلهای بعد ساخته خواهد شد.

برای زنده کردن این حق تلاش کن. اگر هویت خود در ارتباط به سرزمین خود زنده کنی و بتوانی تاریخ واقعی خود را از تاریخ بیگانه و آموزه های تحمیلی، پاکیزه بداری در جهان مورد احترام و عزت واقع خواهی شد و آنگاه با درآمد گردشگرانی که از سراسر دنیا برای دیدن ایران آزاد می آیند ب راحتی زندگی خواهی کرد. همین آثار باستانی به تنهایی میتواندست عمده ی هزینه را تامین کند حالی که هر نقطه ایران برای گردشگران منابع زیبای تاریخی و طبیعی دارد که نیاز به نگهداری و بازسازی و ایجاد امنیت برای سیاحتگران دنیا دارد. صنایع دستی نابود شده چه سرمایه عظیمی بود که بدست عده ای فرصت طلب با واردات آشغال چینی نابود شد و احیای این صنایع چه خدمت بزرگی به ایرانی است.

صنعت موزه داری و بسیاری از اجناس و ابزار که بویی از تاریخ گذشته و غنای فرهنگی این ملت دارد چه اندازه میتواندست جذب درآمد کند! چرا از این همه سرمایه غافل شدیم و بخاطر نفت به چه سرنوشت غم انگیزی دچار شدیم! چگونه از مسیری که کاملاً مهیا بود جدایمان کردند و در دام غارتگران به چه بیراهه ها افتادیم. با تمام این ثروتهای بینظیر بازهم منابع کافی برای مشاغل خوبی که ضربه به حیات زیست نمیزند در این سرزمین وجود دارد و کافی بود سرزمین زیبایمان و تاریخ و هویت خود را بازشناسیم تا اسیر غارتگران نشویم.

تقدیم به تبار ماندانا و رادمان و خیام و همه آزادگان ایران تا ستارها.

پرواز درناهای بختگان.

جهان با قواعد منظم از ذرات اتمها و گردش منظم نوترونها بدور هسته شروع شده و تا خورشید و ستاره هایش و ادامه تا کهکشان راه شیری که مدل گردش بدور یک مرکز ادامه دارد و کهکشانها که خود در عالم هستی به قیاس مولکولی ماند در مغز انسان و همانطور که در مغز انسان میلیاردها رشته عصبی حرکت نرونها را به محل اعزام و ارتباط با مرکز فرماندهی هوش برقرار میکند، سیکل مشابهی در کل عالم جریان دارد و نظم و قاعده ای جهان هستی را در بر میگیرد.

مدل را ببین و جهان را به یک مغز متفکر شبیه که از ذرات ساخته شده، از همین اتمهایی که بچشم عادی دیده نشود اما هر ذره برای خود سازمانی دارد و مانند منظومه ای! از اجرام و اقمار در گردش منظم و دائم بدور هسته. / اگر مدلهای جهانی میتواند مشابهاً از اتم تا منظومه های کانی مدل باشد مطمئناً هوش در جهان نیز از ریز ترین موجود زمین تا نهایت جهان هستی میتواند شباهتهایی داشته باشد. این سوال قبلاً مطرح شد که چرا یک گوسفند رفتار را در مقابل سیل و باران از دو یا سه روز قبل تغییر میدهد، چرا یک ملکه جوان زنبور همینکه از پیله بیرون می آید تمام کارهای ملکه پیر را بلد است و چرا حیوانات توانایی هایی دارند که برای انسان رازگونه است؟.

در جواب این نمونه سوالات معمولاً متوجه جوابهای دینی شدیم چون ادیان با یک جمله که این کار خداست سدی جلوی ذهن پویای بشر گذاشته و متأسفانه کودکان را از همان ابتدا داخل این سدّ فکری غرق میکنند و آنکه پشت این سدّ غیر افتاد رها شدنش بسیار سخت است چون میترسد که فراتر از آن سدّ فکر کند چه رسد که به رازها و رمزهای درون این کره خاکی پی ببرد.

آموزش راجع به واقعیتهای طبیعت و جایگاه واقعی انسان در یک فضای آزاد فرهنگی میتواند استعدادهای بسیار هوشمندتر بسازد. اگر فرکانسهای قطع شده پیوند مغز انسان با زمین ترمیم شود طبیعتاً انسان هم میتواند از هوش طبیعت بیشتر استفاده ببرد مهم اینست که رفتار و افکار انسان از تضادها با زمین بیرون رود. این تضادها بسیار است خصوصاً در بحث آموزش، یعنی در این زمینه یک انحراف بنیادی در فهم و دانش بشری صورت گرفته حالا ببینید در ایران ما چه انحرافی در کارست و تا زمانی که سمت و سوی آموزش اصلاح نگردد و نسلی نتواند پی به واقعیتهای برد آزادی حاصل نگردد.

نظمی حیرت انگیز و تکرار مدل! جهان خالق‌یست با عظمت، سازنده گستره ای مانند مغز، و دارای چنان هوش و قدرت و خلاقیتی که یک نمونه از محصولش زمین است. زمینی که میتواند ایجاد شرایطی کند تا مغز موجودات در آن ساخته گردد. این ایجاد شرایط را باید دست کم نگرفت و دید و در مورد آن اندیشید نه آنکه ابلهانه در آسمانها دنبال کسی یا فرد تنهای قدر قدرتی گشت که این شرایط را در زمین ایجاد کرده است.

البته این دیدگاه ماورایی برای جامعه امروز ما ابلهانه است نه برای جوامع بدوی در حالی که دانشمندان ایران قدیم مانند خیام، عبدلرحمن صوفی رازی، ابولوفای بوزجانی، ابوریحان بیرونی، خوارزمی در آثارشان به علوم و کشفیاتی برمیخورید که در دو سه قرن اخیر توسط غربیها بازگو شده و بعضا بنام خود ثبت کرده اند. این موضوع میتواند ذهن ما را به یک بخش از سرزمین ایران ببرد که چرا خراسان بعد از فروپاشی فرهنگ و نظام ایران بعد از اسلام توانست خیزشی در زمینه علم و دانش بکند که حاصل آن دنیای امروز را شگفت زده میکند.

حالا انسان مسخ شده در سدّ فکری مذاهب با این فکر زنجیر شده میخواهد دنیا را ببیند به ماهی میماند که هرچه ببیند گوشه ای کوچک از فضای داخل سدّ است در حالی که آموزه های مذهبی که بصورت دائم به مغز آنها پمپاژ میشود میتواند بزرگترین توهّمات را به مغز آنها وارد کند. پذیرش حقیقت در باران توهّمات سخت است اما میتوان در دنیای ارتباطات اینترنت به این حقیقت رسید و توجه را از آسمانها به زمین برگرداند که اگر نتوانی موقعیت و حد و حدود خود را بشناسی و موجودی بی ضرر برای طبیعت باشی جز ندامت و نابودی سودی نداری. هر کس نگاه به سرعت تغییرات آب و هوایی کند و با گذشته بسنجد خواهد فهمید که اشراف مخلوقات از همه اصغرتر بود و باید سر جای خود بنشینند قبل از آنکه دیر شود.

خیام چه میگوید؟ بر خلاف شناخت عمومی از خیام، این حکیم اندیشمند، زندگی را فرصتی کوتاه میداند که باید از آن در جهت انسانیت استفاده کرد. میگوید حریص مال دنیا نباش که اگر حرص نباشد نعمتهای زمین از سر زمینیان فراتر است. میگوید برای رسیدن به قدرت و ثروت در یوزگی نکن. میگوید این چند روز عمر ارزش بندگی و بردگی ندارد. میگوید هرچه در دنیای پس از مرگ میجویی همین جا نقد است دنبال نسبه نباش. کدام دین چنین راهنمایی های خردمندانه دارد؟

اکنون که چند سال از نگارش این اثر میگذرد مایلیم از چند مشاهیر ایران نام ببرم که هر کدام در زمینه ای میتوانسته اند الگوی آزادی و جوانمردی یا دانش و خرد و یا رهبری افکار عمومی باشد.

مریم میزراخانی، بردیا، یوتاب، انوشه انصاری، سورنا، بابک، نادر جهانبانی، رادمان، آرتمیس، حسام نوذری، فیروز نادری، رازی ستارخان، فردوسی، و خیام الگوهای اصیل ایران‌شهر؛ پایه های آزادی را بر شالوده ای از دانش و تکنولوژی بگذارید. حال نوبت شماست. دشمنان هیچگاه نگذاشتند که بتوانیم آزاد باشیم تا خشکاندن ریشه های ظلم ایستا باشید و پس از آن به فرزندان خود راستگویی و اعتماد بیاموزید. بگذارید آرتمیس ها پرورش یابند و فرمانروای شهرها گردند.

ایران مدافع اصالت آزادی و طبیعت زیبا و الگوی مهر و دوستی و راستگویی. جاوید ایران، برفراز باد پرچم شیرخورشید با نماد زندگی سبز طبیعت.

بت سازی در ایران:

چه خوش گفت حکیمی که مستانه ما.. بسازیم بت را به افکار خویش// بکاهیم ز جان تا به او جان دهیم،، که جان گیرد از جان سرکار خویش// چو برداشت سر، آن بت از روح ما،، بیفتیم در خاک اوی خاک خویش/ چو زان بت خدایی فراهم شود،، منم خاق و بنده کار خویش// قرارش دهیم در کده بت چو رخ،، فرین گویم از حاصل کار خویش// ز ما طاعت و بندگی و نیاز،، از و کبر و ناز بر پرستار خویش// نوازیم و را هم گامش دهیم،، کشاند به هر ره به رهوار خویش// چو قدری بدینسان گذشت روزگار،، شویم غرق در تیره افکار خویش!! به حال نزار، حیات خویش را ،، بیگوئیم به یزدان نوکار خویش// که ای دادگر، یاد آر بنده را،، بده روزیم را ز انبار خویش// به چشم غضب بت نگاهی کند،، به این بندگان گنهکار خویش// که ای روسیه من خدای توام،، چرا خیره گردی به دادار خویش// تو را بندگی و اطاعت بهست،، که حکمت مرتد سزاوار نیش// همان به که جانت به خاری برم،، بزم ز تو نان ز دستار خویش// سزای نمرد به جز مرگ نیست،، که جز خون نشوید گنهکار ریش//+_+

بسی نگردد ز این غلام بندگی،، پشیمان و سرخورده از کار خویش// که ای خلق بیچاره زین ساده گی،، به آتش نمودی سزاوار خویش// چرا پیش بت، بندگی میکنی،، بخاک تجسم به افکار خویش// نگو او این اشتباه تو بود،، گواه هست تاریخ تکرار پیش// بسی بت نمودی خسان را چرا،، بسی رنج بردی ز اینکار خویش// بیا طریقی از نو بیاور پدید،، بگیر عبرت از خبط رفتار خویش// چو مهجور دانی که راهت کجست،، خرد را بیفزا به افکار خویش// خردمند را کی شناسی پسر،، نه اغوا کنندست در کار خویش// خردمند در مکتب قال نیست،، مبارز برای جم و جار خویش// نه جویای نامست که نامش سزاست،، نویسد بر سر در کار خویش// زمانی مقام خرد شاد بود،، خردمند بر مسند کار خویش// چو خورشید رخشان بر ایران دمید،، همه در تنعم به رفتار خویش// قای عاقبت تیره شد بخت ما،، خرد رخت بست از سر کار خویش// بجای خردمند دیوان شدند،، به کاخ شهبان و به افکار ریش// همان موبد روضه خوان قدیم،، ز معبد به دربار برد بار خویش// مقام روان را به ثروت بداد،، ز مردم جدا شد به رفتار خویش// ز مردم جدا رفت قای می نرفت،، مکان خردمند ز دربار خویش// بدین سان درین اشتباه بزرگ،، بماندیم با شیخ در کار خویش// چو ز نار موبد عبا گشت نیز،، همان خطا گو به افکار خویش// عبادار پارا فراتر نهاد،، نشست از بر تخت شهبان خویش// چنین است رسم خطای قدیم،، که ماندست این ره به ابرار خویش// ازین نط چه ویرانه شد میهنم. که آتش بر پیشه بسیار بیش// بجوئید او را که گم کرده ای.. طلوع خردمند در کار خویش//))

خورشید ((در جزایر هلاء! مونس من، عزیزم میدانم چه غمی داری میدانم! میدانم که حقت نبود! تو بسیار بیش ازین حق داشتی! حق به گردن دنیا داری اما دنیا همانطور وحش است! هنوز اخلاق هلا و سکسونه‌ها مثل قدیم! هنوز نقشه میکشند و چشم به آسیا دارند و همینطور دروغگو و غیرقابل اعتماد. کاش شهریار قبول میکرد و همه را از آنجا کوچ میداد. چقدر ساردی‌ها التماس کردند که انتقام ما را ازینها بگیر اما پدر قبول نکرد. گاه آن صحنه‌ها یادم می‌آید و ضجه مادران دادخواه. فرماندهان ارتش همه بودند با آن قدهای رشید در مقابل هلائیهای گرتل و طماع، گویی خدایان به زمین یونان فرود آمده بودند. ترس بر اندام آتنی‌ها و ایونی و اسپارتی افتاده بود. هیچ کدام باور نمیکرد که بعد از آن جنایات، غارت شهر و کشتن کودکان و زنان زنده میمانند. وقتی گروهی از سوفها و بزرگان یونان جمع آمدند به التماس، طرز رفتار آنها عجیب بود. آنها خیلی ترسیده بودند و ما از نگاههای آنها متعجب بودیم ولی آنها فکر کردند از حماقت آنها تعجب کرده ایم! وقتی پدر دید آن سران قوم هلائی از ترس دارند قالب تهی میکنند گفت عجب! شما بزرگان منطقه هستی؟! دانایان یونان! برای چه آمده اید؟ گفتند از جان ما در گذر که زنده ماه بیشتر بدرد شما میخورد تا کشته ما! پدر در فکری عمیق فرو رفت و بعد سر برداشت و گفت برای بخشش مردمانتان می آمدید، جمع شدید اینجا که خودتان را ببخشیم؟ عجب بزرگانی! حال چرا فکر میکنید قرارست کشته بشوید. امپراتورشان گفت پس چطوری می‌خواهید ما را از بین ببرید؟ پدر گفت تو چه جانور خائن و بی عاطفه ای هستی که فکر میکنی انسانهای اسیر حتما باید کشته شوند؟ اصلا شما آدمیزادید یا دیو؟ اگر قرار بر کشتن بود که همان دیروز مرده بودید مثل کاری که خودتان با مردم شکست خورده میکنید و الان صدایی از این دیار نمی آمد اما وجدان ما اجازه نمیدهد. اگر هم قرار بر کشتن باشد بایست شما دیوهای کثیف را کشت که سران قوم هستید و تمام خطاکاری یونان از مخیله شما تراویده حیف که آدم کشی در خون ما نیست. همان قولی که به کلاتوس دادم بس بود و اگر شما انسان بودید باید میدانستید که یک ایرانی هیچگاه مثل شما پار روی عهدش نمیگذارد. بزرگان هلائی وقتی فهمیدند که قرار نیست کشته شوند با چشمان دریده همدیگر نگاه میکردند بعدش افتادن بخاک و سجده کردن و از این رفتار، لشکریان ما بخنده افتادند. پدر گفت تعهد بنویسید تا این وحشیان امضا کنند! اینقدر ادعاهای شجاعت! حالا فهمیدیم که اینها به کشتن آدم اسیر و ضعیف میگویند شجاعت! مردمی که به لختی و برآمدگیهای بدن خویش افتخار میکنند!! در این سرزمین آدم نمیروید.

تعهد بلندی امضا کردند. آرشام گفت ما حق داشتیم راجع به کارها تصمیم بگیریم و پادشاه بدون نظر ما کاری نمیکرد و همه حضور داشتیم و من در صحنه تعهد دادن تمیستوکل به پدرم حاضر بودم. استارک به پدرم گفت این تعهد برای اینها تا وقتی ارزش دارد که شما دور نشده اید و من هم احساس کردم که برای این قوم هیچ تعهدی ارزش ندارد و پس از مدتی فراموش میکنند. پدرم آخرش ناراحت شد چون یکی از آنها به بقیه گفت اگر قراره برده بشم اینجا نمیامدم بقیه که فکر کردن این حرف از دهان پادشاه ایران شنیده شده یکباره بسمت الмп بسجده افتادند و شروع کردند به التماس کردن از اپولو که ارباب مهربانی نصیبمان کن! پدر از تمیستوکل سوال کرد چرا اینکار میکنند و او گفت دعا میکنند ارباب مهربان نصیبشان شود و من اینجا برای خودم کسی بودم حالا بدستم طناب میبندند به عقب گاری که من پیاده پشت سر گاو و گاری کشیده شوم و این خیلی خفتبارست. هر تعداد برده بخواهی از مردم میدهم تا با خود ببری ولی من را نبر!

از شنیدن این حرف، زشتی افکار آنقوم بیشتر برملاشد و چیزی نمانده بود که ارتوباز تصمیم را به ساردیها بسپارد نهیب زد که باید شر اینها را کوتاه کرد اما پدر به سردارانش گفت تشکیل جلسه دهند برای تصمیم گیری. جلسه در لشکرگاه برگزار شد و یونانیها شانس آوردند دریا سالار نبود وگرنه با ارتوباز ریشه هلائی‌ها را میخشکاند یا همه را مجبور به کوچ میکرد. کاش بود. بعدها گفت اگر بودم آنها را سوار کشتی‌ها میکردم و هر کشتی بجایی میفرستادم که هیچگاه بهمدیگر نرسند. ساردیها بسیار گفتند که اینها آدم بشو نیستند عهدشان به سکه ای بند است. آنها میدانستند که اینها عهدشان عیار سکه است.))

روزهای باران: منم ماندانا مادر ایران و ایرانیان آزاده. فلات ایران خانه ماست و فرزندانم از ابتدا در همین مرز و بوم با رگ و ریشه های قومی زندگی کردند تا زمانی که با خواهرانم؛ دو ایرانیانوی ماد و پارت در پارسوماش وعده دیدار گذاشتم و آنها از اتحاد و یگانگی سخن گفتند. وقتی از مرد سالاری ماد تعریف بمیان آمد عروسم کاساندان باور نمیکرد که چنین رسمی میتواند جاری باشد و من میدانستم که یکی از مسببان مرد سالاری، اجداد و پدر خودم آستیایگ هست که از ایل و تبارم باج و خراج میگیرد تا صرف قدرتمندی خود کند و حتی ما را هم راحت نمیگذارد. البته تعدی و تجاوز اقوام جنگجوی سکایی و آشوری و بابل و نینوا به ملتهای اطراف اقتضا میکرد که قدرتی متمرکز جلوی دشمن سد کند ولی من و خواهرانم از گذشته خاندانهای ایرانی کاملا با خبر بودیم که چگونه با مدیریت ایران بانو در آزادی زندگی کرده و هزاره ها طی کرده بودند و اکنون که قرنهای آن دوران گذشته بود دل تنگ، به سراغ من در پارسوماش آمدند. در اینجا هنوز حرف زن دارای اعتبار بود و فرهنگ آزادی چنان درخشان و بالیده بود که میان زن و مرد فرق نمیگذاشتند.

پس از آن ملاقات بود که من به فرزندانم آئینی نوشتم که همه بتوانند با پیروی از آن آزادانه زندگی کنند و فرزندم کورش در معیت دوستان از آن منشور پیروی کرده آزادی برقرار نمودند که دنیا هیچگاه بچشم ندیده بود و این آزادی تا دوران نوه ام کابوجیا برقرار بود. من همه جا با فرزندانم بودم و با پسرم کورش بسیار تلاش کردیم حتی به ملت سامی، فرهنگ آزادی را بفهمانیم. ملتها بسیار استقبال کردند و از ما خواستند که آنها را از اسارت حاکمان ظالم نجاتشان دهیم و ما به هرجایی که طلب کمک کردند رفتیم و مردم با شادی و شغف بما پیوستند و ما مراتب آزادی و آزادی را به معلمها میگفتیم تا به کودکان بیاموزند.

برای آنها اقسام مطالب مهم بر الواح محکوک در منظر عام قرار دادیم تا دیگر به بردگی کشیده نشوند. همه از آزادی و رهایی خشنود بودند بجز کاهنان و رهبران مذهبی که در خرابات خویش مردم را فریب میدادند که پس از مردن به آتش افکنده شوید اگر از اطاعت نمایندگان خدایان بیرون روید. در هر صورت تا ما بودیم همه شاد و خوشبخت بودند و پس از ما دیری نپائید که برده داران از غیبت نوه ام کابوجیا و همراهانش، سواستفاده کرده و مردم را فریب دادند. کابوجیا با شنیدن این خبر چنان آشفته گردید و سزیه بطرف کانون فریب و حيله حرکت کرد. ابتدا باورش نمیشد مردم فریب یک مغ حيله گر بخورند! و همانجا بود که من فهمیدم اشتباه کرده ام و دلسوزی برای بندگان باعث شرّ و زیان خواهد شد.

ما نیايست نیروی خود را صرف ملتهایی میکردیم که با فرهنگ بردگی بار آمده اند و نمیتوانند در آزادی بیا ساینند و نه تنها برای خود که برای همه دردسر ساز شدند. این درس بزرگی شد تا اینبار بگویم هرگز اتحاد خود را خرج بیگانه نکنید و سپاس دارید ارزش وجود خود را که هیچ ملتی نمیتواند قابلیت آزادی را از مکتب برده سازی دریابد و حفظ کند. آنچه ایرانی را متمایز میکند مهر و محبت در روابط آنهاست که ارزش بسیار دارد اما در خیلی جاها نفع و ضرر مادی بجای انس و الفت نقش روابط را تائین میکند. در خون فلات ایران مهر جاریست و فرق نمیکند که فرزندم سیستانزاده باشد یا کردزاده، گرگانی باشد یا خوزستانزاده، هنوز از برخورد آنها مهر میبارد و تا جهان باقیست اولویت شما باشد. آئینتان مهرآستی و قبله تان ایران و الگویتان دانشمندان آزاده باشد سپاس فرزندان دلیر و مهربانم. ماندانا مادر ایران. / بخشی از داستان تاریخی بردیا و گوماتای.

یکی از قدرتمندترین عوامل نگرانی در دنیای امروز شما پول است. برده سازان با تغییراتی که در سیستم بانکی انجام داده اند دقیقاً وضع شما را با همین کاغذ کنترل میکنند. آنها سیستم بانکی را به سیستم نزول خواری تغییر دادند و با ایجاد تورم، شما را نگران از فردا میکنند و اطمینان از فردا را نابود کرده تا شما مجبور شوید از نزولخانه های حکومتی پول بگیرید و برده ی آنها شوید و به عواقبی که همه دچار شدند واقفید در حالی که اگر شما آگاه بودید و دست شیاطین برای شما رو شده بود از حرصی که بجانتان انداختند پرهیز میکردید و به آزار خود و دیگران برای رسیدن به پول بیشتر دست نمیزدید.

اگر این آگاهی در یک جامعه به همه برسد وضع معاش و روزی چنان تغییر میکند که بقول قدیمیهای ساده دل رزق هر کسی میرسد و نیاز به نگرانی و خودآزاری و دگرآزاری نیست. زمین به اندازه کافی اسباب عیش و نوش برای همه دارد اگر به اندازه نیاز (نیاز روز همان مقداری که اهداف عالیه شما را برآورده میکند) اهداف عالیه، یعنی زندگی در شادی درونی با استفاده از امکانات امروز، که این با حرص و طمع و رقابت با همسایه و دودیدن برای جنگ زدن دنیا در تضاد هست. اگر شما بخواهید با اطمینان زندگی کنید بایست انصاف بدارید که همه حق زندگی دارند و در شرایطی که کار ممنوعی بشما افتاد تحت هیچ شرایطی طمع بحق آنها نکنید. اکنون که کلاه شرعی بسیار رایج شده گاهی شما را با آموزه های برده سازی در مسیر خطرناکی قرار میدهند که با تجاوز به حق دیگران و تجمع ثروت با دادن خمس مثلاً وجدان خود را راضی کنید و در چنین حالتی شما ممکن است به ثروت بیشتر برسید اما به همان اندازه که حق کسانی را ظایع میکنید از درون ویران شده سراغ دعا و نماز و نذری رفته اما هیچ دعا و نمازی نمیتواند عناصر را بجای خود ببرد.... بسیاری از عزیزانی که در این پارادوکس اخلاقی قرار گرفته اند دچار تا آرامی درونی شده همیشه گویی چیزی کم دارند و گم شده ای دارند حواسشان پرت و تمرکز از دست میدهند و گاهی با عدم تمرکز شدید ارتباط مغز و بینایی و تحلیل داده ها و تصمیم گیری بصورت لحظه ای از دست میدهند، بدون اختیار به نقطه ای خیره میشوند درست مانند کسی که ضرر بزرگی در گذشته کرده و این فکر او را رها نمیکند در چنین حالتی خطر تصادف بشدت بالا و بدن در تعارض بیشتر با امواج و فرکانس طبیعت به بیماری روحی و جسمی مبتلا میگردد و با داشتن سرمایه و امکانات دچار افسردگی میگردد.

وجدان بیدار آینه رفتار: در سیستم مدیریت ملی آزادگان کسی بالا تر هست که اگر دستور به این پیکها بدهد حق دارد فرمانش را اجرا شود و آن فرد والامقام که کسی نباید روی حرفش حرف بزند و ارج و احترامی فوقالعاده دارد کسی نیست بجز :اگر بتوانید درست نام آن فرد را بگویید معلوم است که درس آزادی را میدانید و فراموش نمیکنید.